

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشکور، محمدجواد، ۱۲۹۷-۱۳۷۴.

نظری به تاریخ آذربایجان / تألیف محمدجواد مشکور. - تهران: کهکشان:

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.

۴۸۸ ص. مصور، نقشه، جدول. - (انتشارات انجمن آثار و مفاخر

فرهنگی؛ ۷۷. گنجینه ایران؛ ۲۱)

چاپ اول این کتاب تحت عنوان «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار

باستانی و جمعیت‌شناسی آن» توسط انجمن آثار ملی در سال ۱۳۴۹ منتشر

شده است.

کتابنامه بصورت زیرنویس

۱. آذربایجان - تاریخ. ۲. آذربایجان - آثار تاریخی. ۳. زبان ترکی

آذربایجانی. الف انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ب. عنوان. ج. عنوان: نظری

به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن. د. عنوان: تاریخ

آذربایجان.

۹۵۵/۳

DSR ۲۰۰۱/ذ۴۳م۵

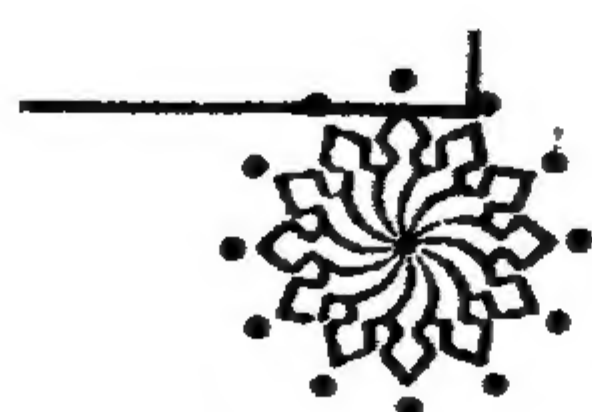
۱۳۷۵

م۷۴-۵۶۴۳

کتابخانه ملی ایران

نظری بہ تاریخ آذربایجان

تألیف:
دکتر محمد جواد مشکور



انجمن آثار و مفاصل فرهنگی



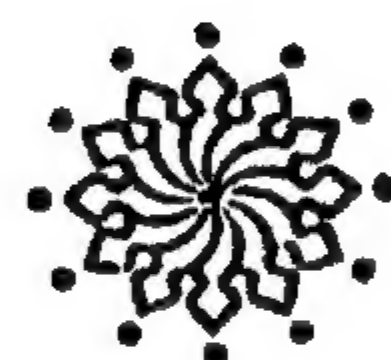
انتشارات کیهانشان

گنجینه ایران (۲۱)
سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
شماره ۷۷



انتشارات کهکشان

خیابان میرزای شیرازی، خیابان دوم،
شماره ۱۵
تلفن: ۸۸۹۳۴۹۴



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

خیابان ولی عصر، پل امیربهداد، خیابان سرگرد
بشیری (بوعلی)، شماره ۱۰۰
تلفن: ۵۳۷۴۵۳۱-۳، دورنویس: ۵۳۷۴۵۳۰

نظری به تاریخ آذربایجان

دکتر محمدجواد مشکور

چاپ دوم: ۱۳۷۵

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

مدیر امور فنی: حسین ایوبی زاده

لیتوگرافی: شاهین، چاپ: پیک ایران، صحافی: زرین کار

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است.

این اثر با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و استفاده از تسهیلات حمایتی منتشر شده است.

فهرست مطالب

۱۳	فصل اول - جغرافیای تاریخی آذربایجان
۵۱	فصل دوم - جغرافیای آذربایجان
۶۳	فصل سوم - باستانشناسی آذربایجان
۸۹	فصل چهارم - آذربایجان پیش از اسلام
۱۲۵	فصل پنجم - آذربایجان پس از اسلام
۱۶۳	فصل ششم - طوایف و ایلات آذربایجان
۱۸۳	فصل هفتم - زبانهای فهلوی آذری
۲۱۳	فصل هشتم - زبان ترکی آذری
۲۷۱	فصل نهم - ابنیه و اماکن تاریخی آذربایجان
۳۵۷	فصل دهم - آثار و اطلال تاریخی آذربایجان غربی
۳۷۷	فصل یازدهم - کتابشناسی آذربایجان
۴۰۳	فصل دوازدهم - تصاویری از آذربایجان
۴۵۷	فهرست راهنما

به نام پروردگار بزرگ مهربان و بخشاینده

پس از عرض سپاس به درگاه خدای تعالی و درود فراوان بر پیمبر اسلام (ص) کتاب حاضر درباره تاریخ آذربایجان و زبان فرهنگ و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن سامان به معرض انتشار و استفاده علاقه‌مندان گذارده می‌شود.

از چند سال پیش که (انجمن آثار ملی) انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در صدد برآمد به منظور معرفی آثار باستانی و ابنیه تاریخی اُستانها و نواحی مختلف کشور، کُتبی درخور چنین خدمت به وسیله محققین دانشمند تدوین نماید، طبعاً تألیف کتابهایی چند درباره آثار تاریخی و یادگارهای فرهنگی سرزمین گرامی آذربایجان هم مورد کمال علاقه بود و در راه نیل به این منظور کوششهایی به عمل آمد و از چند نفر دانشمندان دعوت به همکاری شد.

خوشبختانه استاد ارجمند آقای محمد جواد مشکور استاد دانشگاه که تحصیلات قدیمی اسلامی خود را در تهران نزد علمای روحانی برجسته گذرانده‌اند و در عین حال دکتر در رشته تاریخ از دانشگاه سوربن هستند و مدت هشت سال (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۵ شمسی) در دانشگاه تبریز سمت استادی تاریخ و زبانهای باستانی را عهده‌دار بوده‌اند آمادگی خویش را برای تدوین کتاب تاریخ تبریز اعلام داشتند و چنانکه در مقدمه کتاب نوشته‌اند، آنچه فعلاً طی مجلد کنونی از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد (و مشتمل بر دوازده فصل حاوی اطلاعات تاریخی گوناگون و مفید مربوط به آذربایجان است) زمینه‌ای برای تاریخ تبریز به شمار می‌رود که امیدوار است چاپ آن هم زودتر پایان پذیرد و در اختیار خوانندگان ارجمند قرار گیرد.

و نیز دانشمند فرزانه و فرزند برومند آذربایجان آقای عبدالعلی کارنگ (صاحب تألیفات متعدد در زمینه فرهنگ و ادب فارسی و تاریخ آذربایجان) کتاب آثار و ابدیه تاریخی شهرستان تبریز را به سفارش انجمن آثار ملی تألیف نموده‌اند که در شهر تبریز به چاپ می‌رسد و بدین وسیله بخشی از منظور کلی مورد اشاره درباره آثار گرانقدر آذربایجان انجام خواهد پذیرفت.

برای سرزمین پهناور و آباد و پُر استعداد آذربایجان که پیشینه تمدن آن به هزاران سال می‌رسد و در طول سراسر تاریخ ایران جایگاه سرگذشتها و دلاوریها و سرنوشتها و مردانگیها در راه اعتلای کشور بوده است تدوین و چاپ کتابهایی خصوصاً درباره یادگارهای فرهنگی و ملی آنجا خدمتی بس ضروری بدان خطه است و انجمن آثار ملی نهایت خرسندی را دارد که در راه این هدف اساسی به فراخور امکانات خود منشأ خدمتی باشد و اینک نخستین کتاب مربوط بدین امر را به محضر ارباب بصیرت عرضه می‌دارد و ضمن امیدواری به انجام دنباله هدف خود در این راه با استفاده از کوشش و پایداری محققان علاقه‌مند و دانشمندان شیفته به چنین منظور اساسی مقدمه را پایان بخشیده، خاطر خوانندگان گرامی را به مطالب کتاب جلب می‌کند.

بِمَنْه و کَرَمِه - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

مقدمه چاپ اول

قصد نگارنده از نوشتن این اوراق که از مجموع آنها کتابی فراهم آمده، نگارش تاریخ آذربایجان نبوده، بلکه این کتاب با همه ستبری آن مقدمه‌ای است بر تاریخ تبریز که راقم این سطور مدتی است به امر انجمن محترم آثار ملی مأمور تألیف آن است و اکنون بحمدالله به اتمام رسیده و تحت طبع می‌باشد.

چون شهر تبریز از قرن چهارم هجری که شهرتی به هم رسانیده، عاصمه و ام‌البلاد آذربایجان بوده، و فرمانروایان آن بر آذربایجان و اران حکومت داشتند، از این رو تدوین تاریخ چنین شهری بدون نظر به اوضاع آذربایجان و حوادثی که در آن خطه پهناور روی داده نارسا و مجمل می‌نمود، ناچار می‌بایستی بر آن کتاب مقدمه‌ای که مشتمل بر اطلاعاتی کلی درباره آن استان و بلاد ماوراء ارس باشد نوشته شود. این مقدمه به سبب اهمیت موضوع و کثرت مسائلی که ناگزیر بایستی بدانها اشاره می‌شد آن قدر توسعه یافت که دیگر در نام تبریز نمی‌گنجید و می‌بایستی جامه دیگری بر قامت آن دوخته آید. لهذا آنچه در این کتاب آمده بیشتر جنبه عمومی و کلی دارد و از مسائلی در آن صحبت شده که پیش از خواندن تاریخ تبریز دانستن آنها ضروری است.

اگر بایستی تاریخ مستقلی درباره آذربایجان نوشته می‌شد هرگز این مختصر کافی نمی‌بود. به علاوه نوشتن چنین تاریخ جامعی به معنای واقعی خودش کار یک تن نیست، بلکه درباره هر فصلی از آن محقق باید تحقیق کند، تا از مجموع آن تحقیقات یک دوره تاریخ مفصل آذربایجان فراهم آید.

گر بگویم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

زیرا گذشته از کثرت حوادث تاریخی خود آذربایجان، کمتر واقعه‌ای را می‌توان یافت که در آن سرزمین روی داده و به‌اندک مناسبتی به تاریخ کهن ایران ارتباط نداشته باشد. بنابراین نگارش تاریخ جامع آذربایجان مانند نوشتن تاریخ مفصل ایران مشکل است، و همان‌طور که گفتیم تنها کار یک محقق و مورخ نیست.

در تألیف تاریخ مفصل آذربایجان پیش از دیگران باید گروهی از فضلا و دانشمندان آن استان که به زبان و آداب و رسوم مردم آن سرزمین به‌خوبی آگاه باشند پیشقدم شوند. آن محققان باید مجهز به وسایل علمی جدید بوده گام به گام کوه و دشت آن اقلیم را بپیمایند، و شهر به شهر و ده به ده سفر کنند، و در آداب و رسوم اهالی و لهجه‌های گوناگون ساکنان آن تحقیق نمایند، و همه آثار باستانی را از پیش چشم بگذرانند و از هر طاق شکسته و پل گسسته عکسبرداری نمایند، و سنگ گورهای کهنه را به‌دقت بخوانند. آنگاه مجموعه این مطالعات را در دفترهای جداگانه فراهم آورند، و سپس هر یک را با صبر و حوصله با اسناد مکتوب و مآخذ تاریخی سنجیده، درباره هر موضوعی مستقلاً کتابی تألیف نمایند و این تحقیقات سودمند را در سلسله‌ای از کتب منتشر سازند.^۱

همان‌سان که از عنوان این کتاب پیداست، مقصود نگارنده از نوشتن آن: نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و زبان و فرهنگ و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن بوده است.

این کتاب را مؤلف بر دوازده بخش تقسیم کرده، و در هر فصلی درباره یکی از مسائل کلی که در تحت عنوان فوق قرار می‌گیرد بحث نموده، از شهرهای گمشده و به‌جای مانده آذربایجان جداگانه به تناسب مقام سخن گفته، جز ام‌البلاد تبریز که درباره آن به کتابی جداگانه حواله داده است. در مورد فصول کتاب در اینجا شرح و توضیحی لازم نیست زیرا با مراجعه به فهرست مندرجات، عنوان و غرض از انشای هر فصل معلوم می‌گردد.

برای آنکه کار محققانی را که بخواهند بعداً در تاریخ آذربایجان تحقیق کنند آسان

۱- خوشبختانه دوست دیرین و دانشمند آقای عبدالعلی کارنگ که از فضلاء بام آذربایجان و از مدرسان دانشگاه تبریز هستند، از طرف انجمن آثار ملی مأمور نوشتن کتابی درباره آثار تاریخی شهرستان تبریز شده‌اند که به‌مصادق: اهل البیت ادری به‌مافی البیت، اثری بدیع و متع خواهد شد.

کرده باشد، مؤلف دو فصل آخر این کتاب را به کتابشناسی و تصاویری از آذربایجان اختصاص داد و به قدر مقدور فهرستی از کتابها و مقالات به زبانهای: پارسی و عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی در آن زمینه فراهم آورد و در دسترس پژوهندگان گذاشت.

امیدوارم این کتاب که نخستین تحقیق در تاریخ اجمالی آذربایجان و زبان و فرهنگ و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن است با همه نقایص و اشتباهاتی که ممکن است داشته باشد طالبان آگاهی از تاریخ این استان و بویژه اهل تحقیق را به کار آید.

تهران، ۲۱ آذرماه ۱۳۲۹

محمدجواد مشکور

فصل اول

جغرافیای تاریخی آذربایجان

حدود آذربایجان

آذربایجان از ایالات معروف ایران است یا قوت حموی آن ولایت را از اقلیم پنجم شمرده و طولش را ۷۳ و عرضش را ۴۰ درجه دانسته است و گوید، حد آذربایجان از مشرق بر دعه و از مغرب ارزنجان، و از شمال بلاد دیلم و گیلان و طارم است.^۱ این عبارت خالی از تشویش نیست، باید گفت که بایستی عبارت صحیح یا قوت چنین بوده باشد: حد آذربایجان از شمال بر دعه و از مشرق بلاد دیلم و گیلان، و از مغرب ارزنجان و از جنوب طارم (و زنجان) است.

دیگر جغرافی نویسان عرب حد آذربایجان را از جنوب شرقی ایالت جبال (ماد قدیم) و از جنوب غربی، قسمت شرقی ولایت جزیره (آشور قدیم)، و از مغرب ارمنستان، و از شمال ولایت آران (بلاد قفقاز)، و از مشرق، موقان و - گیلان که بر کنار بحر قزوین (دریای کاسپین یا خزر) واقعند دانسته‌اند.^۲ حمدالله مستوفی می‌نویسد: حدودش با ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است.^۳

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲- دایرة المعارف اسلامی طبع اول ماده، آذربایجان.

۳- نزهة القلوب، ص ۸۵، طبع دیر سیاقی.

ابن الفقیه حد آذربایجان را از برذعه (قرباغ ولایات آن طرف ارس) تا زنجان نوشته است.^۱

ابوالفداء می نویسد که حد آذربایجان از نخجوان در کنار رود ارس است تا مرز زنجان.^۲

بنابراین حدود آذربایجان کم و بیش همان حدود فعلی آن است که از شمال به رود ارس و از مغرب به ترکیه و از مشرق به گیلان و طالش و از جنوب به کردستان و خمسه (زنجان) باشد.

جمهوری آذربایجان - اکنون یک جمهوری در ماورای ارس و قسمت شرقی ولایات ماورای قفقاز است، و در بین رشته های جنوب شرقی کوه های قفقاز و ساحل دریای خزر، و رود ارس قرار گرفته.

از شمال شرقی به جمهوری داغستان، و از شمال غربی به جمهوری گرجستان، و از مغرب به جمهوری ارمنستان، و از جنوب غربی به جمهوری مستقل نخجوان و از جنوب به رود ارس و آذربایجان ایران محدود است.

این ناحیه که تا نیم قرن پیش قرباغ (باغ سیاه) نام داشت و در دست امپراطوری روس بود، پس از شکست قشون امپراطوری از طرف متفقین اشغال شد و به نام محافظ از طرف ژنرال دنسترویل Dunsterville از هفدهم اوت تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۱۸ به نفع روسیه اداره شد. سپس قشون ترک به سرداری نوری پاشا، باکو را در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی به نام آذربایجان، تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند، و باطناً غرض ترکان عثمانی از این عمل آن بود که از ضعف دولت مرکزی ایران در اواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قرباغ به زبان ترکی سخن می گفتند به آن آذربایجان پیوسته، در نواحی دو طرف ارس حکومتی تحت نفوذ دولت عثمانی تشکیل دهند. بعد از اعلام ترک مخاصمه ترکان و متفقین در جنگ بین المللی اول در سی ام اکتبر ۱۹۱۸ در مودروس Mudros، قشون متفقین به سرداری ژنرال تامسن Thomson بار دیگر در اکتبر ۱۹۱۸ شهر باکو را اشغال کرد و قشون ترک را عقب نشانید و حکومت مستقل آذربایجان را که در آنگاه به دست حزب «مساوات»

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۸۵.

۲- تقویم البلدان، ص ۳۸۶.

اداره می‌شد به رسمیت شناخت. بعد از تخلیه باکو از قوای متفقین رژیم جدید شوروی که ادعای الحاق آن شهر را به خود داشت بدون جنگ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ باکو را اشغال کرده آذربایجان (قرباغ) یکی از سه جمهوری متعاهد ماورای قفقاز گردید. در ۱۹۳۶ و در حکومت استالین این اتحادیه منحل شد و در پنجم دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان در شمار شاترده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی درآمد و باکو پایتخت آن گردید. - وسعت این جمهوری ۸۵/۷۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن سه میلیون و دویست هزار است که ۲۸ درصد آنان در شهرها زندگی می‌کنند. از این تعداد سه‌ثلث ونیم اکثریت، ترکان محلی، و دوازده درصد ارامنه، و ده درصد روس هستند. پایتخت آن باکو است که دارای ۸۰۹۰۰۰ جمعیت می‌باشد.

از شهرهای آن گنجه است که قبل از انقلاب، الیزابت پول Elizabetpol و اکنون کیروآباد Kirovabad نام دارد و مقبره شاعر معروف ایرانی نظامی گنجوی در آنجا است و جمعیت آن ۹۹/۰۰۰ نفر است. دیگر شهرهای بزرگ آن شماخی، قوبا، سالیان، نوخی، مینگه‌چا اور Mingechaur می‌باشد، نواحی دیگر آن لنکران و شبه‌جزیره آبشوران است.

باید دانست که نویسندگان کلاسیک یونان و روم چون استرابن Strabon (کتاب دهم بند ۴) و بطلمیوس Ptolémée (کتاب پنجم بند ۲) این ناحیه را آلبانیا Albania خوانده و در ادبیات ارمنی نام آن الوان - کا Alvan-Ka و در زبان عربی الرّان (اران) و برذعه آمده، و آن قسمتی را که در شمال رود کور است، شروان، نامیده‌اند، و چنان که گفتیم در قرن اخیر همه آن ناحیه، قرباغ، خوانده می‌شده است.^۱ پس نام آذربایجان اسمی تاریخی نیست بلکه اصطلاحی سیاسی و تازه است. این ناحیه تا زمان هخامنشیان مسکن سکاها بود بعد به تصرف ایران درآمد و در زمان اشکانیان به دست رومیان و در اوایل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن به دست ساسانیان افتاد. در اواخر قرن هفتم به تصرف لشکر عرب درآمد، و در قرون هفده و هیجده میلادی در دست ایران بود.

پس از شکست ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار از روسیه بر طبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمان‌چای (۱۸۲۸م) آن نواحی به روسیه واگذار شد.^۲

۱- دایرةالمعارف اسلامی، طبع فرانسوی، ص ۱۹۷، ماده آذربایجان.

۲- دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۷۹.

در فرهنگهای جغرافیایی قرن نوزده حدود قراباغ چنین آمده است:^۱
 «قراباغ» (باغ سیاه) خطه‌ای است از روسیه آسیا که مشتمل بر حکومت باکو است.
 این ناحیه بین رود کور از شمال، وارس از مشرق، و ارمنستان از جنوب، و گرجستان
 از مغرب قرار گرفته و اهالی آن مسلمان و شهر عمده آن شوشا است.^۲
 اران Arân یا ران Ran که به زبان عربی با حرف تعریف، الرّان شده و ارّان خوانده
 می‌شود. شکل فارسی نام الوانک Alvânak است که به یونانی - آلبانی Albanoi و
 به سریانی «ارن» و به زبان ایبری رانی Rani گردیده است. این ایالت در مثلث بزرگی در
 مغرب ملتقای دورودکور (کُر) Cyros وارس واقع شده و به همین مناسبت حمدالله
 مستوفی اراضی بین این دو رود را «بین النهرین» نامیده است. ارّان از شمال به رود کور و
 کوههای قفقاز و از مغرب به آلازان Alazan و از مشرق به دریای خزر و از جنوب به رود
 ارس محدود بوده است.

در زمان تئوفانس می‌تی‌لن Theophanes, Mitylene تاریخ‌نگار یونانی معاصر پومپه
 ۴۸-۱۰۶ ق. م پیش از بیست و شش زبان و لهجه در آن ایالت وجود داشت، حتی در
 قرن پنجم میلادی آلبانیها زبان مخصوص به خود داشتند که برای آن ماشتک Mashtoc
 یک الفبای مخصوص اختراع کرد. موسی خورن تصور کرده که زبان گارگاراچیک
 Gargarachikهای اطراف برذعه بوده که ماشتک الفبای مزبور را برای آن اختراع کرده
 و آن زبانی حلقی و خشن و زمخت بوده است.

جغرافی‌نویسان عرب در قرن چهارم هجری به یک زبانی مخصوص در آن ناحیه
 به نام الرّانی اشاره کرده و اصطخری آن را زبان ملایمی توصیف می‌کند. آرانها یا مردم
 آلبانی را نباید نظر به اسم یونانی آن، با آلبانیهای شبه جزیره بالکان اشتباه کرد.
 آلبانی یا آران، از قدیم کشوری غیرآریایی بوده بنابراین فرضیه گلدنر Geldner در
 کتاب اساس فقه‌اللغه ایرانی که ایران ویج اوستایی را در آن سرزمین پنداشته درست
 نیست. اران یا آلبانی اصلی که بین رود کور و قفقاز واقع شده شامل مناطق ذیل بود:
 اخنی Exni در نزدیکی ایبری در کنار رود الوان Alvan یا آلبانس Albanos،

1- Darsy, M. E. Dictionnaire Général Biographie et D'Histoire Paris 1889, P. 1550.

۲- در تداول عوام کنونی آذربایجان ایران، آن سوی رود ارس را Otay اوتای مرکب از او O (آن) و تای Tay (طرف) می‌گویند و منسوب به آن را اوتایلی Otayli یعنی ماورای ارسی می‌خوانند.

کامبیچان Kambechan در کنار رود کور، و شهر گوگاو Gevgav در کنار رود الوان، و منطقه بیخ Bix در نزدیکی قفقاز و در مشرق مناطق شکه Shakê (شکی)، و دگارو Dêgaru در کنار رودی به همین نام و در مشرق پایتخت قدیمی کولک Kawalak، یا به قول پلینوس Plinos کبلکا Cabalaca و به قول بطلمیوس: کبله Chabala که به عربی، قبله، شده است. سرزمین کامبیچان که به یونانی کامبیزن Kambyzene می‌شود، بنا به نوشته استرابن سابقاً از مستملکات تیگران جزو دولت ارمنستان بزرگ بود.

سرزمین کاسپیان Kaspiane که در قرون بعد آن را پالتاکاران Paltakaran می‌خواندند نخست جزو آتروپاتن (آذربایجان) بود و توسط آرتاکسیاس از آن متزع شد و در زمان تثوفانس از ولایت آلبانی به شمار می‌رفت.

آلبانیها به عنوان متحد شاهپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ م) بسیاری از نواحی ارمنستان مانند اوتی Uti و شکشن Shakashen و گاردماناژور Gardmanažor و کلت Kolt را متصرف شدند که موשל Mushel دوباره آنها را پس گرفت.

پس از تقسیم دولت ارمنستان، آلبانیهای دوازده ناحیه آرکاکس Arcax را در قره‌باغ امروزی و هشت ناحیه Uti را در مشرق گوگارک و شمال آرکاکس متصرف شدند. پادشاه آلبانیها در سال ۳۵۹ م هنگامیکه شاهپور دوم شهر آمد را محاصره کرده بود به عنوان متحد آن شاهنشاه در آن جنگ حضور داشت.

بعد هم به حمایت آن شاهنشاه بر ضد پاپ Pap پادشاه ارمنستان بجنگید اما نقشه‌های شاهپور را بر موשל Mushel سردار ارمنی فاش کرد و به شاهپور خیانت نمود.

آلبانیها موظف بودند که در جنگهای ایران بر ضد ارمنستان به ایران کمک لشکری کنند. در پنجمین سال سلطنت پیروز ساسانی ۴۶۱ م پادشاه آلبانی که واچه Wache نام داشت پس از شورش چندساله علیه ایران ناچار به تسلیم شد و کشور آلبانی را تحویل به ایران داد و خود رهبانیت اختیار کرد. از آن پس دیگر اثری از پادشاهان آلبانی نیست. قباد پسر فیروز ساسانی (در سال ۵۰۷ م) شهر پرتو Partav که اعراب آن را معرب کرده و برذعه گفته‌اند، تبدیل به دژی مستحکم در برابر هونها کرد، نام آن را، پیروز کواد، نامید. این شهر به تدریج کاوالاک Kavalak را که پایتخت قدیم بود تحت الشعاع قرار داد. زاخاریاس رتور Zachariasrhetor در سال ۵۵۴ میلادی از امیری در آلبانی یاد می‌کند که تابع پادشاه ایران بوده است. پس از انقراض سلسله قدیمی اران به نظر می‌رسد

که در اواخر قرن ششم میلادی، مهران، نامی از خاندان برادران بندو Bando و وستام Westam (ویستم) از قتل عام آن خانواده به دست خسرو پرویز گریخته سلسله جدیدی در اران تأسیس کرد.

از جمله شاهانی که خسرو انوشیروان از طرف خود در قفقاز به سلطنت گماشت شاه لیران با لقب لیرانشاه بود. این نام در کتب جغرافیای قدیم به اختلاف قرائت: ایرانشاه، اللبران، والیزان، والبرانشاه، آمده است، و ظاهراً بایستی همان ارانشاه بوده باشد. کشور این امیر بین شروان و مغان قرار داشت و با کشور، الرّان، اصلی تطبیق می‌کند.

الرّان به مفهوم وسیع‌تری با آلبانی قدیم مطابقت دارد که در شمال تا گردنه چور Chor (در بند) می‌رسید. ولی ارّان به مفهوم محدود خود عبارت است از امارت ارانشاه Erānshāh پس از انتزاع امارت‌های شروان و قبله، و شگی، و مغان یعنی مناطق بین رود کور وارس، که سرزمین آرکاکس Arcax و اوتی Uti و با پایتخت آن پرتو Partav یعنی برذعه باشد. در زمان مسعودی صاحب مروج الذهب، ارانشاه محمد بن یزید پس از مرگ شروانشاه علی بن چشم، کشور شروان را تصرف کرد. این محمد افتخار می‌کرد که از نسل بهرام چوبین است.

بلاسجان - دشت بلاساکان Balāsakān که معرب آن، بلاسجان است، در بین راه برزند و اردبیل در اطراف رودخانه وسطی که سه رودند و سرچشمه بُلگاروچای را تشکیل می‌دهند قرار داشته، و در چهارده فرسنگی اردبیل به طرف ورثان بوده است. به قول کوریون Koriun بلاسکان جزو پادشاهی آلبانی بود و در زمان واردانیها، مردی هونی نژاد به نام هران Herān پادشاه آن ناحیه بوده است.^۱ پس لقب، «براشکان شاه»، را که ابن خردادبه در کتاب المسالک والممالک پس از اللان شاه در شمار شاهان آذربایجان آورده بایستی اشاره به امیر بلاسجان باشد.^۲ بلاسجان یا بلاشجان، معرب بلاشگان، است که ظاهراً به معنی شهر بلاش می‌باشد. نظیر این اسم منتهی به صورت مماله به شکل بلاسجین، در آذربایجان وجود دارد که جزو دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب به شمار می‌رود.^۳

۱- مارکوارت. ایرانشهر (J. Marquart, Éranšahr, Berlin, 1901, 108-14.)

۲- المسالک والممالک ص ۱۷.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۹۳.

اران در دوره اسلامی - مقدسی در قرن چهارم هجری شهرهای ذیل را از بلاد ازان
شمرده است:

بردعه، تفلیس، خنان، شمکور، جتزه (گنجه)، بردیج، شماخیه، شروان، باکو، شابران،
باب‌الابواب (دربند)، شکی ملاز کرد، تیلا (تبلا)^۱، حمدالله مستوفی: بیلقان و بردع
(بردعه) و گنجه و هیرک (سیرک) را از بلاداران، و باکویه و شماخی، و دربند و شکی، و
شابران را از بلاد شروان و تفلیس و خنان را از بلاد ابخاز و گرجستان شمرده است.^۲

کرسی ایالت ازان در قرن چهارم بردعه بود که خرابه‌هایش تاکنون برجاست - ابن
حوقل در قرن چهارم می‌نویسد که طول آن یک فرسنگ و عرض آن کمتر از
یک فرسنگ است، و مربع شکل، و دارای قلعه‌ای است در سه فرسنگی رود کر (کورا)
بر ساحل یکی از شاخه‌های آن رود که «ثرثور» نام دارد.

نزدیک بردعه به مساحت کمتر از یک فرسنگ محلی بود معروف به، اندراب، با
باغستان و سیمی که طول آن از هر طرف یک روز راه بود و علاوه بر میوه فراوان تربیت
کرم ابریشم نیز در آنجا معمول بود. بیرون شهر بردعه جلو دروازه کردان (باب‌الاکراد)
هر روز یکشنبه بازار بزرگی دایر می‌گردید که طول آن به یک فرسنگ می‌رسید و
معروف به بازار کرکی مأخوذ از لفظ یونانی کوریاکوس Kuriakos به معنی روز خداوند
بود. زیرا در آن روزگار در آنجا روز یکشنبه را به نام «کرکی‌روز» می‌خواندند. و نیز
به قول ابن حوقل: بردعه مسجد جامع زیبایی از آجر داشت و دارای حمامهای بسیار
بود. یاقوت می‌نویسد که: بردعه شهری است در انتهای خاک آذربایجان. حمزه
اصفهانی در وجه تسمیه بردعه گوید که آن معرب «برده‌دار» است، زیرا بعضی از
پادشاهان ایران ولایات بالا دست ارمنستان را غارت کرده اسیرانی از آنجا آورده در
این محل ساکن کردند و از این جهت آن را برده‌دار گفتند. در زمان یاقوت این شهر از
عظمت پیشین خود افتاده و به خرابی گراییده بوده است.^۳

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «بردع» از اقلیم پنجم است که اسکندر رومی ساخت،
قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد. شهری بزرگ بوده و کثرت عظیم داشته...

۱- احسن التقاسم فی معرفة الاقالیم ص ۳۷۴.

۲- نزهة القلوب ۱۰۵-۱۰۸.

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۵۸.

آبش از رودی است که به ترتر (ثرثور) مشهور است.^۱

اعتماد السلطنه می نویسد که: برذعه که به اصطلاح این ایام قراباغ باشد، اسم ناحیه ای است، شوشه قلعه و شهر اوست. شوشه از سایر بلاد قفقاز که ایروان و نخجوان و گنجه و غیره باشد بهتر و آبادتر است. امیر تیمور گورکان زیاد مایل هوا و صفای قراباغ بود. قلعه کاخ که محبس اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب صفوی بوده همین قلعه شوشه است.^۲ شهر بیلقان - این شهر که به زبان ارمنی آن را فیداگران Phaidagaran می گفتند پس از خراب شدن برذعه مرکز ایالت اران گشت.

یاقوت می نویسد که: بیلقان به فتح باء و لام شهری است نزدیک شهر دربند یا باب‌الابواب و از ولایات ارمنستان بزرگ شمرده می شود. گویند نخستین کسی که آن را احداث کرد قباد بود. این شهر را مغولان در سال ۶۱۷ تسخیر کرده و مردم آن را کشته اموالشان را غارت کردند.^۳

حمدالله مستوفی می نویسد، «بیلقان» از اقلیم پنجم است. قباد بن فیروز ساسانی ساخت، و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجر است. هوایش گرم است.^۴ در اواخر قرن هشتم بیلقان در محاصره امیر تیمور قرار گرفت. وی پس از تصرف آن شهر امر کرد عمارات خراب آن را از نو ساختند و نهری از رود ارس جدا کرده به شهر آوردند که شش فرسنگ طول و پانزده ذراع عرض داشت و آن را به نام، برلاس، عشیره تیمور، نهر برلاس نامید.

گنجه - دیگر از شهرهای اران گنجه است.

جغرافی نویسان عرب آن را جنزه نوشته اند. روسهای تزاری آن را الیزابت پل Elizabetpol نام نهاده و بعد از انقلاب شوروی نام آن به کیروآباد Kirovabad تغییر کرد. یاقوت می نویسد که جنزه به فتح جیم اسم شهر بزرگی در اران است و آن بین شیروان و آذربایجان واقع است و مردم آن را، گنجه، خوانند و بین آن و برذعه شانزده فرسنگ است.^۵ حمدالله مستوفی می نویسد، گنجه از اقلیم پنجم است، شهر اسلامی است، در سنه

۱- نزهة القلوب، ص ۱۰۵.

۲- مرآت البلدان، طبع سال ۱۲۹۴ قمری، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۹۷.

۴- نزهة القلوب، ص ۱۰۵.

۵- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۲.

تسع و ثلاثین هجری (۳۹ هـ) ساخته شد.^۱ شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته‌اند:

چند شهرست اندر ایران مرتفع‌تر از همه
بهتر و سازنده‌تر از خوشی آب وهوا
گنجه پرگنج دراران، صفاهان در عراق
در خراسان مرو و طوس، در روم باشد اقسرا
بازگاه - نام این شهر در کتاب حدودالعالم آمده و می‌نویسد: بازگاه، شهرکی است
بر لب رود ارس نهاده و از وی ماهی خیزد.^۲
مینورسکی می‌نویسد: این شهر ممکن است، «جواد» باشد که در پایین‌تر از نقطه
الحاق رود کور و ارس واقع شده است. در اینجا مسافران از رود عبور کرده و از آنان باج
یا عوارض از پل می‌گرفتند.^۳
شمکور - در شمال غربی گنجه بوده که خرابه‌های آن هنوز باقی است. یاقوت
می‌نویسد که: «شمکور به فتح شین قلعه‌ای است در نواحی اران و بین آن و گنجه یک
روز راه و ده فرسنگ است. این شهر را بغا غلام معتصم خلیفه که والی ارمنستان و
آذربایجان بود در سال ۲۴۰ هجری آباد کرد و آن را متوکلیه نامید».^۴
شروان - آن طرف رود کور (کور) در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقاز
به دریا فرومی‌رود ایالت شروان واقع شده است. کرسی این ایالت شماخی (شماخا)
خوانده می‌شود. امیران این ایالت را، شروانشاه، می‌خواندند. مؤلفان قدیم دو شهر دیگر
را در شروان نام برده‌اند که محل آنها معلوم نیست:
یکی شابران که در بیست فرسنگی در بند جای داشته، و دیگر شروان که در جلگه‌ای
واقع بوده و از جاده در بند سه روز راه تا شماخی فاصله داشته است. در آخرین نقطه
شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب یا دریند واقع بوده که از بنادر مهم دریای خزر
به‌شمار می‌رفته است.

۱- نزهة القلوب ص ۱۰۵.

۲- حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به تصحیح دکتر ستوده، ص ۱۶۱.

3- Minorsky, Hudud' al - âlam' p. 398.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۲۲.

ابن حوقل گوید: در وسط این بندر لنگرگاه سفاین است و در این لنگرگاه که از دریا به داخل شهر پیش رفته بنایی است مانند سدی بین دو کوه مشرف بر لنگرگاه و در دهانه لنگرگاه جایی که کشتیها بدان داخل می‌شوند، زنجیری کشیده شده و بر این زنجیر قفلی زده‌اند چنان که هیچ کشتی نمی‌تواند از آنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه رئیس بندرگاه. سد از سنگ و سرب ساخته شده، و گرد خود شهر، باروی مرتفعی از سنگ ساخته‌اند.^۱

اصطخری می‌نویسد: که باب‌الابواب (در بند) قریب دومیل از اردبیل بزرگتر است. یاقوت شرح مفصلی راجع به دربند باب‌الابواب نوشته و از باروی عظیمی که گرد آن شهر بوده و از دربند به سوی مغرب برای جلوگیری از اقوام وحشی کشیده شده بوده یاد کرده می‌نویسد:

«این سد یادگار انوشیروان پادشاه ساسانی است که آن را برای جلوگیری از هجوم قوم خزر به ایران بنا کرده و دری آهنی بر آن تعبیه نموده بود.»^۲

تا پیش از انوشیروان کشور ایران را چهار مرزبان بزرگ اداره می‌کردند که یکی از آنها مرزبان خزر و آران بود. به همه مرزبانها اجازه نشستن بر تخت نقره می‌دادند جز مرزبان آران و خزر که به علت اهمیت مقام حق داشت بر تختی از زر بنشینند.^۳

در داستانی اساطیری از کتاب تیجان آمده، چون ذوالقرنین یمانی به باب‌الابواب آمد گروهی از یاجوج و ماجوج را بکشت و بر گروهی از ایشان ببخشود و آنان را در جزیره ارمینیه در ناحیه جابر صا رها کرد و آنان را ترک نامید زیرا ایشان را ترک کرده و نکشته بود.^۴

یکی از افسران روس تزاری به نام مارلنسکی که در ۱۸۳۲ میلادی خرابه‌های این سد عظیم را دیده چنین می‌نویسد: «آنچه معلوم می‌شود این دیوار عجیب از نارنج قلعه شروع شده و به سمت مغرب ممتد گشته چه از قلل جبال و چه در عمق دره‌ها برجهای کوچک به این دیوار استوار است که در فاصله غیر معین بدون ترتیب و قاعده بنا شده است.

۱- ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۳۹.

۲- یاقوت: معجم البلدان ج ۱ ص ۴۳۷-۴۴۲.

۳- ایران در عهد باستان ص ۱۷.

۴- عبدالملک بن هشام: کتاب التیجان فی ملوک حمیر، طبع حیدرآباد دکن، ۱۳۴۷ هجری، ص ۱۰۰.

اما آنچه حدس زدیم در این برجها آذوقه و اسلحه انبار می کرده اند و در وقت لزوم مستحفظین دیوار آنچه لازمه حرب و دفاع بود حاضر داشتند. هر کجا که سرازیر است از بالا که شخص ملاحظه می کند این دیوار به طور پله مرتبه به مرتبه ساخته شده ارتفاع بروج بالنسبه به دیوار زیاده از یک ذرع نیست هر قدر که از دیوار باقی بود ما سیر کردیم پیشتر نرفتیم شاید اگر پی می کردیم به انتهای دیوار می رسیدیم».^۱

بندوباکو (باکویه) - در جنوب دریند است. اصطخری به نفت آن اشاره کرده است، یاقوت گوید: در آنجا چشمه نفت بزرگی است که بهای محصول روزانه آن به هزار درهم می رسد. در کنار آن چشمه دیگری است که نفت سفید از آن بیرون می آید که مانند روغن جیوه است و شب و روز قطع نمی شود. در آنجا زمینی است که همیشه آتش از آن بر می خیزد.^۲

باکویه را بادکوبه نیز گویند و اعتماد السلطنه تحت ماده بادکوبه می نویسد که: «بادکوبه شهری است در شروان واقع در کنار دریای خزر نزدیک به شبه جزیره آب شرون. دور شهر قدیم دیواری محکم با بروج مشیده بنا کرده بودند، در شهر قدیم و قلعه وسط آن که به منزله ارک بوده الحال آبادی نیست.

معادن نفت در بادکوبه به حدی است که اگر شخصی عصایی در زمین فرو برد، بعد به واسطه کبریت، هوایی را که از روزنه زمین خارج می شود آتش زند مشتعل می شود. معبد پارسیان و آتش پرستان هندی در جایی به نام صوری خانه است، و عمارتی است مربع، در وسط آن عمارت، طاقی بنا شده که چهار طرف آن باز است، وسط گودالی است که آتش از میان آن بیرون می آید. اطراف حجرات است از هر حجره منفذی تعبیه نموده اند که آتش بیرون می آید. یعنی هر وقت بخواهند کبریتی روشن کرده در محاذی آن منفذ می گیرند هوایی که خارج می شود مشتعل می گردد. در صحرای اطراف صوری خانه به مساحت چهار هزار ذرع تقریباً تمام زمین مشتعل است. یک هندی گجراتی در این معبد بود به طرز آتش پرستان نماز خواند او می گفت از گجرات آمده و متولی معبد است. معبدی هم به همین طرز در بمبئی داریم. از بعد از غلبه اسلام به مملکت

۱- مرآت البلدان، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۴.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۷.

ایران معبد بزرگ ایشان همین بادکوبه است.^۱

از این بیان معلوم می‌شود که پارسیان زرتشتی هند آتشکده‌ای در باکو داشته و به زیارت آن می‌رفته‌اند.

در جنوب باکویه ولایت گشتاسفی نزدیک دهانه رود کر واقع است و از نهری که از آن رود جدا شده مشروب می‌گردد.

در کوه‌های نزدیک دربند قلعه‌ای بود موسوم به قبله که سابقاً درباره آن بحث کردیم. نام قبله در دوره اسلامی در جنگ‌های تیمور مکرر ذکر شده است.^۲ امروز باکو پایتخت جمهوری آذربایجان است و بر کنار دریای خزر در شبه جزیره آپشوران Apshéron واقع است.

عشایر جمهوری آذربایجان

طبق آمار سال ۱۹۲۶ در جمهوری آذربایجان ۲۲،۰۰۰ روس و ۲۸،۰۰۰ ارمنی، و ۷۷،۰۰۰ از اقوام ایرانی و ۴۱،۰۰۰ طالش و ۳۷،۰۰۰ کرد، و ۲۸،۰۰۰ لزگی و تات مسکن داشتند.

در جمهوری آذربایجان این ایلات و قبایل ترک نژاد زندگی می‌کنند:

قرباغ، کنگلی Kangaly، کومانلو Kumanlu، جگیرلی Jcgirly، جوانشیر، خلیج، شاملو، قرامانلو Karamanlu، آیدین Aydin، یوا Yauâ، ایمرلی İmarly، دگر Dogar، بیات Bayât، قاجار، بهارلو، ذوالقدر، استاجلو، پادر Pâdar، که بیشتر این قبایل در شمال غربی شماخی مسکن دارند.

قبایل ترکمن زاکاتالا Zakâtalâ، و نوحا Nuhâ در نزدیکی کوردمیر Kurdamir، در شمال و اطراف دربند در دهات بسیاری اسکان گزیده‌اند.

شماخی، کوبا Kuba، گوگجای، جواد، آق‌داش، نخجوان، تسکین‌بخش، خلیل لورا که قبیله‌ای ترک به همین نام در آنجا می‌زیسته‌اند تشکیل می‌دهد.

در ۱۸۵۶ میلادی طبق سالنامه‌ای که در جمهوری آذربایجان منتشر شد قبایل ذیل در آن سرزمین می‌زیسته‌اند: خلیج، آلپاوت Alpâvut، کارابروک Kârâbruk، چپینی

۱- مرآت البلدان، ح ۱، ص ۱۵۰-۱۵۴.

۲- حمدالله مستوفی، ص ۱۰۶-۱۰۷، لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۲-۱۹۵.

Chapini، کارادکین Kârâdakyn (قراتکین)، دیزاهل Dizahul، بایندر Bâyunder، کارایوند Kârâyund، قزاق Kâzâgh، کومان Kumân، ترکان Turkân.

کردانی که در آران بوده‌اند اکنون ترک‌زبان شده‌اند، و تنها ازین ایشان: زنگه‌زور Zangazur، جلالی، قبایل کرد مغروز Magruz، عشایر شیلانلو، که در حدود هزار خانوار هستند به‌زبان کردی سخن می‌گویند.

اقوام کوچ‌نشین ترک که اصلاً از خارج به آنجا مهاجرت کرده‌اند امروزه ده‌نشین شده و نام قبایل خود را بر آن دیها نهاده‌اند. اولیا چلبی قراباغ را آذربایجان کوچک خوانده است.

چنانکه در بالا گفتیم بر اثر جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه قاجار که منتهی به دو معاهده گلستان و ترکمانچای شد شهرهای ماورای ارس و قراباغ (اران) ضمیمه کشور روس گردید.

در سال ۱۸۰۵ شهر گنجه، و در ۱۸۰۶ باکو، و در ۱۸۱۵ شگی، و در ۱۸۲۰ شروان، و در ۱۸۲۲ قراباغ زیر تسلط روس درآمد. ایلات قاجار و کنگرلو بین سالهای ۱۸۰۳ و ۱۸۰۶ به طرف قارص مهاجرت کردند ولی دیگر باره به ایروان انتقال داده شدند.

از قراباغ خانواده امیرلو به طرف آذربایجان ایران کوچ کردند. از میان قبایل قراباغ که به طرف ایران رفتند گروهی از چلبینانلوها، و یوسفانلوها بودند که به کمک کنگرلوها به جانب ارس کوچ کردند، ولی پس از چندی عده زیادی از آنان بازگشته مورد عنایت روسها قرار گرفتند. ایلات مهاجر بیشتر به مناطق ماکو و اردبیل و تبریز رفته سکنی می‌گزیدند - هنوز در تبریز و دیگر بلاد خانواده‌هایی از مهاجران ماورای ارس وجود دارند که به نامهایی از قبیل: قراباغی و شیروانی و اردوبادی و غیره خوانده می‌شوند.^۱

نام شهرهای قدیم آذربایجان - در کتابهای مسالک و ممالک و بلدان این بلاد و قصبات آذربایجان شمرده شده است:

اردویل (اردبیل)، مراغه، تبریز، خوی، ارمیه، مرند. میانج (میانه) طسوج، سلماس،

1- A. Zekivelidi Togan. Islâm Ansiklopedisi.

موقان (مغان)، اهر، سراو (سراب) گرمرو، خیاو، داخرقان (دهخوارقان)، خسروشاه (تزدیک تبریز)، اشنویه (اشنو، اشنه، اسنو) خلخال، زنوز، این شهرها همه معروف است و امروز هم به همین نامها وجود دارد ولی جغرافی نویسان قدیم غیر از اینها از شهرها و قصباتی نام برده اند که امروز درست شناخته نیست و نام آنها از این قرار است:

اجن، ارچاق، ارنار، اندرآب، اوجان بلخاب، بلاسجان، بند، برزند،

برزه، باجروان، توی، تکلفه.

جابر و ان (جابر و قان) جتزه.

خلیائا، خرقان، خونج (خونه).

دارمرزین، دیرخرقان، دوین، درآورد.

دزمار

زراوند، زنگیان

ساترودان، سابرخاست (شاپورخاست).

شیز، شاهرود

قلعه کهران، کولسره، گرگر، گیلان فضلون، مایبهرج، میمند، مشکین مردان قم،

موسی آباد، نورین، نریر، نوذر، نیلان، نشوی، ورثان.^۱

ابن خردادبه^۲ شهرهای کوره (ایالت) آذربایجان را چنین برمی شمارد که بیشتر آنها

شهرهای دوره ساسانی است:

۱- رجوع شود به: ابن الفقیه: مختصر کتاب البلدان ص ۲۸۵ تا ۲۸۶.

: ابن خردادبه: المسالك و الممالك ص ۱۱۹-۱۲۲.

: یعقوبی: بلدان طبع نجف ص ۳۸.

: ابن حوقل: صورة الارض ص ۳۳۴-۳۳۷.

: مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۳۷۴-۳۸۴.

: ابودلف مسعری: الرسالة الثانية به تصحیح مینورسکی ص ۶-۱۰.

: الاصطخری: مسالك و الممالك ص ۱۸۰-۱۸۲-۱۹۲.

: بلاذری: فتوح البلدان ص ۳۲۳-۳۲۹.

: الاصطخری: کتاب الاقالیم طبع عکسی ۷۹-۸۲.

: ابوالفداء: تقویم البلدان ص ۳۸۶-۴۰۷.

: حدود العالم: تصحیح دکتر ستوده ص ۱۵۸-۱۶۱.

: نزهة القلوب: تصحیح دبیر سیاقی ص ۸۵-۱۰۲.

۲- المسالك و الممالك، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۱- مراغه، ۲- میانج، ۳- اردبیل، ۴- ورثان، ۵- سیسر، ۶- برزه، ۷- سابرخاست، ۸- تبریز، ۹- مرند، ۱۰- خوی، ۱۱- کولسره، ۱۲- موقان، ۱۳- لشکله، ۱۴- برزند، ۱۵- جتزه، ۱۶- جابروان، ۱۷- نریز، ۱۸- اورمیه، ۱۹- سلماس، ۲۰- شیز، ۲۱- ماشیا، ۲۲- باجروان، ۲۳- رستاق السلق، ۲۴- رستاق - سندبایا (سندپایه)، ۲۵- البذ (بذ)، ۲۶- رستاق ارم، ۲۷- بلوانکرج (قرجه داغ؟)، ۲۸- رستاق سراة، ۲۹- دستکیاور، ۳۰- رستاق مایبهرج.^۱

از این ولایات، سیسر (سنه)، و برزه، و سابرخاست (شاپور خاست). جتزه (گترک)، جابروان، نریز، شیز، رستاق السلق، رستاق مایبهرج، در جنوب دریاچه اورمیه، در جهت دینور واقع بودند. و شهرهای، تبریز، مرند، خوی، اورمیه، و سلماس در زاویه شمال غربی آن دریاچه، و شهرهای مراغه، میانج اردبیل، کولسره، موقان، برزند، البذ، ارم، بلوانکرج، و رستاق سراة (سراب) در شرق نصف النهاری تبریز، و شهرهای: رستاق سندبایا، و دستکیاور معلوم نیست در کجا بوده است.

ولایت مایبهرج را که مینورسکی، مایبهرج، خوانده و آن را به معنی، نگهبان ماد، دانسته در مرز جنوبی آذربایجان و احتمالاً با، سنقر، یکی می داند.

ورثان در شمال شرقی آذربایجان و به جای آلتان Alatan فعلی در کنار جنوبی رود ارس واقع بود و آخرین حد شمالی آذربایجان به شمار می رفته است.

چون آذربایجان غالباً با دو ایالت همسایه خود ارمنستان، و اران که مقدسی مجموعاً آنها را، اقلیم الرحاب، خوانده^۱ تحت یک حکومت بود. بالطبع سرحداتی متغیر داشت چنانکه به قول مقدسی: خوی، اورمیه، دهخوارقان از ایالت ارمنستان به شمار می رفت. ولی در زمان یاقوت (قرن هفتم هجری) حد شمال آذربایجان تا برذعه امتداد داشت در حالی که حمدالله مستوفی نخجوان و اردوباد را در ساحل چپ ارس حد شمالی آذربایجان دانسته است.^۲

اینک به شرح شهرهای قدیم آذربایجان می پردازیم. در زمان قدیم و دوره خلافت، آذربایجان از شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال (ماد) می گذشت برکنار افتاده بود، این برکناری از این جهت نیز تشدید شده بود که بنا به قول مقدسی در کوهها و دشتهای

۱- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۷۳.

۲- مقاله مینورسکی در دایرة المعارف اسلامی، طبع دوم، ج اول، رساله ۴، ماده آذربایجان، طبع فرانسه، ص ۱۹۴.

آن بیش از هفتاد زبان و لهجه گوناگون تکلم می شد، در حالی که هیچ کدام از شهرهای آن ناحیه وسعت قابل توجی نداشت.

در اوایل خلافت عباسیان مراغه و سپس اردبیل و از اواخر دوره خلافت تاکنون تبریز در میان شهرهای آذربایجان مقام اول را پیدا کرده است.

مراغه - جغرافی نویسان عرب در اوایل دوره اسلامی فقط شهر مراغه را که در جنوب کوه سهند و در کنار رودی به نام، صافی، بوده که از آن کوه جاری می شده و به دریاچه اورمیه می ریخته پایتخت آذربایجان ذکر کرده اند. لشکرگاه اسلام در آذربایجان در مراغه بوده است و چون آنجا چراگاه لشکر عرب بوده آن را به زبان عربی، مراغه، که در اصل (قریه المراه) یعنی ده چراگاه بوده خوانده اند.^۱ یاقوت می نویسد که نام قدیم این شهر، افرازه رود، بوده و سپس به سبب چراگاه و اردوگاه شدن لشکر عرب مراغه نامیده شده است.

در قرن چهارم هجری ابن حوقل مراغه را شهری به اندازه اردبیل شمرده و گوید مراغه مدت زمانی کرسی ایالت آذربایجان بود و سپس مرکز اداری آن ایالت به اردبیل منتقل شد.

یاقوت می نویسد: که استحکامات و باروی آن شهر در زمان هارون الرشید ساخته شد و در زمان مأمون ترمیم گشت.^۲ حمدالله مستوفی می نویسد که مراغه شهری بزرگ است و پیشتر دارالملک آذربایجان بود. هوایش معتدل است و به عفونت مایل، جهت آنکه کوه سهند از طرف شمال مانع رسیدن باد بدانجاست آبش از رود صافی، است که از سهند برمی خیزد و به دریاچه چست می ریزد. (نام این رودخانه امروز صوفی چای است).

قزوینی در آثارالبلاد از قلعه ای به نام روئین دز در سه فرسنگی مراغه یاد کرده که از هر طرف آن رودی روان بوده و در داخل قلعه باغی معروف به عمید آباد با استخری برای آبیاری وجود داشته است. در یک فرسنگی آن قلعه، ده جنبذق قرار داشت و در آن چشمه آب گرمی بود.

در نزدیک مراغه در موسم طغیان آب در تمام ساحل جنوبی دریاچه اورمیه باتلاق

۱- مرغ فی العشب: جای گرفت در گیاه و غلطید در آن مراغ و مراغه: غلطید نگاه ستور (منتهی الارب).

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۶.

بزرگی تشکیل می‌شد و در آنجا شهر کوچکی به نام لیلان بود که در زمان حمدالله مستوفی مغولها در آن سکنی داشتند.

(لیلان امروز دهی در ۴۴ کیلومتری جنوب مراغه است).

به مسافت کمی در جهت لیلان، شهری به نام برزه وجود داشت و در آنجا شاهراهی که از سیسر واقع در ایالت جبال می‌آمد دوشاخه می‌شد. راه دست راست در جهت شمال شرقی به مراغه می‌رفت، و راه دست چپ در امتداد غربی دریاچه به شهر اورمیه منتهی می‌شد.^۱ (برزه اکنون به صورت برزق از دهات شهرستان میانه به شمار می‌رود).^۲ (مراغه امروز یکی از شهرستانهای آذربایجان شرقی است و از شمال به شهرستان تبریز و از جنوب به سقز و از مشرق به شهرستان میانه و از مغرب به دریاچه ارومیه و شهرستان مهاباد محدود است و طول و عرض جغرافیایی آن ۴۶ درجه و ۱۶ دقیقه در ۳۷ درجه و ۲۴ دقیقه است).^۳

اردبیل - شهر اردبیل در قسمت علیای رودخانه‌ای که حمدالله مستوفی آن را اندرآباد، نامیده واقع است. این رودخانه کمی پایین‌تر با رود اهر که از سمت چپ به رودخانه اردبیل می‌پیوندد ملحق شده، اندکی پایین‌تر از پل خداآفرین به رود ارس می‌ریزد. رودخانه اردبیل و رود اهر یکی از دامنه شرقی و دیگری از دامنه غربی کوه سبلان که مشرف بر اردبیل است سرچشمه می‌گیرند.

ابن حوقل در قرن چهارم اشتباهاً کوه سبلان را از کوه دماوند که در چند فرسنگی شمال تهران است بلندتر شمرده است.

حمدالله مستوفی می‌نویسد: که کوه سبلان از پنجاه فرسنگی دیده می‌شود و تابستان و زمستان برف دارد. نزدیک قله آن چشمه‌ای است که همیشه سطح آن یخ بسته است. در حوالی کوه سبلان دو قله است که یکی کوه سراهند در شمال اهر، و دیگری سیاه کوه که مشرف بر کلانتر است. کلانتر شهری کوچک است واقع در میان درختان و رودخانه‌ای کشتزارهای آن را مشروب می‌کند. اردبیل در قرن چهارم و دوره جغرافی نویسان عرب مرکز لشکری و کشوری آذربایجان بود.

۱- لستریج ص ۱۷۶ و بارتلد (تذکره جغرافیای تاریخی) ص ۲۶۷-۲۶۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۸۶.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۸۹-۴۹۰.

اصطخری گوید: گرد شهر بارویی است که طول هر جانب آن دوسوم فرسخ است. خانه‌ها بیشتر از آجر و گل ساخته شده و پادگانی نیز در آن شهر مستقر است. اطراف آن بسیار حاصلخیز و عسل آن مشهور است. بازار اردبیل به شکل صلیب در چهار راسته است و مسجد در وسط چهار بازار واقع شده است.^۱

در سال ۶۱۷ هجری اردبیل به باد غارت مغولها رفت و ویران شد. یاقوت که قدری پیش از این تاریخ اردبیل را دیده از آبادی و پرجمعیتی آن تعریف کرده گوید اردبیل را ایرانیان در قدیم، باذان فیروز می‌گفتند و آن را فیروز ساسانی احداث کرد^۲، در قرن هشتم اردبیل دیگر شهر مهم آذربایجان نبود. در قرن دهم در آغاز سلسله صفویه پیش از تبریز و قزوین و اصفهان مدت کوتاهی پایتخت ایران بود.

سیاحان قرن هفدهم میلادی اردبیل را به واسطه وفور آب به ونیز تشبیه می‌کنند ولی به همان علت کثافت کوچه‌های اردبیل در قرن دهم ضرب‌المثل شده بود.

در زمان حمدالله مستوفی و قرن هشتم هجری اهالی اردبیل شافعی مذهب بودند، ولی در قرن نهم هجری نهضت تشیع از اردبیل بروز نمود و همین نهضت موجب تشکیل دولت جدید ایران یعنی سلسله صفویه گردید. شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه اردبیلی بود. حمدالله مستوفی مردم اردبیل را شافعی مذهب و پیرو شیخ صفی‌الدین اردبیلی نوشته است.

اکنون قبر شیخ صفی‌الدین و شاه اسماعیل در آن شهر است. شاه عباس کتابخانه معتبری وقف مقبره شیخ صفی‌الدین کرد. این کتابخانه نفیس در سال ۱۸۲۸ میلادی به تصرف ژنرال پاسکویچ فرمانده قوای مهاجم روس در ایران درآمد و قسمت بزرگی از آن به عنوان غنیمت جنگ به پترسبورگ (لنین‌گراد) ارسال شد و تا به امروز در کتابخانه عمومی آن شهر محفوظ است.^۳ بنای این شهر را به فیروز ساسانی (۴۸۹-۴۵۷ م) نسبت داده‌اند.

طبری می‌نویسد: که در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، خزرها از راه اردبیل تمام آذربایجان را گرفته غارت کردند. در آن زمان سه هزار تن مسلمان در آن شهر

۱- لسترنج، ص ۱۸۰-۱۸۱.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۳- بارتلد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۶۹.

سکونت داشتند.

خزرها همه مردان بالغ شهر را کشته و زن و فرزند آنان را به اسیری بردند. در زمان شاه طهماسب صفوی، آنتونی جنکینسن، که از طریق اردبیل به قزوین رفته در سفرنامه خود آبادی این شهر را ستوده است.^۱ شهرستان اردبیل امروز به یک استان مرزی تبدیل شده است. از شمال به خاک جمهوری آذربایجان و از مشرق به کوههای طالش و دریای خزر، و از مغرب به رشته کوههای سبلان و رودخانه قره سو و از جنوب به شهرستان خلخال محدود است.

شهر اردبیل در ۲۱۰ کیلومتری شمال شرقی شهر تبریز به طول و عرض جغرافیایی ۴۸ دره و ۱۷ دقیقه در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۱۰۰ متر است شهرستان اردبیل دارای چهاربخش است بدین قرار:

۱- بخش مرکزی ۲- بخش نمین ۳- بخش آستارا ۴- بخش گرمی.^۲

سراب - شهر سراو (سراب) که رود سراو منسوب به آن است در راه اردبیل به تبریز قرار دارد.

حمدالله مستوفی می نویسد که: سراو شهریست از شرقی کوه سبلان مایل به قبله افتاده، هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است از کوه سبلان برخیزد و در دریاچه چیچست رود. مردمش سفید چهره اند و سنی مذهب و اکول باشند.^۳

جغرافی نویسان عرب به جای سراو، سراة، ضبط کرده اند. ابن حوقل می نویسد: این شهر مهمانخانه های پاکیزه و بازارهای خوب دارد.

یاقوت این شهر را سراو، یا، سرو، ضبط کرده گوید: در سال ۶۱۷ که مغولان به آن شهر حمله کردند آن شهر خراب شد و بیشتر اهالی آن کشته شدند.^۴

به نوشته حمدالله مستوفی، سراو تا تبریز سه روز و تا اردبیل دو روز فاصله داشته است.

۱- لارنس لاکهارت، شهرهای نامی ایران، ص ۱۳۸-۱۴۰.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۱-۱۳.

۳- نزهةالقلوب، ص ۹۸.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۴.

سراب امروز یکی از شهرستانهای استان اردبیل است. این ناحیه در مغرب تبریز واقع است و جلگه‌ای است که در بین دو رشته جبال سبلان از شمال و بزغوش (بزغوش) از جنوب قرار دارد. از شمال به ارتفاعات سبلان و از جنوب به کوه بزغوش و از مشرق به شهرستان اردبیل و از مغرب به شهرستان تبریز محدود است.

این شهر به طول و عرض جغرافیایی ۴۷ درجه و ۳۴ دقیقه و ۲۳ ثانیه در ۳۷ درجه و ۵۷ دقیقه و ۵۹ ثانیه می‌باشد و در ۱۲۴ کیلومتری شهر تبریز واقع است و از سطح دریا ۱۷۰۰ متر ارتفاع دارد.^۱

بذ - ناحیه‌ای بین آذربایجان و اران بوده که بابک خرمی در آن می‌زیسته است. یاقوت می‌نویسد که رود ارس از پهلوی آن می‌گذرد. در این ناحیه همیشه ابر است و آفتاب کمتر می‌تابد.^۲

اوجان - حمدالله مستوفی می‌نویسد: اوجان را در دفاتر قدیم از توابع ناحیت مهرانرود شمرده‌اند. غزان خان (غازان خان) تجدید عمارتش کرد و از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت، دورباروی غزانی (غازانی) سه هزار گام بود. هوایش سرد است و آتش از کوه سهند. مردمش سفید چهره و شافعی مذهب‌اند، در او از عیسویان جمع باشند.^۳

در معجم البلدان یاقوت نام این شهر بدون واو به صورت، اُجان، آمده می‌نویسد: اوجان شهری کوچک در آذربایجان است بین آن و تبریز در راه ری ده فرسنگ است و من آن را دیده‌ام. دیواری برگرد آن است و بازاری دارد و بیشتر آن خراب است.^۴

بسیار احتمال می‌رود که این شهر همان «اُجن» باشد که نام آن در مسالک الممالک اصطخری آمده و بین خونج و داخرقان (دهخوارقان) قرار داشته است.^۵

لسترنج می‌نویسد: اوجان در ساحل یکی از شاخه‌های سمت چپ (جنوب) رودخانه سراو شهر واقع است این شهر در زمان مغولها خراب شد. در زمان ایلخانان به قول حمدالله مستوفی غازان خان به تجدید عمارت آن همت گماشت. رودخانه آن آب

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۹-۵۳۰.

۳- نزهة القلوب، ص ۹۱.

۴- معجم البلدان ج ۱ ص ۱۳۱.

۵- مسالک الممالک ص ۸۱.

اوجان گفته می‌شد و از قله شرقی کوه سهند سرچشمه می‌گرفت.^۱

اعتماد السلطنه می‌نویسد که: اوجان الحال چمنی را گویند که محل اردو و مشق افواج آذربایجان است. این چمن بسیار خوش آب و هوا و هوایش سرد و بی‌نهایت سبز و خرم می‌باشد، خاقان مغفور فتحعلی‌شاه عمارتی آنجا بنا نمود که اکنون باقی است و این چمن آبادی بزرگی هم دارد.^۲

اوجان پس از دوره ایلخانان مغول به تدریج از رونق افتاد و اکنون نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش بستان آباد شهرستان تبریز است.^۳

میانه - شهر میانج (میانه) که در ملتقای رودخانه قزل اوزن و دو رودخانه توأم، سنجبده، وگدیو، و رود شال و رود میانج و هشتروند، واقع است، از قدیم شهر مهمی بوده و به مناسبت آن که در میان اردبیل و زنجان قرار داشته آن را به فارسی میانه و به عربی «میانج» گفته‌اند.

ابن حوقل در قرن چهارم آن را شهری پرجمعیت ذکر کرده و ناحیه‌ای که میانه در آنجا واقع بود، و بعدها به نام گرمروند معروف شده میوه زار بزرگی بوده است. حمدالله مستوفی درباره گرمروند می‌نویسد که: ولایتی است در او صد پارچه دیه بود و هوایش خوشتر از میانج بود.

یاقوت که میانه را دیده آن شهر را ستوده است. حمدالله مستوفی می‌نویسد: «میانج شهری بوده است و اکنون به قدر دیهی مانده و هوای گرم و عفینی دارد». ساس و حشره مسموم کننده‌ای به نام مله که مخصوص میانه بوده تاکنون نیز موجب وحشت مسافران است.^۴ اکنون میانه نام یکی از شهرستانهای آذربایجان شرقی و از استان سوم است و در جنوب شرقی شهرستان تبریز واقع است. از شمال به شهرستان سراب، از جنوب به شهرستان زنجان، از مشرق به شهرستان هروآباد و از مغرب به شهرستان مراغه محدود است.

این شهر در ۱۷۵ کیلومتری جنوب شرقی تبریز و ۲۱ کیلومتری شمال پل معروف

۱- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۷۵.

۲- مرآت البلدان، ج ۱، ماده اُجان.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۵۴.

۴- لسترنج ص ۱۸۳.

دختر بر قزل اوزن قرار گرفته، و طول و عرض جغرافیایی آن ۴۷ درجه و ۴۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه در ۳۷ درجه و ۲۰ دقیقه است. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۱۰۰ متر می باشد.^۱ در راه میانه قریه ترکمان چای واقع شده که عهدنامه معروف ۱۸۲۸ بین ایران و روسیه در آنجا منعقد گردید. در قرن نهم هجری در محل ترکمان چای قریه ده ترکمانان در شش فرسنگی میانه واقع بود، کلاویخو آن قریه را «توزلار» خوانده است. امروز این قریه، ترکمان خوانده می شود و یکی از بخشهای سه گانه شهرستان میانه است.^۲

دهخوارقان - این شهر در جنوب غربی کوه سهند و شصت مایلی تبریز و چهار فرسنگی مشرق دریاچه اورمیه قرار دارد. نام آن در بعضی از کتب جغرافی قدیم عرب، داخرقان و دخارقان آمده است. یاقوت آن را، ده نخیرجان، ضبط کرده و گوید: شهری بزرگ است و بین آن و تبریز و نیز بین آن و مراغه دو روز راه است. نخیرجان (نخوارگان) گنجور خسرو بود و این شهر منسوب به وی است.^۳

حمدالله مستوفی گوید: «دهخوارقان شهری کوچک است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انگورش بی قیاس بود». نام این شهر را چند سال پیش از روی نادانی بگمان آنکه آن نامی ترکی است تغییر داده و به آذرشهر بدل کردند، اخیراً به اشتباه خود پی برده مجدداً نام دهخوارقان را زنده کردند.

اکنون دهخوارقان یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان تبریز است و در جنوب غربی تبریز و مشرق دریاچه اورمیه واقع شده و طول و عرض جغرافیایی آن ۴۵ درجه و ۸۵ دقیقه و ۳۹ ثانیه در ۳۷ درجه و ۴۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه است و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۴۶۸ متر می باشد.^۴

خلخال - سه رودخانه سنجیده و گدیو (کدپو) و شال که از طرف شمال به سفیدرود می ریزند از ناحیه خلخال سرچشمه می گیرند. خلخال شهر عمده آن ناحیه بود و به گفته جغرافی نویسان قدیم در دوازده فرسنگی اردبیل قرار داشت.

شهر فیروزآباد در قله گردنه ای که در آنجا چشمه آب گرمی در میان کوههای پر از

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۵۱۵-۵۱۶ و بارتلد، ص ۲۷۵.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ص ۱۳۰.

۳- معجم البلدان یاقوت ج ۲ ص ۶۳۶.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۲۶.

برف می جوشید در آن دیار واقع بود. به قول حمدالله مستوفی: فیروزآباد سابقاً حاکم نشین آن بوده و اکنون نیز خراب شده است. حکامش را آقاجریان (تاجرمان، ارقاجرانان؟) می گفتند.^۱ امروز خلخال یکی از شهرستانهای استان اردبیل است. این شهرستان از شمال به اردبیل و از جنوب به شهرستان زنجان و از مشرق به کوههای طالش و از مغرب به شهرستان سراب و میانه محدود است. مرکز این ناحیه شهر کوچک هروآباد است که در ۱۹۸ کیلومتری شرقی تبریز و ۵۶ کیلومتری جنوب شهرستان اردبیل واقع شده و طول و عرض جغرافیایی آن ۴۸ درجه و ۳۱ دقیقه و ۴۰ ثانیه در ۳۷ درجه و ۳۸ دقیقه و ۵۰ ثانیه است. هروآباد شهر قدیمی نیست و تا سیصد سال پیش دهی به شمار می رفته که در تحت مالکیت خوانین سعادلو بوده است. در دوره فتحعلی شاه ساکنان هروآباد (خلخال) خود را از زیر بار آن خوانین خارج کردند و از آن تاریخ هروآباد حکومت نشین ناحیه خلخال شد.^۲

جلفا - این شهر که در کتب قدیم به صورت «جولاهه» نیز نوشته می شد در کنار رود ارس قرار دارد. این محل را شاه عباس اول در سال ۱۱۰۴ هجری خراب کرد و ارمنیان ساکن آنجا را به محل دیگری که خود در جنوب اصفهان بنا کرده بود کوچانید، و به مناسبت نام مسکن قدیم آنها، نام محل جدید را نیز جلفا گذارد.^۳

این شهر امروز یکی از بخشهای تابعه شهرستان مرند در ۶۷ کیلومتری شمال آن شهر است و از شمال به رود ارس که مرز ایران و جمهوری آذربایجان است و از جنوب به بخش زنوز و از مشرق به دهستان دیزمار و از مغرب به دهستان اواغلی محدود است. طول جغرافیایی آن ۴۵ درجه و ۳۸ دقیقه و عرض ۳۸ درجه و ۵۶ دقیقه است و از سطح دریا ۸۲۰ متر ارتفاع دارد.^۴

از جمله شهرهای واقع بر ساحل رود ارس، حمدالله مستوفی اردوباد را نام می برد. این شهر در ملتقای رودخانه‌ای که از سمت جنوب به رود ارس می ریزد و قلعه دزمار در ساحل آن بوده قرار دارد. قلعه دزمار را یاقوت هم نام برده است.^۵

۱- نزعة القلوب، ص ۹۳.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۹۳ و ۵۴۶.

۳- لستریج، ص ۱۸۰.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۴۷.

۵- لستریج، ص ۱۸۰.

اما دیزمار امروز به دو قسمت باختری و خاوری تقسیم می‌شود و هردو نام دو دهستان از بخش ورزقان شهرستان اهر است.^۱ پائیتتر از اردوباد در کنار رود ارس شهر زنگیان در ناحیه «مردان نعیم» واقع بود، و در آنجا پل دیگری برای عبور از رود ارس که هنوز برجاست وجود داشت و نام آن، پل خداآفرین، است.

حمدالله مستوفی می‌نویسد که: زنگیان چندپاره دیه است و اکنون داخل مردان نعیم (مردانقم) پل خداآفرین بر آب ارس در آن حدود است. بکربن عبدالله اصاحب رسول‌الله (ص) ساخت در سنه ۱۵ هجری.^۲

مردانقم اکنون وجود دارد و آن دهی جزو دهستان دیزمار خاوری از بخش شهرستان اهر است.^۳

خداآفرین - امروز نام یکی از بخشهای شش‌گانه شهرستان تبریز است و در قسمت شمال شهرستان اهر و کنار رودخانه ارس در مرز ایران و جمهوری آذربایجان واقع است. از شمال به رود ارس و از جنوب و مشرق به بخش کلپیر و از مغرب به ورزقان محدود می‌باشد. این ناحیه دارای پل قدیمی روی رودخانه ارس است که برای استفاده مرزبانان مورد استفاده قرار می‌گیرد.^۴

اهر - در یک صد و پنجاه مایلی مغرب اردبیل بر کنار رود اهر واقع است. نام آن در کتابهای جغرافیای قدیم آمده و یاقوت آن را شهری آباد و کوچک و پر نعمت وصف کرده گوید: امیر آن را، ابن پیشکین مشکین: گویند بین آن و بین، «وراوی»، که شهری کوچک است دو روز راه می‌باشد.^۵ ظاهراً ناحیه‌ای که اهر در آن واقع بود پیشکین نام داشت و از نام خاندانی که در قرن هشتم در آنجا حکومت داشته‌اند مأخوذ بود. شهر پیشکین در یک منزلی اهر واقع بود و اصلاً، وراوی، نام داشت.^۶

یاقوت می‌نویسد که وراوی شهر کوچک خوش آب و هوا و پر نعمت و پر آب است که در کوههای آذربایجان بین اردبیل و تبریز واقع است و آن ولایت ابن پیشکین، یکی

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲- نزهة القلوب، ص ۱۰۱.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۹۱.

۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۸۸.

۵- معجم البلدان ج ۱ ص ۴۰۹.

۶- لسترنج ص ۱۸۱.

از امیران آن ناحیه است و بین آن و اهر یک منزل می باشد.^۱
روی رودخانه اندراب درست بالای نقطه‌ای که رود اهر به آن ملحق می گردد
چنانکه حمدالله مستوفی می نویسد پل زیبایی از بناهای تاج‌الدین علিশاه جیلانی وجود
داشته است.

اهر امروز یکی از شهرستانهای هشت‌گانه آذربایجان شرقی است. از طرف شمال
به رود ارس، و از جنوب به شهرستان تبریز و از مشرق به شهرستانهای سراب و مشکین شهر
و دشت مغان و از مغرب به شهرستان مرند محدود است.

این شهر در ۹۵ کیلومتری شهر تبریز واقع و طول و عرض جغرافیایی آن ۴۷ درجه
و ۶ دقیقه و ۱۳ ثانیه در ۳۸ درجه و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه، و ارتفاع آن از سطح دریا
قریب ۱۵۰۰ متر است.^۲

مشکین - حمدالله مستوفی شهر وراوی را به جای پیشکین، مشکین ذکر کرده
می نویسد:

«مشکین را در اول، وراوی، می خواندند. چون مشکین (پیشکین) گرجی حاکم آنجا
شد بدو معروف گشت، هوایش معتدل است به عفونت مایل. جهت آن که شمالش را کوه
سبلان مانع است و آتش از کوه سبلان می آید و غله، و میوه بسیار باشد.

اهل آنجا شافعی مذهب‌اند، و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه. در این تومان هفت
شهر است: مشکین و خیاو، انار، ارجاق، اهر، تکلفه و کلیر».^۳

چون در زبان آذری با، به میم، تبدیل می شده چنانکه بیشه را میشه، می گفته‌اند. از
این رو پیشکین که مأخوذ از نام امیر پیشکین گرجی است تبدیل به مشکین، شده است.^۴
امروز مشکین نام یکی از دهستانهای سه‌گانه بخش مرکزی خیاو (مشکین شهر) است
و به دو قسمت مشکین باختری و مشکین خاوری قسمت می شود.^۵

خیاو - حمدالله مستوفی می نویسد: «خیاو قصبه‌ای است در قبله کوه سبلان افتاده و
چون سبلان در شمال اوست هوایش به گرمی مایل است و آتش از آن کوه جاری است.

۱- معجم البلدان ج ۴ ص ۹۱۸.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۶۰-۶۱.

۳- نزهة القلوب، ص ۹۴.

۴- تهریاران گمنام، ج ۲، ص ۱۱۸.

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۹۸.

باغستان اندک دارد و بیشتر حاصلش غله بود، و مردمش اکثر موزه دوز و چوخابگر باشند.^۱ نام خیابو را در چند سال پیش بی دلیل تغییر داده و مشکین شهر نامیده اند، این ناحیه یکی از شهرستانهای استان اردبیل است و از طرف شمال به بخش گرمی (شهرستان اردبیل)، و از جنوب به مقسم المیاه رشته جبال سبلان، و از مشرق به شهرستان اردبیل (محال ولیگج)، از مغرب به اهر. شهر خیابو از راه اردبیل در ۲۹۵ کیلومتری شمال شرقی تبریز و از راه اهر در ۱۶۸ کیلومتری شمال شرقی شهر تبریز واقع است.

طول و عرض جغرافیایی آن ۴۷ درجه و یک دقیقه و ۷ ثانیه، در ۳۸ درجه و ۲۳ دقیقه و ۳۴ ثانیه است. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۸۳۰ متر می باشد.^۲

تکلفه - حمدالله مستوفی می نویسد: تکلفه قصبه بوده است و اکنون خراب است. حاصلش غله و زمینی مرتفع باشد.^۳

ارجاق - ارنار - این دو نام در نزهةالقلوب حمدالله مستوفی آمده و می نویسد: ارنار، و ارجاق دو قصبه است در قبه کوه سبلان افتاده، قصبه ارنار را فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اول شادار، و بعضی شاد فیروز خواندندی، و ارجاق را پسرش قباد بن فیروز ساخت. هوای هردو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری است. باغستان نیکو و فراوان دارد، میوه و انگور و خربزه و جوز (گردو) بسیار بود، و قریب بیست موضع از توابع آنجاست، حقوق دیوانیش هزار دینار مقرر است.^۴

در فرهنگ آبادیهای ایران، جایی در اردبیل از محال مشکین شهر به نام ارجق، آمده که طول و عرض جغرافیایی آن ۵۵-۴۷x۳۴-۳۸ است و مرکز دهستان مشکین خاوری است.^۵

کلیبر - قصبه ای است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد، در پای آن قلعه رودی روان است، هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. مردمش از ترک و طالش ممزوج اند و شافعی مذهب.^۶

۱- نزهةالقلوب، ص ۹۵.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۳- نزهةالقلوب، ص ۹۵.

۴- نزهةالقلوب، ص ۹۵.

۵- فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۱، و فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۱.

۶- نزهةالقلوب، ص ۹۶.

این ناحیه امروز یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان اهر است و در قسمت شمال قره داغ و کنار مرز ایران و جمهوری آذربایجان واقع است. از شمال به رود ارس و بخش خداآفرین، و از جنوب به بخش مرکزی اهر، و از مشرق به بخش هوراند و رودخانه درآورد و از مغرب به بخش ورزقان محدود است.^۱

طسوج - در کنار شرقی دریاچه اورمیه شهر طروج یا طسوج وجود داشته است حمدالله مستوفی مکرر از دریاچه شور طسوج یا طروج سخن گفته و به نظر می‌رسد که شهر طروج یا طوج نام خود را به دریاچه مجاور خود که امروز اورمیه خوانده می‌شود بخشیده است. در قرن هشتم طروج یا طسوج نقطه مهمی به شمار می‌آمد و از تبریز گرمتر و مرطوبتر بود و در میان باغستانها جای داشت و به جهت قرب به دریاچه چیچست (اورمیه) هوای آن مایل به عفونت بود.^۲ امروز تسوج (طسوج) یکی از دهستانهای پنجگانه بخش شبستر است. از شمال به شهر مرند و از جنوب به دریاچه اورمیه و از مشرق به شرفخانه و از مغرب به ولدیان محدود است.^۳

سلماس - یاقوت می‌نویسد که: سلماس از شهرهای مشهور آذربایجان است و بین آن و اورمیه دو روز و بین آن و تبریز سه روز راه است، و همه آن امروز خراب است.^۴ حمدالله مستوفی می‌نویسد که: سلماس شهری است بزرگ و بارویش خرابی یافته، وزیر تاج‌الدین علیشاه آن را عمارت کرد، دورش هزارگام است، هوایش به سردی مایل و آبش از اودیه جبال کردستان و به بحیره چیچست ریزد، مردمش سنی پاک دین‌اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند. باغستان بسیار دارد میوه و انگورش نیکو باشد.^۵

در سلماس دو نقش تاریخی یافت شده که یکی از آن حجاریها مربوط به زمان اردشیر بابکان که سوار بر اسب است و در مقابل او ارمنیان با حالت تمکین و اطاعت ایستاده‌اند. دیگری از شاهپور اول ساسانی است که از نقش اول تقلید شده و هیکل شاپور را به جای اردشیر حجاری نموده‌اند.^۶

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۲۵.

۲- نزهة القلوب، ص ۹۲.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۳۲.

۴- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۰.

۵- نزهة القلوب ص ۹۷.

۶- جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، ص ۲۳۸.

بر اثر زلزله‌ای که در سال (۱۳۰۹ش) و در زمان سلسله پهلوی روی داد و آن شهر را ویران ساخت نام سلماس را تغییر داده و در کنار ویرانه‌های آن شهری دیگر به نام، شاهپور، بنا کردند. و امروز باز به نام سلماس خوانده می‌شود. این شهر امروز از بخشهای سه گانه شهرستان خوی است. سلماس از شمال به حومه خوی و از جنوب به دهستان انزل و صومای و از مشرق به دریاچه اورمیه و از مغرب به مرز ایران و ترکیه محدود است. این شهر در ۴۶ کیلومتری مغرب اورمیه واقع است. طول و عرض جغرافیایی آن ۴۴ درجه و ۴۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه در ۳۸ درجه و ۱۱ دقیقه است و ۱۴۳۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.^۱

خوی - در شمال شرقی سلماس شهر «خوی» بر کنار رودخانه‌ای که به سمت شمال جای شده به رود ارس می‌پیوندد واقع است.

یاقوت می‌نویسد که: خوی از بلاد مشهور آذربایجان است و آن را باروی بزرگی است و میوه در آن فراوان است و پارچه خوبی منسوب به آن است.^۲

حمدالله مستوفی می‌نویسد که: خوی شهری وسط است، دورش شش هزار و پانصد گام است. هوایش به گرمی مایل و آتش از جبال سلماس آید و به ارس ریزد.

از میوه‌هایش انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست به شیرینی و بزرگی و آبداری، مردمش سفیدچهره و ختائی‌نژاد و خوب صورت‌اند و بدین جهت خوی را ترکستان ایران خوانند، و قریب هشتاد پاره دیه از توابع آن است.^۳

اکنون خوی نام یکی از شهرستانهای استان آذربایجان غربی است. از شمال به شهرستان ماکو و از جنوب به اورمیه و از مشرق به مرند و از مغرب به مرز بین ایران و ترکیه محدود است.

جلگه خوی در دامنه جنوب خاوری ارمنستان واقع شده و ارتفاع آن در حدود ۱۰۴۰ متر است که از تمام جلگه‌های مجاور حتی از دریاچه اورمیه نیز پست‌تر است. به همین مناسبت در اصطلاح مردم خوی آن را، خوی چوخور، یعنی گودال خوی می‌نامند.

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴ ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲- معجم البلدان ج ۲ ص ۵۰۲.

۳- نزهة القلوب، ص ۹۷.

شهر خوی در ۷۷۷ کیلومتری شمال غربی تهران و ۱۴۹ کیلومتری تبریز و ۱۹۴ کیلومتری اورمیه واقع است. طول و عرض جغرافیایی آن ۴۴ درجه و ۵۸ دقیقه در ۳۸ درجه و ۳۳ دقیقه است.^۱

موند - مقدسی گوید: موند در مشرق خوی، بر ساحل رودی است که از شعب سمت راست رودخانه خوی می‌باشد. و آن شهری مستحکم و دارای حومه‌ای آباد و مسجدی در بازار است و باغستانی گرداگرد آن قرار دارد.^۲

یاقوت می‌نویسد: بین آن و تبریز دو روز راه است و از آن روزگاری که گرجیان آن را خراب کرده‌اند و غارت نموده اهالی را با خود برده‌اند روی به‌ویرانی است.^۳

حمدالله مستوفی می‌نویسد: موند شهری بزرگ بوده است، دور بارویش هشت هزار گام است، اکنون کمابیش نیمه او برجاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز، حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه باشد. در صحرای موند به‌جانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در یک هفته به‌موسم تابستان آن را می‌توان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و پیرد.^۴

امروز شهرستان موند از شهرستانهای استان آذربایجان شرقی است. از شمال به‌رود ارس از جنوب به‌بخش شبستر و میشوداغ و کوه علمدار و از مشرق به‌بخش ورزقان و از مغرب ایواوغلی، و ولدیان محدود است.

آن شهر در ۷۲ کیلومتری شمال غربی تبریز و ۷۶ کیلومتری مرز ایران و جمهوری آذربایجان واقع و ارتفاع آن ۱۴۳۰ متر و طول و عرض جغرافیایی آن ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه در ۳۸ درجه و ۲۶ دقیقه و ۲۲ ثانیه است.^۵

نخجوان - یا نخچوان در شمال رود ارس معمولاً از جمله شهرهای جمهوری آذربایجان به‌شمار می‌آمد و همان، نشوی، قدیم در نزد جغرافی‌نویسان اسلامی است. این شهر در دوره مغولان اهمیت بسیار پیدا کرد. یاقوت می‌نویسد: «نشوی» شهری است از جمهوری آذربایجان و بعضی آن را از اران دانسته‌اند و به‌ارمنستان پیوسته و بین عامه

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲- مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۳۷۷.

۳- معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۰۳.

۴- نزهة القلوب، ص ۱۰۰.

۵- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۹۳.

به نخجوان و یا «نخجوان» معروف است.

بلاذری می نویسد: نشوی مرکز ولایت «بسفرجان» (وسفورگان) بود که آن را حبیب بن مسلمه فهری در روزگار اسلام فتح کرد.^۱ در جای دیگر یاقوت می نویسد که: نسبت به نخجوان برخلاف اصل «نشوی» است و آن در اقصای جمهوری آذربایجان واقع شده است.^۲

حمدالله مستوفی می نویسد: نخجوان شهری خوش است و آن را «نقش جهان» خوانند. اکثر عمارت آن از آجر است. حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه باشد. مردمش سفیدچهره و شافعی مذهبند. ولایت بسیار دارد و چند قلعه محکم از توابع آن مانند «النجد» و «سورماری» و «تغمر» و «فغان».^۳

لسترنج می نویسد: «حوالی آن در سمت مشرق قلعة النجد و در شمال آن کوه پر از برف «ماست کوه» قرار دارد، و نیز در نخجوان گنبدی است از بناهای ضیاءالملک وزیر معروف سلجوقیان. شرف الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه تیموری، پل معروف ضیاءالملک را وصف کرده، این پل نزدیک قلعه کرکر سر راه مرند پانزده مایلی نخجوان بر روی رود ارس ساخته شده بود».^۴ نخجوان امروز از جمهوریهای خودمختار و وابسته به جمهوری آذربایجان است.

موغان - یا موقان یا مغان نام دشت باتلاقی بزرگی است که از دامنه کوه سبلان تا کناره خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود ارس و شمال کوههای طالش قرار دارد. این ایالت در دوره اسلامی گاهی جزو آذربایجان شمرده می شد ولی غالباً ناحیه ای جداگانه و مستقل را تشکیل می داد.^۵

یاقوت این ناحیه را جزو آذربایجان شمرده و می نویسد: در آن دیه ها و چراگاههای بسیار است. اکنون ترکمانان آن اراضی را برای چرا اشغال کرده و اکثر اهل آن ناحیه را تشکیل می دهند.^۶ کرسی موغان در قرن چهارم شهری بود به همان نام که اکنون تعیین

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۸۴.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۶۷.

۳- نزهة القلوب ص ۱۰۲.

۴- لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۷۹.

۵- لسترنج، ص ۱۸۸.

۶- معجم البلدان، ج ۴، ص ۶۸۶.

محل آن دشوار است.

مقدسی گوید: موغان شهری است بر ساحل دو رودخانه و در اطراف آن باغهای زیباست.^۱

از گفته او استنباط می‌شود که محتمل است آن شهر همان «باجروان» باشد که حمدالله مستوفی آن را کرسی آن ناحیه شمرده است.

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مساحت چندان که کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه (علف جاروب) در پاییز زهردار بود، خوردنش چهارپایان را هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه (چهارپای) گرسنه را مضرتر از آن که علفی دیگر خورده باشند، و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرت در آن درمنه نماند.

باجروان - حمدالله مستوفی می‌نویسد: «باجروان در اول شهرستان موغان باشد و اکنون خراب است و به قدر دیهی معمور» هوای باجروان به گرمی مایل است و آبش از جبال که در حدود آن است برمی‌خیزد حاصلش غیر از غله چیز دیگر نمی‌باشد.^۲ وی موضع باجروان را در چهارفرسنگی شمال برزند که هنوز نام آن در نقشه دیده می‌شود معین کرده است. در جنوب باجروان برزند واقع است که ابن حوقل آن را شهری بزرگ شمرده و مقدسی بازار آن را به وفور کالا توصیف کرده است.^۳

برزند - حمدالله مستوفی می‌نویسد: برزند شهری وسط بوده است بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد و نشست خود ساخت. اکنون باز خراب است و به قدر دیهی معمور مانده، هوایش به گرمی مایل است و آبش از عیون زمینی مرتفع دارد حاصلش غله باشد.^۴

یاقوت می‌نویسد: «برزند از نواحی تفلیس و از ولایات گرجستان است. نخستین کسی که آن را آبادان کرد و اردوگاه ساخت افشین بود» اصطخری می‌نویسد: که بین برزند و اردبیل پانزده فرسنگ است. ابوسعید برزند را از نواحی آذربایجان دانسته ولی چنان که

۱- احسن التقاسیم، ص ۳۷۸.

۲- نزهة القلوب، ص ۱۰۳.

۳- لسترنج، ص ۱۸۹.

۴- نزهة القلوب، ص ۱۰۴.

یاد کردیم از ولایات تفلیس است و گمان می‌کنم جایی را که افشین آباد کرده «برزنج» یا جای دیگر به همین نام باشد».^۱

یا قوت درباره برزنج چنین می‌نویسد:

«برزنج، شهری است از نواحی اران بین آن و برذعه در راه باب‌الابواب هجده فرسنگ است و در برزنج بر روی رود کر معبری است که از آن گذشته به شماخی شهر شروان می‌روند».^۲

در دشت مغان حمدالله مستوفی سه شهر پیلسوار و محمود آباد، و همشهره را نام می‌برد و می‌نویسد: پیلسوار را امیری پبله‌سوار نام، یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون به قدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله. امروز پیلسوار را «پبله سوار» گویند و آن دهستانی است از بخش گرمی شهرستان اردبیل.^۳ این شهر در هشت فرسنگی باجروان و برکنار نه‌ری بود که از باجروان می‌آمد.^۴ محمود آباد - حمدالله مستوفی می‌نویسد که: محمود آباد در صحرای گاوباری بر کنار دریاست و آن را غازان خان مغول (که سلطان محمود نام داشت) ساخت.^۵ این محمود آباد امروز دهی است از بخش نمین در استان اردبیل و در دوازده کیلومتری راه شوسه آستارا - اردبیل قرار دارد.^۶

همشهره - حمدالله مستوفی می‌نویسد: همشهره به ساحل دریای گیلان است و تا دریا دو فرسنگ فاصله دارد و در اول آن را «ابرشهره» می‌خواندند و جای نشست فرهادبن گودرز بوده که او را بخت نصر شمارند.^۷

در شمال باجروان، در زمان قدیم، قریه بلخاب واقع بود که دهکده‌ای پرجمعیت داشت با کاروانسراهایی برای ورود کاروانان، و آن طرف این منزلگاه در شاهراه شمالی و در ساحل جنوبی ارس شهر ورثان در معبری که از آنجا به ایالت اران می‌رفتند واقع بود.

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۶۲.

۲- نزهة القلوب، ص ۱۰۴.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴- نزهة القلوب، ص ۱۰۴.

۵- نزهة القلوب ص ۱۰۴.

۶- فرهنگ جغرافیایی، ص ۴۸۷.

۷- نزهة القلوب، ص ۱۰۴.

ورثان - در قرن چهارم، به قول ابن حوقل و مقدسی، شهری پرجمعیت بود و بارویی و بازارهای پرمتاع داشت ولی بدون دروازه بود، و در دوفرسنگی آن رودخانه‌ای روان بود و مسجد جامعی در حومه آن واقع بود.^۱ یاقوت می‌نویسد: ورثان آخر حدود آذربایجان است و بین آن و رود ارس دو فرسنگ و بین آن و بیلقان هفت فرسنگ است. این ولایت را مروان بن محمد بن مروان بن الحکم آبادان کرد و ملک او بود، پس از آن این املاک به ام جعفر زبیده دخت جعفر بن منصور رسید و نمایندگان او باروی آن شهر را بساختند.^۲

ارمیه - که آن ارومیه و اورمیه نیز خوانده‌اند، نام این شهر بر دریاچه بزرگی که در مشرق آن است نیز اطلاق شده. در بعضی از نوشته‌های مورخان قدیم اسلامی آمده که آن شهر زادگاه زردشت بوده است. به قول ابن حوقل ارمیه در قرن چهارم شهری خرم و آباد و به اندازه مراغه بوده و رزستانهای بسیار و تجارت پررونقی داشته است و مسجد جامعی در بازار بزازان آن بوده و قلعه و باروی محکمی داشته و رودخانه‌ای در آن روان بوده که به دریاچه مزبور می‌ریخته است.^۳

یاقوت درباره آن می‌نویسد: «ارمیه شهری بزرگ و قدیم است به آذربایجان غربی، بین آن و دریاچه قریب سه میل یا چهارمیل است و پندارند که آن شهر زردشت بوده است، من آن شهر را در سال ۶۱۷ دیدم، شهری زیبا و پر نعمت و دارای باغستانهای بسیار و آب فراوان و هوایی سالم است. بین آن و تبریز سه روز راه است و نسبت به ارمیه را ارموی وار می‌گویند».^۴

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «ارمیه شهری بزرگ است. دورش ده هزار گام باشد، بر کنار بحیره چیچست افتاده، هوایش گرم است به عفونت مایل و آتش از عیون آن جبال برمی‌خیزد و به بحیره چیچست ریزد. باغستان فراوان دارد. مردمش اکثر سنی‌اند و صدویست پاره ده از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود».^۵ نام این شهر ظاهراً سریانی است. سریانیان آن را ارمیا Ormiâ و ارمنیها ارم Ormé و عرب ارمیه، و ایرانیان

۱- لسترنج، ص ۱۸۹.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۱۹.

۳- لسترنج، ص ۱۷۸.

۴- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵- نزهة القلوب، ص ۹۸.

ارومی، ترکان اورومیه یا رومیه (منسوب به روم شرقی) نوشته‌اند. در تداول آذربایجانیان اورمی Ormi گفته می‌شود.

در منابع سریانی اسم مکانی به نام «ارمیت» در کنار دریاچه اورمیه آمده است. ارمیه از لحاظ یک مرکز مسیحی نسطوری بسیار قابل اهمیت و مطالعه است و بالغ بر ۳۷ ده مسیحی در اورمیه وجود دارد که در ۵۹ قریه دیگر با مسلمانان مخلوط هستند. مسیحیان آرامی نژاد ارمیه خود را «آشوری» می‌خوانند.

تا سال ۱۸۳۵، شهر اورمیه بزرگترین مرکز مذهب نسطوری بود. در این سال مبشران پروتستان آمریکایی به این شهر آمده و به دعوت مسیحیان نسطوری آن شهر به مذهب پروتستان پرداختند. پس از مبشران آمریکایی راهبان لازاری که نظامی شبیه به مسیحیان یسوعی (ژزوئیت) داشتند و مقرشان در پاریس بود، برای تبشیر به این شهر روی آوردند، آشوریان نسطوری را به مذهب کاتولیک خواندند.

در سال ۱۸۵۹ آمریکاییان دارای تشکیلات مجهزی به نام جمعیت انجیلی در آن شهر بودند.

در پایان قرن نوزدهم میلادی رئیس اسقفان کتربری Canter Bury مبلغانی از انگلستان به اورمیه فرستاد.

در سال ۱۹۰۰ میلادی گروهی از مبشرین مسیحی از طرف تشکیلات مذهب ارتودکس در روسیه به اورمیه آمد و گروه بسیاری از نسطوریان این شهر به کلیسای ارتودکس پیوستند، ولی به موجب پیمانی که بین ایران و شوروی در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ منعقد گردید به این روابط و تبلیغات مذهبی خاتمه داده شد.^۱

نام اورمیه در سلطنت سلسله پهلوی به رضائیه تبدیل شد و حال به نام اورمی خوانده می‌شود. این شهرستان امروز از شمال به شهرستان خوی، و از جنوب به مهاباد، و از مشرق به دریاچه اورمی و از مغرب به کشور ترکیه و عراق محدود است. این شهر در ۹۲۱ کیلومتری شمال غربی تهران و ۲۹۳ کیلومتری جنوب غربی تبریز قرار دارد. طول و عرض جغرافیایی آن ۴۵ درجه و ۴ دقیقه در ۳۷ درجه و ۳۲ دقیقه و ۴۰ ثانیه است و ۱۳۴۲ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مرکز آذربایجان غربی است.^۲

۱- دایرة المعارف اسلامی، ماده اورمی.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۳۷-۲۴۰.

بسوی (پسوا) - یاقوت می نویسد که بسوا شهر کوچکی است در آذربایجان غربی بین اشنو و مراغه نزدیک خان خاصبک، من آن را دیده‌ام و بیشتر مردم آن راهزنند.^۱
 حمدالله مستوفی می نویسد که: «بسوی شهری کوچک است و آتش از کوههای آن برمی خیزد و در بحیره چیچست می ریزد حاصلش غله و انگور و اندک میوه باشد».^۲
 اشنو، اشنه، اشنویه - در شمال غربی پسوا، شهر اشنه، واقع بود که در زمان ابن حوقل کردها در آنجا مسکن داشتند، و در قرن چهارم از آن شهر و از آبادیهای اطراف آن چارپایان و مواشی به موصل و بلاد بین‌النهرین صادر می گردید خاک آن به حاصلخیزی و مراتع آن به خرمی شهرت داشت.^۳

یاقوت می نویسد: که «اشنه شهری است با استحکام از آذربایجان غربی که من آن را دیده‌ام بین آن و اورمیه دو روز و بین آن و اربل پنج روز راه است، و در آنجا خیاری می روید که از دیگر جاها بهتر است، آن شهر اکنون روی به خرابی نهاده و در سال ۶۱۷ از طریق تبریز به آن شهر آمدم».^۴ حمدالله مستوفی می نویسد:

«اشنویه شهری وسط است در میان کوه افتاده بر یک مرحله ارمیه در غرب مایل به قبله. هوایش خوشتر از ارمیه بود و آتش از اودیه‌ای که از آن جبال برمی خیزد، حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر سنی‌اند، و صدویست پاره دیه از توابع اوست».^۵

امروز اشنویه نام یکی از شهرستانهای آذربایجان غربی است و از شمال به دهستان باراندوز چای، و از جنوب و مشرق به بخش سلدوز، و از مغرب به خاک عراق محدود است. این قصبه در یک صد و ده کیلومتری جنوب اورمیه واقع شده است.^۶

ماکویه - ماکو - حمدالله مستوفی می نویسد: «ماکویه قلعه‌ای است بر شکاف سنگی، دیهی در پای آن قلعه، چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیه شده است، و مرجانیثا

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۲۶.

۲- نزهة القلوب، ص ۱۰۰.

۳- لسترنج، ص ۱۷۷.

۴- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۵.

۵- نزهة القلوب ص ۹۸.

۶- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۴.

که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می باشد.^۱

این شهر در گوشه شمال غربی آذربایجان غربی واقع شده و موقعیت آن به جهت آن که در دامنه کوه آرات کوچک، و از طرفی در سرحد سه کشور جمهوری آذربایجان، و ترکیه و ایران واقع شده خیلی مهم است: چای پاره، قراقویونلو، چالدران، زنگه سگمن آباد از محال این شهر است.^۲ شهرستان ماکو، از شمال به رودخانه قره سو و کشور ترکیه و از جنوب به شهرستان خوی، و از مشرق به رودخانه ارس و کشور جمهوری آذربایجان و از مغرب به کشور ترکیه محدود است.

شهر ماکو در ۹۰۹ کیلومتری شمال باختری تهران و ۲۷۵ کیلومتری شمال غربی اورمیه واقع شده، طول و عرض جغرافیایی آن ۴۴ درجه و ۳۰ ثانیه در ۳۹ درجه و ۱۸ دقیقه است و از سطح دریا ۱۲۹۴ متر ارتفاع دارد.^۳

رودهای قره سوی سفلی، و رود نبات، و رود ساری چاپ از کوههای ماکو سرچشمه گرفته و در تنگه ماکو به یکدیگر می پیوندند و تشکیل رودخانه زنگه مار (ماکوچای) را داده و سپس به رود ارس می ریزند.

شهر ماکو در تنگه رودخانه زنگه مار واقع شده و در سمت مشرق رودخانه به خط مستقیم به شکل دیواری پایین آمده، در طرف مغرب ارتفاع کوه تا دو بیست متر از سطح رودخانه می رسد. در اینجا قسمتی از کوه مانند چتری در بالای شهر قرار گرفته و شهر به طور نیمدایره در زیر آن واقع شده است.^۴

در این ناحیه در زمان صفویه، قلعه ای بوده که «قاپان» نام داشت که به معنی کرکس بزرگ و یغماگر است.^۵ این قلعه که مأمن دزدان و راهزنان شده بود در سال ۱۰۵۲ پس از دستگیری راهزنان به امر شاه عباس دوم ویران گشت و به همین مناسبت تاریخ خرابی آن قلعه را در شعری که بر دل کوه بر سنگ نوشته شده یاد کرده اند. و آن اشعار این است:

این قلعه که قلعه قاپان بود ضرب المثل همه جهان بود

۱- نزعة القلوب، ص ۱۰۲.

۲- بهمن کریمی، جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، ص ۶۴.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴، ص ۴۸۲.

۴- کتاب اسامی دهات کشور، ج ۱، ص ۴۷۹-۴۸۱.

۵- شمس الدین سامی: قاموس ترکی.

عباس شه آنکه دولت وفر
فرمود خرابی مکان را
باغات و قلاع و کوه سازند
از ضربت تیشه دار گردون
هر کار که کرد از ره صدق
از پیر خرد سؤال کردم
هر روز ز روز در فزان بود
چون خانه مکر مفسدان بود
در عرض دو ماه بی نشان بود
سنگش به همه طرف روان بود
چون نقش به سنگ در جهان بود
تاریخ «غنب» برای آن بود^۱

مهاباد - نام قدیم این شهر ساوجبلاغ بوده که به معنی چشمه سرد است و آن را ساوجبلاغ مگری نیز می گفتند.

مهاباد از شهرستانهای آذربایجان غربی است و از شمال به دریاچه اورمیه، از شمال غربی به بخش سلدوز و اشنو، و از مغرب به کوههای قندیل و از جنوب به کوههای بین بانه و شیلر و از مشرق به حوضه رودهای تاتائو و جغتو و از شمال شرقی به رود تاتائو محدود است. زاب صغیر که در این ناحیه کالو Kâlu یا کیالو خوانده می شود، زیر سردشت به جانب مغرب منحرف می گردد و به طرف دجله روان می شود. در این شهر دو دسته از کردان مگری، و دبکری Debokri زندگی می کنند.

طول و عرض جغرافیایی آن ۴۵ درجه و ۴۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه در ۳۶ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه است و از سطح دریا ۱۳۲۰ متر ارتفاع دارد.

در زمانهای قدیم این ناحیه تحت تسلط قوم اورارتو بود. در ۱۸۹۰ م در داش تپه بر مسیر سفلی رود تاتائو سنگ نبشته ای به خط میخی اورارتویی پیدا شد که آن را مربوط به عصر منوا Menuâ پادشاه اورارتو دانسته اند.

راولینسون آثاری از دوره تسلط اورارتو بر ساحل چپ رود ساوجبلاغ یافته است. اثر تاریخی دیگر قبری سنگی از عصر هخامنشی در اندرقاش پیدا شده که هر تسفلد آن را به دوره مادها نسبت داده است. هراکلیوس امپراطور روم در سال ۶۲۴ در تعقیب خسرو پرویز از این ناحیه گذشت. در غار کرفتو نیز کتیبه ای به خط و زبان یونانی به دست آمده است.

در پاییز سال ۱۲۹۷ هجری قمری شیخ عبیدالله شمدینان به تحریک دولت عثمانی

به این ناحیه حمله آورد و سرزمین مکرری را میدان تاخت و تاز قرار داد. از طرف ناصرالدین شاه حمزه میرزا حشمت الدوله به دفع او مأمور شد و چون وی در این حین به مرگ طبیعی مرد، حاج میرزا حسینخان سپهسالار و حسنعلی خان امیرنظام گروسی به دفع او مأمور شده و او را شکست دادند. عیدالله پناهنده به دولت عثمانی شد و این فتنه خاموش گشت. در ۱۹۰۵ میلادی عثمانیها اختلافات سرحدی را بهانه کرده لاهیجان را اشغال نمودند. در جنگ اول جهانی این ناحیه میدان جنگ روس و عثمانی شد و متعاقب آن دستخوش ناامنی و طغیان اسمعیل آقاسمیتقو گردید تا اینکه با سرکوبی طغیان او به همه این ناامنیها خاتمه داده شد.^۱

فصل دوم

جغرافیای آذربایجان

الف) زمین شناسی

در آذربایجان و نواحی مجاور ترکیه و جمهوری آذربایجان سلسله جبال پونتیک Pontic و توروس Taurus در ترکیه، و کوههای زاگرس و البرز در ایران، و سلسله جبال قفقاز در جمهوری آذربایجان مجتمعاً ساختمانهای پیچیده و درهمی به وجود آورده اند که بیشتر آنها نتیجه شکستگیها و بریدگیهای سطح زمین بوده که آثار آن در گودالهای گرابنی Graben^۱ و کوههای هورستی Horst^۲ به خوبی هویدا می باشد.

جهت بریدگیها و شکستگیها عموماً موازی جهت کوههای زاگرس یعنی از جانب شمال غربی به سوی شرقی می باشد و تنها در قسمت شمال شرقی یعنی دشت مغان است که خط بریدگی در امتداد شرق به غرب قرار دارد. به علاوه این ناحیه در دورانهای اخیر معرفه الارض در معرض آتشفشانیهای شدید قرار داشته که در نتیجه آن قله آرات^۳ (به ارتفاع ۵۱۵۶ از سطح دریا) و سبلان (به ارتفاع ۴۸۱۱ متر) و سهند (به ارتفاع

۱- قسمتهای گود و فرورفته در میان دوشکاف از زمین.

۲- قسمتهای برجسته و بلند در میان دوشکاف از زمین.

۳- این کوه را که مشتمل به یک کوه بزرگتر و یک کوه کوچکتر است جغرافی نویسان عرب به «الحارث» و «الحویرث» (حارت و حویرت) تعریف کرده و از آن دو نام: آرات بزرگ و آرات کوچک را اراده کرده اند. راجع به کیفیت تعریف این اسم رک: یادداشتهای قزوینی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۳۷۱۰ متر) به وجود آمده که بیشتر قسمتهای کوهستانی آنها از گدازه‌های آتشفشانی پوشیده شده است.

در این ناحیه رسوبات دوران سوم به شدت چین خوردگی پیدا کرده و حدود شمال غربی گودالهای مربوط به دوره الیگومیوسن Oligo - Miocene به اردبیل می‌رسد. در منطقه دریاچه اورمیه رسوبات این دوره شبیه رسوبات قسمت جنوب ایران بوده و از مواد تبخیری قرمز رنگ تشکیل شده است. در نواحی شمال غربی اورمیه و مشرق تبریز و جنوب میانه گنبدهای نمکی به وجود آمده، و بین میانه و تبریز در اطراف کوه سهند به عمق بیش از یک هزار متر سنگهای رستی و لینیت Lignite و سنگهای آهکی وجود دارد. در این منطقه که دستخوش دگرگونی (متامورفیک) Métamorphique های فراوان واقع شده، سنگهای آتشفشانی بسیار نیز دیده می‌شود، و فرسایش شدید طبقات دگرگون شده را که معرف کلیه دورانها است ظاهر ساخته است.^۱

ب) جغرافیای طبیعی

آذربایجان از نظر طبیعی قسمتی از فلات بزرگ ارمنستان به شمار می‌آید که به شکل مثلثی، منطقه واقع در میان بین‌النهرین و دریای خزر و دریای سیاه را فرا گرفته است. این فلات که دسترسی بدان فوق‌العاده مشکل و خود فاقد مرکزیت جغرافیایی بوده است، در طول تاریخ منطقه مرزی مهمی را به وجود آورده و هم‌اکنون نیز بین ترکیه و جمهوری آذربایجان و ایران قسمت شده است. با وجود اینکه مرز شمال غربی ایران در طی تاریخ گذشته به گرات تغییر محل داده، سرحدات فعلی آذربایجان تا حدی طبیعی بوده و مرزهای انسانی مشخص را نیز بوجود می‌آورد. به این ترتیب که مرز غربی آذربایجان با خط الرأس عمده مابین حوضه دریاچه اورمیه از طرفی، و حوضه رود دجله از طرف دیگر مطابقت داشته و مرز شمالی آن از دره عمیق رود ارس می‌گذرد. از نظر طبیعی آذربایجان از بقایای کوههای فرسوده‌ای به وجود آمده که بر اثر بالا آمدن قشر جامد زمین بر ارتفاع آنها افزوده شده است.

رودهای آذربایجان

در این منطقه سه حوضه رودهای روان وجود دارد:

۱- حوضه دریاچه اورمیه

۲- حوضه رود ارس

۳- حوضه سفیدرود (قزل اوزن)

از نظر یک تقسیم‌بندی بزرگتری منطقه آذربایجان را مربوط به سه حوضه دریای خزر، دریاچه اورمیه، و رود دجله دانسته‌اند. چنانکه سفیدرود (قزل اوزن) و رود ارس و متفرعات آن (رود اردبیل، قره‌سو، رودهای قرجه‌داغ و خوی، رود ماکویا زنگه‌مار) به دریای خزر می‌ریزد.

رود ماکو - یا زنگه‌مار از بایزید ترکیه سرچشمه گرفته پس از مشروب نمودن اراضی ماکو در شمال غربی نخجوان وارد ارس می‌شود.

رود آق‌چای - که از دو شعبه قطور چای که از خوی می‌گذرد، ورود مرنند تشکیل شده و شعبه اصلی آن از جنوب چالدران می‌گذرد و درماری کند به دو شعبه دیگر پیوسته و در مغرب جلغا به ارس می‌ریزد.

رود گوگ‌گنبد - از قراداغ سرچشمه گرفته به ارس می‌ریزد.

رود اندرآب - که دارای دو شعبه اهر و اردبیل است اولی از کوههای قراداغ و دومی از سبلان سرچشمه گرفته وارد ارس می‌شود.

رود آستارا - از میان ناحیه آستارا گذشته و آن را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند و به دریای خزر می‌ریزد.

رود قراتقو - که از آبهای میانه و هشتروود و سهند و بزقوش تشکیل می‌شود به سفیدرود می‌ریزد و سرانجام وارد دریای خزر می‌گردد.

اما رودهایی که به دریاچه اورمیه می‌ریزند از این قرارند:

آجی چای - یا تلخه رود که از کوههای سبلان سرچشمه می‌گیرد و از شهر تبریز می‌گذرد و در نزدیک قصبه گوگان به دریاچه اورمیه می‌ریزد.

رود دهخوارقان - که از سهند سرچشمه گرفته از جنوب دهخوارقان عبور می‌نماید وارد دریاچه مزبور می‌شود.

صافی رود - یا صوفی چای که از کوه سهند سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن

مراغه به آن دریاچه می‌ریزد.

مردی رود - از کوه‌های سهند سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن زمینهای مراغه به آن دریاچه می‌ریزد.

جغتو یا زرینه‌رود - از کوه‌های چهل چشمه کردستان سرچشمه گرفته و به جنوب دریاچه اورمیه می‌ریزد. طول این رود در حدود ۲۴۰ کیلومتر است.

رود قاتائو - از کوه‌های سقز و بانه سرچشمه گرفته پس از عبور از مهاباد به دریاچه اورمیه می‌ریزد. ناحیه مابین زرینه‌رود و قاتائو را میان‌دو آب گویند.

قادررود - (قادرچای) از کوه سرحدی گروه داغ سرچشمه گرفته وارد دریاچه اورمیه می‌شود.

باراندوز چای - از کوه سرحدی جمال‌الدین سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن اراضی اورمیه و گذشتن از دهستان باراندوز وارد آن دریاچه می‌شود.

اورمیه رود - از کوه‌های کون کبوتر سرچشمه گرفته پس از عبور کوه‌های بردسیر به نام شهر چای از دشت اورمیه عبور کرده و در جنوب دماغه حصار به دریاچه اورمیه می‌ریزد. آب مصرفی شهر اورمیه از آن رود است.

نازلورود - از کوه‌های کردستان سرچشمه گرفته و در شمال رباط قسمتی از خط مرزی را تشکیل می‌دهد و سپس وارد دریاچه اورمیه می‌شود.

زولورود - از کوه‌های کردستان در ترکیه سرچشمه گرفته و از قلعه حاجی وارد ایران شده پس از گذشتن از جنوب دیلمقان به دریاچه اورمیه می‌ریزد.

زاب صغیر - که از ریزابه‌های چپ دجله است از به‌هم پیوستن رودهای کوچکی که در ارتفاعات بین کوه‌های لاهیجان (جنوب دریاچه اورمیه) و ناحیه اورامان آذربایجان سرچشمه می‌گیرند تشکیل می‌یابد و به جانب جنوب روان شده در سی کیلومتری جنوب شرقاط در خاک عراق به دجله می‌ریزد.^۱

کوه‌های آذربایجان

در فلات آذربایجان در دوره‌های اخیر زمین‌شناسی آتشفشانیهای فراوان بروز کرده

۱- کتاب اسامی دهات کشوری، ص ۳۳۴-۳۳۶، دایرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید (طبع فرانسه) ماده آذربایجان، ج ۱، رساله ۴ از میورسکی.

به طوری که قلل عمده این منطقه مانند آرارات (ارتفاع ۳۹۱۳ متر) و سبلان (ارتفاع ۴۸۰ متر)، و سهند (ارتفاعات ۳۶۵۷ متر)، تماماً مخروطهای آتشفشانی مربوط به دوره پلیستوسن Pliostocene هستند. این سه قله از این نظر اهمیت دارند که ارتفاعات میان آنها حوضه‌های سه گانه آبهای آذربایجان را از یکدیگر جدا کرده است. به این ترتیب که کوههای بین آرارات و سبلان حوضه اورمیه را از حوضه ارس، و کوههای بین سهند و سبلان حوضه سفیدرود را از حوضه‌های فوق جدا می‌سازد.

جبال آذربایجان را می‌توان به پنج رشته به شرح زیر تقسیم کرد:

۱- رشته‌های متفرق شمالی قراداغ که از آرارات بزرگ شروع شده و به کوههای طالش می‌پیوندد و دو قله آرارات که ۵۱۵۶ متر و آرارات کوچک که ۳۹۱۶ واولی را به عربی الحارث و دومی را الحویرث گویند از این رشته به شمار می‌روند. قلل مرتفع قره‌داغ از مشرق به مغرب عبارت است از نشان کوه به ارتفاع ۳۳۷۰ متر و قله خانه داغ به ارتفاع ۱۶۴۶ متر در شمال ماکو.

۲- کوههای بین دره ارس و دیاله این کوهها بین آرارات و گردنه کله‌شین واقع شده و دامنه فلات ارمنستان است و آبهای طرف مغرب آن به دریاچه وان و طرف مشرق آن به دریاچه اورمیه می‌ریزد و کوههای این رشته از شمال به جنوب عبارتند از: کوههای ماکو و خوی، آلا داغ و قطور. شملیک داغ به ارتفاع ۳۰۰۰ متر، مور شهیدان ۳۶۱۴ متر نزدیک شهر چای در اورمیه، بنبار داغ، دلامیر، قندیل داغ، این جبال نموداری از پیشرفتگیهای فلات ارمنستان در خاک جمهوری آذربایجان است.

۳- رشته قوشه داغ و سبلان که از شمال شرقی تبریز تا اردبیل امتداد دارد.

۴- کوههای مرکزی که از سهند آغاز می‌شود و در مشرق به نام بزقوش امتداد می‌یابد.

۵- رشته جنوبی، موسوم به قافلانکوه قسمت مرتفع آن^۱ به نام تخت سلیمان خوانده می‌شود و در مغرب آن کوههای مرمر داغ است.

قسمت مرکزی آذربایجان مرکب از دشتهای (نواحی. تبریز، مرند، خوی، سلماس) و فلاتهای مرتفع است پست‌ترین نقاط آن دریاچه اورمیه است که ارتفاع آن ۱۳۰۰ متر می‌باشد.

دریاچه اورمیه - این دریاچه در قدیم کبودان یعنی دریاچه کبود نام داشته است. استرابن جغرافی‌دان قدیم یونانی نام آن را زپه اوتن Zpautan آورده، که سنت مارتین St. martin آن را به صورت کپه اوتن Kapautan تصحیح کرده و به قول مارکوارت اصل آن در پارسی باستان کپه اوتن Kapauta بوده که به معنی، کبود است.^۱ بطلمیوس جغرافی‌دان معروف آن را مارگیانه Margiané خوانده که می‌توان آن را به صورت مان تنه Mantané تصحیح کرد منسوب به، مان‌ناها، قومی که در حوالی این دریاچه بوده است دانست.

نام چیچست در اوستا به قول مفسران دوره ساسانی از این دریاچه اراده شده و بارتولمه آن را به معنای سفید خالص دانسته است، و همین نام چیچست است که در زبان عربی تبدیل به، شیز، شده و اطلاق به شهر و آتشکده‌ای در آن ناحیه شده است.

اصطخری (ص ۱۸۱) این دریاچه را به نام، شراة، یعنی دریاچه خوارج خوانده و ظاهراً این تسمیه بنا به شرحی که یاقوت در معجم البلدان تحت ماده «بحیره ارمیه» آورده به علت وجود راهزنان و دزدان دریایی در جزیره و میان آن دریاچه بوده که از قلعه خود بیرون آمده و سر راه برکشتیهای بازرگانی می‌گرفتند.^۲ این دریاچه را غالباً به نام بلاد مجاور آن اورمیه و شاهی و طسوج خوانده‌اند. چنانکه یاقوت آن را، بحیره اورمیه و حمدالله مستوفی آن را بحیره چیچست، و طروج و طسوج و دریای شور خوانده است. این دریاچه را به مناسبت جزیره شاهی (شها، شاهو) که در وسط آن است دریاچه شاهی (شها) خوانده‌اند که تسمیه‌ای متأخر است. این جزیره مدفن هولاکو و اباقا و بعضی دیگر از ایلخانان و شاهزادگان مغول بوده است.

ابوالفداء در کتاب تقویم البلدان نام این دریاچه را «بحیره تلا» نوشته و آن منسوب به قلعه تلا (تلا) در آذربایجان است مینورسکی آن را با، گورچین قلعه، (گوگرچین؟) جایی در ۶۲ کیلومتری شرقی اورمیه برکنار دریاچه اورمیه تطبیق کرده است. این قلعه بر صخره‌ای در مقابل سلماس مشرف بر دریاچه قرار دارد. مینورسکی طول این دریاچه را از شمال به جنوب نودمیل و عرض آن را از شرق به غرب سی و پنج و مساحت آن را

1- Mlnorsry, hudud, al - alam, p. 192.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲۲۳۰ میل نوشته است.^۱

امروز درازای این دریاچه ۱۴۰ کیلومتر و منتهای عرض آن ۴۰ و مساحت متوسط آن ۵۰۰۰ کیلومتر است، ولی به علت تغییر سطح آب در فصول مختلف مساحتش متغیر می باشد. فرازی آن ۱،۳۰۰ متر و ژرفایش در قسمتهای شمالی ۶ متر و در قسمتهای جنوبی از ۱۲ تا ۱۵ متر است.

مواد خارجی محلول در آب دریاچه به ۱۸۸ گرم در لیتر می رسد. آب آن به قدری شور است که هیچ نوع ماهی در آن قادر به زندگی نیست.

آب دریاچه اورمیه بی نهایت شور و به طور متوسط ۲۳ درصد املاح در آن وجود دارد. املاح مخلوط در آن طبق آزمایشهایی که به عمل آمده به قرار زیر است:

طبق آزمایش مانلی Manleie

کلرور دو سدیم ۸۶/۲۰۳

کلرور دو منیزیم ۶/۸۱۶

سولفات دو منیزی ۱/۹۱۵

سولفات دو کلسیم ۱/۱۵۱

سولفات دو پتاسیم ۱/۷۴۱

جمع

۹۹/۸۲۶

طبق آزمایش آیش Abich

کلرور دو سدیم ۸۶/۳۷ گرم درصد

کلرور دو منیزیم ۶/۹۳ گرم درصد

سولفات دو سود ۰/۳۴ گرم درصد

سولفات دو منیزی ۶/۰۸

کلرور دو کلسیم ۰/۲۷

جمع

۱۰۰/۰۰۰

وزن مخصوص آب آن ۱/۱۵۵ لیتر است از این رو در طول فصل خشک هر متر مکعب آن محتوی ۱۵۵ کیلوگرم نمک است، در صورتی که در هنگام پرآبی تا ۱۱۱/۳ کیلوگرم نمک تقلیل پیدا می کند.

آبریز دریاچه اورمیه بسته و ۵۰/۰۰۰ کیلومتر مساحت دارد. آبهای جاری از سهند از مشرق و آبهای کردستان از جنوب، و آبهای کوههای قراداغ از شمال به دریاچه وارد می شوند. رودهای عمده ای که به این دریاچه می ریزند عبارتند از: آجی چای (تلخه رود) از مشرق، صوفی چای و موردی چای که از جبهه جنوب غرب کوههای سهند می آیند، رود جغتو و تاتائوو ساو جبلاغ از جنوب غربی، برده سور و باراندوزچای از

۱- دایرة المعارف اسلامی چاپ قدیم ماده «بحیرة ارمیه» ترجمه عربی، ج ۱، ص ۶۸۳.

مغرب به این دریاچه می‌ریزند.^۱

این دریاچه در دوره پلیستوسن Plietocene پهناورتر از امروز بوده، و از سوی شمال به دیلمقان و از سمت مشرق به تبریز و مراغه، و از جنوب تا مرحمت آباد از قراء مراغه امتداد داشته است.

جلگه‌های حاصلخیز مراغه و مهاباد و تبریز همه در ادوار گذشته جزو این دریاچه بوده‌اند ولی بعد از دوره مزبور آب دریاچه عقب‌نشینی کرده و جلگه‌های مزبور خشک شده و به تدریج به صورت امروزی درآمده‌اند.^۲

جزیره کوهستانی شاهی - به طول ۹ و عرض ۳ کیلومتر در این دریاچه واقع و ارتفاع آن ۲۱۸۰ متر است. قلعه هولاکو خان در قله کوه مزبور که با اسم داغ دوین مشهور است قرار گرفته و مدفن پادشاهان مغول بوده است. ابن مسکویه در تاریخ خود می‌نویسد که: «شاه» و «یکدور» دو قلعه بود در تصرف سرکردگان باغی آن نواحی که شراة خوانده می‌شدند.

در قرن هفتم هجری هولاکو به تجدید بنای قلعه شاهاکه حافظ ابرو آن را قلعه تلای دریاچه ارمیه نامیده فرمان داد و خزاین و غنائمی که از غارت بغداد و دیگر بلاد اسلامی به دست آورده بود در آنجا نهاد. بعدها این قلعه مدفن او شد، از این جهت در زبان فارسی به «گور قلعه» معروف گشت. زمانی که حافظ ابرو جغرافیای تاریخی خود را می‌نوشت یعنی در زمان امیر تیمور این جزیره خالی از سکنه بود.^۳

این جزیره در تابستان به واسطه خشک شدن آب دریاچه از طرف بندر دانالو با خشکی مربوط می‌شود. چندین جزیره منفرد به نام قویون آده‌سی (جزیره گوسفند)، جزیره ایشک (خر) یا ایشک آده‌سی، و جزیره اسپیر، و جزیره آرزو، که غیرمعمور و جز در هنگام قشلاق خالی از سکنه است در آن دریاچه نیز وجود دارد. سنگ بزرگی که از آب برآمده نیز در این دریاچه هست که، کاظم داشی، سنگ کاظم خوانده می‌شود. کاظم راهزنی بوده که در روزگار پیشین به کشتن مردم و بردن مال ایشان می‌رفته

۱- دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۵۸۷.

۲- ایرانشهر ج ۱، ص ۶۹-۶۸.

۳- لسترنج، ص ۱۷۲.

و بر این سنگ پناه می‌جسته تا سرانجام به دست خادم خود کشته شده است.^۱
 حیوانات جزیره شاهی عبارت از گاوها و اسبها و خران وحشی و اهلی، و از پرند
 کبک و عقاب و کرکس می‌باشند.

جزیره ایشک آده‌سی، دو بار از جزیره قویون آده‌سی بزرگتر است و آب شیرین و
 مرتع دارد و در زمستان از اورمیه گله‌های گوسفند برای چرا به این جزیره می‌آورند.^۲
 دریاچه اورمیه از جهت حمل و نقل اهمیت خاصی دارد و سابقاً از این جهت اهمیت
 بین‌المللی نیز داشت. در جنگ اول جهانی کشتیهای حمل و نقل دریاچه اورمیه بنا
 به مصالح سیاسی و سوق‌الجیشی به دست قوای دولت عثمانی که قسمتی از آذربایجان را
 در اشغال داشتند منهدم و غرق شدند.

بعد از جنگ کشتیرانی در آن دریاچه از سر گرفته شد و اکنون نیز رفت و آمد سفاین
 تجاری و حمل و نقل تحت نظر وزارت راه در آن دریاچه ادامه دارد.

بندرهای مهم این دریاچه - بندر شرفخانه در شمال شرقی، برای استفاده مردم تبریز و
 مرند، و بندر گلخانه در مغرب نزدیک شهر اورمیه، و بندر حیدرآباد در جنوب برای
 استفاده شهرستانهای - مهاباد و شاهین‌دژ، و بندر دانالو در مشرق دریاچه برای استفاده
 شهرستانهای مراغه و میان‌دوآب، و بندر خان تختی در شمال غربی برای استفاده مردم
 نواحی خوی و سلماس، و بندر آق‌گنبد در جزیره شاهی در اطراف دریاچه اورمیه دایر
 است.^۳

تقسیم آذربایجان به دو استان - پس از برقراری حکومت مشروطه در ایران طبق
 قانون مخصوصی که در سال ۱۳۲۵ قمری به نام قانون تشکیل ایالات و ولایات
 به تصویب مجلس شورای ملی رسید. آذربایجان یکی از ایالات چهارگانه کشور؛
 آذربایجان، خراسان، کرمان و بلوچستان، و فارس محسوب شد، که برای هریک از آنها
 یک والی یا فرمانفرما از طرف پادشاه تعیین می‌گردید. این رسم تا سال ۱۳۱۶ شمسی
 برقرار بود.

طبق قانون تقسیمات کشور که در سال مزبور به تصویب مجلس رسید کشور ایران

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۴۰.

۲- نادر میرزا: تاریخ تبریز، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۳- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۴۰.

مرکب از ده استان گردید و آذربایجان شرقی و غربی به دو استان ۳ و ۴ تقسیم شد. در قانونی دیگری که در سال ۱۳۳۹ شمسی به تصویب مجلسین رسید و کشور ایران به چهارده استان تقسیم گردید، آذربایجان شرقی و غربی به همان صورت استان ۳ و ۴ باقی ماند، و تبریز مرکز آذربایجان شرقی و اورمیه مرکز آذربایجان غربی شد.^۱ در حال حاضر این منطقه به ۳ استان: آذربایجان شرقی و غربی و استان اردبیل تقسیم شده است.

جدول شهرستانها و بخشها و دهستانهای استان سوم (آذربایجان شرقی)

شهرستان	بخش	دهستان و مرکز آن
شهرستان مرکز	اسکو بستان آباد خداآفرین دهخوارقان شبستر	سردرود، خسرو شاه سهندآباد (اشکه درق)، اوجان، مهرانرود باسمنج عباسی (قره چمن) منجوان (ونیق)، کیوان (خمارلو) (آذرشهر). ممقان، گاوغان، شیرامین صوفیان، شرفخانه، سیس، تسوج، خامنه
شهرستان سراب	آلان برآغوش بخش مرکزی	مهربان ینگجه، هریس، ملایعقوب، رازلیق، آغمیون، ابرغان
شهرستان هشتروند سراکند	سراکند	آتش‌بیک، چاراویماق
شهرستان اردبیل	گرمی نمین بخش مرکزی اردبیل	خروسلو (صلوات)، قلعه برزند، اجارود (میلداشی) نمین، انگوت (تازه کندانگوت) کورائیم، کلخوران، دیجویجین، ایر (سوسی)، هیر، نیر.
شهرستان اهر (ارسباران)	کلبر ورزقان هریس هوراند	حسن آباد (حسن بیگلو) گرمادوز (ابش احمد) میشه پاره (مرز رود) دیزمار باختری، دیزمار خاوری (اشتوبین) اوزومدل، مواضع خان (خواجه) به دوستان (سرای) خانمرو دیکله (چناب) دودانگه، یافت (گنچونه)

چهاردانگه، ورگهان		
بناجو قوری چای (پاره لار) دیز جروود آجرلو (کشاور)، سراجو (گل تپه) چهاردولی (محمود جیق) گاو دول (ملک کندی)	بناب قره آغاج عجب شیر بخش مرکزی	شهرستان مراغه
علمدار (گرگر) زنوز، هرزندات (هرزند جدید) رودقات (امند) یکانات (یکان کهریز بالا) یامچی	جلفا زنوز بخش مرکزی	شهرستان مرند
گرم (چشمه کش) کندوان، کله بوز (شیخدرآباد) بروانان (ورنکش) اوچ تپه (خاتون آباد) تیرجائی (ایشلیق)	ترک بخش مرکزی ترکمان	شهرستان میانه
کیوی پایین، کنجگاه کلور، خورش رستم (هشجین) آغ کند (هروآباد)، خان اندیل (اندیل)	سنجد شاهرود کاغذ کنان	شهرستان خلخال (هروآباد)
ارشق (رضی) مشکین خاوری (ارجق) مشکین باختری (قصایه)	بخش مرکزی	شهرستان خیاو (مشکین شهر)
الند (دیزه) او اوغلی (رهاال) سکمن آباد (زورآباد) فرورق (پره) قطور، ولدیان چایپاره	حومه خوی قره ضیاءالدین	شهرستان خوی
(اشنویه) دشت ییل (آق بلاغ) انزل (قره باغ)، نازلو، روضه چای (زینالو)، دول (دیزح دول)، برگشلو (امامزاده) باراندروز چای (باراندوز) نقده ترگور (موانا)، دشت، مرگور (هاشم آباد) برادوست (ایشکه سو) هشتیان، قصریک، کنار بروژ	اشنویه حومه اورمیه سلدوز سلوانا صومای	شهرستان اورمیه
ارسکنار، چای باسار (شوط) ساری سوباسار (قره تپه)	پلدشت	

شهرستان ماکو	حومه ماکو سیه چشمه	گجلرات (نازک) آواجیق (کلیسا کندی)، قره قون (تازه کند) قلعه دره سی (دانالوی بزرگ) به به جیگ (محمد صلاح)، چالدران
شهرستان مهاباد	بوکان حومه مهاباد	آفتاچی لوکان، بهی (تکان تپه) ترجان (تورخان) آفتاچی (اطمیش)، ایل تیمور (اسکی بغداد) پیران (شین آوا) شهر ویران (لج) گورگ (کلولان خوارو) منگور (ترکش) لاهیجان (قلعه پسوه)
	سردشت	آلان (بیتوش) باسک (قلطه) بریاحی (بزیلا) کلاس (بنادیل بزرگ) گورگ سردشت (پرستان) مکاری (ملاشیخ) نعلین (قلعه تاسیان)
شهرستان میاندوآب	تکاب	شاهین دژ، گوی آغاج، قره لر (داش کن) مرحمت آباد، احمد آباد
شهرستان نقده	اشنویه خانه	دشت بیل (آغبلاغ)
شهرستان (سلماس)	جهریق	لکستان (صدقیان)، گردیان، کره سی (سیلاب) شینطال (شینطال بالا) شپیران (دیلزی) ^۱

فصل سوم

باستانشناسی آذربایجان

از عصر دیرینه سنگی مردمی در آذربایجان می‌زیستند که بعضی از آثار ایشان در جنوب شرقی آذربایجان به دست آمده است.

در میان این ایالت گودال بزرگی است که دریاچه اورمیه را تشکیل داده بیشتر مهاجرانی که در طی قرن‌ها از شرق به غرب رفته‌اند از این ناحیه گذشته‌اند، به طوری که می‌توان آن ناحیه را چهارراهی برای عبور ملل و مرکزی برای تجارت دانست. مرحوم اورل اشتین در سال ۱۹۳۲ در ناحیه اشنویه در جنوب غربی دریاچه اورمیه چندین جای پیش از تاریخ یافت. وی در دینخینه (دینخواه) در هشت کیلومتری جنوب شرقی اشنویه سفال منقوشی متعلق به اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد به دست آورد و به قبرهای اواخر هزاره دوم برخورد. در گرد حسن علی سفال رنگین عهد کالکولیتیک Chalcolithique اواخر عصر حجر که استعمال مس هم معمول شد پیدا کرد که بعضی از آن آثار نظیر سفال طبقه پنج تپه گیان نهاوند است. بالاخره در حسنلو قبرهایی پیدا کرد که پر از سفال از نوع سفالهای گورستان شماره ب «B» در سیالک کاشان است.

حسنلو - حسنلو در ناحیه ملدوز در پنجاه کیلومتری جنوب غربی اورمیه واقع است. اداره کل باستانشناسی ایران در سال ۱۹۴۷ بر روی تپه حسنلو کاوشهایی به عمل آورد.

قبرهای گورستان مکشوفه با سنگ ساخته شده بود و روی آنها یک تخته سنگ بزرگ قرار داشت. مردگان را معمولاً به حال چمباتمه به خاک سپرده بودند. این ناحیه در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مرکز حکومت کشور مقتدر «ماننا» بوده است.

صنعت حسنلو شباهت زیادی به صنایع فلزی و سفالین تمدن خوروین (در راه تهران به قزوین بین کیلومتر ۶۶ و ۶۷) دارد، ولی زیور آلات حسنلو از نظایرشان در خوروین پربهاتر و بزرگترند، خصوصاً گوشواره‌هایی که به شکل خوشه انگورند. یکی از خصوصیات قبرهای حسنلو قبری است که برای نخستین بار در ایران نمونه‌ای از قربانی اسب را هنگام تدفین مرده نشان می‌دهد. این سنت قربانی کردن اسبها هنگام به خاک سپردن مردگان، از سنتهای ویژه سکایی است. از این جهت بعضی از دانشمندان تصور می‌کنند که سکاهای در حدود قرن هشتم قبل از میلاد، حتی در قرن نهم ق. م. از گذرگاه قفقاز گذشته وارد شمال غرب ایران شده باشند. وجود تزیینات مربوط به زین و برگ اسبها ارتباط مانناها را با سکاهای تأیید می‌کند. از آثار معروف حسنلو جام زرینی است که در ویرانه کاخی در قلعه تپه‌ای پیدا شده است. این جام مربوط به تشریفات مذهبی بوده و چند موضوع مذهبی و اساطیری بر روی آن نقش شده است. این جام متعلق به اواخر هزاره دوم تا اوایل هزاره اول پیش از میلاد است و ظاهراً متعلق به یکی از امرای ماننا بوده است. ظرفهای فلزی نیز پیدا شده و جالبترین آنها عبارت از قوریهای مفرغی نوک‌دار و یک مجسمه شیر است که بدن آن از مفرغ و دم آن از آهن است. مجسمه‌های کوچک حیوانات و یک صفحه دایره‌شکل مزین به نقش یک اسب بالدار، و چند خنجر و گرز و نیزه دسته‌دار و پیکان و زنگوله و زینت‌آلاتی از مفرغ و جواهراتی از طلا و مهره‌هایی به تقلید نقوش بین‌النهرین پیدا شده است. آثار حسنلو از یک سو به اشیای مکشوفه در گورستان آ «A» در سیالک کاشان، و طبقه اول تپه گیان نهاوند و گورستان ب «B» در سیالک، و از سوی دیگر به آثار مکشوف از نقاط مختلف آسیای صغیر در الیشر Alishar شبیه است.

آقای رابرت دایسون R.H.Dyson که از سال ۱۹۵۶ از طرف دانشگاه پنسیلوانیا در حسنلو مشغول حفاری است، عقیده دارد که تپه مزبور یکی از دژهای مقدم کشور ماننا بوده است. نقش قرص بالدار که روی خورشید یا ربه‌النوع جام حسنلو سایه انداخته شبیه شعار خدایان مصری یا آشوری است، و شکل دو شیر بر روی جام شبیه رب‌النوع هیتیها

و هوریها است. منظور از دیوسه سری که بر ظروف طلایی حسنلو نقش شده و بالاتنه زنی را از ناحیه شکم ظاهر می‌سازد و پهلوانی با آن دیو در جنگ است و زنی که به نظر می‌آید بر قوچی سوار است و حجاب از خود برمی‌گیرد، و عقاب که در حال پرواز انسانی را با خود می‌برد و نقشهای دیگر از این قبیل معلوم نیست.

گوی تپه - گوی تپه در دهستان برگشلو بخش حومه شهرستان اورمیه در شش کیلومتری جنوب شرقی آن شهر واقع است. در اینجا آثاری از اقوام ما قبل تاریخ آذربایجان یافت شده است.

کاوش علمی در این ناحیه از سال ۱۹۴۸ م به سرپرستی آقای بورتون برون، Burton Brown نماینده مؤسسه باستانشناسی انگلیسی در عراق آغاز شده است. سابقاً هم در سال ۱۹۴۳ ضمن حفاریهای تجارتی یک صفحه مفرغی با تصویر گیلگامش در آنجا کشف شده بود. در این نقش گیلگامش در میان دایره‌ای ایستاده پاهایش را با فاصله روی زمین قرار داده، و دو گاو و حشی را از پاهایشان گرفته بلند می‌کند.

در کنار این صفحه مفرغی یک دهانه اسب از مفرغ و یک دسته مربوط به آلتی که کاملاً مشخص نشده قرار داشته است. آقای بورتون برون معتقد است که تمام این اشیاء متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است و رابطه هنری با آسیای صغیر را تأیید می‌کند. آقای بورتون برون، روی این تپه هشت گمانه زد ولی هیچ کدام از آنها بر زمین بکر نرسید.

وی هفت طبقه متمایز برای تمدن قدیم آن تپه تعیین کرده است. طبقه دوم را با آثار «تل العبد» در عراق و طبقه دوم تپه سیالک، و طبقه سوم را با سفال تریالتی Trialeti در قفقاز و طبقه دوم البشر Alishar در آسیای صغیر، همدوره دانسته است.

وی معتقد است که در طبقه پنجم آن تمدن چند بار آتش سوزی روی داده و مجدداً ساخته شده است و قبرهای آن مربوط به دو هزار سال پیش از میلاد است و در آنها مجموعه‌های انسانهای نوع شمالی Nordic type دیده شده است.

بورتون برون تصور می‌کند که این قبور از نخستین آریا نژادهایی بوده است که از راه

۱- ر. ک. گزارشهای باستانشناسی، ج ۳ و ۴: کاوشهای علمی حسنلو؛ لوئی واندنبرگ، باستانشناسی ایران، ص ۱۱۴؛ آندره گدار. هنر ایران، ص ۱۰۴؛ دکتر مشکور: ایران در عهد باستان ص ۳۶؛ گیرشمن: هنر ایران در ماد و هخامنشی ص ۲۴-۳۰.

آذربایجان به فلات ایران وارد شده‌اند، در طبقه پنجم مردگان را در قبرهای سنگی خوابانیده و روی قبرها تخته‌سنگهایی قرار داده‌اند. سفالهای این قبور بدون نقش و شبیه سفالهای طبقه دوم البشر آسیای صغیر است.

عهد طبقه ششم مربوط به ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ ق. م است و سفالهای آن بدون نقش و صیقلی شده سیاه یا خاکستری است و به سفالهای هیتی در آسیای صغیر شباهت دارد. در طبقه هفتم ظروف سفالین صیقلی و قرمز رنگ یا خاکستری یافت شده که شباهت به ظروف حسنلو و سفالهای طبقه اول تپه گیان در نهاوند دارد.

در همین نقطه بر روی کوی تپه، سنگهای تراشیده‌ای با نقش حیوانات پیدا شده که مربوط به هزار سال پیش از میلاد است. در میان آنها نقش دوقوچ و یک پلنگ دیده می‌شود که از لحاظ حجاری با سنگهای تراش خورده بعد از دوره هیتی Post hihite در آسیای صغیر شبیه است. روی بدن یکی از قوچها نقشی مرکب از چهار علامت وجود دارد که آن علامتها روی صدها تخته‌سنگ قبر نیز دیده می‌شود. این آثار نشان می‌دهد که آذربایجان از یک سو با قفقاز و آسیای صغیر، و از سوی دیگر با ایران مرکزی روابط دائمی داشته است.^۱ دیاکونف می‌نویسد که تمدن گوی تپه محتملاً مربوط به کوتیها است.^۲

آثار ماکو - در سال ۱۹۲۴ در ناحیه ماکو ظرفی به شکل یک اسب پیدا شد که پاهای آن شکسته بود، این ظرف از گل پخته و به رنگ زرد مایل به قهوه‌ای بود و نقوش آن نیز به رنگ زرد بود. روی گردن اسب تزیینات زین و برگ دیده می‌شد. بر روی دهانه آن یک گل سه پر نقش شده بود. روی پشت گردن حیوان ظرفی قرار داده شده بود و اطراف آن روپوش اسب به صورت نمادی با نقوش متعدد با نهایت دقت مجسم گردیده بود. موضوع نقش روپوش، مجلس شکاری است که اسبی به دنبال گوزنی روان است و پرندگان در میان گلهایی که به صورت مصنوعی نقش شده در پروازند. این ظرف که از یکسو به هنر هیتی و از سوی دیگر شبیه ظروف مکشوف در شوش است متعلق به هزاره دوم پیش از میلاد است. یک شیئی عجیب دیگر که در آذربایجان پیدا شده چیزی است شبیه به کیف جدید بانوان که از سنگ سیاه است و دسته دارد و احتمالاً آن را هنگام

۱- واندنبرگ. باستانشناسی ایران، ص ۱۱۵-۱۱۷.

۲- دیاکونف. تاریخ ماد، ص ۶۱.

ادای تشریفات مذهبی به دست می گرفته‌اند. در یک طرف آن شیئی، عقابی دیده می‌شود که بالهایش را باز کرده در میان سر و بالهای او دو سرامار است، و در پشت آن نقشی شبیه به چهارچوب که هشت بار تکرار شده، این شیئی متعلق به نیمه اول هزاره سوم پیش از میلاد است شیئی قابل توجه دیگر بزکوهی مفرغی است که از قرون اولیه هزاره اول پیش از میلاد است.

اثر جالب توجه دیگری که در ماکو پیدا شده «ریتون» Rhyton (جام فلزی یا سفالی که به شکل شاخ حیوان بوده و در آن شراب می نوشیده‌اند) زیبایی به شکل سراسب است. این جام از گل بسیار ظریفی ساخته شده و لعاب روی آن به رنگ پشم شتر است. روی آن نقش زین و برگ اسب با دقت نشان داده شده است. این ریتون مربوط به اواخر قرن هشتم پیش از میلاد است.

گورهای طالش - از کاوشهایی که توسط دومورگان و کسان دیگر در طالش آذربایجان شده در نواحی: خواجه داودکپرو، نمین، قیلاخانه، لرداگی، شکولا دره، جالیک، تاش کپرو، حسن زمینی، شیرشیر، آقا - اولر، دوخالیان، گورهایی با تخته سنگهای بزرگی به صورت افقی به شکل طاق پیدا شده که در اصطلاح علمی دولمن Dolman نام دارد. روی این گورها خاک ریخته بودند تا آنجا که به صورت تپه کوچکی در آمده بود. داخل این گورها اشیای فراوانی وجود داشت عبارت از ظروف سفالین درشت و سیاه رنگ یا قرمز خاکستری بدون نقش و اشیای مفرغی. آهن در این گورها به ندرت به دست آمده و آنچه پیدا شده حلقه‌های انگشتی و دستبند و سنجاق و پیکان و زوبین و داس و خنجر و شمشیر و چاقو و تبر و مجسمه‌های کوچک حیوانات است. و نیز اشیای شیشه‌ای و زرین به صورت زینت آلات در آن گورها به دست آمده است. تاریخ این آثار مکشوفه از دوران مفرغ در حدود ۲۱۰۰ ق.م آغاز می‌شود و به ابتدای دوران آهن ختم می‌گردد (حدود ۱۰۰۰ ق.م) ولی بیشتر آنها متعلق به دوران اخیر مفرغ است (۱۲۰۰ - ۱۵۵۰ ق.م).^۱

قره تپه - در سی کیلومتری جنوب غربی تبریز و پنج کیلومتری غربی بخش خسرو شاه و در جنوب شرقی ده تازه کُند واقع است، در این ناحیه در مردادماه ۱۳۳۹ هیأتی

۱- واندنبرگ. باستانشناسی ایران، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ گیرشمن. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ص ۲۸۷-۲۸۸.

انگلیسی به ریاست مستر چارلز برنی Charles, Burny استاد دانشگاه منچستر، کاوشهایی شد و آثاری در آنجا به دست آمده که ظاهراً مربوط به ۲۵۰۰ ق. م می باشد.

اقوام باستانی در آذربایجان

سرزمین آذربایجان یا ماد آتروپانن را از نظر نشیمن اقوام باستانی به چند ناحیه به شرح زیر می توان تقسیم کرد:

۱- از رود ارس تا کوههای آورین داغ و قراداغ. نواحی قطور و خوی و مرند که در زمان قدیم یک ناحیه را تشکیل می داد و آشوریان در کتیبه های خود آن را «سان گی بوتو» San-gi-butu خوانده اند، از قرن نهم تا پایان قرن هشتم ق. م جزو کشور اورارتو بود. سان گی بوتو جلگه ای سرسبز و حاصلخیز به شمار می رفت. و در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگلهای انبوه بود.

۲- دره رود قره سو که شعبه جنوبی ارس است در ابتدا معلوم نیست که در دست چه قومی بود ولی بعدها کادوسیان (اهالی قدیم طالش) در آنجا ساکن شدند.

۳- حوضه دریاچه اورمیه به چهار ناحیه فرعی تقسیم می شد:

الف) کرانه غربی دریاچه اورمیه: این ناحیه در قدیم گیلزان نام داشت و در قرن نهم پیش از میلاد بخش مستقلی بود و ظاهراً بعدها جزو اورارتو، یا ماننا شد و یا بین آن دو تقسیم گشت.

ب) کرانه جنوبی دریاچه اورمیه و حوضه رود جغتو: این ناحیه در قرن نهم ق. م به نام «زاموآ» ی داخلی موسوم بود و به چندین واحد مستقل سیاسی از قبیل حارنا Harrana، ماننا Manna، مسی Messi و غیره تقسیم می شد، بعدها در این ناحیه دولت ماننا تشکیل شد.

از قرن هفتم ق. م آن ناحیه را می توان مرکز اقتصادی ماد شمرد.

ج) کرانه شرقی دریاچه اورمیه نیز جزو کشور ماننا بود.

د) کرانه شمالی یعنی دره رود آجی چای و ناحیه تبریز کنونی، ظاهراً مستقل بود، در اینجا قبیله ای به نام «دالیان» زندگی می کردند.

۴- دره رود قزل اوزن (سفیدرود) به چند ناحیه به شرح زیر تقسیم می شد:

الف) از شمال غرب به سوی جنوب شرق میان کوههای آق داغ و آق کدوک جایی

- که دره سفیدرود قرار دارد در روزگار قدیم آندیا Andia خوانده می‌شد.
- ب) در بخش شمال شرقی این دره رودی است که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانه آن قرار دارد و آن رود به قزل اوزن می‌ریزد. دره و حوضه آن رود در روزگار کهن «زیکیرتو» Zikirtu نام داشت.
- ج) بالاتر از محل تلاقی قزل اوزن با رود کوچک مزبور که امروز قافلانکوه نام دارد در قدیم «گیزیل بوندا» Gizilbunda خوانده می‌شد و این قسمت آذربایجان را از ناحیه ماننا جدا می‌کرد. آشوریان این بخش قزل اوزن را مادای Maday (ماد) خوانده‌اند.
- ۵- بخش علیای رود زاب کوچک: سرزمینهای واقع در جنوب غربی نواحی شماره ۳ و ۴ آن سوی جبال افقی بیشتر به آشور و بابل گرایش داشت، ایالت «زاموا» Zamua یا «لولو» Lulu از لحاظ جغرافیایی با آشور سخت مربوط بود. سراسر سرزمینهایی که از دریاچه اورمیه تا بخشهای علیای رود دیاله امتداد داشت زاموا خوانده می‌شد، و بخش علیای دره زاب کوچک را تشکیل می‌داد.
- ۶- در سرزمینهای نزدیکتر به کرانه‌های دریای خزر و نیمه سفلی دره قزل اوزن و نقاط شمالی‌تر آن حکومتها و سلطنتهای کوچکی وجود داشت و قبایلی در آنجا می‌زیستند که مورخان عهد باستان ایشان را: گلها، کادوسیان، کاسپیان، و قبایل دیگر نامیده‌اند و بطن قوی آنان با کوتیان (گوتی‌ها) و کاسیان قرابت داشتند. گذشته از این، مردا-ها (آماردها) و ساگارتیان که نامشان در تألیفات باستان آمده نیز در آن نواحی ساکن بودند. اینان ساکنان «آندیا» و «زیکیرتو» و کشور دالی Dali و محتملاً، «گیزیل بوندا» بودند.^۱
- هوریان - این قوم در بین کوههای زاگرس و دریاچه اورمیه می‌زیستند. این قبایل در هزاره دوم پیش از میلاد در بین‌النهرین شمالی و سوریه، و سراسر فلات ارمنستان و مغرب آذربایجان پراکنده بودند.
- هوریها در حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد در همه ارمنستان، و از هزاره سوم ق. م در ناحیه وان حکومت داشتند. آنان در هزاره دوم به طرف سوریه و فلسطین رانده شده تحت فشار اقوام سامی قرار گرفتند. ایشان در هزاره اول پیش از میلاد فقط در مغرب و

جنوب دریاچه وان مستقر بودند. ایشان بر اثر مجاورت با اورارتوها بسیار مخلوط شدند.

تحقیقات اخیر مشابهت زبان هوریه را با قوم اورارتو ثابت کرده است. زبان هوری را مانند زبان اورارتو از ریشه ایبری و از خانواده زبانهای قفقازی یا آسیایی دانسته‌اند. هوریه معروف به پرورش اسب بودند و ارابه‌های جنگی داشتند که صاحبان آنها را ماریانی Mariani می‌گفتند. خدایان اصلی در بین هوریه: تشوب، رب النوع رعد وزن او هیباربه النوع خورشید بود. نام هوری ظاهراً مشتق از «هورا» یا، اورها است که «اورفه» از شهرهای جنوب ترکیه مأخوذ از این اسم است. هوریه‌ها از نژاد سامی و نه از نژاد آریایی بودند بلکه از نژاد مخصوصی که آسیایی خوانده می‌شوند به‌شمار می‌رفتند. ولی بر اثر آمیزش با اقوام آریایی نامهای آریایی را برای خود برگزیدند.^۱

نام قوم هوری در کتیبه بغازکوی که تاریخ آن مربوط به قرن پانزدهم قبل از میلاد می‌شود: هو-او-اور HU-U-UR و نام زبان آن قوم به خط هیتی هورلی Hurli آمده است.^۲

لولویان - این قوم در بخش وسیعی از قسمت علیای رود دیاله گرفته تا دریاچه اورمیه حتی فراتر تا شمال غربی آن را اشغال کرده بودند.

این اسم در زبان اورارتوئی لولو Lullu به معنی بیگانه و دشمن، و در اکدی «لولوبوم» یا «لولویوم» آمده است. قوم لولویی از اقوام آسیانی نژاد بوده است و با عیلامیها قرابت داشتند از پادشاهان معروف این قوم آنوبانی‌نی Anubanini (۲۲۰۰ ق. م) بود که سنگ‌نبشته‌ای از او بر صخره‌ای بر سر پل زهاب هنوز برجاست.^۳ ناحیه تسلط این قوم در آذربایجان در کتیبه‌های آشوری به نام: زاموآ، یاد شده که در جنوب غربی دریاچه اورمیه بوده است.^۴

ایشان ملتی کوهستانی در شمال کوههای زاگرس بودند. در زمان سلاطین اورارتو (قرن ۸ و ۷ ق. م) آنان را زاموآ می‌نامیدند. گویند گرجیها از نژاد لولویی هستند. لولویان

۱- دکتر مشکور. تاریخ اورارتو، ص ۳-۵؛ فیلیپ حتی. تاریخ سوریه، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۵.

2- Hrozny: Histoire de L' Asie Antérieure. p. 161.

۳- دیاکونف (م.۱): تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) ص ۱۳۴-۱۳۷.

۴- دیاکونف (م.م): تاریخ ایران باستان (ترجمه روحی اریاب) ص ۶۲.

در هزارهٔ دوم قبل از میلاد کشور مقتدری را که با آشوریها دائم در جنگ بود تشکیل دادند. از قرن نهم پیش از میلاد دیگر نامی از آنان نیست و زاموآ جای لولوبی را گرفت.^۱

کوتیان - اصطلاح کوتی (گوتی) در هزاره سوم و دوم ق. م به یک گروه نژادی اطلاق می شده که در مشرق و شمال غربی لولویان - و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می کردند. آنان در هزاره سوم ق. م در کوههای زاگرس اقامت داشتند. بعدها ممکن است این نام به اقوام گوناگونی که در شمال و مشرق بابل زندگی می کردند اطلاق گردیده و واحد ارضی معینی را شامل نمی شده است.

در هزاره اول ق. م، همهٔ اورارتوئیان و مردم ماننا و ماد را کوتی می نامیدند، فقط در کتیبه های سارگن دوم مادهای ایرانی زبان، از کوتیان مشخص و ممتاز گشته اند. کوتیان در ۲۳۰۰ ق. م و زمان سلطنت «نارام. سین» Naram-Sin پادشاه اکد در صحنهٔ تاریخ پدید می آیند.

کوتیها زبان مستقلی داشتند که تا اندازه ای با خانواده زبانهای عیلامی قرابت داشت و ممکن است از انواع زبانهای قفقازی قدیم و آلبانی (در سرزمین قفقاز) باشد. مسیو «هامی» یکی از انسان شناسان فرانسوی در کتاب خود «چهرهٔ آدمی» در آثار کلدیهای می نویسد که: از لحاظ نژادشناسی مردمی که در عصر حاضر در بعضی از نقاط آذربایجان زندگی می کنند با تصاویر و مجسمه هایی که از لولویان و کوتیان به دست می آید شباهت بسیاری دارند.^۲

از مطالعه هنر مادی و هخامنشی به این نتیجه می توان رسید که مادها پیش از آن که تحت تأثیر بابل و آشور قرار گیرند تحت تأثیر عمیق دو قوم لولوبی و گوتی واقع شده اند. دلیل آن پیدا شدن دو نقش برجسته از دو قوم اخیرالذکر در سرزمین ماد، یعنی نقش آنوبانی نی پادشاه لولویان در سر پل ذهاب، و نقش برجسته هورین شیخ خان در همانجاست که معلوم می سازد قوم لولوبی و کوتی در نیمه هزاره سوم (ق. م) در اقوام

۱- هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ص ۳۹۶.

2- E. T. Hamy, La Figure humaine dans les monuments Chaldéens.

مجله انجمن انسانشناسی پاریس، شماره ۲۱-۲۳، سال ۱۹۰۷.

ایرانی تأثیر زیادی به جای گذاشته‌اند.^۱

کوتیها از مغرب ایران به بین‌النهرین حمله برده و در آن سرزمین سالها به قتل و غارت مشغول بودند و سرزمین سومر و اکد را اشغال کرده مدت یک صد و بیست و پنج سال با عنوان شاهی بر این حدود حکومت کردند و دودمان شاهی اکد را در بین‌النهرین برانداختند. پایتخت ایشان در آراپها (کرکوک) در شمال سوبارتو بود. سرانجام مردم بین‌النهرین از ستمکاریهای ایشان به جان آمده بر ایشان قیام کرده و آنان را به کوههای زاموآ Zamua در آذربایجان راندند.^۲

بعد از نابود شدن کوتیها (گوتیها)، این نام از میان نرفت و در دوران بابل تمام فلات ایران را به نام همان اصطلاح قدیمی، گوتیوم، می‌نامیدند.^۳

قوم ماننا - بعد از لولویان و کوتیان، قوم دیگری به نام ماننا Manna در ناحیه زاموآ در جنوب دریاچه اورمیه مسکن گزیدند و دولت بزرگی را در مغرب ایران امروز تشکیل دادند. اینان گویا با لولوییها و هوریها قرابت داشتند. از قرن نهم تا هشتم ق. م نامهای ایرانی در بین اسامی مانناها دیده می‌شود، نخستین بار در قرن نهم ق. م از ایشان در سالنامه‌های آشوری نام برده می‌شود. پایتخت ایشان شهر ایزیرتو Izirtu در پنجاه کیلومتری شهر سقر کنونی بوده است. در قرن هشتم ق. م پس از کشور اورارتو، مانناها مقتدرترین حکومت این نواحی را تشکیل می‌دادند. در قرن هفتم ق. م سکاهای آنان متحد شدند و با آشور بانیپال جنگ کردند ولی مغلوب و ضمیمه آشور گشتند و پس از آن جزو ایالات ماد درآمدند و در میان آن قوم مستحیل شدند.

دولت ماننا از قرن هشتم ق. م بارها با آشور و اورارتو به ستیز برخاست و در واقع مغلوب هیچ یک از دو دولت مزبور نگشت. چون هنوز اکثر آثار و شهرهای قوم ماننا در دل خاک نهفته است لذا آن دولت تاکنون به شهرت عیلام و اورارتو نرسیده و ممکن است بر اثر کشفیات باستانشناسی آینده در شهرت به پایه آن دو قوم برسد و شاید هم فراتر رود. منابع مورخان امروز درباره قوم ماننا همان سالنامه‌های آشوری و اورارتویی

۱- ر. ک: مقاله آقای دکتر فرخ ملکزاده در مجله بررسیهای تاریخی (سال سوم شماره ۶): «بررسی تاریخ و هنر کهن ایران و لولویان».

۲- تاریخ ماد، ص ۱۳۸-۵۱۴.

۳- دیاکونف (م. م) تاریخ ایران باستان، ص ۵۱.

است، در این نوشته‌ها چون قلم در کف دشمن است همه جا سخن از فتوحات آشور و اورارتو است.

حکومت ماننا در آغاز هزاره اول پیش از میلاد یکی از کوچکترین تشکیلات دولتی لولوبی و کوتی بود و جدا از اتحادیه قبایلی که در قرن نهم پیش از میلاد در نواحی جنوب غربی پدید آمده و اتحادیه قبایل ماد نامیده می‌شدند وجود داشت. باید دانست زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن هفتم تا نهم ق. م زبانهای غیر ایرانی بود و ساکنان آن نقاط به زبانهای لولوبی و کوتی و منانی گفتگو می‌کردند.

سرزمین ماننا از ایالات نیرومند غرب ایران بود که در قرن هشتم ق. م در شمال عیلام پادشاهانی داشت. این کشور گاهی مستقل و زمانی در تحت حکومت اورارتو یا آشور قرار داشت و نقطه کشمکشهای دائمی بین آنان بود، بعضی از ایالات دیگر که در ناحیه شرقی تر از دریاچه اورمیه در کنار سفیدرود، و دره‌های واقع در جنوب و شرق اورمیه قرار گرفته بودند، مانند: زکریکورتو Zikkurtu (ساگارتی)، آندیا اوایشدیش Uishdish، در تحت اطاعت ماناییها قرار داشتند. در زمانی که مادها به پیشوایی دیاکو و پسرش فرا اورتس دولت نیم مستقلی را تشکیل داده بودند یعنی در مانناها سالهای بین ۷۱۵ و ۷۲۵ ق. م، مانناها در شمال غرب ایران قصد داشتند که یک حکومت عظیم مستقلی به وجود آورند ولی با مقاومت آشوریان و هجوم سکاها مصادف شدند.

مردم ماننا بیشتر به دامداری و پرورش گوسفند و گاو و اسب و خر و شترهای دوکوهانه می‌پرداختند. قوم ماننا دارای اراضی پر نعمت بودند چنانکه هنگام لشکرکشی سارگون دوم به اورارتو در سال ۷۱۴ ق. م، اهالی ماننا آردو شراب عساکر آشور را تأمین کردند. در تورات از نوعی گندم یاد شده به نام «مین نیت» که بعضی آن را به معنی ماننایی تعبیر کرده‌اند.

قوم ماننا در هنرهای دستی نیز استاد بودند چنانکه گنجینه‌ای که به تازگی در زیویه نزدیک سقز کشف شده از چیره دستی هنرمندان آن قوم در کنده کاری بر روی آهن حکایت می‌کند. قوم ماننا از قبایلی چند تشکیل می‌شدند، نوشته‌های کتیبه‌های اورارتوئی نیز مؤید آن است.

بر خلاف دیگر کشورهای شرق باستان، مردم ماننا در حیات اجتماعی با فعالیت تمام شرکت می‌کردند و حتی به شورشهای دسته جمعی علیه امیران جابر خویش بر می‌خاستند.

امیران ماننا غالباً عدالت پیشه بودند. بنا به نوشته سارگون دوم، شاه ماننا شخصاً به اتفاق بزرگان و شیوخ و مشاوران و خویشاوندان کشور خود را اداره می‌کرد. پادشاهان ماننا دارای شورای شیوخ بودند و کشور را با نظر ایشان اداره می‌کردند. بزرگانی که در این شورا عضویت داشتند عبارت بودند از پیشوایان و سران محلی و خویشاوندان شاه و فرمانروایان.

کشور ماننا به چند ناحیه تقسیم می‌شد که به زبان آشوری به آن ناژه Nage می‌گفتند: سوریگاش (ناحیه سقر کنونی؟) مشی (بخش علیای رود جفتو)، اوایشدیش Uishdish کرانه شرقی دریاچه اورمیه، آرسیانشی Arsianshi ارشته یانا.

عنوان فرمانروایان یا حکام ماننا در منابع آشوری شاکنو Shaknu آمده که هریک در رأس ایالت یا ناژه‌ای قرار داشتند. کدخدایان یا دهبانان ماننایی بنا به منابع آشوری، هازانو Hazanu خوانده می‌شدند. فرهنگ و تمدن ماننا چنانکه از اشیای گنجینه سقر برمی‌آید در همان سطح تمدن اورارتو قرار داشت، بردگی در آن جامعه تکامل و رونق چندانی نیافته بود. به ظن قوی از حدود بردگی پدرشاهی و خانگی تجاوز نمی‌کرد.^۱ آشوریها در آذربایجان - دولت آشور به حکم مجاورت با آذربایجان از پایان قرن دهم پیش از میلاد شروع به دست‌اندازی به آن سرزمین کرد.

نخستین هدف تهاجم ایشان ایالت زاموآ بود که در آن زمان جزو کشور لولوبی به‌شمار می‌رفت. آدادنیراری Adadnerari پادشاه آشور (۸۹۰ تا ۹۱۱ ق. م) در ضمن لشکرکشیهای خود از طرف زاب سفلی تا ناحیه زاموآ را در جنوب دریاچه اورمیه مورد حمله قرار داد و نواحی کوهستانی شمال غربی زاموآ را که در آن عهد خانجی می‌خواندند تسخیر کرده، و این تجاوزات در زمان دیگر پادشاهان آشوری ادامه یافت. در زمان آشور نصیراپال Ashurnasirpal دوم مجدداً دولت آشور به آن نواحی در سالهای ۸۸۳ و ۸۸۱ و ۸۸۰ ق. م لشکرکشی کرد از جمله ساکنان سرزمین گیلزان Gilzan در کرانه غربی دریاچه اورمیه به اطاعت درآمده هدایایی تقدیم داشتند.

لولویان که در این زمان در، زاموآ، سکونت داشتند مردم آن سرزمین را متحد کرده به پیشوایی سرداری به نام نور آداد، Nur - Adad در سال «۸۸۱ ق. م» علیه آشور قیام

کردند، ولی در مقابل لشکر نیرومند آشور نتوانستند مقاومت کنند، ونور آداد شکست خورده به کوههای آذربایجان پناه برد. آشور نصیراپال تا کوه نسیر، که به زبان لولوبی، کی نابا Kinaba خوانده می شد و آشوریان آن را قرارگاه کشتی نوح می دانستند پیش راند و سه ایالت کوچک زامو آراکه، داگارا، و موساسینا و کیرتیارا، نام داشت تسخیر کرد و مردم آن را فرمانبردار خود ساخت و غنائمی فراوان از اسب و سیم و زر به دست آورد.

در سال ۸۵۵ باز لشکر آشور به فرماندهی پادشاه آن قوم که، سالمانسار سوم (شلم نصر) Shalmaneser نام داشت به زامو آ حمله آورد، نزدیک دریاچه اورمیه با «نیک دیارا» فرمانروای آن کشور پیکار کرد ولی از این جنگ طرفی برنست.

سپس آشوریان به سرزمین مسی Messi و قسمت علیای رود جفتو حمله آورده و از آنجا به سوی ناحیه آرازیاش Arasiash و خارخار Xar Xar که در آن عهد به اتحاد قبایل ماد تعلق داشت رهسپار شدند، منابع آشوری برای بار اول از این سرزمین به نام آمادای، یاد می کنند.

سالمانا سار سوم در لشگرکشیهای خود به کشور زامو آ در جنوب آن مملکت، به کشور پارسوا که در جنوب دریاچه اورمیه قرار داشت حمله آورد و از بیست و هفت پادشاه آن کشور کوچک خراج گرفت.

باید دانست که کلمه پارسوا Parsua در زبان اکدی به معنی خط و مرز است و در کتیبه های آشور نصیراپال محل کشور پارسوا در جنوب کشور زامو آ یاد شده است. بر خلاف عقیده رایج هیچ دلیلی جز مشابهت لفظی در دست نیست که پارسواها، از اواسط قرن نهم پیش از میلاد از آذربایجان مهاجرت کرده به سرزمین پارس که ۶۰۰ کیلومتر با آن ناحیه فاصله داشته رفته باشند.

مضافاً بر اینکه نام اماکن و اشخاص در کشور، پارسوا، که در آذربایجان بود، به هیچ وجه ایرانی نیست. مردم ایالت پارسوا که در جنوب غربی دریاچه اورمیه و مجاورت آشور قرار داشت به مرور زمان آشوری شدند، حتی مدتها بعد به گفته بطلمیوس سرزمین مزبور را «سوری مادی» می خواندند. زیرا یونانیان غالباً آشوریان را سوری می نامیدند. در سال ۸۳۷ ق. م، دایان آشور از طرف سالمانسار سوم به سرداری لشکری از آشوریان به آذربایجان و نواحی دریاچه اورمیه لشکر کشید و سرزمین گیلزان

را در کرانه غربی آن دریاچه گرفته تا ولایت آندیا، را بر مسیر سفلی رود قزل اوزن تسخیر کرد. در بین راه دژ کوهستانی بوشتو، را در مرز ماننا و پارسوا تصرف نمود و سرانجام به کشور زاموآ وارد شد.

در سال ۸۲۱ ق. م، موتاریس آشور، Mutarris-Ashur سردار، شامشی اداد پنجم به آذربایجان تاخت و تا به «دریای برآمدن خورشید» که معلوم نیست دریاچه اورمیه، یا دریای خزر بوده رسید. در سال بعد (۸۲۰ ق. م) شامشی اداد پنجم به کشور ماد لشکر کشید و سرزمین، پارسوا، را تسخیر کرده به بخش علیای رود جغتو رفت. پس از آن آشوریان دژ بزرگی را در کوهستان گیزیل بوندا، (قافلانکوه) که ناحیه مجاور اورمیه را از سرزمین ماد جدا می کرد به تصرف درآوردند.

در زمان حکومت سامورامات Sammuramat (ملکه سیمیرامیس) که به نیابت از کودک صغیرش آدادنراری سوم بر آشور سلطنت می کرد، آشوریان از سال ۸۰۵ ق. م نواحی ماننا و پارسوا و ماد آذربایجان لشکر کشیدند.

در سال ۸۰۲ نواحی ماننا و پارسوا و ماد آذربایجان را مطیع خود ساختند. تیگلات پالاسار سوم پادشاه آشور باز در ۷۴۴ ق. م به آذربایجان و ماد لشکر کشید و زاموآی جنوبی را اشغال کرد. قصد از این لشکرکشی بیشتر به دست آوردن خیل انبوهی از اسبان مادی بود، زیرا سازمان ارتش آشور تجدید شده بود و برای ارابه های جنگی و سواره نظام خود که سابقاً از الاغ استفاده می کردند احتیاج بسیاری به اسب داشتند، و در آن عصر مرکز پرورش اسب آذربایجان و نقاط کوهستانی ماد بود.

در لشکرکشیهای تیگلات پالاسار سوم که در ۷۳۷ به کشور ماد روی داد، آشوریان مواظب بودند که به جلگه رود جغتو و متصرفات کشور ماننا تخطی نکنند. ظاهراً سبب احتیاط ایشان آن بود که اولاً دولت ماننا در آن تاریخ مقتدر بود و آشوریان نمی خواستند با یک دشمن خطرناک دیگر دست و پنجه نرم کنند، دشمنی اورارتو و آرامیهای دمشق را برای خویشتن کافی می دانستند. از طرف دیگر ممکن بود که در آن زمان میان آشوریان و ماننا پیمانی وجود داشته که بنای آن اشتراک منافع موقتی ایشان در مبارزه با دولت اورارتو بوده است.

در طی دهه دوم قرن هشتم ق. م لشکرکشیهای آشور به سوی مشرق موقتاً قطع شد. در حدود سال ۷۲۰ ق. م وضع آذربایجان چنین بود:

اراضی ماورای شمال دریاچه اورمیه در تحت تصرف اورارتو قرار داشت. تقریباً دیگر قسمتهای آذربایجان کنونی ایران به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت حکومت ایرانزو و Iranzu پادشاه کشور ماننا بود. ولی در مرزهای آن حکومت فرمانروایان نیمه مستقلی وجود داشتند که برای موجودیت ماننا خطرناک به شمار می رفتند.

اینان عبارت بودند از حکومت: «اوئیش دیش» (تقریباً در ناحیه مراغه کنونی)، و زیکیرتو، (دو بین میانه و اردبیل)، آندیا، در بخش سفلی دره قزل اوزن یا سفیدرود، سرزمین دیوک Deyok (در مسیر قزل اوزن - میان میانه و ناحیه شمالی همدان).

در زمان سارگون دوم دولت آشور ظاهراً به درخواست «ایرانزو» در سال ۷۱۹ ق.م به کمک دولت ماننا آمد. زیرا پادشاهان حکومتهای اطراف ماننا بر ضد آن دولت با اورارتو پیمان اتحاد بسته بودند. ایرانزو پیش از سال ۷۱۶ ق.م درگذشت. پس از وی پسرش آزا Aza به سلطنت رسید.

چیزی نگذشت که فرمانروایان اطراف به گناه آنکه، آزا، با سارگون پادشاه آشور عقد اتحاد بسته علیه او قیام کردند و او را دستگیر کرده کشتند و نعش او را در کوه، او آئوش Uaush، که سهند کنونی باشد افکندند.

سارگون از شنیدن این خبر برآشفته بی درنگ به آذربایجان لشکر کشیده، کشتندگان «آزا» را دستگیر کرده و آنان را به سزای خود رسانید و پسر دیگر، ایرانزو، را که «اولوسونو» Ullusunnu نام داشت بر تخت شاهی ماننا نشاند. ولی اولوسونو برخلاف برادر راه مخالفت با آشور را انتخاب کرد و با روسا پادشاه اورارتو، بر ضد آشور متحد شد. سارگون که هنوز از آذربایجان خارج نشده بود «ایزیرتو» پایتخت ماننا و دو قلعه مهم زیبیه Zibie و آرمائیت Armit را تصرف کرد. اولوسونو خویشتن را تسلیم نمود و مشمول رأفت سارگون واقع گردید.

درباره دو قلعه زیبیه و آرمائیت باید گفت که اکنون چنانکه در پیش گفتیم محل زیبیه (زیویه) معلوم شده و آثاری نیز از آن به دست آمده است، و آن در ۲۴ کیلومتری جنوب سقز بر سر راه سقز - سنندج قرار دارد. نزدیک نقطه مزبور دهکده ای به نام صاحب وجود دارد که مسیوگدار آن را با آرمائیت یکی می داند و تپه نزدیک «قپلانتو» را که در ۵ کیلومتری جنوب زیویه قرار دارد همان، ایزیرتو، می شمارد.

سارگون سپس به تعقیب روسای اول پادشاه اورارتو پرداخته و زیکیرتور (بین اردبیل و میانه) و اوئیشدیش (در محل مراغه) را که از طرف اورارتو اشغال شده بود تسخیر کرد. سپس کرانه شرقی دریاچه اورمیه را به سوی شمال درنوردیده و اوشکایا Ush kaya اسکوی کنونی در دامنه سهند در نزدیکی تبریز را که قلعه مرزی اورارتو بود و ظاهراً در عهد، ساردوری دوم ساخته شده بود به تصرف درآورد و فرمان داد دیوارهای آن را که چهارمتر ضخامت داشت خراب کنند و خانه‌های مردم را آتش زنند.

سپس آشوریان قلعه، آنیاشتانی Anyashtania و اصطبلهای آن را با اسبان ذخیره ارتش اورارتو و هفده دهکده پیرامون آن را که در گوشه شمال شرقی دریاچه اورمیه بود خراب کردند.

تسخیر قلعه تبریز - آنگاه قلعه مضاعف «تاروئی تارماکیس Tarui-Tarmakis در سرزمین قبیله دالیان که تبریز کنونی باشد و احتمالاً نام تبریز از جزء اول آن یعنی، تاروئی، آمده تسخیر کردند. این قلعه را که پایگاه اسبان ذخیره سواران اورارتو بود ویران ساختند. پس از آن از مرند و خوی گذشته و سانگی بوتو، را نزدیک خوی گرفته بعد از تسخیر شهر «اولخو» از طریق گردنه قوتور (قطور)، وارد خاک اصلی اورارتو شدند. بنابه یکی از الواح، آشوری سارگون ۲۲ قلعه‌ای را که در سال ۷۱۶ ق.م از اورارتو پس گرفته بود به اولوسونو، شاه ماننا داد. با اینکه اولوسونو، شاه ماننا متحد آشور بود، ولی در این هنگام استقلال بیشتری یافته و دولت مقتدری به شمار می‌رفت و از سال ۷۱۳ دیگر خراجی به آشور نمی‌داد و حتی گاهی به اراضی سرحدی آشور دست‌اندازی می‌کرد.^۱

قوم اورارتو در آذربایجان - مردم اورارتو یا آراتات قومی بودند که از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد مسیح در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی (شرقی) و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند. قلمرو دولت ایشان از مشرق به مغرب حوضه رود کورا و ارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به جنوب سرزمینهای بین دریاچه گوگچه و اورمیه بود، و دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت، مردم اورارتو برخلاف آشوریان قومی آبادگر و سازنده بودند و در احداث قنوات و حفر نهرها و کشاورزی، و

تبدیل زمینهای بایر به دایر سخت چیره دست بودند. به علاوه آنان از فلزکاران ماهر دنیای قدیم به شمار می‌رفتند. نژاد ایشان معلوم نیست، زبان آنان نه سامی بود و نه هندو اروپایی، بلکه از انواع زبانهای آسیایی یعنی قفقازی به شمار می‌رفت و خط آنان میخی و شبیه خطوط هیتی و آشوری است.^۱

اورارتوها از طرفی با قوم ماننا و از سوی دیگر با آشوریان در جنگ و ستیز بودند. آرگیشتی Argishti پادشاه اورارتو در سال ۷۷۵ ق.م شهر بوشتو و در ۷۷۱ ق.م نواحی چندی را در مشرق دریاچه اورمیه و در ۷۶۸ ق.م «شهر شاهی» و «شمیری خادیری» را که از شهرهای ماننا بود تسخیر کرد.

در سال ۷۴۴ ق.م ساردوری Sarduri دوم پادشاه مقتدر اورارتو پس از اشغال دژ «داربو» در کرانه دریاچه اورمیه آن سرزمین را به خاک خویش ضمیمه کرد.

در قرن هشتم ق.م ماد هنوز برای مبارزه با دشمنی خطرناک چون آشور متحد و آماده نبود، تهاجم اورارتو منجر به ایجاد حایلی - که از دریاچه اورمیه تا دره دیاله و گاهی تا سرحد عیلام ممتد بود - میان آشور و ماد گشت و بدین سبب ماد از اینکه تحت انقیاد آشور درآید نجات یافت. چون خود اورارتوها از لحاظ اقوام ماد به صورت بزرگترین خطر درآمدند. مبارزه آزادی طلبانه ماننا که قبایل مجاور دریاچه اورمیه را با خود متحد کرده بود این خطر جدید را از قبایل جنوب و مشرق دور کرد. شکست ساردوری دوم پادشاه اورارتو به دست تیگلات پالاسار، دولت ماننا را که در آن زمان متحد آشور بود در رأس سرزمین کنونی آذربایجان ایران قرار داد.

در نتیجه در دهه سوم و دوم قرن هشتم ق.م کشور ماننا شامل تمام خطه جنوبی دریاچه اورمیه و بخش مهمی از دره رود قزل اوزن و نواحی جنوب آن و کرانه شرقی اورمیه تا خط مقسم المیاه بین اورمیه و ارس بود.^۲

سارگون دوم پادشاه آشور در ۷۱۳ ق.م شکست سختی به روسای اول پادشاه اورارتو در آذربایجان داد، باز ماننا در این زمان به اوج قدرت خود رسید.

از مطالعه متن گزارش سارگون در الواح خود این نکته به چشم می‌خورد که ماننا و شاید نواحی شمالی تر مجاور اورمیه که بیشتر تحت حکومت اورارتو قرار داشتند، یعنی

۱- دکتر مشکور: تاریخ اورارتو، ص ۶.

۲- تاریخ ماد، ص ۲۱۵-۲۱۹.

آذربایجان کنونی ایران، از لحاظ پیشرفت اقتصادی از بیشتر اراضی ماد شرقی پیشتر بودند. باید دانست که سیطره نظامی دولت اورارتو در آذربایجان از رقیب خود آشور ملایمتر و انسانیت‌تر بود. زیرا آشوریان در ترقی تولیدات کشاورزی نواحی مسخر شده کمتر ذینفع بودند بلکه در خرابی آن اراضی می‌کوشیدند، به عکس حکومت اورارتو بعد از تصرف سرزمینی به پیشرفت نیروهای تولیدی محل، کمک فوق‌العاده مبذول می‌داشتند.

به طوری که الواح سارگون حکایت می‌کند در این نواحی از لحاظ کشاورزی و تأسیسات اقتصادی ثروت زیادی وجود داشت و دهکده‌های ناحیه «سانگی بوتو» در شمال دریایچه اورمیه سرسبز و پر نعمت بود.^۱

آثار اورارتو در آذربایجان - تاکنون راجع به آثار اورارتو کاوش و تحقیقات منظمی در آذربایجان نشده و اتفاقاً سنگ نبشته‌هایی چند از آن قوم به دست آمده که فهرست آنها به قرار زیر است:

۱- سنگ نبشته‌ای به خط اورارتوئی: در ده سطر که نگارنده آن را در ۱۳۳۰ شمسی در سقین دل از محال ازومدل در پنج کیلومتری شرقی قصبه ورزقان از توابع اهر بر کوهی به نام زاغی کشف کرده است. این کتیبه بنا به قرائت ملیکشویلی Melikshvili از ساردوری (سردوری) پسر آرگیشتی (۷۳۵-۷۵۳ ق. م) است و ترجمه آن از این قرار است:

الف) ارا به جنگی (خدای) خال دی به راه افتاد.

ب) آن به کادیائونی Kadiauni پادشاه (کشور) پولوآدی Puluadi حمله کرد.

ج) (پولوآدی) ناحیه‌ای کوهستانی است به یاری خال دی توانا.

د) در ارا به جنگ نیرومند خال دی، این لشکرکشی (توسط).

هـ) ساردوری پسر آرگیشتی صورت گرفت.

و) ساردوری گوید: من بیست و یک قلعه را گرفتم.

ز) من در یک روز چهل و پنج (یا چهل و چهار) شهر را تصرف کردم. لیبلی اونی

. Libliuni

ح) شهر پادشاه (شهر شاهی) و شهر مستحکم را در جنگ گرفتم.

ط) ساردوری شاه مقتدر، شاه بزرگ.

ی) شاه کشورها، شاه مملکت بیای نی Biaini (اورارتو) و فرمانروای شهر توشپا Tushpa (کارمیر بلور کنونی نزدیک ایروان).^۱

۲- سنگ نبشته دیگر: در ده بسطام از دهستان چاپیار بخش قره ضیاءالدین از توابع شهر خوی که در دو کیلومتری جاده شوسه خوی قره ضیاءالدین قرار دارد به خط و زبان اورارتو در شانزده سطر پیدا شده که اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می شود. این سنگ نبشته به فرمان روسای دوم پسر آرگیشتی دوم (۶۴۶ - ۶۸۰) نوشته شده و ترجمه آن از این قرار است:

«روسا پسر آرگیشتی این معبد بلند را برای خالدي خدای (اورارتو) برپا کرد. به نیروی خالدي، روسا پسر آرگیشتی سخن می گوید: این سرزمین خالی بود و چیزی در اینجا برپا نشده بود. همان طور که خالدي به من فرمان داده است من در اینجا بنا ساختم، و این جای را شهر روسا نامیدم. روسا پسر آرگیشتی گوید: کسی که این سنگ نبشته را منهدم کند و به آن زیان رساند یا آن را بشکند خالدي خدای (اورارتو) او را به وسیله خدای هوا و خدای آفتاب و خدایان دیگر برخورد خواهد انداخت و در زیر آفتاب نامی از خود نگاه نتواند داشت.

منم روسا پسر آرگیشتی شاه نیرومند، شاه کشورها، شاه کشور بیای نی (اورارتو) شاه شاهان، سرور شهر توشپا».^۲

۳- سنگ نبشته رازلیق: این سنگ نبشته در کوه زاغان در حدود دوازده کیلومتری شمال سراب در ناحیه رازلیق از دهستانهای ششگانه بخش سراب پیدا شده که از شمال به کوه سبلان و از جنوب به دهستان هریس و از مشرق به آغمیون و از مغرب به ینگچه محدود است، و آن به فرمان آرگیشتی دوم پسر روسا (۶۸۰ - ۷۱۳ ق. م) پادشاه اورارتو نوشته شده و دارای شانزده سطر است و ترجمه آن این است:

«به حول و قوه خالدي، آرگیشتی روساهینی می گوید:
من به سرزمین «آرهو» لشکر کشیدم. من سرزمین اوشولو و سرزمین «بوقو» را تسخیر کردم.

۱- دکتر متکور: تاریخ اورارتو، ص ۵۴-۷۳.

۲- دکتر متکور: تاریخ اورارتو، ص ۷۴-۷۹.

من تا کنار رودخانه «مونا» رسیدم و از آنجا بازگشتم. من سرزمین گیرد و وگیتوهانی و توایشدو را تسخیر کردم، شهر «روتومنی» را من گرفتم.

سرزمینهایی را که من تسخیر کردم تحت باج خود قرار دادم این قلعه‌ها را که من به‌زور گرفتم دوباره بر قرار ساختم. من آن را، آرگیشتی ایردو (Argishti-irdu) (یعنی رعیت آرگیشتی) نامیدم، به‌خاطر تقویت پیاپی نی (اورارتو)، برای مطیع ساختن سرزمینهای دشمن، به‌حول و عظمت خالدي و آرگیشتی سترگ شاه، شاه جهان، شاه شاهان، خداوندگار شهر توشپا.

آرگیشتی می‌گوید: هرکس نام مرا محو کند یا به‌این کتیبه خسارتی وارد بیاورد امیدوارم خدایان: خالدي، ته‌ای شه با Te ishe ba شیوایی نی Shiuini او را از زیر خورشید براندازند».

۴- سنگ نبشته نشتیبان: نشتیبان Nashtiban که در دره قراکوه از دامنه‌های کوه سبلان نزدیک به سراب پیدا شده در دوازده سطر و نیز مربوط به آرگیشتی پسر روسا است. ترجمه آن چنین است:

«به‌حول و قوه خالدي، آرگیشتی روساهینی می‌گوید. من سرزمینها را تسخیر کردم... من تا کنار رودخانه مونا رسیدم و از آنجا بازگشتم. من سرزمینهای، گیردو، گیتوهانی، توایشدو و شهر... را تسخیر کردم و زیر باج خود قرار دادم. آرگیشتی می‌گوید: هر آن کس این کتیبه را خراب کند...» چند کلمه‌ای از آخر این سنگ نبشته افتاده است که به‌جای آن نقطه گذارده شد.^۱

۵- سنگ نبشته داش تپه: در جنوب دریاچه اورمیه نزدیک تاش تپه (داش تپه) در نوزده کیلومتری غربی میاندوآب سنگ نبشته‌ای به‌زبان اورارتوئی یافت شده است. دو قطعه بزرگ از این کتیبه را مستر فابر W. faber از آن محل به‌موزه بریتانیا انتقال داده و دو قطعه دیگر هنوز در جای خود باقی است، این سنگ نبشته را مربوط به عصر منوا دانسته‌اند.

۶- سنگ نبشته کیلی شین Kilishin: در محلی به‌نام کیلی شین در جنوب غربی اشنویه در جاده رواندوزیک سنگ یادگار به‌ارتفاع یک متر و هفتاد سانت دیده می‌شود که

۱- دکتر متکور: دو سنگ نبشته اورارتوئی از آذربایجان، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۴۵، شماره ششم.

نوشته‌ای به دو زبان آشوری و اورارتوئی روی آن کنده شده و متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است. در طرف مشرق این سنگ یک متن اورارتوئی به فرمان ایشپوایینی Ishpuini « ۱۰-۸۲۸ ق.م » نوشته شد که در طرف مغرب آن همان متن به زبان آشوری است.

این پادشاه برادرش منوا Menua را در سلطنت با خود شریک کرد و نام هردوی ایشان در آن کتیبه مسطور است و نوشته شده، خدای خالدی که رب النوع خاص اورارتو بود، هربار به یاری آن دو آمده و دشمنان را مغلوب آنان ساخته است. این سنگ را شولتز Schultz پیدا کرد ولی راولینسون نخستین بار گزارشی راجع به آن منتشر نمود. سپس در ۱۸۸۸ دموورگان از آن نسخه برداشت و در ۱۸۹۸ لمان هوپت Lehman haupt و بلک W. Belck آن را تحت مطالعه قرار دادند. بهترین ترجمه آن توسط مینورسکی V.Minorsky انجام گرفت و اخیراً در ۱۹۵۱ اصل و ترجمه آن توسط کامرون G. Cameron انتشار یافته است.^۱

سرانجام اورارتو - پس از غلبه مادها بر آشور در سال ۶۰۶ ق.م میلاد به تدریج مانناها از عرصه تاریخ محو شده و با مادها ممزوج و مخلوط گردیدند. سرزمین اورارتو جزو استانهای ماد درآمد. ارمنیها که از آسیای صغیر به آن ناحیه مهاجرت کرده بودند به جای اورارتوها نشسته و با آنان درآمیختند و از آن تاریخ به بعد سرزمین اورارتو به نام ارمنستان خوانده شد.

باید دانست که در پایان قرن نهم و آغاز قرن هشتم قبل از میلاد اهالی امپراطوری اورارتو تنها مشتمل بر نژاد اورارتو نبوده‌اند، بلکه لااقل از چهار عنصر نژادی بدین قرار تشکیل می‌شده‌اند:

اورارتوها، هوریان، که با ایشان قرابت داشتند، ایبریها (گرجیان)، و ارمنان (ارمنیها). به قول هرودت اقوام فوق، آلا رودیان، ماتیانیان (میتانیان) ساسپیریان، ارمنیان، نامیده می‌شدند. محتمل است تا دو سه قرن بعد هم ترکیب نژادی ساکنان آنجا همین گونه بوده باشد.^۲

میتانیها - میتانیها قومی بودند که با هوریهای سابق‌الذکر قرابت داشته و در حوالی

۱- لوئی واندنبرگ: باستانشناسی ایران، ص ۱۱۸.

۲- تاریخ ماد، ص ۲۸۲.

۱۵۰۰ ق. م به تأسیس دولتی عظیم که از دریای مدیترانه تا کوه‌های غربی آذربایجان و زاگرس امتداد داشت توفیق یافتند، آنان در ۱۲۰۰ ق. م به شمال بین‌النهرین آمده و در آنجا به تشکیل دولتی پرداختند. پایتخت اولیه ایشان شهر واشوگانی Vashuganni واقع در محل رأس عین (در خابور) امروز بود. سپس مرکز مهم ایشان به شهر ارپها Arrapha در کرکوک و کردستان عراق انتقال یافت. آثاری از ایشان در نوزو Nuzu در محل یلقان تپه Yalghan-tépé یا یورغان تپه Yorghán-tépé در پنج مایلی مشرق کرکوک پیدا شده که از لحاظ تاریخ قدیم خاورمیانه بسیار قابل اهمیت است. هر وزنی، میتانیها را در مقابل هوریها که مردم غیر هندواروپایی بودند، قبایل اشرافی آریایی دانسته که نام میتانو Mitannu داشتند. وی عقیده دارد که شکل اصلی نام این قوم در کتیبه‌ها اوم‌مان ماندا Ummân-Manda بوده که به معنی، مردم خانه به دوش، می‌باشد و کلمه، مدا، Mada یا مدایا، Madaya که به معنی قوم ماد است نیز مشتق از این نام است، که به معنی، قوم خانه به دوش و صحراگرد، می‌باشد. هر وزنی معتقد است که نام اصلی آریایی میتانی‌ها، ماریان‌نی Mariyanni بوده که از نام ودائی «ماریا» Maria به معنی جوانمرد و پهلوان گرفته شده است. نام میتانیها در کتاب تورات به زبان عبری «میدیان» Midyân آمده که در قرآن «مدین» شده است. پادشاهان میتانی نامهای هند و ایرانی داشتند. نام خدایان این قوم در کتیبه‌ای که از قرن پانزدهم ق. م در بغازکوی Boghazkeui در آسیای صغیر پیدا شده و راجع به پیمانی بین آنان و هیتیها می‌باشد هند و ایرانی است. نام آن خدایان در آن کتیبه به زبان میتانی چنین آمده است: میتراش شیل Mitrashshil آرونش شیل Arunashshil ایندرا Indara نانشاتین‌نه، Nashatiyanna، که میترا Mitra، و ارونا Varuna، ایندرا، و ناساتیتا Nâsatiyta خدایان معروف ودائی باشند. چون میتانیها قومی سوارکار بودند در این معاهده موضوع تکثیر نسل اسب نیز مطرح شده است.

میتانیها در نزد مصریان قدیم به نام «نهارین» معروف بودند. مشهورترین پادشاهان میتانی توشراتا Tushrata نام داشت که نوشته‌هایی از او خطاب به آمن‌هوتپ سوم Amenhotep (درگذشته در ۱۳۷۵ ق. م) و آمن‌هوتپ چهارم (درگذشته در ۱۳۵۸ ق. م) از پادشاهان مصر در تل‌العمارنه به دست آمده است.

این نوشته‌ها به زبان و خط اکدی است و این زبان در آن عصر زبان رسمی میتانی بوده است. سرانجام دولت میتانی به دست پادشاه آشوری ادادنیراری (۱۳۰۴ - ۱۳۷۳ ق. م)

و جانشین او شلمانصر اول منقرض شده ضمیمه آشور گشت.^۱

سکاییان - در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدید آمد که تعادل قوا را در آن ناحیه دگرگون ساخت. این عامل نوین قبایل اسب سوار و صحرانشین کیمیریان و ترریان Tereans و سکاها بودند که از کرانه شمالی دریای سیاه کوچ کرده در آسیای غربی نفوذ نمودند. این اقوام با آن که هریک از قبایل مختلف تشکیل می شدند و در مناطق دور از هم زندگانی می کردند، ولی چون اصولاً از نژاد آریایی بودند، ایرانیان همه آنان را به نام سکایی می خواندند، ولی بابلیان آنان را کیمی ری (کیمری) و یونانیان ایشان را «اسکیت» می نامیدند. بنا به بعضی مدارک آشوری کیمیریان از قرن هشتم ق. م در آذربایجان اقامت داشته و از سرزمین قفقاز به آن ناحیه هجوم آورده بودند.

مادها سرزمین اصلی سکاها را «ساکاسنا» یا «ساکا - شایانا» یعنی «سرزمین زیستن سکاها» می خواندند. دانشمندان این سرزمین را میان رود کورا و ناحیه شمالی گنجه (کیروف آباد) و اراضی اطراف دریاچه اورمیه، و در جنوب رود ارس جستجو می کنند. باستانشناسان در «مینگه چائور» در جمهوری آذربایجان قبرستان وسیعی را یافته اند و در آنجا پیکانها و تیرها و ظروف سفالین زیادی در کنار اسکلتها مردمی بلند قامت پیدا کرده اند که حدس می زنند آن گورها و اشیای درون آنها از سکاها باشد.

در منابع آشوری مربوط به زمان آسارحادون، از جنگ بین آشوریها و سکاها که نام ایشان در آنجا، ایشکوزا، آمده یاد شده و می نویسد که، ایشپاکای (اسپاکا) پادشاه آن قوم که متحد با ماننا بوده به قتل رسیده است. از قرائن تاریخی معلوم می شود که قتل وی در ۶۷۳ ق. م روی داده است.

در منابع آشوری صریحاً محل سلطنت «ایشکوزاها» در آذربایجان آمده است. پس از ایشپاکا، جانشین او «پارتاتوآ» با گرفتن دختر آسارحادون با آشور صلح می کند و متحد آن دولت می شود. بنا به اشاراتی که در کتاب ارمیای نبی شده هنوز در دهه نهم قرن ششم ق. م دولت قوم سکایی در آذربایجان وجود داشته و این را نیز هرودت تأیید می کند و می نویسد که به خاطر ایشان میان ماد ولیدی در ۵۹۰ ق. م جنگ در گرفت.^۲

1- B. Hrozný. Histoire De L'Asie Antérieure, Index, Mitanni P. 339, paris 1957.

۲- تاریخ ماد، ص ۲۸۵-۳۶۱.

هرودت تاریخ حملات سکاییان را مرتبط با دوره سلطنت کیاکزار (هوخ شتره) پادشاه بزرگ ماد می‌داند (۵۷۵-۶۲۵ ق.م) و می‌نویسد هنگامی که کیاکزار به محاصره نینوا پایتخت آشور اشتغال داشت لشکر انبوه سکاییان به سرکردگی مادیس Madyés پسر پارتاتوا Partataua که ذکر او در پیش‌گذشت به دنبال کیمریان که به وسیله خود آنان از اروپا رانده شده بودند به آسیا هجوم آوردند و به آذربایجان درآمدند و ۲۸ سال ماد را اشغال داشتند. به قول هرودت پس از ۲۸ سال فرمانروایی سکاییان بر ماد، کیاکزار شبی پیشوایان آنان را به مجلس بزمی دعوت کرد و آنان را بکشت و سپس دیگر سکاها را قتل عام کرد و یا مغلوب خود ساخت.^۱ از این تاریخ حکومت سکایی جزو کشور ماد شد و مآدها از دادن خراج به آنان نجات یافتند، معهدا بخشی از سکاییان و «اورتوکوریبانتی» Ortokoribant (یعنی تیزخودان) تا پایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق.م در حدود قلمرو امپراطوری ماد باقی ماندند و سرانجام با دیگر اهالی آذربایجان شمالی ممزوج گشتند.^۲

گنجینه زیویه - در سال ۱۹۴۷ م. در نزدیکی شهر سقز در محل ایزیرتو Izirtu پایتخت قدیم مردم ماننا گنجینه‌ای پیدا شد که آن را به هنر سکایی نسبت می‌دهند. مانناها در حدود ۶۵۹ - ۶۶۰ ق.م از سکاها شکست خوردند و در کشور ماننا استقرار یافتند. سپس در جنوب دریاچه اورمیه کشوری به وجود آوردند که گاهی متحد و زمانی تابع ماد می‌شد. این گنجینه قبری است از یک شاه نیرومند سکایی که بنا بر رسوم آن قوم به خاک سپرده شده است.

گیرشمن در کتاب هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی فصل مشبعی نگاشته است. سکاییان ابتدا جسد شاه را با ادویه انباشته، و آن را در گردونه‌ای قرار می‌دادند از قبیله‌ای به قبیله دیگر می‌برده‌اند. بالاخره آن را در قبری که مانند اتاقی کوچک ساخته شده بود و سقفی داشت، روی تختی می‌خوابانیدند. معمولاً در چنین مواردی یکی از همسران شاه را خفه کرده در کنار او دفن می‌کردند و نیز حواشی و خدمه او را با وی به خاک می‌سپردند. قطعاتی از تابوت برتزی که همراه این گنجینه بوده نشان می‌دهد که این محل آرامگاهی بوده است. اشیای زرینی مانند سینه‌بند و غلاف مرصع شمشیر و بعضی

۱- دیاکونف (م.م) تاریخ ایرانیان باستان، ص ۷۵-۷۹.

۲- تاریخ ماد، ص ۳۶۰-۳۶۱.

زیورآلات زنانه و طلاآلات فراوان و سلاحهایی از طلا و نقره و سپرهای نقره و سنجاقهای طلا در آن آرامگاه به دست آمده است. در این اشیاء تأثیر هنر اورارتوئی نمایان است. در بین این اشیاء تعداد زیادی ظروف فلزی یا سنگی و سفالین نیز بوده که فقط چند عدد آن به دست ما رسیده است. به علاوه مقداری از اشیاء از عاج و نقره به دست آمده که در خمره‌های سفالین به خاک سپرده شده است. بعضی از این اشیاء تحت تأثیر هنر آشور و برخی تحت تأثیر صنعت مردم دره‌های زاگرس قرار گرفته است.^۱

۱- گیرشمن: هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ص ۹۸-۱۲۵؛ گذار: هنر ایران، ص ۸۶.

فصل چهارم

آذربایجان پیش از اسلام

آذربایجان در زمان پادشاهان ماد - مادها قومی بودند آریایی نژاد که در آغاز قرن هفتم تا پایان قرن هشتم ق. م دولت ماد را تأسیس کردند. کشور ماد را به ماد بزرگ و ماد کوچک قسمت کرده‌اند. ماد بزرگ شامل ری و عراق عجم تا حدود کردستان و کوههای زاگرس می‌شد. ماد کوچک شامل آذربایجان می‌گشت. به طوری که در پیش به تفصیل شرح دادیم تا اواخر قرن هفتم پیش از میلاد در آذربایجان قدرت زیادی نداشتند، بلکه حکومت آن ناحیه بیشتر در دست قوام لولوبی، ماننایی، اورارتو و سکایی بود. از سال ۶۱۲ ق. م یعنی سال سقوط آشور به دست ماد است که مادها توانستند قدرت خود را بر تمام قسمت‌های ایران و به ویژه آذربایجان تا ماورای رود ارس بسط دهند.

کشور ماد در دوران باستان هرگز واحد استوار و لایستغیری نبوده است. در آغاز اتحادیه‌ای بود از قبایل، و سپس دستگاهی نظامی و اداری که قبایل و کشورهای گوناگون را متحد می‌ساخت و آنگاه موقتاً در مجموعه نظامی و اداری و سازمانی که هخامنشیان پدید آورده بودند مستحیل شده، در پایان قرن چهارم پیش از میلاد چنان که گفتیم به دو بخش تجزیه گشت، یکی «ماد آتروپاتن» (ماد کوچک و آذربایجان) و دیگر «ماد سفلی» (ماد بزرگ). این دو ماد با اینکه تقریباً از یک نژاد بودند ولی هر یک سرنوشت دیگری داشتند و غالباً در طول تاریخ دو واحد متمایز به شمار می‌رفتند.

در پیش از تأسیس دولت ماد حتی تا یک قرن بعد از آن در ماد آتروپاتن (آذربایجان) زبان واحدی وجود نداشت. زبان مادی ایرانی هنوز یک زبان قبیله‌ای بود، و فقط یکی از زبانهای محلی ماد به خصوص ماد شرقی به شمار می‌رفت.^۱ مرکز اقتصادی و فرهنگی امپراطوری ماد ماننای پیشین (آذربایجان قرون بعد) بود. این ناحیه از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق‌تر بود و در آن بارورترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت.^۲

שלمانصر ظاهر نخستین پادشاه آشوری است که به کرانه‌های کشور ماد رسیده است (۸۳۴ ق. م). شمی اداد پنجم (۸۲۰-۸۲۱ ق. م) به درون ماد راه یافت. و پس از او ادادنیراری سوم (۸۱۰-۸۷۲ ق. م) چندبار به ماد لشکر کشید ولی این لشکرکشی‌ها غالباً به ماد بزرگ بوده و ماد کوچک یعنی آذربایجان در آن زمان در دست قوم ماننا و اقوام دیگر غیر آریایی بوده است.

در سال ۶۵۹ ق. م مادها به فکر مقاومت در برابر آشور افتادند. در آن زمان آخری پادشاه ماننا به‌اتکای آنان با آشور وارد نبرد شد ولی از دولت آشور شکست خورد و آشوریه‌ها شهر ایزیرتو پایتخت ماننا را اشغال کردند. آشوربانی پال پادشاه آشور قبایل مادی را شکست داده و هفتاد و پنج ده ایشان را ویران ساخت.

در سالهای بین ۷۱۵ و ۶۲۵ ق. م که مقارن با سلطنت دیالوکو (دیوکس) یا فره‌ورتیش است دولت ماد در حال توسعه بود، و مادها با پادشاهان کوچک و نیم مستقل مبارزاتی را آغاز نموده بودند. قوم ماننا در آذربایجان و شمال غرب ایران قصد داشتند که یک حکومت عظیم و مستقلی به وجود آورند و آشور در برابر این امر مقاومت به خرج می‌داد و سکاییان هم به حملات خود به آذربایجان و ایران ادامه می‌دادند.

در زمان پادشاهی هوخ شتره (کیاکسار) ۵۵-۶۳۳ ق. م سکاهای آذربایجان حمله کردند و ۲۸ سال حکومت آن سرزمین در دست آنان بود. چنانکه در پیش گفتیم هوخ شتره پس از این مدت طولانی با تدبیری رؤسای آنان را بکشت و سکاهای را از آذربایجان براند.

۱- تاریخ ماد، ص ۹۲.

۲- تاریخ ماد، ص ۳۹۷.

پس از این موفقیت دولت ماد با کمک نبوپولاس سار فرمانروای بابل توانست شهر نینوا پایتخت آشور را گرفته، آن دولت عظیم را از صفحه روزگار براندازد (۶۱۲ ق. م). سپس هوخ شتره به کشور لیدی لشکر کشید. به قول هرودت جنگ وی بالیدی بر سر سکاییانی بود که برای نجات خود از دست کیا کسار که آنان را در همه جا تعقیب می کرد و به کشور لیدیه پناه برده بودند. در ۲۸ ماه مه ۵۸۵ ق. م بر اثر پدید آمدن کسوفی که باعث وحشت طرفین از خشم خدایان شده بود، این جنگ به میانجیگری پادشاهان بابل و کیلیکیه به صلح انجامید و چیزی نگذشت که پادشاه بزرگ ماد نیز درگذشت. چنانکه گفتیم قبل از این جنگ هوخ شتره تمام آذربایجان و حتی ارمنستان و اورارتو را ضمیمه خاک خود ساخته بود.

از این تاریخ به بعد در منابع آشوری و یونانی خبری از اقدامات دولت ماد در آذربایجان نیامده، فی الجمله همین قدر معلوم می شود که تا پایان حکومت آن دولت آذربایجان یا ماد کوچک از ایالات مهم کشور ماد بوده است.^۱ در جنوب دریاچه اورمیه نزدیک تاش تپه (داش تپه) در محلی موسوم به فخر آگاه دخمه ای دیده می شود. این دخمه یا آرامگاه را راولینسون در ۱۸۳۸ م، و هوتوم شیندلر Houtum Schindler در ۱۸۸۲، و دموورگان در ۱۸۹۶، اورل استین Aurel Stein و هرتسفلد بازدید کرده اند. دخمه مزبور شباهت زیادی به آرامگاه، داو دختر، (در فهلان فارس) دارد، دروازه این بنا سردری است که در طرفین آن دو ستون منفرد قرار گرفته که خوب حفظ شده است، اطاق آرامگاه نیز سه ستون دارد و در آن سه طاقچه در سنگ کنده شده که به منزله قبرهای دخمه ای است. هرتسفلد تصور می کند که آن آرامگاه یک شاهزاده مادی از کشور ماننایی است و تاریخ آن را بین ۸۴۰ و ۶۶۰ پیش از میلاد تعیین کرده است.^۲ آذربایجان در دوره هخامنشی - از اوضاع آذربایجان در این دوره خبری نداریم. همین قدر می دانیم که آن جزو خستره (ساتراپی) ماد به شمار می رفت. ماد بزرگ (عراق و کردستان)، و ماد کوچک (آذربایجان) یک خستره پوان یعنی یک ساتراب داشت. بنا بر کتیبه بیستون پس از کشته شدن گئوماتای مغ به دست داریوش بزرگ یاغیان از

۱- دکتر مشکور: ایران در عهد باستان، ص ۱۴۹-۱۶۰؛ م. م. دیاکونف: تاریخ ایران باستان، صفحات ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۸۲.

۲- لونی و اندرگ: باستانشناسی ایران باستان، ص ۱۱۷.

هر طرف سر برداشته و دعوی شاهی کردند. از آن جمله فره ورتیش نامی مادی سر به طغیان برداشت و گفت که من خشریت (شاه ماد) هستم و از دودمان هوخشترهام و خود را شاه ماد خواند. داریوش لشکری به سرداری ویدارنا به سرکوبی او فرستاد و سرانجام او را دستگیر ساخته پس از مثله کردن در همدان به دار زدند. از این دو مرد مادی که دعوی سلطنت داشتند یعنی گوماتای مغ که خود را بردیا پسر کورش می خواند، و دیگری فره ورتیش که خویش را «خشریت» یعنی شاه ماد معرفی می کرد، هیچ کدام از ماد کوچک یعنی آذربایجان نبودند. بنابراین چنانکه گفتیم اطلاعی در این عصر از اوضاع آذربایجان نداریم.

ماد آتروپاتن یا آتروپاتن Atropatene

در زمان داریوش سوم (۳۳۰-۳۳۶ ق.م) آتروپات Atropates خستره پوان (ساتراپ) ماد بود. این سردار ایرانی که نام او به معنی نگهبان آتش (آذربد) است و به همین مناسبت او را از خانواده ای روحانی و زردشتی شمرده اند، درنبرد، گوئوکامل، که بین داریوش سوم و اسکندر در نزدیکی اربل روی داد فرمانده مادیها به شمار می رفت. (۳۳۱ ق.م) پیش از این واقعه آتروپات فرماندهی سوارانی را که داریوش برای اکتشاف گسیل داشته بود برعهده داشت. پس از شکست داریوش در این جنگ که سرنوشت دولت عظیم هخامنشی را تعیین کرد، اسکندر اکسودات Oksodai نامی را که داریوش در ری به سیاه چال افکنده بود از زندان برآورده ساتراپی ایالت ماد را به وی بخشود. این مرد چنانکه از نامش پیداست از مردم آسیای میانه بود و ظاهراً اسم او به معنی داده اکسوس یعنی رود جیحون است. دیری نگذشت که اکسودات از چشم اسکندر افتاد و از طرف آن پادشاه آتروپات به حکومت ماد تعیین گردید (۳۲۸ ق.م). به احتمال قوی آتروپات اسکندر را مطمئن ساخت که نسبت به وی از اکسودات وفادارتر است، و برای نشان دادن لیاقت و شجاعت خود مردی را که به نام باریاکس Bariaks خوانده می شد و سر به طغیان برداشته و لقب پادشاه ماد و پارسی بر خود نهاده بود، دستگیر کرده به اسکندر تسلیم کرد. سپس بنا به تمایل اسکندر به هنگام جشنها و تشریفاتی که در شوش برپا گردید با مقدونیان عقد خویشاوندی منعقد کرد. سپس برای استحکام موقعیت خود، دختر خویش را به پردیکاس Perdikas سردار مقتدر اسکندر داد.

پس از آن اسکندر به ماد رفت و از دشتهای مشهور نیسای که چراگاه پنجاه هزار اسب متعلق به لشکریان شاهی بود بازدید کرد. معلوم شد عده زیادی از آن اسبان را سپاهیان مقدونی به غارت برده‌اند. آتروپات پس از آن برای تفریح و جلب نظر اسکندر صد زن برگزیده که سوارکارانی ماهر بودند در یکی از جشنها به اسکندر تقدیم کرد.

این زنان مجلس به لباس مردان بودند و به جای نیزه تبرزین و به جای سپر سنگین سپر سبک داشتند. نوشته‌اند که این زنان از سرمتها یعنی سکاییان تیز خود ماورای قفقاز بودند که آتروپات در فاصله سالهای ۳۲۴ و ۳۲۸ ق. م با آنان جنگ کرده و گروهی از ایشان را به اسارت گرفته بود.

پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق. م آتروپات در مجلس مشاوره‌ای که از طرف سرداران آن پادشاه در بابل انعقاد یافت حاضر نبود.

ساتراپ نشینی ماد سفلی به یک سردار مقدونی به نام «پیتون» واگذار شد، و آتروپات به مناسبت آن که مردی لایق و پدروزی پر دیکاس نایب السلطنه اسکندر بود در مقام خود در ماد کوچک ابقاء گشت.

پس از کشته شدن پر دیکاس در سال ۳۲۱ ق. م، سرداران اسکندر در «تری پارادیس» گرد آمده و به تقسیم مجدد ساتراپ نشینها پرداختند. ماد کوچک یعنی ساتراپ نشین آتروپات جزء این تقسیم نبود، از آن تاریخ ماد کوچک یا آذربایجان را می‌توان دولتی مستقل شمرد.

باید دانست که بخش شمال غربی ماد یعنی ماد کوچک و ماد سفلی (ماد بزرگ) از لحاظ اقتصادی و جغرافیایی با یکدیگر و جوه مشترک ناچیزی داشتند. اقتصاد ماد کوچک واجد کشاورزی و صنعت نسبتاً عالی بود و تکافوی احتیاجات آن را می‌نمود، و در آن زمان که اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود نیازی به الحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت. ماد کوچک بر خلاف ماد سفلی بر جاده اصلی بازرگانی و سوق الجیشی میان نواحی آسیای مقدم و آسیای میانه واقع نبود و به این علت هم توانست از اتحاد با دیگر ساتراپیهای سلوکی احتراز کند.

دیگر آن که علاوه بر حسن تدبیر آتروپات بر اثر وجود قبایلی جنگجو چون کادوسیان در ماد کوچک، آن ایالت را از سلطه نظامی مقدونیها که دیگر ایالات ایران را تحت سیطره خود آورده بودند محفوظ داشت.

در آن زمان یعنی قرن چهارم ق. م دیگر مائنائیان و لولویان و کاسپیان در آذربایجان وجود نداشتند، بلکه کادوسیان، و ماتیئیان و مادیها و دیگر اقوام ایرانی به جای ایشان نشسته و خود را مادی و آریایی می خواندند.

اداره امور مذهب به دست مغان بود و زبان ایرانی مادی در بین مردم آن رواج داشت. چون یونانیان در آن خطه رسوخی نداشتند، آذربایجان از لحاظ وجود طایفه مغان در آنجا پناهگاه آیین زردشت و تکیه گاه ایرانیت در برابر هلنیسم و یونان مآبی گردید.^۱

وجه تسمیه آذربایجان

نام این ایالت در پارسی میانه، آتورپاتاکان *âturpâtâkân* و در پارسی ادبی آذرباذگان، آذربایگان، و در پارسی جدید آذربایجان و در یونانی قدیم آتروپاتنه *Atropaténé* و در یونانی بیزانسی آدراپیغان *Adrabighanôn* و در ارمنی، اتره پتکن *Atrapatakan* و در سریانی آذربایغان *Adhorbaighân* آمده است.

گاهی عوام این استان همزه آذربایجان را به «ها» تبدیل کرده با دال بی نقطه «هاردبایجان» تلفظ کنند.^۲

این کلمه مرکب از سه جزء است. اول آتور *Atur* که به معنی آتش، و دوم پت *Pat* که به معنی نگهبان، و سوم کان (گان) به معنی محل و جا است. دو جزء اول همان اسم ترکیبی آتورپارت است که در فارسی (آذربد) می شود و به معنی نگهبان آتش می باشد، و چون صاحب آن که خود از خاندان روحانی بود فرمانروایی ماد کوچک را داشت، از این رو این سرزمین را به نام آتورپاتکان یعنی جایی که آتورپات (آذربد) بر آن حکومت می کند خوانده اند.^۳ بعضی از خاورشناسان مانند کنودتزون *J. A. Knudtson* بدون ذکر دلیل معتقدند که، آتورپات، در آغاز نام شهری بوده و آن را بادژ «آندراپاتی [آنو]» که در کتیبه های آشوری (آندراپاتیانو) از شهرهای ماد در حوالی قزوین یاد شده یکی دانسته اند.

۱- تاریخ ماد، ص ۵۴۲-۵۵۶.

۲- ر.ک: روضة الجنان، ص ۶۸۴.

3- Minorsky, E. I. (N.E) T1, P. 194.

کنود ترون به جای «آندراپاتیانو» آن کلمه را آنتارپاتی خوانده و متوجه نشده که این نام در دیگر متون آشوری نیز دیده می‌شود. در صورتی که چنانکه در بالا یاد کردیم نام آذربایجان در زبانهای مختلف ایرانی از قدیمترین زمان با مختصر اختلافی به همین صورت آمده و آن از نام آتورپات (آذربد) مورد بحث گرفته شده و کان Kan هم پساوند مکان است که در زبان یونانی به شکل Éné به آن نام الحاق شده و Atropaténé گردیده است.

بنابراین امکان اینکه آترو Atro یا آتور Atur را از آندار Andar یا آنتار Antar مشتق بدانیم و در نتیجه نام آذربایجان آشوری شده «آندارپاتیانو» را که نام شهری دورتر از ماد کوچک بوده با آذربایجان یکی بدانیم معقول نیست.^۱

خاندان آتروپات

پس از مرگ آتروپات دودمان او در آذربایجان حکومت کردند و به مرور این کشور دولتی شد که اسماً جزو دولت سلوکی به شمار می‌رفت ولی در معنی مستقل بود. این پادشاهان شهر گنرک یا شیر را که به یونانی گزکا Gazaca خوانده می‌شود پایتخت خود ساختند.

پس از نیرومند شدن پارتیها، آذربایجان متحد دولت پارت بود و در واقع از ملوک الطوائفهای آن دولت به شمار می‌رفت. در زمان بلاش اول (۵۱-۷۸ م) اشکانی، برادر بزرگ او پاکر Pacorus از طرف دولت اشکانی پادشاه این ایالت شد. حدود آذربایجان ظاهراً در دوره خاندان آتروپات و زمان اشکانیان از شمال به ارمنستان بزرگ و کردون Korduene و آدیابن Adiabene و از طرف جنوب به ماد بزرگ، و از مشرق به دریای خزر و کادوسیان (طالش) بوده است.

سرحداث آتروپاتن در طی قرون متمادی چند بار تغییر کرده و آن مملکت در زمان ارته‌بازان Artabazanes که از خانواده آتروپات و معاصر آنتیوخوس سلوکی بود و در سال ۲۲۰ ق. م بر آن سرزمین سلطنت داشته به منتهای وسعت خود رسیده است. در زمان این پادشاه حدود کشور آتروپاتن به اراضی پنت Ponte در اطراف فازیس

Phasis یعنی تاگلخید در ماورای قفقاز می‌رسیده است. وی در حین لشکرکشی آنتیوخوس کبیر سلوکی مجبور شد شرایط صلح او را بپذیرد و دره ارس را با پایتخت آن ارماویر Armavir تخلیه کند و در آنجا آرتاخیا س Artaxias را به عنوان استراتگ Strateg (فرمانده قشون) منصوب نماید.

ولی این سردار به قول استرابن، بعداً ادعای استقلال کرد و اراضی کاسپین Kaspiene و فای‌نی‌تیس Faynitis و باسوروپدان Basoropedan را از چنگک ماد آتروپاتن بیرون آورد.

باید دانست که منظور استرابن از کاسپین، همان ولایت ارمنی‌نشین پائی‌تاگران Paitakran است که در مشرق Uti در کنار ارس واقع بود و تا دریای خزر امتداد داشت و بعد دوباره جزو آذربایجان گردید.

اما فای‌نی‌تیس، ناحیه اپاهونیک Apahunik در ایالت تاروبران Taruberan در مغرب دریاچه وان است که آرکانی Arkani (فرات جنوبی) از آن می‌گذرد. ولی باسوروپدان بایستی همان ولایت و سپورگان Vaspurakan باشد.^۱

در سال ۶۷ ق. م پادشاهی به نام مهرداد Mithridates که داماد تیگران پادشاه ارمنستان بود بدون اتکاء به پدرزنش در آذربایجان سلطنت می‌کرد.

در سال ۶۵ ق. م داریوش پادشاه آذربایجان با گسیل داشتن سفیری نسبت به پومپه‌ئیوس Pompeius سردار معروف روم اظهار انقیاد نمود. این کشور بعدها با ارمنستان یک جا تحت نفوذ پارتها (اشکانیان) قرار گرفت. سپس آریوبرزن Ariobarzanes اول در حدود ۳۰ ق. م و پس از او پسرش ارته وازده Artavasdes دوم به سلطنت رسید. در سال ۳۶ ق. م آنتونیوس Antonius سردار روم با شانزده فوج یعنی شصت هزار مرد که از جمله مرکب از بیست و چهار هزار قوای کمکی شرقی و ده هزار تن اسپانیایی و گالی (فرانسوی) و شش هزار سوار ارمنی بودند، برای اشغال ایالت پارتی (اشکانی) آذربایجان به آن استان حمله آورد. ارته وازده شاه آذربایجان متحد فرهاد چهارم شاهنشاه اشکانی بود. پایتخت آذربایجان در این زمان فرسپا Fraspa نام داشت. اصل این نام در پارسی باستان، فرادهاسپه Fradhaspa یعنی اسب پیروز بوده که در

فارسی میانه (پهلوی) تبدیل به فراهاسپ Frahasp شده و در کنار دریاچه اورمیه قرار داشته است.

آنتونیوس این پایتخت مستحکم را که زنان و فرزندان ارته وازده پادشاه ماد در آن جای داشتند به کمک آرتاوااسدس پادشاه ارمنستان محاصره کرد (۳۶ ق.م). فرهاد چهارم شاهنشاه اشکانی با چهل هزار سوار پارتی و ۴۰۰ آزاده که از ملازمان شخصی او بودند و ده هزار سوار مادی برای مقابله با دشمن به آذربایجان شتافت. این هردو پادشاه یعنی فرهاد چهارم و ارته وازده پیش از آنکه یکی از نمایان آنتونیوس به نام اوپیوس ستاتیانوس Oppius Statianus که با دو فوج، اسباب و لوازم سنگین محاصره، بنا بود به آنتونیوس ملحق شود، در محل حاضر شدند. ناگاه ستاتیانوس از طرف لشکریان پارتی به سرکردگی مونازس Monases غافلگیر شده او و لشکریانش به تیرهای سواران پارتی گرفتار آمدند و یکباره هفت هزار و پانصد تن از آنان به خاک هلاک افتادند.

به محض شنیدن این خبر آرتاوااسدس پادشاه ارمنستان از اتحاد با رومیان پشیمان شده با لشکر خویش به کشور خود بازگشت و سرانجام در جنگ سهمگینی که بین قوای ایران و روم در نزدیکی تبریز فعلی واقع شد آنتونیوس شکست خورد و به فکر گریز افتاد. پارتیان با شیوه مخصوص خود ایشان را تعقیب کردند و در ظرف نوزده روز آنان را مورد حمله و تهدید خویش قرار دادند و گروه بسیاری از آنان را به خاک هلاک افکندند، و بالاخره در کنار رود ارس از تعقیب آنان دست برداشتند.

رومیان در این جنگ سی و دو هزار تن تلفات دادند. پس از این فتح فرهاد پیروزی خود را جشن گرفت و نام خویش را بر سکه‌هایی که تمثال آنتونیوس و ملکه کلئوپاترا را داشت و در میان اشیای غارت شده رومیان پیدا شده بود ضرب کرد، و در بهار آینده مجدداً ارمنستان را تسخیر و پادشاه آن را مغلوب ساخت. پس از خاتمه جنگ در هنگام تقسیم غنائم جنگی، ارته وازده پادشاه آذربایجان خود را مغبون یافت و با فرهاد چهارم قطع رابطه کرد و در سال ۳۵ ق.م سفیری به نزد مارک آنتونیوس که در اسکندریه مصر مقرر داشت فرستاد و او را به ایران دعوت کرد. آنتونیوس برای اینکه شکست خود را جبران کرده باشد نخست به ارمنستان شتافت و آرتاوااسدس پادشاه آن کشور را به جرم خیانتش و فرارش از جنگ با مکر و حيله اسیر کرد و با ارته وازده پادشاه ماد در سال ۳۳ ق.م در کنار رود آراکسس Araxes (ارس) ملاقات کرد و با او پیمان

دوستی بست که بر طبق آن قسمتی از ارمنستان یعنی ناحیه سومباگه Symbace را که به ماد تعلق داشت به او وا گذاشت، و قوای کمکی رومی را برای جنگ با پارتیها در اختیار او قرارداد. و در عوض از سربازان آذربایجانی برای مقابله با اوکتاویانوس Octavianus استفاده کرد.

ارتاوازده چندان مجهز و آماده کارزار شده بود که توانست پارتیها را که می خواستند ارتاکزس Artaxes دوم پسر ارتاواسدس ارمنی را که پس از اسارت پدرش به دست آنتونیوس به نزد آنان گریخته بود بر تخت سلطنت ارمنستان بنشاند و ادار به عقب نشینی کند. اما به محض آن که آنتونیوس قوای رومی را به نزد خود فراخواند بدون آن که لشکر مادی را پس فرستد آرتاوازده از لشکر پارتی شکست خورد و اسیر آنان شد و آذربایجان به دست اشکانیان افتاد و رومیانی که در ارمنستان بودند همه به دست پارتیان نابود شدند و ارتاکزس در سال ۲۰ ق. م به پادشاهی ارمنستان رسید.

اما چون اندکی بعد در دولت اشکانی قیامی برای تصرف تاج و تخت صورت گرفت آرتاوازده پادشاه آذربایجان آزادی خود را بازیافت و با کلیه کسانش به دولت روم پناهنده شد. آنتونیوس خواهر او را که «یوتا پا» نام داشت برای پسرش الکساندر که از کلثوپاترا ملکه مصری داشت به زنی گرفت. آرتاوازده سرانجام در ۳۸ سالگی در روم درگذشت.^۱

پس از مرگ آرتاوازده، تیگران پادشاه ارمنستان بر اثر منسوب شدن با سلسله اشکانی هفتاد ناحیه کوهستانی را که سابقاً برادرش آرتاکسیاس از آذربایجان مستترع ساخته بود به دولت ایران مسترد داشت و آن نواحی باز جزو آذربایجان شد. از جمله آن ولایات و سپورکان است که در نواحی «باش قلعه» فعلی واقع بوده است. تیگران در سال ۶ ق. م درگذشت.

احتمال دارد که در همین زمان ماد آتروپاتن (آذربایجان) از دولت اشکانی جدا شده و در بین سالهای ۲۰ ق. م تا ۲ میلادی از روم تقاضای فرستادن پادشاهی برای خود کرده باشند.

رومیان، آریوبرزن دوم Ariobarzanes پسر آرتاوازده را برای پادشاهی

به آذربایجان فرستادند. وی مورد حمایت اگوستوس امپراتور روم قرار گرفت. پادشاهی آریوبرزن دیری نپایید و در زمان فرهاد پنجم (۲ ق. م - ۴ م) از آذربایجان رانده شد. کمی پس از این واقعه خبری به عنوان پناهنده بی خانمان در نزد رومیان در دست است و چنین به نظر می‌رسد که در این زمان سلسله کهن آتروپاتن با خلع آریوبرزن دوم منقرض شده باشد.

احتمال دارد یکی از شاخه‌های فرعی خاندان پارتی در آنجا به حکومت مشغول شده باشند.

آذربایجان تحت حکومت اشکانی

در زمان ونن Vonones اشکانی (۸-۱۷ م) اردوان Artabanus نامی که از طرف مادر با سلسله اشکانیان بستگی داشت و در میان قبایل شرقی داهه‌ها رشد کرده بود در آذربایجان پادشاهی می‌کرد. چون مردم ایران از ونن که تربیت رومی داشت ناراضی بودند، اردوان را به پادشاهی دعوت کردند.

پس از چند جنگ، ونن شکست خورده به سلوکیه گریخت و اردوان به نام اردوان سوم از آذربایجان رهسپار پایتخت شده شاهنشاه ایران گردید (۱۸-۴۰ م). پس از شاهنشاه شدن اردوان، برادر او که نیز ونن Vonones نام داشت، از طرف دولت مرکزی اشکانی به شاهی آذربایجان فرستاده شد.

پس از اردوان سوم پسرش واردان (۴۰-۴۶ م) شاهنشاه ایران شد و پس از وی برادرش گودرز (۴۶-۵۱ م) به شاهی نشست.^۱

بعد از مرگ گودرز بزرگان ایران ونن برادر اردوان سوم را که پادشاه آذربایجان بود از آن ایالت خواسته و او را به نام ونن دوم بر تخت شاهنشاهی ایران نشاندند (۵۱-۵۴ م). پس از او پسرش پاکوروس Pacorus به شاهی آذربایجان منصوب شد.^۲

در زمان بلاش سوم اشکانی (۱۴۹-۱۹۰) مارکوس وروس Marcus-Verus سردار رومی در سال ۱۶۵ م. به ایران حمله کرد و آذربایجان را تسخیر نمود و به همین مناسبت لقب مدیکوس Medicus (یعنی فاتح ماد و آذربایجان) گرفت. از این نکته می‌توان

۱- کوتشید، ص ۱۷۸-۱۸۶.

۲- کوتشید، ص ۱۹۳؛ ایران در عهد باستان، ص ۳۴۹.

دریافت که در این زمان ماد آتروپاتن (آذربایجان) هنوز دولتی نیم مستقل بوده است.^۱

مغان در آذربایجان

هرودت نوشته است که مغان یکی از شش قبیله قوم ماد بودند. در عهد هرودت (قرن پنجم ق. م) وظیفه ادای مراسم دینی به عهده مغان بود و در قربانیه‌ها و تشریفات مذهبی حضور یکی از ایشان ضرورت داشت.

به قول استرابن، مغان پرستندگان آتش مقدس بودند و همواره مواظب بودند که آن آتش خاموش نشود. دیگر منابع یونانی مغان را روحانیان زردشتی و علمای دینی ایران شمرده‌اند.^۲

در ادبیات زردشتی نیز اصطلاح، مغ، به معنی عالم دینی و ملای زردشتی آمده است. در ایران قدیم چون اصول طبقاتی بر جامعه انسانی مستولی و اداره هر قسمت از امور اجتماعی به عهده طبقه‌ای محول بود، سربازی و جنگ‌آوری و وظیفه ارتشتاران و کشاورزی و وظیفه برزگران، و نگهبانی آتش و ادای مراسم مذهبی به عهده طبقه آثروان (نگاهبان آتش) یا مغان واگذار شده بود.

آریایی‌های ایرانی در مهاجرت بزرگ خود از شرق به غرب این وظایف را در میان تیره‌های مختلف آریایی تقسیم کرده بودند و چون به‌ری و آذربایجان رسیدند مغان که طایفه‌ای از قوم آریایی ماد به‌شمار می‌رفتند در مغرب ایران سکنی گزیدند و به تدوین اوستا و گسترش و تبلیغ دین زردشتی پرداختند.

ظاهراً تدوین نهایی قوانین و احکام اوستا تحت نظر مغان آتروپاتن (آذربایجان) صورت گرفته است.

به‌ظن غالب، در تمام مدت نفوذ و تسلط فرهنگ یونان یا هلنیسم، آذربایجان تحت حکومت روحانی طرفدار کیش مغان و زردشتی بود و به‌قدری در تبلیغ و حمایت از کیش زردشتی مبالغه شد که مفسران اوستا در قرون بعد، ماد را اعم از ری یا آذربایجان محل تولد زردشت پنداشتند. حتماً وجود آتشکده عظیمی چون آذرگشنسپ در شهر شیز نزدیک دریاچه اورمیه، و نیز وجود مرکزی زردشتی در دماوند نزدیک ری که

۱- کوتسمید، ص ۲۲۵-۲۲۶ ایران در عهد باستان، ص ۳۵۵.

۲- دکتر مشکور، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۹۰-۹۸.

مصمغان (بزرگ مغان) در آن می‌نشست، به توهّم این خیال که زردشت از مردم آذربایجان و یا ولایت ری بوده کمک کرده است.

چنانکه در پیش، در شرح احوال مردم قبل از تاریخ ایران در آذربایجان گفتیم، در آن ایالت، قبل از نهصد پیش از میلاد، خبری از اقوام آریایی در آذربایجان نبود و مردم آن سرزمین دارای زبانهای غیر آریایی چون گوتی، و مانیایی بودند. بنابراین ظهور پیغمبر آریایی بزرگی چون زردشت، در آن عصر در آذربایجان، که کتاب او اوستا به زبان آریاییهای ایرانی مشرق است بعید به نظر می‌رسد. باید همین‌طور که شواهدی از اوستا و سرزمین جغرافیایی آن در دست است، او را از اهل مشرق و خراسان دور و یا خوارزم بدانیم.

اصولاً ماد و آذربایجان از نظر اعتقادات مذهبی به دو دوره متمایز تقسیم می‌شود: یکی پیش از قرن هفتم ق. م و دیگری از آغاز آن قرن به بعد.^۱

طبق منابع آشوری و اورارتویی در دوره اول، مردم آذربایجان خدایان گوناگون را می‌پرستیدند که بیشتر آن بتان، خدایان لولوبی و قوم ماننا و کاسپیها بوده است، و آثار باستانشناسی نیز مؤید آن است. رسم احترام به سگ و گذاشتن مردگان در هوای آزاد و طعمه پرندگان ساختن آنها که بعدها در میان زردشتیان متداول گشت، به قول استرابن در میان کاسپیها و آلبانیها نیز رواج داشته است. نام اهورا - مزدا در کتیبه‌های آشوری در ضمن اسامی مادی به صورت ائور Aur و مشدا Mashda آمده است.

این دو نام که اولی به معنی خداوند، و دومی به معنی بخرد و داناست، چنانکه در اوستا نیز دیده می‌شود جدا به کار می‌رفته است. ولی در کتیبه‌های هخامنشی همواره به صورت ترکیبی و پیوسته یعنی اهورامزدا Ahuramazda استعمال شده است، همچنین کلمه بگ (خدا) در کتیبه‌های آشوری به صورت بگ Bag آمده است.

دیگر اصطلاحات دینی از قبیل: آرتا Arta و رتا Rta به معنی راستی و ایمان و خستره Xshathra به معنی حکومت و قدرت، و فرکه در اوستا خورنه Xvarenah و در مادی فرنه Farna می‌شود، به ترتیب در کتیبه‌های آشوری ایرتا Irta و ارتا Arta و ستر Satar و کیشتر Kishtar و برنا Barna و پرنا Parna و پرنو Parnu به کار رفته است.

۱- دکتر مشکور: تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۱۰۳ و ایران در عهد باستان، ص ۶۴-۶۶.

ذکر این نامها در کتیبه‌های قرن نهم تا هفتم آشوری دلیل آن است که مادها در این دوره به مقدسات اوستایی اعتقاد داشته‌اند.

هرودت در تعریفی که از مغان می‌کند آنان را قبیله‌ای مخصوص از مادها می‌شمارد و می‌گوید رسوم مذهبی و عادات مغان با پارسیان تفاوت دارد. از سنگ نبشته بیستون نیز استنباط می‌شود که مغان صاحبان حرفه و طبقه یا قشری از مردم نبوده، بلکه نژاد و قبیله خاصی بوده‌اند که به قول هرودت نژاد مادی باشد.

از آن پس در زمان اسکندر مقدونی و بعد از او اقوام باستانی به‌طور کلی کاهنان اقوام ایرانی زبان و روحانیان مردمی را که دین ایشان منشأ ایرانی داشته مثلاً در کاپادوکیه، مغان یا مجوسان می‌خواندند.

در اواخر دوره پارتها و اوایل دوره ساسانیان، یونانیان و رومیان کشیشان دین زردشتی و زروانی را از مغان (مجوسان) نوشته‌اند. افلاطون نخستین کسی است از فلاسفه یونان که به تعلیمات مغان علاقه نشان داده است.

در اواخر دوره هلنیسم، فلسفه‌های عرفانی و نو افلاطونی که غالباً با زرتشتیگری ارتباطی نداشته، گاهی به نام، تعلیمات مجوسان (مغان) و کلدانیان خوانده‌اند. از دوره اسلامی به این طرف مغ و مجوس در ادبیات مشرق به معنی آتش پرست به کار رفته است. محتملاً سرزمین قبیله مغان ناحیه رغه (ری) یکی از شهرهای بزرگ ماد بوده است. در ترجمه پهلوی اوستا (یسنا فصل ۱۹) آمده که زرتوشتم یعنی کسی که از همه شبیه‌تر به زرتشت است و لقب موبد بزرگ زردشتیان بوده، در ری حکومت روحانی داشته است. در منابع عربی نام این شخص، مصمغان، (مس مغان) یعنی بزرگ مغان آمده که در ری می‌زیسته و در زمان عرب در ناحیه دماوند حکومت می‌کرده است. ظاهراً سرزمین بدوی قبیله مغان را که نخستین پیروان کیش زرتشت بودند باید در همان رغه (ری) جستجو کرد و بعداً نفوذ آنان در نواحی دیگر به خصوص آذربایجان توسعه یافت.^۱ باز باید یادآور شد چنانکه در پیش گفتیم زبان ایرانی اوستا و لهجه خاص گاتاها زبان مادی نیست بلکه از السنه شرقی ایرانی است و با زبان کتاب ریگ‌ودا ارتباط دارد. فقط در آغاز قرن ششم ق. م است که مغان توانستند در دربار شاهان ماد به سمت

نمایندگی دین زردشت امور مذهبی را در دست گیرند.

هرودت درباره مذهب پارسیان که از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار داشتند چنین می نویسد: «برپا داشتن بتان و بنای معابد و قربانگاه ها نزد ایشان مجاز نیست... ایشان خدای را در مخیله خویش شبیه به آدمیان مصور نمی سازند، در پیشگاه خورشید و ماه و خاک و آب و آتش قربانی می کنند، قاعده بر آن است که هیچ قربانی بدون حضور یکی از مغان اهداء نمی شود». «معروف است که جسد مردگان باید قبل از دفن کردن به وسیله سگی یا پرندۀ شکاری قطعه قطعه شود. در مورد مغان من اطمینان دارم که آنان با مردگان خود چنین می کنند زیرا آنان این عمل را در منظر عام انجام می دهند. ولی پارسها جسد مردگان خود را قبل از مدفون کردن در خاک با موم اندود می کنند. مغان با دیگر مردم و به خصوص با کاهنان مصری به کلی اختلاف دارند.

کاهنان مصر کشتن هر نوع حیوان را عملی زشت و ناپاک می دانند و از آن اجتناب می کنند مگر در مواردی که برای خدایان قربانی می کنند، در حالی که مغان برعکس انواع موجودات را به استثنای سگ و آدمی را با دست خود می کشند و به این کار علاقه خاص دارند و بدون هیچ گونه امتیاز مورچگان را در ردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوایی به قتل می رسانند»^۱ استرابن می نویسد: «پارسیان در جای پاک قربانی می کنند و قبلاً دعاهایی می خوانند و حیوان قربانی را با ریاحین می آرایند. مغانی که مراسم قربانی را بجا می آورد، گوشت حیوان را قطعه قطعه کرده و بعد هرکس سهم خود را گرفته به خانه برمی گردد - برای خدا سهمی نمی دهند زیرا پندارند که فقط روح حیوان قربانی شده مال خداست، با وجود آن تکه کوچکی از گوشت روی آتش می گذارند، آنان بین آب و آتش از حیث مراسم قربانی تفاوت قائلند.

برای آتش چوبهای خشکی که پوست آن را کنده اند استعمال می کنند و آن را چرب می کنند. بعد از پایین خرمن هیزم را روشن می کنند و روغن روی آن می ریزند بی آن که آتش را بدمند. اگر کسی آتش را بدمد یا مرده و یا فضله بر روی آن بیندازد او را می کشند. بعد مغان گوشت را روی مورد یا شاخه های درخت غار می گذارند و عصای خود را به آن می رسانند و سرودهایی خوانده روغنی را که با شیر و عسل آمیخته اند

به زمین می‌ریزند. پس از مدتی باز سرود خوانده در این حال دسته‌هایی از ترکه‌های درخت‌گز (برسم) به دست دارند».

«در کاپادوکیه، مغان بسیاریند و آنان را کاهنان و نگهبانان آتش می‌نامند. مغان هنگام قربانی کردن چاقو به کار نمی‌برند بلکه حیوان را با هیزم یا دسته هاون می‌کشند. مغان مواظبند که آتش خاموش نشود. آنان روزها به آتشکده آمده هر ساعت یک بار در برابر آتش سرود می‌خوانند. در این حال دسته‌ای از ترکه (یعنی برسم) به دست دارند و کلاهی نمدی بر سر که اطراف آن از دو سمت دوگونه ایشان آویزان است به حدی که لبها را می‌پوشاند».

«پارسیان مردگان را پس از آنکه موم میمالند به خاک می‌سپارند ولی مغان مردگان خود را دفن نمی‌کنند، بلکه می‌گذارند تا جسد را پرندگان بدرند».

پلو تارک می‌نویسد که: زرتشت مغانی بود که پنج هزار سال پیش از جنگ ترووا می‌زیست (۶۰۰۰ ق. م) او قائل به دو اصل نیکی و بدی بود.

گزنفون می‌گوید: «برای مراسم تاجگذاری اردشیر دوم مغان دعوت شده بودند». کنت کورث می‌نویسد: «در هنگام حرکت سپاه داریوش سوم از بابل به قصد اسکندر، در پیشاپیش سپاه آتش مقدس را می‌بردند و مغان در اطراف آن در حرکت بودند». پلو تارک می‌نویسد: «اردشیر اول هخامنشی به مغان امر کرد تا فلسفه خود را به تمیستوکلس سردار یونانی که فاتح جنگ سالامیس بود و به دربار ایران پناه آورده بود بیاموزند».^۱

می‌توان گفت که پارسیان زمان هخامنشی از نظر دین در تحت تأثیر شدید مغان قرار داشتند، ولی هنوز چنان که باید و شاید به کیش مزبور نگریده بودند. تعالیم مغان از قرن هشتم تا قرن ششم ق. م یک جریان معین دینی بود، ولی با این حال مرز مشخصی میان مؤمن و غیر مؤمن یا معتقدان به ادیان دیگر وجود نداشت. بهترین دلیل این مدعی آن بود که پارسیان با آن که رهبری دینی مغان را قبول داشتند، در مواردی بسیار به تعلیمات آنان بی‌اعتنا بودند.^۲

باری مغان خیلی زودتر از دیگر ایرانیان کیش زردشت را پذیرفتند و اصلاحاتی در آن کردند. تعالیمی را که مغان در مغرب ایران تبلیغ و ترویج می‌کردند قبلاً در باختر

۱- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۵۲۰-۱۵۲۱ و ۱۵۲۶.

۲- تاریخ ماد، ص ۴۹۰-۴۹۱.

«بلخ» و مشرق ایران رواج داشت.^۱

بر اثر نفوذ مداوم مغان در کشور ماد کوچک آن ایالت سنگرگاه و حصن حصین آن طایفه گردید و آن نفوذ مذهبی آن قدر توسعه یافت که حتی در زمان شاپور دوم، کشور ماد و خصوصاً ایالت ماد آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان می خواندند. آنان در آن نواحی املاک حاصلخیز و ابنیه عالی داشتند که دیوار و حصاری حافظ آن نبود.^۲

آتشکده آذرگشنسب - که به معنی اسب نر است مخصوص پادشاهان و آرتشتاران و بزرگان ایران بود و بزرگترین آتشکده کشور به شمار می رفت و در شهر شیز قرار داشت.^۳

این شهر را به زبان ارمنی گنژک Ganzak و به پارسی میانه گنجک Ganjak و به یونانی گتسکا Gatsaka می خواندند، و آن نزدیک تخت سلیمان امروزی واقع بود که در حدود ۲۵۰ کیلومتری جنوبی دریاچه اورمیه و هفتاد کیلومتری جنوب شرقی میاندوآب قرار دارد. شهر گنجک را به عربی شیز می گفتند و قلعه آن وره Vera یا فرااسپا Fraaspa یا فراسپا Faraspa یا پرااسپا Paraaspa نام داشت که در پارسی باستان فراهه اسپه Fradhah-spa یعنی اسب پیروز خوانده می شد و در پارسی میانه، فراهاسپ Frāhāsp گردیده است. این قلعه چنانکه در شرح حال خاندان آتروپاتن گفتیم در زمان اشکانی پایتخت ماد کوچک یا آذربایجان بوده است.^۴ این آتشکده را آذر خوش نیز می گفتند و چون ظاهراً بر مخازن نفت قرار داشته از آتشکده های جاویدان به شمار می رفته است. در محل تخت سلیمان بر روی تپه ای ویرانه های ساختمانهای قدیم در اطراف دریاچه کوچک عمیقی دیده می شود. حصار قدیمی شهر که در اینجا وجود داشته هنوز برجاست و محیط آن ۱۲۰۰ متر است. این دیوارها پنج متر ضخامت و چهارده متر ارتفاع داشته و در پیرامون آن بیست و هفت برج بر پای بوده که هر کدام دو دروازه داشته است. در مرکز شهر یک آتشگاه و مجموعه ای از کاخها و سربازخانه ای بوده که اکنون ویران است، مؤسسه آمریکایی هنر و باستانشناسی ایران از این ویرانه ها نقشه بسیار دقیقی برداشته که هنوز به چاپ نرسیده است.^۵

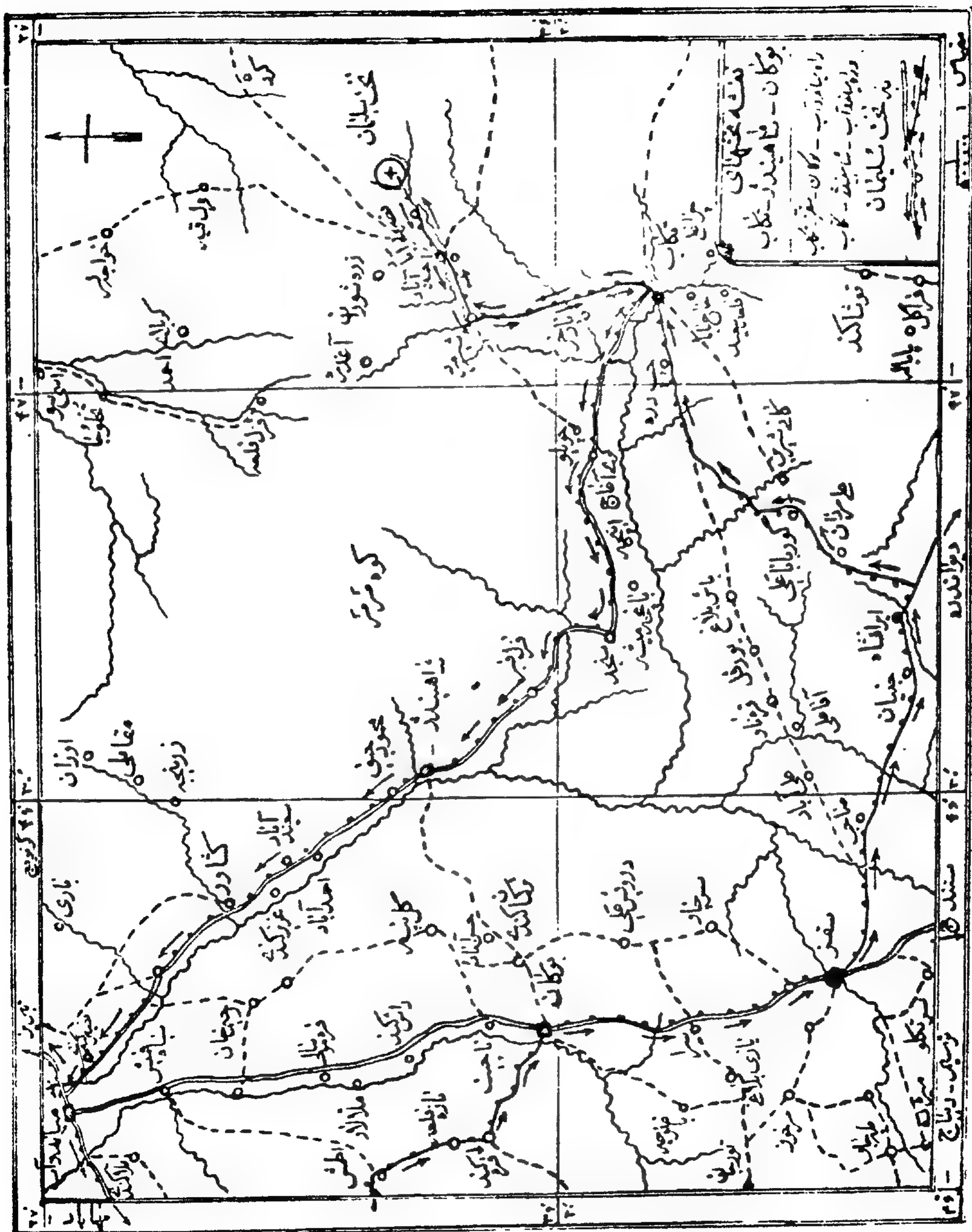
۱- م م دیاکونف. ایران باستان، ص ۹۵-۹۶.

۲- کریستنسن. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۸.

۳- راجع به آتشکده های دیگر بزرگ ایران رجوع شود به تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تألیف دکتر مشکور، ص ۱۳۱-۱۳۸.

۴- لوئی واندنبرگ: باستانشناسی ایران ص ۱۱۷.

۵- مارکوارت: ایران شهر.



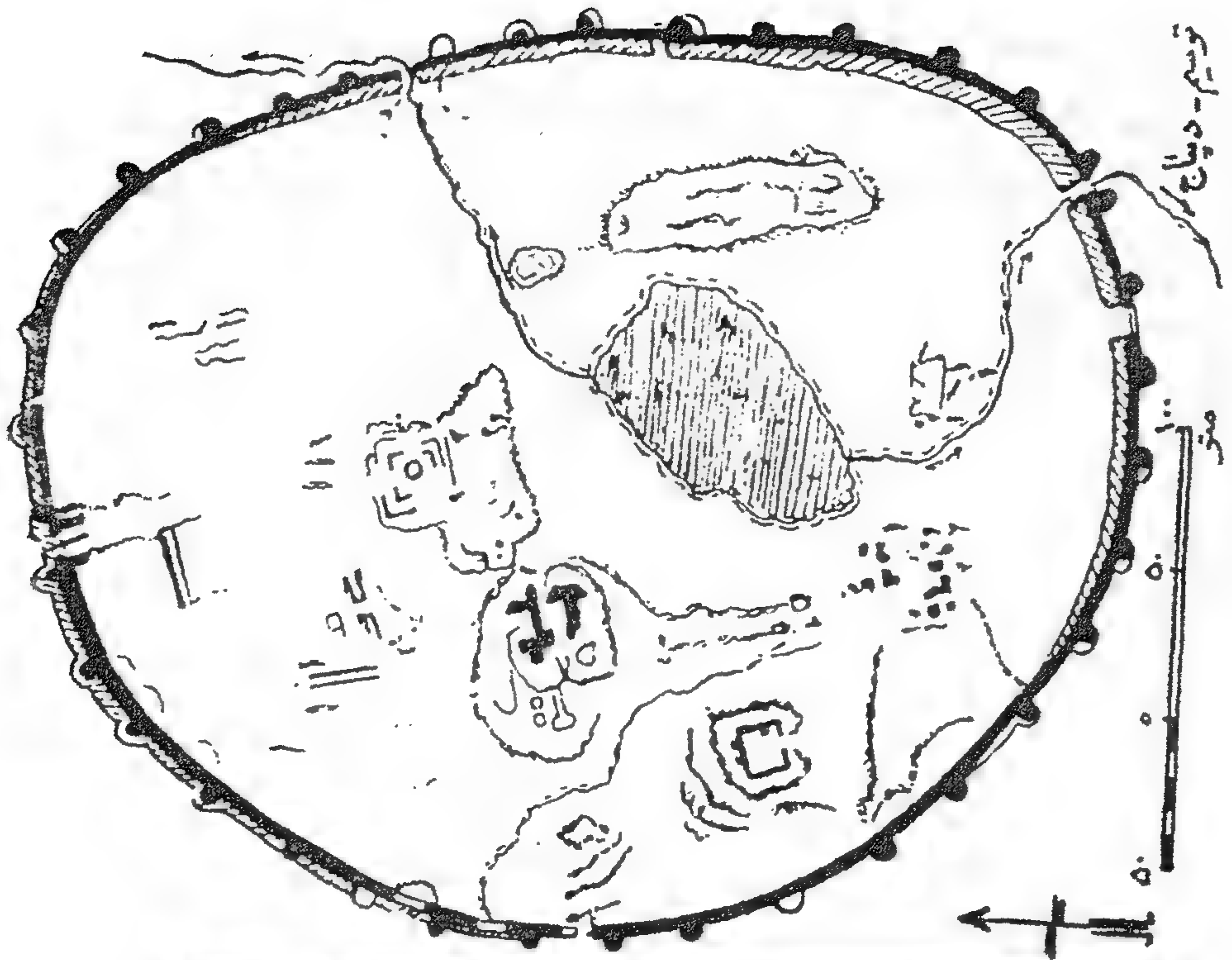
موقعیت دقیق تخت سلیمان در دو کیلومتری شمال شرقی ده نصرت آباد و ۴۲ کیلومتری شمال قصبه تکاب می باشد. طول و عرض جغرافیایی آن ۴۷ درجه و ۳۰ دقیقه در ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه است و ۲۴۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. در وسط این قلعه ویران، دریاچه زیبایی از شمال شرقی به جنوب غربی به صورت بیضی نامنظمی کشیده شده که طول آن ۱۲۰ و عرض آن ۸۰ و عمق آن بین ۴۵ تا ۶۵ متر است، و بر اثر چشمه های جوشانی که در ته آن قرار دارد همیشه پر از آب می باشد و توسط دوجوی روان، دره پیرامون خود را مشروب می سازد.

این دژ دو دروازه اصلی بزرگ داشته که هنوز هم پایه ها و دیوارهای طرفین و طاق سنگی بالای آنها باقی است. از این دو دروازه یکی در قسمت شمال قلعه به ارتفاع پنج متر و عرض چهار متر و نیم و دیگری در جنوب شرقی به ارتفاع سه متر و عرض سه متر و چهل سانتیمتر قرار گرفته است.

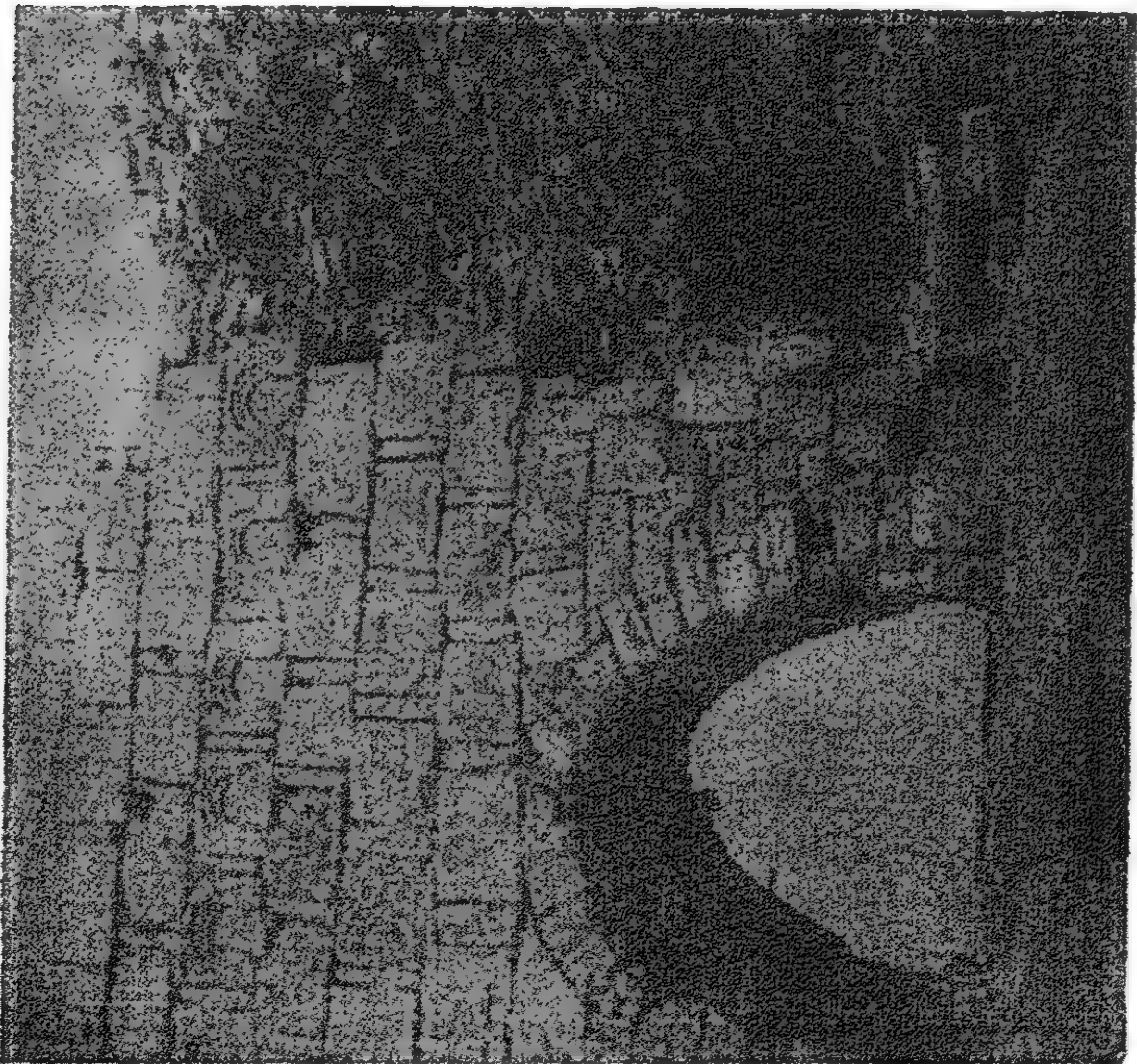
در قسمت شمالی محوطه، باقیمانده ساختمانی که معروف به آتشگاه است دیده می شود. پایه های این بنا با سنگ و دیوارهای آن با آجرهای بزرگ شبیه به آجر بناهای دوره ساسانی ساخته شده است. در بعضی قسمتها باقیمانده طاقهای هلالی و آثار گچ کاری مشاهده می گردد.^۱ ابودلف مسعربن المهلهل جهانگرد عرب در اوایل قرن چهارم هجری که در ایران و آذربایجان سیاحت کرده در سفرنامه خود موسوم به، الرسالة الثانية، درباره این آتشکده چنین می نویسد:

«شیر شهری است میان مراغه و زنجان و سهرورد و دینور... دیوار این شهر دریاچه ای را احاطه نموده است که وسط آن به ته نمی رسد. من وزنه ای با ریسمانی به طول چهارده هزار و کسری ذراع در آن انداختم ولی وزنه به ته دریاچه نرسید. محیط دایره این دریاچه در حدود یک جریب هاشمی است. چون خاک با آب آن خیس شود بالفور به شکل سنگ سخت درمی آید. از این دریاچه هفت نهر جاری است که هر یک به آسیایی می ریزد، سپس از زیر دیوار بیرون می رود.

در شیر آتشکده مهمی وجود دارد که آتش مغان (مجوس) از آن به سوی مشرق و مغرب فروزان است. بر بالای گنبد این آتشکده هلالی از نقره نصب شده که طلسم آن



قلعه تخت سلیمان



درب ورودی قلعه تخت سلیمان

به شمار می‌رود و گروهی از امیران و فاتحان خواستند آن را برچینند اما کوشش آنان به جایی نرسید. از شگفتیهای این آتشکده آن است که کانون آن از هفتصد سال پیش فروزان است و البته خاکستر در آن وجود ندارد و شعله آن هیچ‌گاه خاموش نمی‌گردد.^۱ این شهر را هرمز پسر خسرو شیر پسر بهرام با سنگ و آهک بنا نمود... داستان بنای آن این است که هرمز پادشاه ایران خبر یافت نوزاد فرخنده‌ای در دیه بیت‌اللحم در بیت‌المقدس زاییده خواهد شد و قربانی به‌وی زروزیتون و کندراست (وی این هدایا را با کسی به‌نزد مادر او فرستاد) فرستاده به‌نزد مادر او مریم رفت و هدایا را تقدیم کرد.^۲ مریم کیسه‌ای پر از خاک به او داد و گفت این خاک را خبری در پی است. او کیسه را گرفت و رفت و چون به مکان شیز که در آن زمان بیابانی بود رسید مرگ او را دریافت. چون مرگ خویش را حس کرد کیسه خاک را در همانجا در زمین دفن کرد. پارسیان برآنند که وقتی خبر به پادشاه رسید یکی از معتمدان خود را گفت برو در همان جایی که آن مرد مرده بر همان کیسه خاک آتشکده‌ای بنا کن...

چون فرستاده بدانجا رسید شب شده بود، ناگاه روشنایی بزرگی در نزدیکی آن مکان مشاهده نمود. دانست که آن همان جایی است که می‌جوید. سپس بدان‌سوی رفت و به‌دور روشنایی خطی کشیده و بخوابید. چون بامداد شد دستور داد بر روی آن خط ساختمانی ساختند و آن همان آتشکده شیز است.^۳

مرحوم ولادیمیر مینورسکی در حواشی رساله‌الثانیه درباره این آتشکده و شهر شیز می‌نویسد:

تخت سلیمان به خط مستقیم در ۱۴۰ کیلومتری زاویه جنوب شرقی دریاچه اورمیه واقع است. چون دریاچه مزبور معمولاً دریاچه شیز (چیچست) خوانده می‌شد گمان می‌رود که شهر شیز به دریاچه اورمیه نزدیکتر باشد.

بررسی منابع یونانی در باب شهر بزرگ کنزکه Ganzaka (شیز) که آتشکده معروف در آن قرار داشته، به‌طور قطع مکانی را واقع در یک دشت نشان می‌دهد که به احتمال

۱- الرساله‌الثانیه، طبع قاهره، سال ۱۹۵۵، ص ۲ و ۳ و ترجمه آن: سفرنامه ابودلف، ص ۳۸-۴۰.

۲- در اینجا فکر آرامی مسیحی که تحت تأثیر انجیل واقع شده و ایرانی زردشتی به هم آمیخته است. ر.ک: انجیل متی باب دوم.

۳- الرساله‌الثانیه، طبع قاهره، سال ۱۹۵۵، ص ۲-۴.

قوی به دشت لیلان Laylan واقع در چهارده کیلومتری زاویه جنوب شرقی دریاچه اورمیه شباهت دارد. در نتیجه «گترکه» (شیز) باید مکانی به جز تخت سلیمان باشد که ابودلف آن را به نام شیز بیان نموده است. مسعودی در مروج الذهب می نویسد: انوشیروان، آتش را از شیز و «ولران» به البرکه، (استخر) انتقال داد، یعنی به محل تازه ای که با تخت سلیمان کنونی تطبیق می نماید. سپس این مکان جدید در گفتگوهای عمومی می بایستی نام شیز، (لیلان) را به خود گرفته باشد.

یاقوت در اقتباس خود از ابودلف (معجم البلدان ج ۲ ص ۲۵۶) مطلب زیر را اضافه می کند و گوید: «شخصی دیگر می گفت که آتش آذرخش (آذرخوش) در شیز واقع است و آن معبد معروف مجوس است. هنگامی که یکی از پادشاهان ایشان بر تخت می نشست با پای پیاده به زیارت آنجا می رفت» بلاذری (ص ۳۲۶) می نویسد:

«در زمان عمر بن خطاب، مرزبان اردبیل با عربها پیمانی بست که به موجب آن مردم شیز نبایستی از رقص روی آتش که در آن روزگار مرسوم بوده و همچنین از حفظ عادات و رسوم خود منع شوند». از این بیان به طور ضمنی چنین برمی آید که آن آتشکده در حدود سالهای ۱۳-۲۳ هجری هنوز وجود داشته است. اما این امر مورد تردید است که آیا آن آتشکده در سه قرن پس از آن تاریخ هنوز دایر بوده باشد، و بیانات ابودلف در این باب قانع کننده نیست.

مسعودی در التنبيه والاشراف (ص ۹۵) نوشته: «شخص می تواند هنوز تصویرهایی به رنگهای مختلف از آسمان و ستارگان و جهان بازمینها و دریاها و گیاهها و غیره در آن معبد مشاهده کند». اما هلالی را که ابودلف در بالای گنبد آن دیده عین شکل آن در طاق بستان موجود است که نوک آن به سمت بالا برگشته.

همین شعار نیز در مسکوکات ساسانی دیده می شود. این مطلب در مقاله بارتولد Barthold به روسی تحت عنوان «هلال شعار اسلام» در روزنامه ایزوستیا Ivestia نقل شده است. در آنجا وی حدس می زند که هلال پیش از آن که جنبه دینی به خود بگیرد اصولاً شعار خاندان سلطنتی (ایران در دوره ساسانی) بوده است. اما هرمز بن خسرو شیر پسر بهرام می بایستی نخستین پادشاه از سلاطین سه گانه مجوس باشد که نامشان در کتاب سریانی معروف به «غار گنجینه ها» چنین آمده است: «هرمزکار (هرمز داد) اهل «ماخوزده» پادشاه ایران که عنوان شاهنشاه داشت پایین آذروییگان (آذربایجان) اقامت

داشته است».

مارکوارت، این هرمز را با ارتبان Artaban (اردوان) دوم (۱۲-۳۸ م) که در اصل پادشاه آذربایجان بوده تطبیق کرده است. وی چون فرزند شاهزاده خانمی پارتی بود سرانجام به مقام شاهنشاهی پارتی رسید.

ممکن است مقصود از ذکر نام خسرو اشاره به بنیانگذار آتشکده باشد. بنابراین بایستی بنای این آتشکده به توصیه مغان و همت پادشاهان آذربایجان از خانواده آتروپات در عصر اشکانی در محل تخت سلیمان فعلی پی افکنده شده باشد.

در فصل هفدهم بندهش بند ۷ درباره این آتشکده آمده که: «آتورگوشنپ (آذرگشنپ) تا هنگام پادشاهی کیخسرو همواره پناه جهان بود. چون کیخسرو بتکده دریاچه چیچست (دریاچه اورمیه) را ویران کرد آن آتش به یال اسب او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را بر طرف ساخت و روشنایی بخشید، به طوری که او توانست بتکده را ویران کند و در همان محل در بالای کوه «اسنوند»، Asnavand دادگاهی (معبدی) ساخت و آذرگشنپ را فرونشاند»^۱.

از این بیان چنین برمی آید که اولاً آن آتشکده را خسرو نامی از شاهزادگان آذربایجان در عصر اشکانی بنا کرده و چون هویت او بعدها از یادها رفته است در روزگار ساسانی بنای آن آتشکده را به کیخسرو شاهنشاه داستانی ایران نسبت داده اند. ثانیاً نام این آتشکده به پهلوی آتورگوشنپ *atur Gushnasp* است که در پارسی آذرگشنپ و آذرگشپ شده و مرکب از سه کلمه است. آذر + گشن + اسپ - گوشن (گشن) در زبان پهلوی و فارسی به معنی نر است.

بنابراین معنی نام این آتشکده چنان که در داستان اسب کیخسرو در بندهش آمده، آتش آویخته به اسب نر است، که همان اسب کیخسرو در داستان پیش گفته باشد.

در تعریف کوه «اسنوند» باز در فصل دوازدهم بندهش بند ۲۶ آمده که: «کوه اسنوند در آتروپاتکان است» در زاداسپرم از کتابهای پهلوی در فصل ۶ بند ۲۲ آمده که: «آذرگشنپ پیروزگر در کنار دریاچه چیچست واقع است».

باز در همان کتاب در فصل یازده بند ۹ آمده که «آذرگشنپ در کوه اسنوند در

آتروپاتکان است». نام محل آتشکده در زبان پهلوی شچیکان Shéchikán آمده، همان «شیزکان» و شیز می باشد که نام دیگر آن گنجک است. در کتاب پهلوی دینکرد سفر سوم آمده که نسخه ای از بیست و یک نسک (کتاب) اوستا را در گنج شچیکان (شپیگان) نهادند. بنا به شهادت آن کتاب می توان گفت که یک نسخه از اوستای زردشت در آذربایجان در شهر شیز در آتشکده آذرگشنسب نگاهداری می شده است. نام این آتشکده در تاریخ قم «ماجشنسف» (ماه گشنسپ) آمده می نویسد: «چنین گوید همدانی در کتاب خود که در دیهی از دیه های قم نام آن مزدجان آتشکده کهنه و دیرینه بوده است و در این آتشکده آتش آذرگشنسف بوده است، مثل آتش آذرخره و آن آتش جمشید است و اولین آتشها است، دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است، مجوس در این هر سه آتش غلو کرده اند. اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است به موضع «برزه» آذربایجان بود.

انوشیروان ... آن را به «شیز» که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد، زیرا آن آتش به نزدیک ایشان به غایت عظیم و محترم بوده است.

در کتاب مجوس چنین یافته ام که بر آتش آذرگشنسف فرشته ای موکل است و برکه همچنین فرشته است، و به کوهی از ناحیت آن که آن را سبلان گویند همچنین ملکی است، و این فرشتگان مأمورند به تقویت و تمشیت صواب جیوش. پس انوشیروان گفت مرادست نمی دهد که آتش آذرگشنسف و آتش برکه (استخر) به سبلان نقل کنم تا این هر سه آتش به یک جا جمع شوند. من آتش آذرگشنسف به آتش برکه نقل آنم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت می کنند... و آن آتش که مجوس در آن غلو کرده اند. آتش آذرگشنسف است که به مزدجان (فردجان) بوده است.

متوکل گوید که چون مزدک بر قباد غلبه کرد، قباد را گفت وظیفه چنان است که تو این آتش را به نزدیک نقل کنی.

همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذرگشنسف از آتشکده بیرون آمد و به آتش ماجشنسف به آذربایجان متصل شد و بدان آمیخته شد، و چون او را می افروختند آتش آذرگشنسف سرخ پیدا و ظاهر می گشت، و آتش ماجشنسف سفید، و این گاهی می بود که پیه در آن می انداختند. راوی گوید که چون مزدک را بکشتند دیگر باره مردم آتشها را به جای خود نقل کردند، و آتش آذرگشنسف به آذربایجان

نیافتند و همه اوقات تفحص حال آن می نمودند و برابر آن می رفتند تا معلوم کردند که آن به «مزدجان» (یکی از دهات قم) مراجعت کرده است. پس همه اوقات بدین قریه این آتشکده بوده است تا آنگاه که «بیرون» ترکی امیرقم بدین دیه رسید و بر باروهای آن منجنیق‌ها و عراده‌ها نصب کرد و آن را در سه ثمان و ثمانین و مائین (۲۸۸ هـ) فتح کرد، باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیر وزبرگردانید و از آن روز آن آتش و آتشکده باطل گشت.^۱

منظور مؤلف تاریخ قم آن است که آتشکده آذرگشنسپ اصلاً در «مزدجان» قم بوده و از آنجا به آذربایجان انتقال یافته است. چنین عقیده در ایران قدیم رواج فراوان داشته، و مردم ایران عادت داشتند که از سه آتشکده بزرگ که آذرگشنسب (در آذربایجان) و آذرفرنغ (در فارس)، و آذربرزین مهر (در خراسان) باشد و حکم سه مادر آتشکده را داشت به شهرهای خود آتش آورده و به نام یکی از آن سه آتش مقدس آتشکده‌ای بسازند.

لا بد در زمانهای قدیم هم آتشی از آتشکده آذرگشنسپ از آذربایجان آورده و در مزدجان قم بنام آن آتشکده‌ای بنا کرده بودند. باید دانست که امروز در حوالی قم دوده به نام «مزجان» و «مزدقان» وجود دارد که اولی از توابع محلات و دومی از توابع ساوه شمرده می شود.

حمدالله مستوفی محل آتشکده آذرگشنسپ را در ولایتی به نام ایجرود (آنجرود) نوشته که مغول آن را ستوریق می خواندند. گوید: «آن بر سر پشته‌ای است، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه سرایی است بزرگ و در صحن سرای چشمه‌ای است به شکل حوضی بزرگ بلکه مانند دریاچه‌ای، ملاحان به قعرش نمی توانند رسید.

دوجوی آب هریک به مقدار آسیاگردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون درمی بندند آب حوض زیادت نمی شود، و چون می گشایند بر قرار جاری است و در هیچ موسم کم و بیش نمی باشد و این از نوادر است. ابقای مغول (۶۶۳-۶۸۰ هـ) آن سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علفزاری خوبست».^۲

۱- تاریخ قم، به تصحیح آقای سید جلال الدین طهرانی، ص ۸۸-۸۹.

۲- نزهة القلوب، ص ۷.

امروز هم در بخش جنوبی تخت سلیمان در تکاب، جویی به نام سروق جاری است.^۱ موسیو کلایس می‌نویسد: «حفاریهای هیأت آلمانی نشان می‌دهد که در تخت سلیمان هیچ‌گونه ساختمان مربوط به زمان اشکانیان پیدا نشده و تخت سلیمان نمی‌تواند با قلعهٔ فراآسپا قابل انطباق باشد، برعکس نام «شیز» که طبق روایت ابودلف مسعربن مهلهل در قرن دهم میلادی به این محل اطلاق می‌شده، و همچنین نام «ستوریق» برای کاخ آباقاخان مغول در اواخر قرن سیزدهم مطمئن به نظر می‌رسد. به این ترتیب تخت سلیمان دارای دو دوره ساختمان اصلی بوده است. یکی در زمان ساسانیان یعنی از قرن سوم پس از میلاد تا هجوم عرب به ایران در قرن هفتم، و دیگری در زمان مغول در پایان قرن سیزدهم میلادی. در نظر اول حصار زمان ساسانیان با دو دروازه ساسانی و ۳۸ برج نیمدایره و در داخل آن دو ساختمان مستطیل شکل، که در اصل مربع شکل بوده به چشم می‌خورد. یکی از این دو ساختمان در گرد دریاچه‌ای به وسعت هشتاد تا صد متر واقع شده، و ساختمان دیگر که در شمال قرار دارد به وسیله راهروهایی به ساختمان مرکزی پیوسته است. در زمان ساسانیان دو دروازه یکی در شمال و دیگری در جنوب شرقی وجود داشته و دروازه شمالی این قلعه دروازه اصلی بوده است. از این دروازه چندین حیاط متوالی به یک حیاط ستون‌دار و از طریق یک تالار به آتشکده منتهی می‌گردد. کانون و مرکز تمام ساختمانهای تخت سلیمان آتشکده زمان ساسانیان می‌باشد. این آتشکده به سبک معروف چهار طاق که دور آن را راهروهایی احاطه کرده ساخته شده است. محوطه مرکزی دارای یک سقف گنبدی شکل بوده که روی چهار طاق و چهار پایه در چهار گوشه استقرار داشته است. تمام این ساختمان از آجر ساخته شده و دیوارهای آن تقریباً به ارتفاع هفت متر هنوز محفوظ مانده است. در کف محوطهٔ مربع شکل، یک فرورفتگی مربع شکل وجود دارد و این فرورفتگی درست نقطه‌ای است که زیر تقاطع خطوط گنبد قرار دارد و آتش مقدس در آنجا می‌سوخته است. ظاهراً مؤبدان در راهروهای دور آتش مقدس می‌گشته‌اند و می‌توانسته‌اند چهار بار از روی دیوارهای کوتاه آتش را از میان چهار طاق بنگرند. در محوطه تخت سلیمان دو آتشدان کامل و یک آتشدان ناقص زمان ساسانی کشف گردیده که از لحاظ شکل با آتشدانهای روی

۱- ر.ک: یوردادود. یشتها، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۵۲؛ آناهیتا، ص ۳۲۹-۳۳۹.

سکه‌های ساسانیان مطابقت دارد.

در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵ به ترتیب دو سر ستون بیزانسی از مرمر در این آتشکده کشف شد که مربوط به قرن ششم میلادی است.

تقریباً در فاصله سه کیلومتری مغرب تخت سلیمان، محلی به نام «زندان سلیمان» قرار دارد و آن کوهی مخروطی شکل است که از اطراف خود یکصد متر مرتفع است. آب دریاچه بر اثر شکستن دیوارهای کوه به خارج راه یافته است. دهانه این دریاچه که اکنون خشک شده و شبیه یک کوه آتشفشان می‌باشد ۶۰ × ۵۰ متر و عمق آن یکصد متر است.^۱ تقریباً در دو ثلث ارتفاع این کوه در قرن هشتم (ق. م) یک ساختمان ایجاد کرده بودند که ظاهراً یک معبد بوده است. تقریباً در سه چهارم محیط این کوه یک حصار در یک ارتفاع مساوی دیده می‌شود که از اطاقهای جنب یکدیگر تشکیل می‌شده و در فواصل منظم یکی از این اطاقها به صورت برج و بارو و جلوتر از دیگر اطاقها ساخته شده است. یک صفه در جلوی این حصار ادامه دارد و از سه دروازه می‌توان به داخل زندان وارد شد. در حالی که دروازه شرقی دروازه اصلی بوده و راه میانی از دره به سوی آن بالا می‌رفته است. تصور می‌رود که زندان سلیمان یک معبد، و صفه مقابل آن محل آتشکده بوده و به این ترتیب ارتباط دو عنصر آب و آتش که برای یک معبد و آتشکده ضروری بوده نزدیک یکدیگر وجود داشته است. به نظر بعضی از محققان، زندان سلیمان اصلاً معبد مقدس قوم ماننا بوده و ظروف مکشوفه در آن محل شبیه به ظرفهای حسنلو است. احتمالاً در قرن هفتم (ق. م) زندان سلیمان به صورت یک دژ مستحکم درآمده است و ظاهراً تبدیل آن معبد به دژ برای دفاع از حمله آشوریان و اورارتویان بوده است. تمام زندان سلیمان بر اثر حریق در نتیجه یک جنگ نابود شده است. پس از این حریق دیگر زندان سلیمان مورد سکونت قرار نگرفته و احتمالاً مدت کوتاهی پس از خاموش شدن حریق در نتیجه یک سانحه طبیعی آب دریاچه نیز پایین رفته است.^۲

۱- ر. ک: تخت سلیمان و زندان سلیمان، محله داستکده ادبیات تهران، (سال شانزدهم شماره ۴) و نیز از نظر زمین‌شناسی تخت سلیمان رجوع شود به کتاب آقای دکتر محمد جواد جنیدی تحت عنوان: چشمه‌های معدنی ایران ج ۱ (انتشارات دانشگاه تبریز) ص ۲۸۷-۳۱۴.

۲- کریستن: ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۳.

آذربایجان در عهد ساسانی

به قول طبری اردشیر (۲۲۶-۲۴۱ م) پس از شکست اردوان به همدان و نواحی دیگر ماد و آذربایجان و ارمنستان لشکر کشید ولی موفق به تسخیر ارمنستان نشد. بر اثر نفوذ شدید خسرو پادشاه ارمنستان معلوم نیست که اردشیر در آغاز کار توانسته باشد تمام قسمت کوهستانی آذربایجان را مسخر کند یا نه؟

چنانکه در پیش اشاره کردیم نقش برجسته‌ای در کوهی نزدیک سلماس (سلماس شاپور) دیده می‌شود که به عقیده اغلب محققان مربوط به عصر اردشیر است. در آنجا دو تن سوار مشاهده می‌شود که هر دو جامه پادشاهان ساسانی پوشیده‌اند. نوارهای لباسشان آویخته و گویی بافته در بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند. سوار دست چپ دارای ریش است و ظاهراً از سوار دست راست که ریش ندارد، پیرتر است. در جلو هر یک از سواران یک نفر پیاده دیده می‌شود. لهماں هوپت Lehman Haupt گمان می‌کند که آن آثار محو شده یک کتیبه پهلوی ساسانی باشد و بر روی جامه یکی از آن دو پیاده این کتیبه تشخیص داده می‌شود. به عقیده زاره این کتیبه محتمل است مربوط به اردشیر اول و پسرش شاهپور باشد.^۱ شاپور اول (۲۴۱-۲۷۳ م) با روم در آغاز کار صلح کرد و به موجب پیمانی که در سال ۲۴۴ م بین او و فیلیپ عرب L, arabe-philip قیصر روم امضاء شد ارمنستان به ایران واگذار گردید. سپس شاپور با اقوام ماد کوهستانی که همان آذربایجان باشد جنگ کرد و آنان را به اطاعت آورد. در این زمان مرزبان آذربایجان لقب شهب Shahab داشت. این لقب که از عصر هخامنشی مانده بود در بعضی از نواحی ایران قدیم رواج داشت، مثلاً در مرز هند به صورت، کسترپه Ksatrapa و چهرترپه Chhtrapa و ماه کسترپه Mah Ksatrapa دیده شده است.

این نام که در اصل «خستره پوان» یعنی ساتراپ و حاکم بوده است. در زمان شاهپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹) باز جنگ بین ایران و روم بر سر ارمنستان درگرفت. در یکی از این جنگها یولیانس امپراتور روم کشته شد (۶۳۶ م)، و ژووین Jovian (یوویانوس) به جای او نشست. در زمان وی عقد صلحی به مدت سی سال بین ایران و روم بسته شد. ژووین سرحدات ارمنستان و آذربایجان را تغییر نداد ولی ارشک پادشاه ارمن را در

۱- کریستنس: ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۳.

مقابل ایرانیان بی دفاع رها کرد. به قول فوستوس Faustos بیزانطی در این زمان گنزک (گنجک) که سرحد ایران و ارمنستان بود به دست «بدشخ» و حاکمهای ارمنی از طرف پادشاه ارمنستان اداره می شد. اما بزرگان ارمنی بخصوص بدشخهای آلزانیک Alzanik و نورسیراکان Norsirakan و ماکرتون Makartun و نیهورکان Nihorakan و داسن Dasn و گوگارک Gugark به تدریج از ارشک شاه ارمنستان بریده به شاپور دوم پیوستند. اگرچه سردار ارمنی اسپاراپت موشل Sparapet-mushel موفق شد که موقتاً آنان را مطیع کند ولی در اولین تقسیم ارمنستان بین ایران و روم، بسیاری از آن نواحی متزع شدند، و این منشاء ایجاد ولایات ارمنستان پارس است که از شمال غربی تا جنوب شرقی در ساحل غربی دریاچه اورمیه امتداد داشت و بعد جزو آذربایجان گردید.

از این ایالات ارمنی نشین بیش از همه دو ایالت هیر Hēr و زراوند Zaravand دروازه هجوم ایرانیان به ارمنستان بود و آن دو در تحت حکومت حاکم بزرگی به لقب شهب Shahap اداره می شد که به آن لقب فقط در آذربایجان و در شهاپیوان Shahapivan (خشره پوان) که زمانی متعلق به آذربایجان بود برمی خوریم و این نواحی سابقاً جزء آذربایجان بوده است.

مثلاً به قول فوستوس بیزانطی سلماس Salmās قبلاً جزء ارمنستان پارس بود که پیش از تصرف آن به دست ایرانیان جزء ایالت کورچک Korchek محسوب می شد. در شمال شرقی آذربایجان بعدها پائیتکاران Paitakaran (بیلقان و نواحی) آن به آذربایجان پیوست.

در جنوب، آذربایجان تا ناحیه «سیسر» در محل «سنه» امروزی که حاکم نشین ولایت کردنشین اردلان است ادامه داشت.

در این نقطه سرحدات ولایت همدان و دینور و آذربایجان با هم تلاقی می کردند، در نزدیکی همین ناحیه روستای مایبهرج که در پهلوی، مای پهرک، به معنی پاس و صیانت ولایت ماه (ماد) است قرار داشت.

در شمال شرقی وردان Vardan که به ارمنی ودانه کرت Vardanakart و به عربی «ورثان» شده در ساحل شمالی ارس قبل از تلاقی آن با رودکورا واقع بود و سرحد

آذربایجان به شمار می‌رفت.^۱ از حوادث زمان بهرام گور هجوم هیاطله یا هونهای سفید از مشرق به ایران است این قوم در ۴۲۵م از جیحون گذشته به ایران حمله کردند. بهرام به ظاهر چنین وانمود کرد که از هجوم ایشان خود را باخته است و با قوای کوچکی به قصد شکار بیرون شد و به طرف آذربایجان رفت و آتشکده آذرگشنسپ را زیارت کرده از آنجا از راه اردبیل به آمل مازندران و گرگان رهسپار شد و در خراسان بر دشمن شیخون آورده خاقان هیاطله را بکشت و زن خاقان اسیر شد.^۲ به قول فردوسی و طبری بهرام پس از این فتح، به آذربایجان آمد و آتشکده شیز را زیارت نمود و تاج و شمشیر بسیاری از غنایم گرانبهای خاقان را به آتشکده آذرگشنسب در شهر شیز هدیه کرد و آن تاج و گوهرها را در آن آتشکده بیاویختند. سپس بفرمود که خاتون زن خاقان را به خدمتکاری آن آتشکده بگماشتند.^۳

در منابع ارمنی نام هونهای سفید که در قرن چهارم میلادی به آذربایجان حمله کردند خایلندورک Xaylandurk یاد شده که در جنوب مغان اطراق کرده بودند. طبق منابع ارمنی سابرها Saber که از هونهای سفید بودند در زمان قباد اول از دربند داریال گذشته به آذربایجان حمله آوردند. آنان رقیب قبیله دیگری به نام سابر Sabir از هونها بودند که در منطقه کرج دستان Taman می‌زیستند. رئیس سابرها: امبازوک Ambasuk نام داشت و در سال ۵۰۸ میلادی در اران با قباد ساسانی جنگ کرد. فرزندان او با قباد پیمان دوستی بسته با دولت بیزانس جنگ کردند و در سال ۵۱۵ و ۵۱۶ همه ارمنستان را اشغال نموده به طرف آسیای صغیر سرازیر شدند، حتی کالانیا و کاپادوکیا و قونیه را نیز گرفتند. در سال ۵۲۲ میلادی رئیس قبیله سابرها که زیگی لی Zigili نام داشت بر اران و شروان حکومت می‌کرد. جمعیت سابرها را در آن زمان تا صد هزار خانوار نوشته‌اند. در این زمان هونهای کوبان Kuban که می‌خواستند به طرف جنوب قفقاز مهاجرت کنند از طرف سابرها جلوگیری شدند. در سال ۵۳۱ هونهای سابر با بیزانس متحد شدند. در سال ۵۵۵ به طرف ایران حمله آوردند. در ۵۵۸ با آوارها (وارخونی) به جنگ پرداختند. در همین سال به جنوب در بند راه یافتند. تا آخر سلطنت قباد اران و

۱- مارکواریت ایرانشهر. J. Marquast, Eranshahr, Berlin, 1901, 108.

۲- ایران در عهد باستان، ص ۴۱۸.

۳- تاریخ طبری طبع اروپا، ص ۸۶۳-۸۶۵.

گرجستان و واسپورکان Vaspurakan و سیسجان در دست قوم خزر بود و شهر ایشان کابالا Kâbala (قبله) نام داشت.

ممکن است نام شروان مأخوذ از نام «سایر» باشد. طبق سنگ نبشته‌ای که در ۱۹۲۹ در دربند کشف شده در زمان انوشیروان شخصی به نام بارزیوس Barzius به عنوان مدیر مالی آن قلعه زیر فرمان دولت ایران بوده است.^۱ ظاهراً به مناسبت این قبیل ثروتها و اشیاء نفیس که در شهر شیز جمع شده بود آن را گنجک یعنی (گنج خانه) نام نهادند. از حوادث زمان انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) هجوم اقوام ابخاز و خزر و بلنجر و آلان به ارمنستان ایران است. خسرو انوشیروان آنان را شکست سختی داد و اسیر بسیار گرفت و قریب ده هزار تن از اسیران را در آذربایجان و نواحی آن اسکان داد.^۲ در زمانی که ویستهم، و وندی (بندوی) سرداران هرمزبن انوشیروان آن پادشاه را کور کرده و از سلطنت خلع کردند پسرش خسرو پرویز در آذربایجان بود. بزرگان ایران وی را از آن ایالت خواسته به شاهی برداشتند (۵۹۰م).^۳ پس از آن که خسرو پرویز به سلطنت نشست بهرام چوبین که در زمان پدرش هرمز سر به شورش برداشته بود حاضر نشد از وی اطاعت کند و چون لشکری بزرگ در اختیار خود داشت، خسرو از پیش او بگریخت و به روم رفت و به کمک موریکیوس امپراطور آن کشور با لشکری از رومیان از راه آذربایجان به ایران باز گشت.

در سال ۵۹۱ خسرو به شهر شیز رفت و آتشکده آذرگشنسپ را زیارت کرد و از خداوند در پیروزی خود بر بهرام چوبین یاری خواست. اما بهرام چوبین در غیاب خسرو به پادشاهی ایران نشست، وندوی (بندوی) دایی خسرو که زندانی بود از زندان گریخته به آذربایجان نزد برادرش ویستهم رفت و در آن جا علم مخالفت علیه بهرام چوبین برافراشته مردم را به نفع خسرو گرد خود فراهم می آورد.

سرانجام بهرام در حوالی گنزک (گنجک) آذربایجان شکست سختی از خسرو خورد و به ترکان ماوراءالنهر پناه برد و چندی بعد در بلخ به تحریک خسرو پرویز گشته

۱- A. Zekıvelidi Togan: Azerbaycan: Islam Ansiklopedisi, 2 cilt. Istanbul 1949, p. 91-119.

۲- تاریخ طبری، طبع اروپا، ج ۲ ص ۸۹۵.

۳- ایضاً تاریخ طبری، ج ۲ ص ۹۹۳.

شد.^۱ خسرو پرویز پس از مدتها سلطنت در اواخر عمر از هراکلیوس امپراتور روم شکست خورد، هراکلیوس در ۶۲۴ میلادی پس از تسخیر آذربایجان شهر گنزک (گنجک) را اشغال کرده آتشکده آذرگشنسپ را ویران ساخت. خسرو در هنگام گریز قدری از این آتش مقدس به همراه خود برد.^۲ به قول تئوفانس Theophanes (۷۵۰-۸۱۷م) مورخ بیزانسی، گنج و ثروت این معبد را که شبیه گنجهای کروزوس Krosus پادشاه قدیم لیدییه بود رومیان به غارت بردند.^۳

در روزگار آذرמידخت در ۶۳۰م. یکی از اسپهبدان ایران که طبری او را اسپهبد آذربایجان نوشته مدعی سلطنت شد و ملکه را به زنی خواست، آذرמידخت در نهان وسایل قتل او را فراهم آورد. آن گاه پسرش فرخ هرمزد که رستم فرخزاد (رستم فرخزاد) نام داشت با سپاهی به تیسفون آمد و آذرמידخت را از سلطنت خلع و کور کرد. مورخان ارمنی این پدر و پسر را ایشخان Ishkhan آذربایجان خوانده اند که در زبان ارمنی به معنی امیر است.

رستم برادرش خوره زاد را که منصب دریک پت Drik. Pat (رئیس دربار) داشت به دوین Dvin فرستاد تا اسپت و اراز تیروچ جاویدان خسرو Xosro-Aspêt, Wâraz Tiroch. Javitân. پسر سمباط خسرو شنوم را که قباد دوم (شیرویه) مرزبان ارمنستان کرده بود دستگیر نماید.

هنگامی که اعراب تیسفون را محاصره کردند لشکر ماد و آذربایجان زیر فرمان قباد برادر رستم بود. پس از شکست ایرانیان در حیره بقایای لشکر آذربایجان خوره زاد را به فرماندهی خود برگزیدند. وی به تیسفون آمد و گنجهای آن شهر را با خود به آذربایجان برد. لقب خوره زاد دریک بد و لقب دیگرش مردانشاه بود.

پس از شکست نهاوند (۶۴۲م) قیصر روم امیری به نام توما Tuma به ارمنستان فرستاد، وی چون نمی خواست قرارداد سابق را با ماد آذربایجان برهم بزند ایشخانها را نزد خود گرد آورده به نزد خوره زاد امیر آذربایجان رفت.

به قول سبؤس Sebeos هنگامی که یزدگرد به طرف طالقان خراسان برای گرفتن کمک

۱- تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۰۱-۲۹۳.

۲- ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۶۹.

۳- پوردورد؛ یشته، ج ۲، ص ۲۴۴.

می‌رفت خوره‌زاد امیر آذربایجان از پادشاه جدا شده و از اسماعیلیان (اعراب) امان خواست و تسلیم به‌ایشان شد، اعراب او را مانند هر مزان به‌مدینه فرستادند. در هنگامی که اعراب آذربایجان را تصرف می‌کردند دو برادر دیگر رستم، اسفندیار و دیگری بهرام در آنجا حکومت داشتند. گنرک در ۴۸۵ م اسقف‌نشین بود و اسقفی نسطوری داشت. همچنین شهرپایی تا کران Paitakaran (بیلقان؟) نیز اسقف‌نشین بوده است.^۱

سنگ نبشته‌ای از عهد شاپور دوم ساسانی

در تابستان سال ۱۳۴۵ شمسی کتیبه‌ای به‌خط پهلوی از زمان شاهپور دوم ساسانی توسط آقای کامبخش، فرد باستان‌شناس ایرانی در مشکین شهر کشف گردید. محل پیدا شدن این کتیبه در یک صد متری شرق میدان اصلی مشکین شهر (خیابان) در دره‌ای است که معروف به باغ نوروز است. در ارتفاع شرقی این دره قلعه‌ای است که از سه طرف با شیب بسیار تندی به رودخانه خیابان منتهی می‌شود. در کمرکش ارتفاع غربی دره یا باغ نوروز تخته‌سنگ بسیار عظیمی است که درست در مقابل آن قلعه قرار گرفته و این کتیبه بر دل آن نوشته شده است.

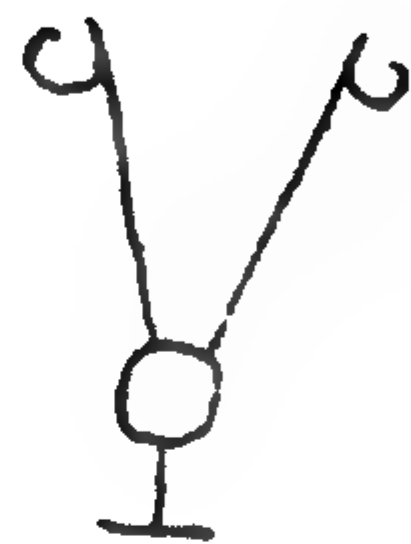
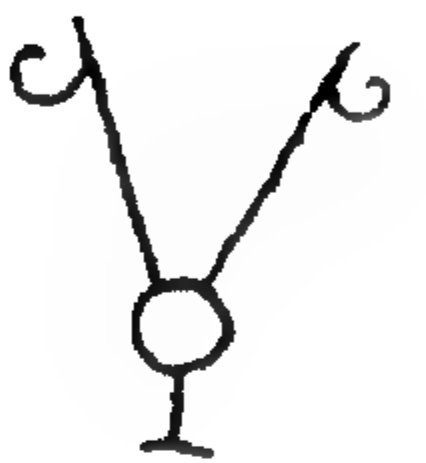
آن قلعه مستطیل شکل است و به‌تقریب، ۲۳۰ متر طول و ۱۱۰ متر عرض دارد و اکنون کاملاً خراب و متروک است. چنان‌که از این سنگ نبشته برمی‌آید به‌نظر می‌رسد که آن قلعه به‌دست نرسه هرمزد نامی که شهردار یعنی فرمانروای آن نواحی بوده پی‌افکنده شده و در ظرف شش سال به‌انجام رسیده است.

پس از آن، در ادوار بعد مکرر تعمیر و تکمیل گردیده و مورد استفاده آیندگان قرار گرفته است. در حال حاضر این قلعه دارای آخورها و اصطبل‌های فراوانی است و به‌یک درّ جنگی بیشتر شباهت دارد. این سنگ نبشته به‌خط پهلوی ساسانی است و در ماه هفتم بیست و هفتمین سال سلطنت شاپور دوم یعنی سال ۳۲۷ میلادی به‌امر نرسه هرمزد نوشته شده و نخستین کتیبه پهلوی است که در آذربایجان به‌دست آمده است. این کتیبه در دو ردیف است، که یکی پانزده سطر و دیگری شش سطر در طرف راست آن است و مجموعاً

بیست و یک سطر دارد و بر تخته سنگ مزبور کنده شده است. در جهت راست آن به طرف بالا دو علامت خانوادگی به صورت دوزاویه حاد که هر دو ضلع آن حلقه‌ای به رأس خود دارد و قاعده هریک به طور عمودی بر پایه دایره ماندی قرار گرفته است دیده می‌شود.^۱

(الف) تلفظ نگاری هزوارش و پا زند آن:

- ۱- بیرخ (پت ماه) متری قدم (اپر) شنت (سال)
- ۲- ۲۷ شهپوهری ملکان (شاهان)
- ۳- ملکا (شاه) زی (آنک) خوه (بوت)
- برا (پوس) ی هر مزد ملکا (شاه) امت (کا)
- ۴- لی (من) نرسخی هورمزدی لی (من)
- ۵- گوپت آییغ (کو) زنه (این) دزی زی (آنک) فرخت
- ۶- دخوخلی (?) زی (آنک) فرکندم اپم (اوم)
- ۷- پعن (پت) شم (نام) زی (آنک) یزدان یدعتن (دانم)
- ۸- ملکان ملکا (شاهنشاه) پعن (پت) ۶ شنت (سال)
- ۹- پعن (پت) فرچامی کرتی کعن (چنین)
- ۱۰- شترداری ربا (و چورگ) آزات ی گبرا (مرت)
- ۱۱- منو (کیه) لصدر (تر) خوه (بوت) رات ی بوات (پعن) پت
- ۱۲- زنه (این) دزی پسندات ادین (اذک)
- ۱۳- نوم... چ... ل... دین...
- ۱۴- من (هیچ) لی (من) ال (او) ربان آفرینی
- ۱۵- ... لعن (پیش)
- ۱۶- ایو عبیدون (کردم)
- ۱۷- منو (کیه) لا (نی) پسندات
- ۱۸- ادین (اذک) دزی ایو
- ۱۹- عبیدونای (کند) منو (کیه) من (هیچ)
- ۲۰- زنه (این) شپیر (ویه)
- ۲۱- خوت (بوت)



۱۱. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۲. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۳. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۴. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۵. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۶. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۷. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۸. نکته-مکروه سنگ دین
 ۱۹. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۰. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۱. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۲. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۳. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۴. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۵. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۶. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۷. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۸. نکته-مکروه سنگ دین
 ۲۹. نکته-مکروه سنگ دین
 ۳۰. نکته-مکروه سنگ دین

(ب) ترجمه کتیبه:

- ۱- به ماه مهر بر سال
- ۲- ۲۷ شاهپور شاهان
- ۳- شاه. آن که بود پسر هرمزد شاه. آنگاه
- ۴- من نرسه هرمزد. من
- ۵- گفتم که این دژ فرخ
- ۶- دخوخلی (?) آن که من فرکندم (ساختم)
- ۷- به نام آن که یزدان دانستم و
- ۸- شاهان شاه به ۶ سال
- ۹- به فرجام کردم چنین
- ۱۰- شهریار بزرگ آزاد مرد
- ۱۱- هرکه از این پس راد باشد
- ۱۲- این دژ پسند زدیگر
- ۱۳- ...
- ۱۴- از من به روان او آفرین باد
- ۱۵- ... پیش
- ۱۶- یک کند
- ۱۷- هرکه نپسندد
- ۱۸- یک دیگر دژ
- ۱۹- کند که از این
- ۲۰- بهتر
- ۲۱- بود

چنانکه ملاحظه می شود بعضی از سطرهای این سنگ نبشته خوانا نیست و به جای آنها نقطه گذاشتیم ولی معنای کلی کتیبه مفهوم است. با وجود محوشدگی و ابهام بعضی از کلمات هنوز بعد از ۱۶۳۱ سال قابل قرائت است.

ما این کتیبه را لفظ به لفظ به خط فارسی برگردانیدیم و هزوارشهای آن را مشخص کرده با نهادن پازند آنها در میان دو کمان برای مطابقت با متن پهلوی به طور تحت اللفظی ترجمه کردیم.

فصل پنجم

آذربایجان پس از اسلام

فتح آذربایجان به دست عرب

فتح آذربایجان پس از آخرین جنگ ایران و عرب در واجروذ که در بین همدان و قزوین قرار داشت و سردار ایرانی در آن جنگ موتا و سردار عرب نعیم بن مقرن بود (۱۸-۲۲ هـ) نوبت فتح آذربایجان رسید.

در جنگ واجروذ سردار سپاه آذربایجان اسفندیاذ (اسفندیار) برادر رستم فرخزاد، و سرداری ری فرخان زیبندی به موتا پیوستند ولی در این جنگ شکست سختی خوردند.

پس از این فتح بکیر بن عبیدالله، و سماک بن حزشه انصاری یکی پس از دیگری به امر عمر خلیفه دوم به آذربایجان رفته و آن سرزمین را تسخیر کردند.^۱ اینک خلاصه این داستان را به قلم ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در این مختصر می آوریم:

«و عمر به نعیم نامه کرد که سماک بن حزشه انصاری را به آذربایگان فرست و آنجا عمر، عتبه بن فرق و بکیر بن عبدالله را فرستاده بود. پس این عتبه بن فرق از یک سو

۱- تاریخ طبری، طبع اروپا، ج ۵، ص ۳۶۵۰ و ۳۶۶۰-۳۶۶۲.

به آذربایگان رفت، و بکیر بن عبدالله از دیگر سو. نخستین کس که به پیش بکیر آمد، ملکی بود از ملوک آذربایگان نام او اسفندیار. بکیر چون خبر او یافت که همی آید با سپاه، به عمر نامه کرد و مدد خواست. پس پیش از آن که مدد آمدی با اسفندیار حرب کرد. بکیر حیلتي کرد و اسفندیار را اسیر گرفت.

اسفندیار بکیر را گفت که مرا مکش و اسیر همی دار که اگر تو مرا بکشی همه آذربایگان خون من از تو بجویند و با تو حرب کنند. بکیر او را همچنان اسیر همی داشت و سماک بن حزشه پیامد از نزدیک نعیم بن مقرن به مدد بکیر، و او اسفندیار را اسیر کرده بود و آن شهرها که گرداگرد بود همه گشاده بود. پس بکیر نامه کرد به عمر که به آذربایگان حرب نموده و اسفندیار اسیر است و مرا به باید شدن به دربند و حرب آنجا باید ساختن. (پس) مردی از دهقانان آذربایگان نام او بهرام (بن فرخزاد) به شهر آذربایگان سپاه کرد و به حرب بکیر آمد.

بکیر و عتبه و سماک، هر سه به یک جای گرد آمدند و حرب کردند. بهرام به هزیمت رفت، پس بکیر آن خمسهای غنیمت گرد کرد و به عمر فرستاد با نامه فتح و دستوری خواست به دربند شدن، عمر وی را دستوری داد. بکیر عتبه را بر همه آذربایگان خلیفت کرد و سماک را با همه سپاه بدو سپرد و اسفندیار را بدو سپرد و خود با سپاه خویش به دربند شد.^۱ «فتح آذربایجان به قول بلاذری به دست حذیفه بن الیمان روی داد». وی در امارت مغیره بن شعبه بر کوفه که فرمانروایی ایران نیز زیر نظر او بود و به اشاره عمر از جانب مغیره به حکومت آذربایجان فرستاده شد. در آن گاه اردبیل پایتخت آذربایجان بود. مرزبان آذربایجان که در اردبیل جای داشت سپاهی از مردم باجروان و میمند و نریر و سراة (سراب) و میانه گرد آورد به جنگ مسلمانان بیرون شد و شکست یافت و با پرداخت هشتصد هزار درهم با حذیفه صلح کرد.

در مقابل حذیفه از طرف سپاه عرب تعهد نمود که کسی از آنان را نکشد و از ایشان اسیر نگیرد و آتشکده‌های شان را ویران نسازد، و آنان را در برابر کردن بلاسجان و سبلان و ساتروذان حمایت کند، و بخصوص مردم شهر شیز، را از رقص در اعیاد و نمایشهایشان منع نماید.

پس از آن عمر حدیفه را از فرمانروایی آذربایجان عزل کرد و عتبه بن فرقد سلمی را که در موصل و به قولی در شهر زور بود حکومت داد. واقدی می نویسد که مغیره بن شعبه، آذربایجان را در سال ۲۲ هجری از کوفه به زور بگشاد و آن در اصطلاح فقها مفتوح العنوه است.

عثمان، عتبه بن فرقد را عزل کرده ولید بن عقبه بن ابی معیط را فرمانروایی آذربایجان داد. چون مردم موقان نقض عهد کرده بودند ولید با آنان جنگ نمود و از آنان اسیر گرفت تا به صلحی دیگر راضی شدند. پس از ولید، اشعث بن قیس به حکومت رسید. گویند اشعث بن قیس گروهی از عرب را از اهل عطاء و دیوان (یعنی کسانی از بیت المال حقوق سالانه داشتند) در آذربایجان سکونت داد و به آنان امر کرد که مردم آن سامان را به اسلام دعوت کنند. پس از آن سعید بن العاصی به حکومت آذربایجان نشست و گروهی از مردم ارمنستان و آذربایجان بروی شوریده در ارم (اورمیه) و بلوانکرج گرد آمدند، سعید بن العاصی، جریر بن عبدالله بجلی را به سرکوبی ایشان فرستاد، وی آنان را شکست داده پیشوای ایشان را بر در قلعه باجروان به دار آویخت.

چون علی بن ابی طالب (ع) به خلافت نشست، نخست سعید بن ساریه خزاعی و سپس اشعث بن قیس را حکومت آذربایجان داد.

اشعث در این بار، بیشتر مردم را مسلمان یافت که می توانستند قرآن بخوانند. پس گروهی از اهل عطاء و دیوان را از مردم عرب در شهر اردبیل نشیمن داد و آن را پایتخت خود ساخت و مسجدی در آنجا بنا کرد.

«هنگامی که لشکر عرب به آذربایجان فرود آمد، عشایر عرب از مصر و شام به آن سامان روی نهاده و هرچه توانستند برای خود زمین به دست آوردند و بعضی از ایشان زمینهای ایرانیان را خریدند. ده نشینان زمینهای خویش را به ایشان واگذار کرده خود به ناچار برزگری ایشان را پذیرفتند»^۱.

طبری می نویسد: «همواره شش هزار تن از جنگجویان عرب از کوفه به آذربایجان گسیل می کردند و هر چهار سال یک بار عوض می شدند».

ابوالفرج اصفهانی می نویسد «که تنها از یک عشیره بنی تغلب دو هزار خانواده بیشتر

در آذربایجان سکونت داشتند».^۱

بابک خرم دین

آذربایجان همچنان به دست حکام عرب اداره می شد تا پس از بنی امیه نوبت به عباسیان رسید. از دوره مأمون یک نهضت مذهبی و اشتراکی که با احساسات ملی توأم بود در آذربایجان به پیشوایی مردی به نام جاویدان بن سهل پیدا شد که آنان را خرم دینان یا خرمیه می گفتند. این فرقه از بازماندگان فرق مزدکی در ایران بوده و قائل به تناسخ بودند. در کتابهای اسلامی این فرقه را محمّره لقب داده و سرخ جامگان ترجمه کرده اند. بعضی خرمیه را از پیروان شروین بن سرخاب از شاخه کیوسیه از آل باوند شمرده اند.^۲

این نسبت نبایستی بی وجه باشد زیرا کیوس برادر انوشیروان و پسر قباد مزدکی مذهب بود و به همین دلیل به دست برادرش خسرو انوشیروان کشته شد.

بسیاری از مورخان اسلام خرمیه را فرقه ای اباحی و لذت پرست خوانده و وجه تسمیه ایشان را از کلمه خرم به معنی شادمانی و خوشگذرانی گرفته اند. ظاهراً با شهادت اصطخری در ترجمه مسالک و ممالک که می نویسد:

«گویند مردمان آنجا که دین خرم دینان دارند همان نوعی باشد از گبرگی و در مسجدها قرآن خوانند لکن به ظاهر والاطریق اباحت دارند».^۳

نسبت ایشان به اباحه بایستی نوعی از تبلیغات مبالغه آمیز طرفداران دولت عباسی درباره ایشان باشد.

بعضی وجه تسمیه ایشان را از نام «خرمه» زن مزدک گرفته اند و گویند آن زن پس از مرگ شوهرش به ری گریخت و دین او را رواج داد.

شاید همان طور که یاقوت در ماده خرم نوشته آنان به دهی به همین نام که در نزدیکی اردبیل قرار داشته منسوب باشند.^۴

طبری و دینوری آغاز کار خرمیان را در آذربایجان از سال ۱۹۲ نوشته اند. اما بابک

۱- اغانی، چاپ مصر، ج ۱۱، ص ۵۹.

۲- دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام، ص ۱۹۲.

۳- مسالک و ممالک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۶۷.

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۲۷.

بعضی از دراهم تقره امرای عرب در آذربایجان



سکه یکی از امرای عرب در ارمینیه آذربایجان در سال ۹۸ هجری



این درهم در سال ۱۰۵ هجری در آذربایجان ضرب شده



این درهم در سال ۱۹۷ هجری به ارمینیه آذربایجان ضرب شده

که بعضی پدر او را مرداس نوشته‌اند، و برخی بدون ذکر نام پدر، او را پسر روغن فروشی از اهل مدائن خوانده‌اند در جوانی به سهل بن جاویدان پیوست و کیش او را پذیرفت. پس از مرگ او به یاری زن سهل که به ازدواج بابک درآمده بود به پیشوایی خرم دینان رسید.

بابک در ۲۰۱ هجری به روزگار مأمون علیه دولت عباسی قیام کرد و بر قلعه‌هایی چند در آذربایجان، من جمله قلعه بد دست یافت. مدت بیست و دو سال فتنه او به طول انجامید. وی در اثناء این مدت چندین لشکر خلیفه را شکست داد.

لشکر عرب به جهت تنگی راهها و سرمای سخت آن حدود از دفع وی و گرفتن قلعه بد عاجز بودند. در زمان خلافت معتصم عباسی، سردار وی افشین که خیزر بن کاوس نام داشت مأمور سرکوبی بابک شد. بابک در دفع لشکر خلیفه از امپراطور روم شرقی توفیل پسر میخائیل یاری خواست، ولی پیش از رسیدن کمک امپراطور، افشین، بابک را بفریفت و وی را شکست داد.

بابک بگریخت و به دست سهل بن سباط به طریق ارمنستان گرفتار آمد. قلاع او به فرمان افشین ویران شد و او را به بغداد بردند و معتصم او را به خواری تمام بکشت و پیکر او را به دار آویخت (۲۲۳ هـ). در این بیست و دو سال جنگ بین بابک و دولت عباسی بیش از پانصد هزار تن از لشکر اسلام کشته شدند.

بعضی این عده را به یک میلیون رسانیده‌اند. باید دانست که تختگاه بابک در قلعه بد در نزدیک هشتاد سر بود و این هشتاد سر، کوهی است سخت به ناحیه یافت که در تداول مردم آن را هشته سر گویند. یافت اکنون از دهستانهای پنج‌گانه بخش هوراند شهرستان اهر است که از مشرق محدود به اردبیل است و شهر بد در نواحی قرجه‌داغ (ارسباران) در نزدیکی رود ارس بوده است.^۱

۱- کامل بن اثیر. حوادث سال ۲۰۱؛ مطهر بن طاهر المقدسی. البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۱۴-۱۱۸؛ نادر میرزا. تاریخ تبریز، ص ۱۸-۳۱. تاریخ مذاهب اسلام، ص ۴۰۷-۴۰۸.

جدول فرمانروایان آذربایجان در دوره تسلط عرب

شماره	نام فرمانروای عرب	آغاز حکومت
۱	حذیفه بن الیمان ^۱	سال ۲۲ هجری
۲	سماک بن الحارث	۲۳ هـ
۳	عتیبه بن فرقد	۲۴ هـ
۴	ولید بن عقبه بن ابی معیط	۲۵ هـ
۵	سعید بن ساریه خزاعی (از طرف حضرت علی)	
	آذربایجان و ارمنستان را با هم داشت	۳۶ هـ
۶	قیس بن سعد بن عباده دلیم بن حارثه انصاری	-
۷	عبیدالله بن العباس (از طرف حضرت امام حسن)	۴۰ هـ
۸	—
۹	محمد بن مروان (برادر عبدالملک مروان)	
	آذربایجان و ارمنستان را با هم داشت	۷۳ هـ
۱۰	مسلمه بن عبدالملک (برادر ولید اول اموی)	
	آذربایجان و ارمنستان را با هم داشت	۹۱
۱۱	ثابت النهروانی	۱۰۲
۱۲	جراح بن عبدالله الحکمی آذربایجان و ارمنستان را با هم داشت	۱۰۴
۱۳	سعید بن عمرو بن اسود الحرشی	۱۰۶
۱۴	مسلمه بن عبدالملک (بار دوم)	
	آذربایجان و ارمنستان را با هم داشت	۱۰۷
۱۵	مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) به انضمام ارمنستان	۱۱۴
۱۶	مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) به انضمام ارمنستان	۱۱۴
۱۷	ابو جعفر المنصور (خلیفه دوم عباسی)	۱۲۳ هـ
۱۸	محمد بن صول (نایب ابو جعفر منصور)	۱۳۴
۱۹	یحیی بن خالد برمکی	۱۵۸

۱- وی همان ابو عبدالله حذیفه بن یمان عیسی است. رجوع کنید به فهرست ابن اثیر ص ۲۷۷.

۱۶۱	۲۰	بسطام بن عمرو التغلبی ^۱
۱۷۱	۲۱	یزید بن مزید بن زائده شیبانی (ملقب به شروانشاه)
-	۲۲	...
۱۸۳	۲۳	یزید بن مزید (بار دوم)
۲۰۲	۲۴	حاتم بن هرثمه بن اعین ^۲ در گذشته در ۲۰۳ هجری
۲۰۵	۲۵	عیسی بن محمد بن ابی خالد (آذربایجان و ارمنستان)
۲۰۹	۲۶	علی بن صدقه، زریق ^۳ آذربایجان و ارمنستان
۲۰۹	۲۷	ابراهیم بن لیث بن الفضل
۲۱۱	۲۸	محمد بن حمید الطوسی (آذربایجان و سرزمین جزیره)
۲۱۴	۲۹	علی بن هشام که در سال ۲۱۷ کشته شد
۲۱۷	۳۰	عجیف بن عنبسه ^۴
۲۲۴	۳۱	منکجور، سردار افشین، در گذشته ۲۲۵
۲۲۵	۳۲	...
۲۳۳ هـ	۳۳	محمد بن حاتم بن هرثمه
۲۳۴	۳۴	حمدویه بن علی بن الفضل السعدی
	۳۵	المعتز بن المتوکل (فرمانروای افتخاری آذربایجان و ارمنستان)
۲۳۵	۳۶	ابوسعید محمد بن یوسف المروزی (نایب حاکم فوق)
۲۳۷	۳۷	یوسف بن محمد (پسر حاکم فوق)
	۳۸	ابوالحسن علی بن یحیی الارمنی در گذشته در ۲۴۹
۲۴۸		(فرمانروای آذربایجان و ارمنستان)
۲۶۰	۳۹	علاء بن احمد الازدی
۲۶۱	۴۰	محمد بن عمر بن علی بن مرالطائی الموصلی ^۵

۱- ر.ک: ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲.

۲- ر.ک: ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۸.

۳- ر.ک: ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۷۵.

۴- ر.ک: ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۲.

۵- ر.ک: ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۹۹.

محمد بن ابی الساج در ۲۷۶ آذربایجان را فتح کرد، و سپس ابوسالم دیسم بن ابراهیم کرد در ۳۲۷ آذربایجان را فتح نمود.^۱

مرزبان اول پسر محمد در سال ۳۳۰ آذربایجان را فتح کرد.

ساجیان - جد این خانواده، ابوالساج دیوداد بن یوسف دیودست، از امرای اشروسنه در ماوراءالنهر بود. در فتنه بابک همراه همشهری خود افشین به آذربایجان آمد و در سال ۲۴۲ هجری از طرف متوکل خلیفه به بازرسی راه مکه مأمور شد. در عهد خلافالمعتز در سال ۲۵۴ به فرمانروایی حلب و قنسرين و سپس در ۲۶۱ هـ به حکومت اهواز رسید. ولی به علت استیلای یعقوب لیث بر خوزستان املاک او به دست آن پادشاه افتاد. پس از شکست یعقوب در سال ۲۶۲ هـ به بغداد رفت و در راه جندیشاپور در سال ۲۶۶ درگذشت. پس از او پسرش ابوالمسافر (ابوعبیدالله) محمدالافشین به دستگاه خلافت عباسی راه یافت. در سال ۲۷۶ از طرف موفق برادر معتمد خلیفه به فرمانروایی آذربایجان رسید و اردبیل را تختگاه خود ساخت و مراغه را از عبدالله بن حسن همدانی بگرفت (۲۸۰ هـ)، و با سبباط باگراتونی جنگ کرده قسمتی از ارمنستان را ضمیمه ملک خود ساخت.

سرانجام در ربیع الاول سال ۲۸۸ هـ به بیماری طاعون در برذعه درگذشت. پس از او برادرش ابوالقاسم یوسف بن ابوالساج به فرمانروایی آذربایجان رسید. سر از اطاعتالمقتدر بالله عباسی باز زد و سبباط پادشاه ارمنستان را بی اجازه خلیفه بکشت، و ری و قزوین و زنجان و ابهر را از محمد بن علی سلوق بگرفت و لشکر خلیفه را در ۳۰۵ هجری شکست داد. خلیفه در سال ۳۰۵ مونس خادم را به جنگ وی فرستاد. یوسف به زنجان پناه برد و سپس ناچار شد به اردبیل بگریزد. در آنجا اسیر شده او را به احترام به بغداد آورده آزاد ساختند (۳۱۰ هـ) سپس خلیفه دیگر باره فرمانروایی ری و آذربایجان را به او داد و او را به جنگ قرمطیان گسیل داشت. با وجود دلیری بسیار در نخستین نبرد گرفتار شد و با دیگر اسیران به دست ابوطاهر قرمطی از قرامطه بحرین به قتل رسید (ذی حجه سال ۳۱۵ هـ)

جدول خاندان بنی ساج (آذربایجان، مراغه، اردبیل، برذعه)

- ۱ ابوالساج دیوداد بن دیودست (در ۲۶۶ درجندی شاپور درگذشت)^۱
- ۲ ابوالمسافر (ابوعبیدالله) محمدافشین بن دیوداد
(در ربیع الاول سال ۲۸۸ درگذشت)^۲ ۲۷۶ هـ
- ۳ دیوداد بن محمد ربیع الاول ۲۸۸
- ۴ ابوالقاسم یوسف بن دیوداد^۳ شعبان ۲۸۸
- ۵ ابوالمسافر فتح بن محمد^۴ ذی الحجه ۳۱۵

بنی عباس در سال ۳۱۸ هجری این ایالت را ضمیمه دولت خود کردند.^۵ چنانکه گفتیم ابوالمسافر فتح بن محمدالافشین که به فرمانروایی آذربایجان رسید بیش از دو سال حکومت نکرد و در شعبان سال ۳۱۷ به دست مفلح الیوسفی در اردبیل مسموم گشت. پس از مرگ او آذربایجان باز به دست خلفای عباسی افتاد پسرش ابوالفرج به سرداری خلیفه در بغداد بماند و از دوستان و همکاران امیرالامراء ابوبکر محمد بن رائق بود که یکبار در سال ۳۲۴ و بار دوم در ۳۲۹ هجری به این منصب رسید. ساجیان یکی از قدیمترین سلسله‌های ایرانی هستند که در برابر خلفا پرچم مخالفت افراشتند با آن که استقلال کامل نداشتند باز می‌توان آنان را در ردیف سلسله‌های طاهری و صفاری و سامانی به‌شمار آورد.^۶

دیسیم کرد در آذربایجان - آذربایجان در سال ۳۲۷ هـ به دست ابوسالم دیسم بن ابراهیم کردی افتاد. ابن حوقل اورادیسم بن شاذلویه می‌نویسد:^۷ ظاهراً این اسم نام خاندان مادری اوست که پدر دیسم از ایشان دختر گرفته بوده است. ابن مسکویه می‌نویسد: پدر دیسم یکی از خوارج و از همراهان هارون خارجی

۱- وی از سال ۲۵۴ تا ۲۵۸ والی حلب بود.

۲- وی از سال ۲۶۳ تا ۲۶۸ والی مکه و در ۲۶۹ والی انبار بود و در سال ۲۷۶ ولایت آذربایجان یافت.

۳- از سال ۲۶۲ تا ۲۸۱ والی مکه بود و دو بار یکی در سال ۳۰۶ و دیگری در ۳۱۱ برری مستولی شد و از سال ۳۱۱ تا ۳۱۴ بر ایالت جبال دست یافت و سرانجام در سال ۳۱۵ هجری ابوطاهر قرمطی او را بکشت.

۴- او را مفلح الیوسفی در شعبان سال ۳۱۷ بکشت.

۵- زاماور ص ۲۷۴.

۶- دایرة المعارف الاسلامیه (ترجمه عربی) ج ۱۱، ص ۳۶-۳۸؛ زاماور، معجم الانساب شماره ۱۶۳.

۷- ابن حوقل: صورة الارض، ص ۳۴۴.

معروف بود و پس از کشته شدن هارون در نواحی موصل به آذربایجان آمد و دختر یکی از بزرگان کرد را به زنی گرفت و دیسم از این زن زائیده شد.

وی چون نیرومند گشت به یوسف بن ابی الساج پیوست و یکی از سرکردگان سپاه او شد. دیسم پس از رفتن یوسف از آذربایجان و کشته شدن او به دست قرامطه علم طغیان برافراشته به یاری خویشان مادری خود که از کردان بودند بر آذربایجان مسلط گشت در سال ۳۲۶ هـ لشکری نامی که فرزند مردی گیلی بود و نخست از سرداران ماکان کاکلی و سپس مرداویج بود. پس از کشته شدن مرداویج، یاری از طرف برادرش وشمگیر بر همدان حکومت داشت. در آنجا مالی اندوخته به آذربایجان لشکر کشید. وی دیسم را شکست داده و سراسر آذربایجان را به جز تختگاه آن که اردبیل بود تصرف کرد. سپس اردبیل را محاصره نمود و به اردبیلیان وعده داد که اگر شهر را بگشایند به ایشان پاداش نیکو دهد. اردبیلیان چون از بدرفتاری لشکری با مردم همدان آگاه بودند تسلیم شدند، و کسی را به نزد دیسم فرستاده از او یاری خواستند.

دیسم دسته‌ای از کردان و صعلوگان گرد آورده پنهان به نزدیک اردبیل آمد و ناگهان به گیلها حمله آورده و ایشان را به سوی موغان گریزان ساخت. مردم موغان که از آغاز اسلام استقلال خود را از دست نداده و همواره اسپهبدی از خود داشتند در این زمان اسپهبد ایشان که «ابن دلوله» خوانده می‌شد با پسر خود لشکرستان و برادرزاده‌اش و چند هزار تن از جوانان جنگی گیلان به یاری لشکری شتافت. دیسم تاب مقاومت نیاورده اردبیل را گذاشته به آن سوی رود ارس رفت و گذرگاهها را بگرفت.

پس از چندی لشکری و همراهانش بر لشکر دیسم شیخون زدند و او را گریزان ساختند. پس از شکست دیسم، لشکری به فرمانروایی آذربایجان نشست. دیسم ناگزیر بهری رفت و از وشمگیر یاری خواست. وشمگیر از تسخیر آذربایجان به دست لشکری بی‌اجازه او ناخرسند بود. پس سپاهی به دیسم داد به شرط آن که او بر منابر آذربایجان خطبه به نام وشمگیر خواند و سالانه صد هزار زر سرخ به خزانه او پردازد و سپاه را پس از دفع لشکری بهری بازگرداند. لشکری در برابر سپاه دیسم تاب مقاومت نیاورد و آذربایجان را گذاشته به ارمنستان رفت. دیسم در آذربایجان دوباره قرار گرفت و به نام وشمگیر بر آن سرزمین فرمان می‌راند. چون در این هنگام کردان تحت فرمان او سر به طغیان برداشته بودند، دیسم به یاری دیلمانی که همراه آورد آنان را گوشمالی سخت

داد. وزیر دیسم ابوالقاسم علی بن جعفر که از مردم آذربایجان و مردی دبیر و زیرک بود، به سببی از دیسم اندیشناک شده به نزد مرزبان پسر محمد بن مسافر از بنی سلار (سالار) فرمانروای تارم رفت.

چون او مانند مرزبان کیش باطنی داشت مرزبان او را به وزارت برگزید. ابوالقاسم مرزبان را وادار کرد که به آذربایجان لشکر بکشد. بر اثر توطئه او با سرداران دیسم که بعضی از ایشان باطنی مذهب بودند، سپاهیان کرد و دیلم دیسم به مرزبان پیوستند. دیسم ناچار به ارمنستان گریخت پس از چندی به سبب سعایت سرداران مرزبان بر جان خود بیمناک شده اجازه خواست که به تبریز برود. از تبریز نامه به دیسم نوشته و از خطاهای گذشته عذرخواست. دیسم پاسخ داد تا سپاهیان دیلمی را نکشی به وفاداری تو اطمینان حاصل نکنم. پس ابوالقاسم به یاری تبریزیان دیلمان را بکشت و سران ایشان را دستگیر ساخت و دیسم به تبریز آمد. مرزبان با لشکر خود به تبریز حمله کرد و آن شهر را محاصره نمود. دیسم و کردان از شهر بیرون شده به اردبیل رفتند مرزبان به اردبیل آمد و آن شهر را محاصره کرد.

چون محاصره اردبیل به طول انجامید، دیسم بر اثر اصرار بزرگان شهر ناچار شد که به مرزبان پیشنهاد صلح کند و از او بخشایش طلبد.

مرزبان او را نواخته و امان داد و به مردم اردبیل فرمان داد که به دست خود باروی آن شهر را ویران سازند. از آن پس مرزبان خداوند آذربایجان واران و ارمنستان شد و تادر بند باب‌الابواب و شروان زیر نفوذ خود آورد. اما دیسم پس از مدتی که پیش مرزبان بود از او درخواست که با خاندان و کسان خویش به یکی از قلاع تارم رود و بقیّت عمر را در آنجا بگذرانند. مرزبان خواهش او را پذیرفته وی را بدانجا روان ساخت.

پس از گرفتاری مرزبان به دست رکن‌الدوله دیلمی در سال ۳۳۷ هجری و هسودان برادر او، دیسم را که در قلعه‌ای از تارم جای داشت برآورده روانه آذربایجان ساخت. دیسم دیگر باره به آذربایجان آمد و در اردبیل بنشست. پس از چندی ابن عبدالرزاق از طرف رکن‌الدوله به آذربایجان لشکر کشید.

دیسم چون یارای مقاومت نداشت به ورثان گریخت، ابن عبدالرزاق، ابوجعفر بن عبدالله را که قبلاً وزیر دیسم بود و به او خیانت کرده بود، بنواخت و وزارت خویش داد. وزیر سابق او که وی را با خود از خراسان آورده از وی رنجیده به دیسم پیوست. ابن

عبدالرزاق از شنیدن این خبر سخت دلتنگ شده و از حکومت آذربایجان دل برکنند و در سال ۳۳۸ هجری بهری بازگشت. دیسم بار دیگر به اردبیل آمد و به امارت نشست و وزارت خود را به ابو عبدالله نعیمی سپرد و نخجوان و اردبیل را به تصرف آورد. در این اثناء مرزبان به حيله از زندان خود در سیمرم گریخته به آذربایجان بازگشت. دیسم که از رهایی مرزبان آگاهی نداشت برای جنگ با یکی از مخالفان خود به نام علی بن میشکی به تارم آمد. ولی به خیانت وزیرش ابو عبدالله نعیمی شکست خورده به سوی ارمنستان رفت. چون خبر یافت که مرزبان از بند آزاد شده و علی بن میشکی را با سپاهی به دنبال او فرستاده است به موصل بگریخت و از آنجا به بغداد به نزد معزالدوله دیلمی بشتافت و از او خواست که به وی در برابر مرزبان یاری دهد. چون در سال ۳۴۳ هـ رکنالدوله در ری با مرزبان پیمان صلح بسته دختر او را به زنی گرفت، دیسم از کمک معزالدوله ناامید شده به نزد سیفالدوله حمدانی رفت و با لشکری که از او گرفت به آذربایجان بازگشت ولی از مرزبان شکست خورده به دیر نیق آرجرونی حاکم ارمنستان پناه برد. مرزبان، دیر نیق را تهدید به جنگ کرده او را مجبور ساخت که دیسم را به او بسپارد. مرزبان او را گرفته و کور کرد و به زندان انداخت و سرانجام در سال ۳۴۶ هـ برخی از کسان مرزبان دیسم را بکشتند و آن سر پر شور به خاک رفت.^۱

روادیان

چنانکه در چند صفحه پیشتر گفتم پس از فتح آذربایجان قبایل عرب به آن سرزمین روی آوردند، و آنچنان در آذربایجان بسیار شدند که در اواسط قرن چهارم زبان عربی یکی از زبانهای متداول مردم آنجا شد.

در قرن چهارم و پنجم هجری دو خاندان روادی در آذربایجان دست اندر کار بودند که یکی را روادیان ازدی یا عرب، و دیگری را روادیان کردی می خواندند. روادیان ازدی در تبریز و سپس در همه آذربایجان حکومت می کردند. روادیان کردی یا شدادیان در اران و ماوراء رود ارس حکومت داشتند و تختگاه ایشان گنجه بود (۳۴۰-۴۶۸ هـ).

۱- ابن مسکویه: تجارب الامم، ص ۱۱ و ۶۴ و حوادث سالهای ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۹ و ۳۴۲ و ۳۴۶، شهریاران گمنام، ج ۱، ص ۵۷-۹۸.

روّادیان ازدی

روّاد پسر مثنای ازدی سر سلسله این خاندان است.

ازد یکی از قبایل معروف یمن بود که گروهی از ایشان به آذربایجان آمده نشیمن گرفتند. روّاد در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸) به دعوت یزید بن حاتم والی آذربایجان به آن سرزمین آمد و بر شهر بزد که در ارسباران کنونی بود و در کنار ارس و شمال شرقی اهر قرار داشت حکومت می کرد. این شهر بعدها به دست بابک خرم دین افتاد. روّاد سه پسر داشت: وجناء، محمد، یحیی، پس از او پسرش وجناء که معاصر هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲ هـ) بود، تبریز را تختگاه خود ساخت و به همدستی صدقه بن علی فرمانروای ارومی سر به شورش برداشت و قصد گرفتن مراغه را کرد ولی پایان کار او معلوم نیست.

پس از او محمد بن روّاد در تبریز به حکومت نشست، ابن ندیم می نویسد که: بابک - خرمی مدت دو سال از چاکران محمد بن روّاد بود و از تبریز در هجده سالگی به نزد مادرش بازگشت.^۱

یعقوبی می نویسد که مأمون در سال ۲۰۵ هجری عیسی بن محمد بن ابی خالد را به فرمانروایی ارمنستان و آذربایجان فرستاد. محمد بن روّاد پیش او رفت، در سال ۲۱۲ محمد بن حمید طوسی به امر مأمون محمد بن روّاد را دستگیر کرده به بغداد فرستاد ولی باز محمد بازگشته در آذربایجان به امارت نشست و تا حدود ۲۳۴ در آذربایجان سلطنت داشت.

پس از او یحیی بن روّاد به حکومت رسیده او را در سال ۲۳۵ هجری در خلافت متوکل عباسی گرفته به بغداد براند.^۲

فرمانروایان مرنند

جد این خانواده حلبس نامی عرب از قبیله عتبی بود که در زمان خلافت منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸) به ایران آمد و در آذربایجان قرار گرفت و مرنند را که دیهی کوچک بود برای نشیمن برگزید. پس از او پسرش بغیث جانشین او شد و بارویی گرداگرد مرنند

۱- الفهرست، طبع اروپا، ص ۳۴۳.

۲- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۲۲-۲۸.

بکشید و آن دیه را به قلعه‌ای استوار تبدیل کرد.

بعد از او محمد فرزندش جای او را گرفت و در آبادی مرنند بکوشید و در آن قصرها و باغهای فراوان ساخت.

وی بر دو قلعه در خارج از مرنند یکی قلعه شاهی در جزیره شاهی در میان دریاچه اورمیه، و دیگری بر قلعه، یک دره، در بیرون دریاچه تسلط داشت. طبری می‌نویسد که محمد قلعه شاهی را از وجناء بن رواد گرفته بود. به قول طبری محمد مردی شاعر و ادیب بود و به تازی و پارسی شعر می‌گفت، محمد از دوستان بابک خرمی بود ولی برای اینکه معتصم خلیفه را خشنود کرده باشد عصمت از سرداران بابک را که به میهمانی بروی فرود آمده بود گرفته و نزد خلیفه به بغداد فرستاد.

سپس محمد سر به طغیان برداشته و او را به امر متوکل خلیفه به بغداد آورده در بند کردند. در سال ۲۳۴ از آن شهر بگریخت و به آذربایجان آمد پس از هشت ماه محاصره مرنند از طرف لشکر خلیفه دوباره گرفتار شد، او را بسته به بغداد بردند. متوکل امر به کشتن او داد ولی به شفاعت معز پسر خلیفه مورد عفو قرار گرفت.^۱

فرمانروایان اورمی

سر سلسله ایشان صدقه بن علی بن صدقه بود که در زمان خلافت منصور عباسی بر شهر اورمی (اورمیه) دست یافت. وی از مردم موصل بود و ظاهراً از کردان آن شهر به شمار می‌رفت، در زمان هارون الرشید به همدستی وجناء بن رواد بر خلیفه طغیان کرد، وی چون نخست در تحت ولایت قبیله ازد بود، او را صدقه مولی‌الازد می‌گفتند. صدقه را پسری به نام علی بود، پسر علی که نیز صدقه نام داشت و به زریق معروف بود بر موصل و آذربایجان دست یافت و در ۲۰۹ هجری مأمون او را ولایت آذربایجان و ارمنستان داد.

صدقه از طرف خود احمد بن جنید نامی را به جنگ بابک خرمی فرستاد که به دست بابک گرفتار گشت.

چون زریق بی‌اذن مأمون در ۲۱۱ هـ با سید ابن انس حاکم موصل به جنگ برخاست

و او را بکشت، مأمون، محمد بن حمید طوسی را به فرمانروایی آذربایجان فرستاده زریق دستگیر شده به بغداد گسیل گزدید و دولت او به پایان رسید.^۱

دنباله خاندان روادیان

از خاندان روادى پس از گرفتاری یحیی بن رواد خبری در دست نیست. ابن حوقل می نویسد که ابوالهیجاء بن رواد در ۳۴۴ هجری فرمانروایی اهر و ورزقان رداشته است. ظاهراً نام این ابوالهیجاء، حسین و نام پدرش محمد بن رواد بوده است، وی نواحی ارمنستان و اران را ضمیمه حکومت خود در آذربایجان کرد، و ابراهیم بن مرزبان آخرین خاندان دیلمیان را در سال ۳۷۰ (۳۷۱ هـ) شکست داده به فرمانروایی سلاریان در آذربایجان خاتمه داد.

پسر ابوالهیجاء، مملان نام داشت که نام او را تحریف شده لفظ «محمد» دانسته اند. مملان با ارمنیان و گرجیان و حتی دولت روم شرقی جنگ کرد که اغلب پیروز می شد. ولی در جنگی که در سال ۳۸۸ با ارمنیان کرد شکست بر لشکر او افتاد. دیگر جنگ او با ابودلف امیر گولتن از ممدوحان قطران شاعر بود که امیر دوین و ارمنستان بود، وی در سال ۳۷۷ این نواحی را از چنگ امیر مزبور به در آورد.

پس از مملان وهسودان پسرش بر تخت نشست، وی از بزرگترین پادشاهان روادى است. او از ممدوحان قطران تبریزی بود و ابن الاثیر او را در ۴۲۰ هجری پادشاه آذربایجان خوانده است.^۲

تختگاه او در شهر تبریز بود. ناصر خسرو قبادیانی که در سال ۴۳۸ در تبریز بود می نویسد که این شاه پادشاه ولایت آذربایجان بود و او را در خطبه چنین ذکر می کردند:

«الامیر الاجلّ سیف الدوله و شرف المله ابومنصور وهسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین».^۳

۱- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۳۳.

۲- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۳۶-۵۶.

۳- سفرنامه ناصر خسرو، طبع دکتر دبیر سیاقی، ص ۶.

آمدن قبایل چادرنشین ترک به آذربایجان

از حوادث مهم زمان وهسودان بن مملان مهاجرت گروهی از ترکان غز، که نخستین هسته ترک را در آذربایجان تشکیل می‌دهند به آن استان بود. این ترکان را در آغاز کار سلطان محمود غزنوی در سفر به ماوراءالنهر با خود به ایران آورد و آنان را که قریب پنجاه هزار تن بودند در خراسان نشیمن داد. گردیزی در تاریخ خود (تألیف سال ۴۴۳ هـ) در آغاز حال ترکان می‌نویسد: «در سال ۳۹۶ خبر رسید امیر محمود را که، ترکان از آب (جیحون) گذاره شدند. و به خراسان آمدند و پراکندند هنوز ترکان قرار نگرفته بودند که خبر آمد امیر محمود از هندوستان باز آمد.

ترکان متحیر ماندند و به نواحی مرورود و سرخس و نسا و باورد همی گشتند ارسلان جاذب از پس ایشان همی شد شهر به شهر و آنچه به دست آمدند همه گرفت و کشت». سپس در ابتدای حال ترکان سلجوقی می‌نویسد: «اندرین وقت (۴۱۶ هجری) که امیر محمود به ماوراءالنهر بود فوجی مردم از سالاران و پیشروان ترکستان پیش او آمدند و بنالیدند از ستم امراء ایشان بر ایشان، گفتند ما چهار هزار خانه‌ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد که از آب گذاره شویم، و اندر خراسان وطن سازیم او را از ما راحت باشد، و ولایت او را از ما فراخی باشد، که ما مردمان دشتی‌ایم، و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد.

امیر محمود را رغبت افتاد، پس دل ایشان گرم کرد و مثال داد تا از آب (جیحون) گذاره آیند، و ایشان به حکم فرمان او چهار هزار خانه از آب گذاره آمدند، و اندر بیابان سرخس و فراوه و باورد (ایبورد) فرود آمدند و خرگاهها بزدند.

چون امیر محمود از آب گذاره آمد، امیر طوس ابوالحرث ارسلان جاذب پیش او آمد گفت. این ترکمانان را اندر ولایت چرا آوردی، این خطا بود که کردی. اکنون همه را بکش و یا به من ده که تا انگشتهای نر ایشان بپریم تا تیر نتوانند انداخت. امیر محمود را عجب آمد و گفت: بی رحم مردی و سخت ستبر دلی. پس امیر طوس گفت: اگر نکنی بسیار پشیمانی خوری. او همچنان بود و تا بدین غایت هنوز به صلاح نیامده است. (پس از آن ترکان فساد کردند و امیر محمود) اندر سنه ۴۱۹ سوی طوس (لشکر) کشید و بفرمود تا فوجی انبوه از لشکر با سالاری چند با امیر طوس برفتند به حرب ترکمانان، چون به نزدیک رباط فراوه رسیدند جنگ پیوستند و برایشان ظفر یافتند، و چهار هزار سوار معروف از

ترکمانان بکشتند و بسیاری را دستگیر کردند، و باقی به هزیمت رفتند سوی بلخان و دهستان (در جرحان نزدیک خوارزم) و فساد ایشان اندر آن ولایت سهل تر گشت.^۱ پس از چندی گروهی از ایشان سر به طغیان برداشته از راه کرمان رهسپار اصفهان شدند. سلطان محمود نامه به علاءالدوله فرمانروای اصفهان نوشت که آنان را بازگرداند یا بکشد و سرهایشان را بفرستند، ترکان از قصد علاءالدوله آگاه شده از آن دام بجستند و از اصفهان بیرون آمده و یغماکنان خود را به آذربایجان رسانیدند. به قول ابن اثیر شماره آنان در آنگاه قریب دو هزار چادر بود که از قرار هر چادر هفت تن بالغ بر چهارده هزار تن می شدند، چون به آذربایجان رسیدند و هسودان مملان که غالباً با رومیان و ارمنیان و گرجیان و حکام اطراف در جنگ بود آمدن این گروه دلیر و تازه نفس را مغتنم شمرده ایشان را در همان اوایل سلطنت خویش در سپاه خود پذیرفت.

این خرگاهیان یا چادر نشینان ترک در شجاعت و تیراندازی در آن روزگار شهره آفاق بودند چنانکه قطران تبریزی که شاعر دربار و هسودان بود در مدح آن پادشاه به این ترکان و دلیری ایشان اشارت کرده است:

نه با سپاه تو دارد درنگ هیچ حصار نه با سنان تو گیرد قرار هیچ سپاه
بدین مبارز خرگاهیان سخت کمان شگفت نیست که بر آسمان زنی خرگاه

این ترکان غز در آذربایجان آرام ننشسته و به بلاد اطراف تاخته به کشتار و غارت پرداختند. چامچیان مورخ معروف ارمنی در حوادث سال ۱۰۲۱ میلادی (۴۱۱ هـ) می نویسد:

در این سال ترکان که همچون تندسیلی به آذربایجان رسیده بودند به ارمنستان و به ناحیه واسپورگان هجوم آوردند و دست تطاول بگشادند. شاپور سردار واسپورگان با سپاه خود به و سطان به یاری «سنگریم» امیر آرجرونی رفت، چون بدانجا رسیدند از دور گروهی انبوه از ترکان را دیدند که همگی همچون زنان گیسوان فرو هشته و کمانهای ایشان بس سخت و محکم بود، و ارمنیان که تا آنگاه چنین مردمی را ندیده بودند سخت بترسیدند. ترکان که از دور می جنگیدند گروهی از ارمنیان را از پا در آوردند. به قول مورخان ارمنی هجوم این ترکان بر آذربایجان و ارمنستان چنان وحشت در

۱- زین الاخبار گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، طبع بنیاد فرهنگ، ص ۱۷۸-۱۸۹ و ۱۹۲.

دلها افکنده بود که سنکریم پادشاه سلسله آرجرونیان ارمنستان، تختگاه خود واسپورگان را به واسیل امپراطور روم شرقی واگذار کرده خود با خانواده و سپاه و یک سوم از مردم کشورش واسپورگان که به چهار صد هزار تن می رسیدند به شهر سیواس در آناتولی پناه برد و در آنجا اقامت گزید.

گروهی دیگر از ترکان غزیس از نهب و غارت خراسان و شکست سلطان مسعود غزنوی روی بهری نهاده و آن شهر را بگشادند و در حوالی ۴۲۹ (هـ) در ری دو دسته شدند.

دسته ای از ایشان که به قول ابن الاثیر شماره آنان به هزار و پانصد تن می رسید در آنجا مانده، و دسته ای دیگر به سرداری بوقا و کوکتاش و منصور دانا روانه آذربایجان شدند و به دیگر هم نژادان خود در سپاه امیر وهسودان پیوستند. ولی در آن سامان آرام نمی نشستند و فتنه ها برپا می کردند.

ابن اثیر می نویسد که وهسودان دختری از غزان بگرفت تا با این پیوند خویشاوندی آنان را رام خود سازد، ولی ترکان دست از یغماگری و خرابکاری برنداشتند و در همان سال به مراغه تاخته و مردم بسیاری را بکشتند و مسجد جامع شهر را آتش زدند.

چون کار بیدادگری ترکان در آذربایجان بالا گرفت امیر وهسودان در ۴۳۰ هجری به یاری خواهرزاده خود ابوالهیجاء بن ریب الدوله که رئیس کردان هذبانی بود با گروهی از ایشان که سردار ایشان بوقا و منصور و کوکتاش بودند جنگیده آن ترکان را از آن سرزمین بیرون راند و آنان بهری و همدان و قزوین رفتند.

دسته ای دیگر که در آذربایجان مانده بودند باز سرکشی و بیدادگری آغاز کردند. تا اینکه به قول ابن اثیر در سال ۴۳۲ امیر وهسودان بن مملان بزرگان آنان را در تبریز به میهمانی دعوت کرد و سی تن از ایشان را بگرفت و گروهی از آنان را بشکست.

اما آن دسته از ترکان که از آذربایجان بهری رفته بودند با ترکان دیگر فراهم آمده قزل نامی را به امیری برداشتند. پس از مرگ وی در (۴۳۲ هـ) چون خبر حمله ابراهیم یнал برادر مادری طغرل سلجوقی را به آن شهر شنیدند از ترس او همگی آهنگ آذربایجان کردند، و به قول ابن اثیر، در سال (۴۳۳ هـ) باز به آن استان سرازیر شده و از آنجا از راه ارمنستان به جزیره یعنی شمال عراق و دیار بکر رفتند.

اما این دسته نیز در دیاربکر آرام ننشستند، به یغماگری و کشتن مردم پرداختند و

به موصل دست یافته کشتار فراوان در آنجا کردند، ولی در این میان امیر قرواش عقیلی صاحب موصل که از آن شهر گریخته بود سپاهی گرد آورده در سال ۴۳۵ هـ ترکان را شکست داده بسیاری از ایشان را بکشت. اما غزانی که از این مهلکه جان بدر بردند برای بار چهارم به پناهگاه دیرین خود آذربایجان بازگشتند و همین ترکان بودند که با دیگر هم‌نژادان خود در آذربایجان مانده به تدریج زبان خود را در آن استان رواج دادند.^۱

جنگهای مسلمانان با رومیان

یکی از حوادث زمان امیر وهسودان جنگهای مسلمانان با رومیان بر سر شهر برگری است. این شهر در شمال دریاچه وان قرار داشت و قلعه آن به دست ابوالهیجاء پسر ریب‌الدوله خواهرزاده وهسودان بود. میانه وی با دائیش وهسودان به هم خورد وهسودان رومیان را بگرفتن آن شهر برانگیخت.

پادشاه روم برگری را بگرفت. این خبر چون به خلیفه القائم بامرالله عباسی رسید کس فرستاد تا وهسودان و ابوالهیجاء را باهم آشتی دادند. ایشان دست به هم داده خواستند برگری را بازگیرند موفق نشدند (۴۲۵ هـ).

چون میان امیر وهسودان، با ابوالحسن علی لشکری شدادی که از سال ۴۲۵ فرمانروای اران بود رنجشی پیدا شده بود، امیر وهسودان به گنجه سفر کرد و با آن پادشاه بساط صلح و آشتی گسترد. قطران تبریزی داستان این سفر صلح آمیز را در یکی از قصاید خود آورده است.

دیگر از حوادث زمان وهسودان جنگ او با سپهبد مستقل موغان است که به فتح و پیروزی وهسودان انجامید. در سال ۴۴۶ هـ. طغرل بیک سلجوقی بدون جنگ به آذربایجان آمد و چون پادشاهی بزرگ بود وهسودان از در اطاعت درآمده مال و خواسته به خدمت او فرستاد.

بعد از وهسودان، طغرل سلجوقی پسر او ابونصر مملان را به جای پدر بر آذربایجان امیر کرد. پس از وی از این خانواده پادشاهان نامبرداری روی کار نیامدند. برادر او ابوالهیجاء منوچهر ظاهراً مدتی کوتاه در آذربایجان حکومت داشته است.

۱- کسروی: شهر یاران گمنام، ج ۲، ص ۶۱-۸۳؛ ابن اثیر حوادث سالهای ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲ رجوع شود به فصل زبان ترکی آذری در این کتاب.

ابودلف شاه نخجوان

این امیر از آنجا که ممدوح سه شاعر بزرگ ایرانی. قطران تبریزی، اسدی طوسی و نظامی گنجوی است، در تاریخ ادبیات ایران نامی نیکو دارد. اسدی طوسی گرشاسب‌نامه، و نظامی بهرام‌نامه خود را به نام او کرده‌اند. این پادشاه در اواخر روزگار امیر و هسودان، در نخجوان و اطراف آن شاهی داشته‌است.^۱

سلجوقیان و ترکان

در پیش نوشتیم که در سال ۴۴۶ هجری طغرل سلجوقی به آذربایجان آمد، پس از تسلط سلجوقیان بر آذربایجان چون اقلیتی از مردم ترک‌نژاد در زمان غزنویان در آن استان وجود داشتند، با آمدن سلاجقه که خود از نژاد ترک بودند راه برای مهاجرت ترکان به آذربایجان هموار شد، و ترکان از ترکستان و ماوراءالنهر چون سیل به ایران و آذربایجان روی آوردند و زبان خود را در آن استان گسترش دادند.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۵۶ هجری می‌نویسد: چون آلب ارسلان سلجوقی به مرند رسید یکی از امیران ترکمان که طغتنکین نام داشت با گروه انبوهی از ایل خود به آذربایجان آمد، قبایل نیم‌وحشی ترک در آذربایجان در همه جا پراکنده شده از آزار و اذیت مردم فروگذار نمی‌کردند.

قطران تبریزی در قصاید خود از انبوهی ترکان و خرابیهای ایشان در آن سرزمین به نزد ممدوح خود ابوالخلیل که از امرای آن روزگار بوده شکایت کرده در قصیده‌ای که مطلع آن این بیت است:

تا شد از گل بوستان سیمگون بیجاده نام
بوی ورننگ از گل ستاند باده و بیجاده وام
گوید:

گرچه امروز از تو ترکان هر زمان خواهند باج
اول اندر مصر یوسف هم چنین در بند بود
در قصیده دیگر که مطلع آن این بیت است:
ز نقش ابر نیسانی ز بوی باد آزاری
نه پندارم که بابستان بهشت عدن یاد آری

۱- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۸۳-۱۰۶.

۲- دیوان قطران، ص ۲۲۸.

در مدح شاه ابوالخلیل جعفر گوید:
 اگر چه داد ایران را بلای ترک ویرانی
 تو سالار دلیرانی تو شاهنشاه ایرانی
 در قصیده دیگر که مطلع آن این بیت است:
 مهرجانان چون روان اندر تن من شد روان
 باز در مدح او گوید:
 گر نبودی آفت ترکان به گیتی در پدید
 در قطعه‌ای که به این بیت آغاز می‌شود:
 خدای داند کز غم چگونه رنجورم
 گوید:
 شده چو خانه زنبور با غم ترکان
 همی خسلند به فرمانها چو زنبورم^۱
 ابن اثیر می‌نویسد که آلب ارسلان یا ملک‌شاه، فرمانروایی آذربایجان را به امیر
 قطب‌الدین اسماعیل بن یاقوتی که نوه برادر طغرل بود سپردند و سپس مدتی هم پسر او
 مودود بر آن سرزمین حکومت کرد.^۲

احمد یلیان

پس از استیلای سلجوقیان بر آذربایجان در (۵۰۱ هجری) از امیری در آن سامان به نام
 امیر احمد یل یاد می‌شود که ابن اثیر او را احمد بن ابراهیم بن وهسودان روادی کردی
 خوانده است.
 ظاهراً این خاندان از بازماندگان روادیان بودند که پس از استیلای سلجوقیان بر خطه
 مراغه حکومت داشتند.

امیر احمد یل در (۵۰۱ هجری) در جنگی که ملک‌شاه سلجوقی با صدقه بن دبیس
 امیر حله کرد از همراهان او بود. وی در (۵۰۵) هجری به یاری اتابک طفتکین صاحب

۱- دیوان قطران، ص ۳۸۹-۳۹۱.

۲- دیوان قطران، ص ۳۳۵.

۳- دیوان قطران، ص ۴۹۰.

۴- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۱۱۲.

شام به جنگ فرنگان صلیبی رفت. سرانجام در ۵۱۰ هجری در بغداد به دست یکی از فدائیان اسماعیلی کشته شد.

پس از امیر احمد پسرش آقسنقر جانشین او شد و در ۵۱۶ هجری از بغداد به آذربایجان آمد.

وی نخست از نزدیکان سلطان محمود سلجوقی بود ولی در آذربایجان به برادر او طغرل که سر به شورش برداشته بود پیوست. محمود سپاهی به مراغه برای سرکوبی ایشان فرستاد. ایشان ترسیده و از وی پوزش طلبیدند و محمود از گناه آنان درگذشت. سلطان محمود را پسری به نام داود بود، آقسنقر را اتابکی او داد. پس از مرگ محمود در ۵۲۵ هجری آقسنقر داود را به جای او بر تخت نشاند.

برادران دیگر داود که طغرل و مسعود و سلجوق بودند زیر بار سلطنت او نرفتند، آقسنقر داود را از همدان برداشته به آذربایجان برد در تبریز جنگی میان مسعود و داود روی داد که سرانجام در آخر محرم ۵۲۶ میان دو برادر صلح افتاد و مسعود با سپاهی به همدان رفت، و داود در تبریز به شاهی نشست. پس از آن طغرل برادر دیگر در همدان سر به عصیان برداشت.

در جنگی که بین دو برادر روی داد به سبب پیوستن بعضی از سرداران داود به طغرل، داود و آقسنقر شکست سختی خورده به بغداد گریختند (۵۲۶ هـ). چون سلطان طغرل آهنگ آذربایجان کرد، برادر دیگرش مسعود که امیر گنجه بود تاب مقاومت نیاورده به بغداد گریخت. آقسنقر و داود و مسعود در بغداد بهم پیوستند. به وساطت خلیفه المستر بالله قرار شد که مسعود سلطان باشد و داود ولیعهد او و خلیفه آن دو را در برابر طغرل یاری کند.

در ۵۲۷ مسعود و داود با لشکر خلیفه به سرداری آقسنقر به آذربایجان آمده و اردبیل را تسخیر کردند، از کسان طغرل در آذربایجان، قراسنقر و امیر پیشگین گرجی نژاد بودند. قراسنقر در نزدیک اردبیل شکست سختی خورد.

سپس طغرل نیز در همدان مغلوب شد و سلطان مسعود سلجوقی به شاهی رسید. آقسنقر نیز مانند پدرش احمد یل به دست فدائیان اسماعیلی به تحریک سلطان مسعود در همدان کشته شد. بهاء الدین ابوطالب عموی عماد کاتب مورخ معروف سلجوقیان وزارت او را داشت.

پس از او پسرش نصره‌الدین ارسلان آبه خاصبک به جای او نشست. ارسلان آبه که نام اصلی او بوده به معنی شکار شیر است.

وی از فرمانروایان معروف احمد یلی است و چهل و اندسال فرمانروایی داشته است، با اتابک ایلدگز متحد گشته، هردو از هواخواهان سلطان محمد بن محمود سلجوقی به شمار می‌رفتند. سلطان محمد در سال ۵۴۹ هـ آذربایجان را به جز اردبیل که به دست امیر آغوش نامی بود به ایلدگز و ارسلان آبه بازگذاشت که هردو آن را میان خود به دو بخش تقسیم کردند. سلطان محمود پیش از مرگ خود (۵۵۴ هـ) پسر خویش را به ارسلان آبه سپرد. سرانجام بر سر سلطان خواندن این پسر بین ایلدگز و ارسلان آبه، جنگی در کنار قزل اوزن روی داد و شکست بر پهلوان محمد پسر ایلدگز افتاد و به همدان گریخت. در ۵۶۳ ارسلان آبه پسر سلطان محمد را که نزد خود داشت سلطان خواند و باز جنگی بین وی و ایلدگز روی داد، در این جنگ به خلاف جنگ اول شکست بر لشکر ارسلان آبه افتاد و به مراغه گریخت.

ابن اثیر می‌نویسد که: ارسلان آبه در سال ۵۷۰ درگذشت.

پس از او پسرش فلک‌الدین بجای او فرمانروایی یافت و کار وی با اتابک محمد پهلوان پسر ایلدگز به جنگ کشید سرانجام میان آنان صلح افتاد. از پادشاهان معروف این خاندان علاءالدین کرپا ارسلان فرزند ارسلان آبه است که او معاصر طغرل سوم و تختگاه وی در مراغه بود. این امیر در ادبیات فارسی به سبب آن که ممدوح حکیم نظامی گنجوی بوده تا اندازه‌ای شناخته است.

آن شاعر بزرگ بهرام نامه خود را به نام آن پادشاه کرده و آن را در چهاردهم رمضان سال ۵۹۳ هجری به وی تقدیم داشته است.

کرپا ارسلان در ترکی به معنی شیر کوچک است.

وی در سال ۵۸۴ هـ به نزد طغرل سوم آمده اتابکی پسر او برکیارق را گرفت. از کارهای علاءالدین جنگ او با اتابک ابوبکر فرمانروای عراق و آذربایجان و سردار او اینغمش بود که سرانجام به صلح انجامید و اتابک ابوبکر دو شهر اورمی و اشنو را به وی واگذاشت (۶۰۲ هـ).

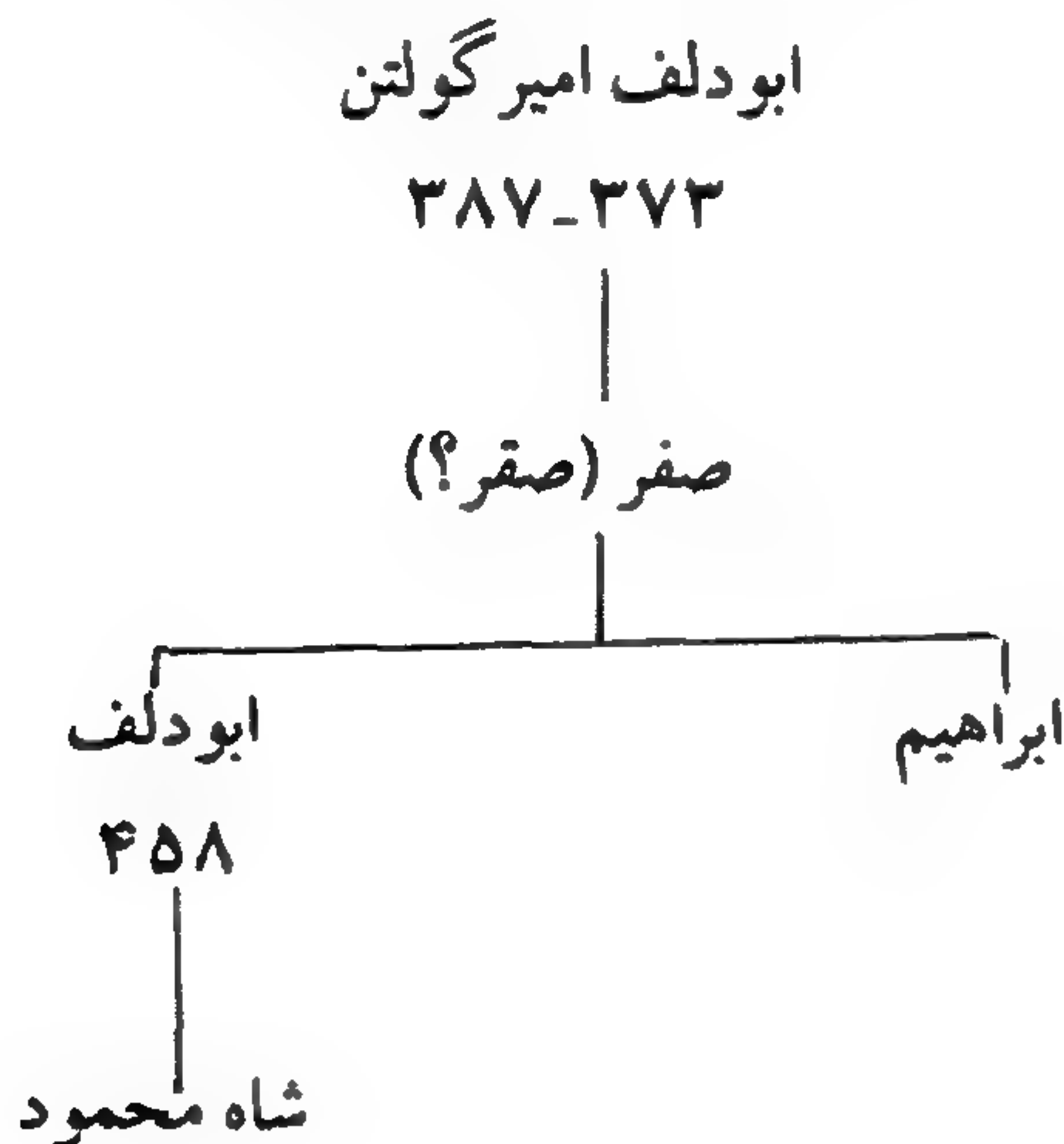
راوندی در راحة‌الصدور ذکر قرآن سی پاره‌ای را می‌کند که سلطان طغرل سوم سلجوقی به دست خود نوشته و بسیار خوش خط و نفیس بوده است و می‌گوید. آن مصحف

بعضی پیش پادشاه عادل علاءالدین خداوند مراغه مانده است، و بعضی پیش نقاشان.^۱ علاءالدین در سال ۶۰۴ هجری درگذشت و یکی از پسران او که نام او درست معلوم نیست به جای وی نشست. آخرین امیر، احمدیلی زنی بود که او را نواده علاءالدین دانسته‌اند.

وی از سال ۶۰۵ تا ۶۱۸ هجری که مغولان مراغه را غارت کردند سلطنت کرد و جایگاه او در روئین دژ بود.

بنا به قول نسوی صاحب سیره جلال‌الدین این زن زوجه اتابک خاموش فرزند اتابک ازبک نوه اتابک ایلدگز بود و پس از مرگ شوهرش اتابک خاموش در ۶۲۴ هجری، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که در آذربایجان بود او را به حرمسرای خود آورد و بدین ترتیب سلسله احمدیلیان منقرض گشت.^۲

جدول خاندان امیران شیبانی^۳

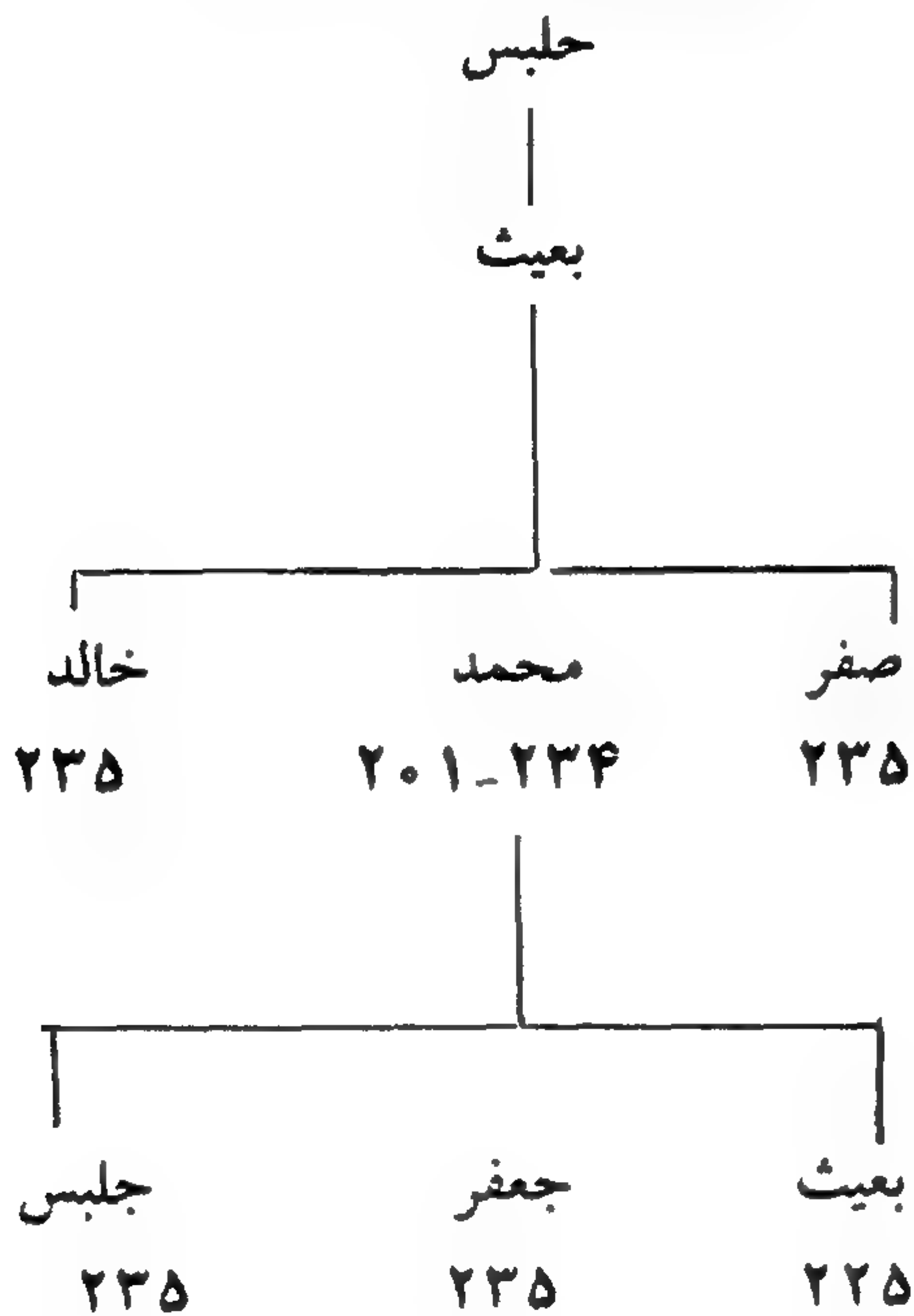


۱- راحة الصدور، راوندی. ص ۴۴.

۲- شهریاران گمنام، ج ۲. ص ۱۱۰-۱۳۶.

۳- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۱۳۹.

جدول خاندان امیران مرنده^۱



جدول خاندان صدقه در اورمی^۲

صدقه بن علی بن صدقه

علی
صدقه (زریق)
۲۰۹-۲۱۱

۱- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- شهریاران گمنام، تألیف مرحوم کسروی تبریزی. ج ۲، ص ۱۴۰.

جدول امیران نریز^۱



جدول خاندان بنی سلار (سالاریان)

الف) بنی مرزبان یا بنی مسافر که در آذربایجان واران و تارم حکومت داشتند و پایتخت ایشان اردبیل بود.

۳۳۰	۱	مرزبان بن محمد (درگذشته در ۳۴۶)
۳۴۶	۲	جستان بن مرزبان (درگذشته در ۳۴۹)
۳۴۹	۳	وهسودان بن محمد
۳۴۹	۴	ابراهیم بن مرزبان که با وهسودان بن محمد تا ۳۵۵ هم چشمی می‌کرد
۳۵۵	۵	مرزبان بن اسماعیل
۳۸۷	۶	ابراهیم بن مرزبان (تا سال ۴۲۰، سلطان مسعود غزنوی او را شکست داد)

ب) بنی رواد یا روادیان که در آذربایجان و جتزه (گنجه) حکومت داشتند.^۲

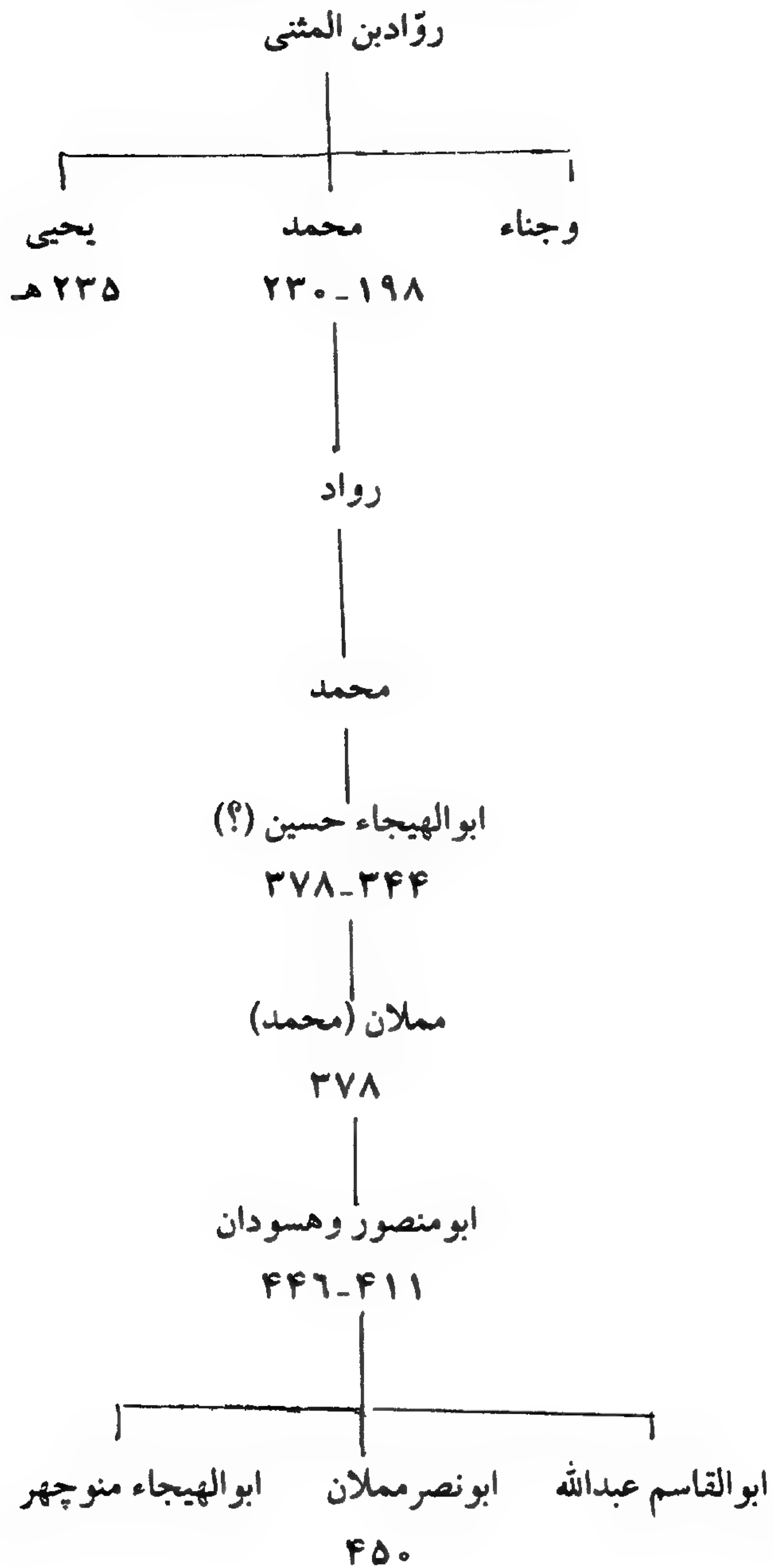
۴۲۰ هـ	۱	وهسودان بن مملان
۴۵۰	۲	مملان بن وهسودان (فرمانبردار سلجوقیان شد)
۵۱۱	۴	ظهیرالدین سلار (سالار) بختیار ^۳

۱- ایضاً شهریاران گننام، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- ر.ک: زامباورالانساب، ص ۲۷۵.

۳- سید احمد کسروی: شهریاران گننام، ج ۲، ص ۱۲۷.

جدول خاندان روّادیان تبریز^۱



جدول خاندان امیران احمدیلی^۱

احمدیل پسر ابراهیم پسر وهسودان روادی

۵۰۱-۵۱۰ هـ

آقسنقر

۵۱۶-۵۲۷

نصرةالدين خاصبك ارسلان آبه

شيرگير

۵۳۰-۵۷۰

فلک الدين

علاءالدين کرپارسلان

۵۷۰

۵۸۴-۶۰۴

فلک الدين احمد

نصرةالدين محمد

۵۹۳

۵۹۳

زنی (امير روئين دز)

۶۱۸-۶۲۴

اتابکان آذربایجان

بعد از فتوحات سلجوقیان در ولایات ماوراء قفقاز، عده غلامان ترک قپچاقی و خزر در ممالک اسلامی روی به افزایش گذاشت. از این جماعت گروهی به تدریج به سبب محبت و التفات مخدومان خویش یا بر اثر بروز لیاقت از مرتبه غلامی برتر رفته به مقامات

۱- شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۱۳۸.

لشکری رسیدند. چون عادت سلجوقیان براین بود که شاهزادگان خرد سال را برای تربیت و یاد در هنگام اعزام به حکومت به سرپرستی ترک می سپردند، جمعی از این غلامان مقام للگی را پیدا کرده و آنان را به ترکی «آتاییک» می گفتند. اتاییک مرکب از دو کلمه «اتا» به معنی پدر و بابا و والد و شخص محترم، و بیک یا «بک» به معنی بزرگ و شخص بزرگ و رئیس قبیله و امیر است.^۱ در اواخر دوره سلجوقیان چون پادشاهان آن سلسله به ضعف گرائیده بودند، از این جهت هریک از اتابکان که شاهزاده‌ای را در تحت تربیت خود داشتند حمایت او را بهانه کرده از طرف آن شاهزاده دعوی نیابت سلطنت می کردند.

اتابکان آذربایجان از سال ۵۴۱ تا ۶۲۵ هجری بر آن ایالت حکومت کردند و تختگاه ایشان در اردبیل بود. سرسلسله ایشان غلامی قپچاقی به نام شمس‌الدین ایلدگز بود که در دستگاه سلطان مسعود سلجوقی اعتباری یافت. مسعود زن برادر در گذشته خود طغرل دوم را به زوجیت به او داد و اتابکی ارسلانشاه پسر صغیر طغرل را هم به او وا گذاشت.

ستاره اقبال ایلدگز همچنان بالا می گرفت تا در سال ۵۴۱ هجری از طرف سلطان مسعود به فرمانروایی آذربایجان واران رسید.

چون در سال ۵۵۵ هجری امرای سلجوقی سلطان غیاث‌الدین سلیمان شاه بن محمد را به علت بی کفایتی از سلطنت برداشتند، ایلدگز ارسلان شاه را با خود به همدان آورده به نام رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلانشاه بن طغرل بر تخت سلطنت نشاند (۵۵۶-۵۷۱ هـ) و خود لقب اتابک اعظم یافت.

دو پسر او: برادران مادری ارسلان شاه یعنی نصره‌الدین محمد جهان پهلوان، و مظفرالدین عثمان قزل ارسلان، یکی حکمران اران و آذربایجان و دیگری فرمانده لشکر شد. ایلدگز بر اثر شکستی که در ۵۵۷ به گرجیان داد قسمتی از آذربایجان شمالی واران را پس گرفت.

۱- قاموس لغات ترکی، تألیف شمس‌الدین سامی. ماده «اتا» و «بک» استانبول ۱۳۱۷ هجری.

جهان پهلوان

پس از مرگ ایلدگز، در ۵۵۸، پسر مهترش نصره‌الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان به جای او نشست (۵۶۰-۶۸۱ هـ) از سال ۵۷۱ که سال جلوس طغرل سوم است تا ۵۸۱ تاریخ فوت اتابک، زمام سلطنت آخرین پادشاه سلجوقی عراق در دست جهان پهلوان بود.

جهان پهلوان از قتیبه خاتون دختر اینانج شهنه روی دو پسر به نام قتلغ اینانج و میران داشت که هیچ کدام به اتابکی نرسیدند. ولی دو پسر دیگری که از کنیز تولد یافته بودند یعنی ابوبکر و ازبک هر دو به اتابکی رسیدند.

قزل ارسلان

چون اتابک جهان پهلوان در سال ۵۸۱ درگذشت، برادرش مظفرالدین عثمان بن قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷ هـ) به تخت نشست وی در عهد برادر حکمران آذربایجان بود. او قتیبه خاتون زن برادر خویش را به عقد خویشان درآورد پس از چندی میان او و سلطان طغرل برهم خورد، سلطان برای گرفتن کمک به قیچاق گریخت.

اتابک قزل ارسلان به یاری ناصر خلیفه عباسی بر اوضاع مسلط شد و سرانجام سلطان را که بیمار بود در همدان شکست داد و او را با پسرش ملکشاه دستگیر ساخت و در قلعه‌ای در آذربایجان به زندان انداخت و خود را سلطان خواند. لیکن همان شبی که می‌خواست فردای آن روز جشن سلطنت بگیرد او را در بسترش کشته یافتند و قتل ناگهانی او را به فدائیان اسماعیلی نسبت دادند (شعبان ۵۸۷ هـ).

اتابک ابوبکر

پس از قتل قزل ارسلان پادشاهی آذربایجان واران به اتابک نصره‌الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان رسید (۵۸۷-۶۰۷ هـ) وی عراق را به برادرش قتلغ اینانج سپرد.

پس از چندی قتلغ اینانج برای تصرف آذربایجان به جنگ برادر خود ابوبکر رفت و مغلوب شد. ابوبکر مردی خوشگذران و میخواره بود و به همین جهت از تدبیر امور مملکت غافل می‌ماند. بر خلاف همسایه شمالی او گرجستان تحت اداره زنی لایق به نام تامارا (۵۸۰-۶۰۹) دختر گیورگی سوم بود. سپاهیان این زن لشکر اتابک را در نزدیک

شمکور شکست سختی دادند و شمکور و دوین و گنجه را گرفتند. و بلاد ماوراء ارس از دست مسلمانان خارج شد.

بی حالی اتابک ابوبکر دیگر سرکشان و زورآوران را به طمع تصرف بقیه بلاد او انداخت، در سال ۶۰۲ هـ امیراربل مظفرالدین کوکبیری به همدستی با علاءالدین که با ارسلان احمد یلی مراغه، به جنگ او بیرون شدند. ابوبکر از ناچاری به یکی از غلامان پدرش آی تغمش که فرمانروای ری و همدان و اصفهان بود متوسل گردید. آی تغمش به یاری مخدوم قدیم خود آمده آن دو را مغلوب ساخت. اتابک ابوبکر پس از بیست سال سلطنت در ۶۰۷ هجری درگذشت.

مظفرالدین اوزبک - این اتابک که از حدود ۶۰۰ هجری به مدد آی تغمش به داعیه سلطنت برخاسته بود برادر اتابک و شوهر دختر طغرل سوم سلجوقی است. مردی میخواره و سست رأی بود. از وقایع زمان او هجوم پی در پی گرجیان به حدود مشکین و اردبیل و استیلای لشکر مغول بر آذربایجان در سال ۶۱۷ هجری بود.

اتابک ابوبکر که تاب برابری با مغول را نداشت با دادن پول و جامه و چهارپای بسیار با مغولان از در صلح درآمد و در یورش دوم ایشان به نخجوان گریخت، بزرگان تبریز، با دادن هدایایی به تدبیر لشکر مغول را دفع کردند. در سال ۶۲۲ جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان آمد، اتابک اوزبک زن خود را در تبریز گذاشته و به گنجه گریخت. جلال‌الدین در ۱۷ رجب سال ۶۲۲ تبریز را گرفت و ملکه را با احترام به خوی فرستادی و خود به جنگ با گرجیان رفت. در مراجعت از تفلیس ملکه زوجه اتابک را به قباله نکاح خود آورد و اتابک از این اندوه بمرد.

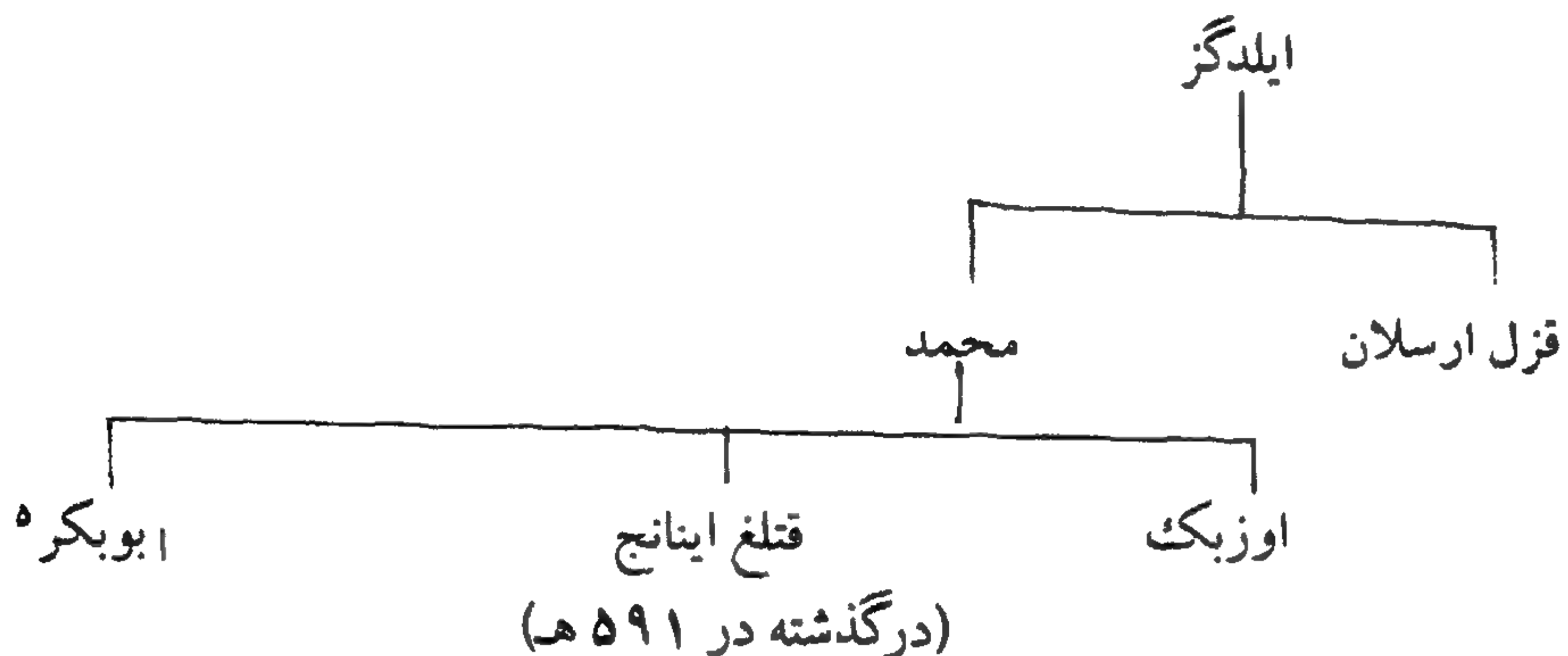
اتابک خاموش - از اتابک اوزبک فرزندی کر و لال مادرزاد به نام قزل ارسلان برجای ماند که او را اتابک خاموش لقب دادند او دختری را که نواده علاءالدین گرپا ارسلان احمدیلی و خداوند روئین دژ بود به عقد خود آورد. در سال ۶۲۲ که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در گنجه بود اتابک خاموش نزد او رفته زمین خدمت ببوسید. سپس از آنجا به الموت سفر کرد و پس از یک ماه در همانجا بمرد (۶۲۲ هـ). زوجه او را هم سلطان جلال‌الدین به زنی گرفت و سلسله اتابکان پس از ۸۵ سال سلطنت برافتاد.

اتابکان آذربایجان پادشاهانی ادب دوست بودند و بسیاری از شاعران بزرگ ایران

در مدح ایشان اشعاری سروده‌اند که نامبردارترین آنان ظهیرالدین محمد فاریابی، و افضل‌الدین خاقانی شروانی، و شرف‌الدین شفروه اصفهانی، و مجیرالدین بیلقانی، و اثیرالدین اخسیکتی و جمال‌الدین اشهری می‌باشند.^۱

جدول خاندان اتابکان آذربایجان یا بنی ایلدگز

- | | | |
|---|-----------------------------------------------------------|--------------|
| ۱ | شمس‌الدین ایلدگز ^۲ | ۵۳۱ هجری |
| ۲ | شمس‌الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان بن ایلدگز ^۳ | |
| | (درگذشته در ذیحجه سال ۵۸۱) ^۲ | حوالی ۵۶۸ هـ |
| ۳ | مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز | |
| | (در آذربایجان و عراق، درگذشته در شعبان ۵۸۷) | ذیحجه ۵۸۱ |
| ۴ | نصرة‌الدین ابوبکر بن محمد | شعبان ۵۸۷ |
| ۵ | مظفرالدین اوزبک بن محمد جهان پهلوان ^۴ | |
| | (جلال‌الدین خوارزمشاه او را در ۶۲۲ عزل کرد) | ۶۰۷ |
| ۶ | اتابک خاموش بن اوزبک | |



۱- تاریخ مفصل ایران، تألیف اقبال آشتیانی. ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۷، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵.

۲- وی نخست غلام سمیرمی وزیر سلطان محمود بن محمد حاکم اردان بود، وی با مؤمنه خاتون زن بیوه سلطان طغرل بن محمد ازدواج کرد و در سال ۵۶۰ هجری تخم اول دولت سلجوقی شد.

۳- وی با مؤمنه خاتون دختر بکتیمور امیر اخلاط ازدواج کرد.

۴- وی با دختر طغرل بن ارسلان سلجوقی ازدواج کرد.

۵- ر.ک: زامبائور، معجم‌الانساب، ص ۳۴۹.

خلاصه تاریخ آذربایجان از مغول تا عصر حاضر - ما بقیه تاریخ آذربایجان را تا عصر حاضر در تاریخ تبریز به تفصیل شرح داده‌ایم. چون از زمان مغول تبریز مرکز آن ایالت می‌شود حوادث آذربایجان در ضمن تاریخ آن شهر گفته خواهد شد. اینک برای آنکه دنباله مطالب گسسته نگردد. خلاصه تاریخ آن ایالت را در زمان مغول تا عصر حاضر در اینجا یاد می‌کنیم.

در سال ۶۱۶ هجری اولین دسته مغول به آذربایجان آمده، غرامت بسیاری از مردم تبریز، گرفته رفتند، پس از عقب‌نشینی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از آذربایجان در ۶۲۸ هجری لشکر مغول به سرداری جرماغون بر همه آن سرزمین تسلط یافتند. از زمان سلطنت گیوگ خان پسراکتای قاآن (۶۳۹-۶۴۷) حکومت آذربایجان واران به ملک صدرالدین که با مغول هم‌پیمان بود رسید.

هلاکو پس از تسخیر بغداد در ۶۵۶ هجری به آذربایجان رفت و شهر مراغه را تختگاه خود ساخت و در ۱۹ ربیع‌الاول سال ۶۶۳ در کنار رود جیغاتو در آذربایجان جان سپرد و او را در نزدیکی دهخوارقان به خاک سپردند.

از زمان اباقا، جانشین هلاکو (۶۶۳-۶۸۰) آذربایجان در تاریخ ایران اهمیت بیشتری یافت و تبریز پایتخت ایلخانان مغول گردید. پس از او ایلخانان دیگر چون سلطان احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳) و ارغون‌خان (۶۸۳-۶۹۰) و گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴) و بایدو (۶۹۴) و سلطان محمود غازان (۶۹۴-۷۰۳) هر یک پس از دیگری در تبریز به پادشاهی نشستند. در زمان غازان، تبریز و دیگر بلاد آذربایجان به منتهای رونق و ترقی خود رسیدند.

سلطان محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶) در سال ۷۰۴ هجری شهر سلطانیه را در پنج فرسنگی زنجان و نه فرسنگی ابهر آغاز به ساختن کرد و در سال ۷۱۳ هجری به اتمام رسانید و پایتخت خود را از تبریز به آن شهر برد.

آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی مغول ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ هـ) در اران بیمار شده در سیزدهم ربیع‌الآخر ۷۳۶ در حدود شروان درگذشت و جسد او را به سلطانیه آورده، در گنبدی که در آن حوالی ساخته بود به خاک سپردند.

در زمان ایلخانان کوچک و ضعیف مغول (۷۳۶-۷۵۶) آذربایجان میدان جنگ بین دو سلسله امرای ایلکانی یا آل جلایر و چوپانیان گردید.

در سال ۷۸۷ تغمش خان رئیس ایل ذهبی و پادشاه دشت قپچاق به آذربایجان لشکر کشید و شهرهای آن سرزمین بخصوص تبریز را غارت کرد.

در سال ۷۰۵ هجری امیر تیمور گورگانی، آذربایجان و ری و ماورای رود ارس و آسیای صغیر را به پسر خود میرانشاه بخشید و تبریز پایتخت او شد.

چون میرانشاه دیوانه شد، تیمور در ۸۰۲ هجری به آذربایجان آمد، و میرزا عمر پسر او را به جای وی نشانید. پس از آن آذربایجان به دست پادشاهان ترکمانی نژاد قراقویونلو (۸۱۰-۸۷۲)، و آق قویونلو (۸۷۲-۹۰۸) افتاد.

در عهد این پادشاهان آذربایجان به منتهای آبادی خود رسید و بازار تجارت بین تبریز و اروپا رونق یافت.

شاه اسماعیل صفوی - (۹۰۵-۹۳۰) که اصلاً اردبیلی بود تبریز را پایتخت خود ساخت و مردم سنی مذهب آذربایجان را مجبور به ترک کیش خود و قبول مذهب شیعه کرد و گروه بسیاری را از مردم تبریز به جرم سنی بودن به خاک هلاک افکند. قبر شیخ صفی الدین اردبیلی جد خاندان صفوی در اردبیل به سبک زیبا و باشکوهی از نو بنا شد و زیارتگاه دوستداران آن خاندان گردید.

شکست شاه اسماعیل در چالدران در سال ۹۲۰ از سلطان سلیم عثمانی، راه آذربایجان را به سوی ترکان باز کرده لشکر عثمانی به تبریز درآمد و خزاین پادشاهان ایران را به غارت برد.

در زمان سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) لشکر سلیمان اول به فرماندهی وزیر ابراهیم پاشا به آذربایجان حمله کرد و تبریز را اشغال نمود. چون شهر تبریز از نظر حملات ترکان عثمانی به آذربایجان دیگر جای امنی نبود از این رو شاه طهماسب پایتخت خود را از آن شهر به قزوین انتقال داد.

در زمان سلطان محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶) سلطان عثمانی مرادخان ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ هـ) پس از خبر یافتن از مرگ شاه اسماعیل دوم یکی از سرداران مشهور خود را موسوم به اوزد میرزاده عثمان پاشا با سپاهی گران به آذربایجان فرستاد (۹۹۳ هـ) و تبریز را اشغال کرد. آذربایجان مدت هجده سال در تصرف دولت عثمانی بود.

شاه عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸) با لشکرکشی به نواحی شمال و غربی ایران آذربایجان را از ترکان عثمانی پس گرفت.

پس از استیلای افغانه بر ایران (۱۱۳۵-۱۱۴۲) ترکان عثمانی باز به فکر تسخیر آذربایجان افتاده سرزمینهای مرزی بین ایروان و تبریز را اشغال کردند (۱۱۳۷ هـ) پیمانی که اشرف افغان در ۱۱۴۰ هجری با ترکان بست، مالکیت دولت عثمانی را در سرزمینهای آذربایجان و شمال غربی ایران تا حدود سلطانیه و ابهر تأیید کرد. پس از سه سال نادرشاه افشار قشون عثمانی را در نزدیک تبریز شکست سختی داد و آذربایجان را به خاک ایران پیوست (۱۱۴۲ هـ). در اوایل سلطنت کریم خان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳ هـ) آذربایجان به دست آزادخان افغان افتاد.

محمدحسن خان قاجار در ۱۱۷۰ هجری آن ایالت را از او گرفت و در سال بعد یعنی سال ۱۱۷۱ آذربایجان در جزو متصرفات کریمخان درآمد.

پس از مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳) بر اثر ضعف سلسله زندیه آذربایجان به دست خاندان دنبلی که ابتدا در خوی مسکن داشتند افتاد. یکی از امرای مشهور این خانواده که نجفقلی خان نام داشت پس از خرابی تبریز از زلزله، حصار آن شهر را از نو ساخت. آغامحمدخان قاجار در اواخر سال ۱۲۰۵ به آذربایجان لشکر کشید و از آن تاریخ آن استان باز تحت تسلط دولت مرکزی ایران درآمد.

از زمان فتحعلیشاه شهر تبریز مقر ولیعهد ایران گردید (۱۲۱۳ هـ) و تا آخر دوره قاجاریه آن شهر ولیعهدنشین ایران بود.

در جنگهای ایران و روس (۱۲۱۹-۱۲۴۳) آذربایجان اهمیت سیاسی و سوقالجیشی یافت. پس از شکست ایران در ۱۲۴۳ هجری آذربایجان توسط قوای روس اشغال شد. بعد از عقد قرارداد ترکمانچای (۱۲۳۴ هـ - ۱۸۲۸ م) آن استان از نیروی روس تخلیه گشت.

پس از اعطای فرمان مشروطیت در ۱۳۲۴ هجری آذربایجان مرکز فعالیت مشروطه طلبان گردید و مردم آزادیخواه آن استان به پیشوایی ستارخان و باقرخان علیه دولت مستبد محمدعلی شاه قیام کردند.

در این اثنا دولت روس که طرفدار محمدعلی شاه بود با موافقت دولت انگلیس بر اثر قرارداد تقسیم ایران بر دو منطقه نفوذ در سال ۱۹۰۷ م، به بهانه حفظ کنسولگریهای بیگانه در تبریز، در سوم آوریل ۱۹۰۸ به آذربایجان آمده تبریز را گرفتند، آنان به بهانه های مختلف از جمله جلوگیری از قشون عثمانی تا ۱۹۱۷ یک سال پیش از

جنگ اول جهانی در آن استان باقی ماندند.

در دوره جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) قوای عثمانی قسمت غربی آذربایجان را اشغال کردند و در هشتم ژوئن ۱۹۱۷ به تبریز آمدند و یک حکومت طرفدار ترک در آنجا برقرار ساختند. پس از پایان جنگ جهانی اول آذربایجان باز جزء قلمرو حکومت ایران شد.

در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) با ورود قوای خارجی به ایران آذربایجان دیگر باره به اشغال قوای روس درآمد. حکومت استالینی شوروی از این فرصت استفاده کرده به فکر اتحاد دو آذربایجان شمالی و جنوبی افتاد. از این رو با تقویت حزب مخالف حکومت مرکزی که دمکرات نام داشت دولتی پوشالی به نام «آذربایجان ملی حکومتی» (حکومت ملی آذربایجان) به ریاست جعفر پیشه‌وری تشکیل داد (۲۱ آذر ۱۳۲۴ شمسی) روسها بر خلاف موافقت‌نامه تهران که آن را سران متفقین روزولت و چرچیل و استالین در آذرماه ۱۳۲۲ امضاء کرده و تعهد کرده بودند که حداکثر تا شش ماه بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم ایران را از قوای نظامی خود تخلیه نمایند، نه تنها تا رأس موعد از ایران نرفتند بلکه به ایجاد یک نهضت مصنوعی در آذربایجان به نام فرقه دمکرات پرداختند. چون قوای روس از برقراری امنیت در آن استان مانع بود، در دی‌ماه ۱۳۲۴ (ژانویه ۱۹۴۶) از طرف دولت ایران به شورای امنیت ملل متحد شکایتی تقدیم گردید. نماینده شوروی در آن شورا رسماً اعلام داشت که در ظرف پنج یا شش هفته نیروی کشور شوروی خاک ایران را تخلیه خواهد کرد.

از طرف دیگر قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت در اسفندماه ۱۳۲۴ با هیأتی به مسکو رفت و مورد استقبال گرم استالین و سران شوروی قرار گرفت. قوام به روسها وعده داد امتیاز استخراج نفت شمال را پس از تصویب مجلس به ایشان بدهد، ولی بعد مجلس در جلسه سوم مهرماه ۱۳۲۶ به اتفاق آراء آن موافقت‌نامه را رد کرد. روسها در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ (ماه مه ۱۹۴۶) آذربایجان را تخلیه کردند، شش ماه بعد دولت ایران برای اجرای انتخابات مجلس نمایندگان ملت و برقراری نظم نیرویی به آذربایجان فرستاد. قوای فرقه دموکرات در پل دختر شکست خورده عقب نشست و سران فرقه شبانه گریخته به خاک شوروی پناه بردند. در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ پیش از ورود

نیروی دولتی حکومت دمکرات سقوط کرد و شهر تبریز به دست مردم غیرتمند آذربایجان افتاد.

پس از رسیدن قوای اعزامی تهران، که با شور و هیجان میهن پرستانه مردم تبریز مواجه شد، بعد از یک سال تمام دوباره نظم و امنیت در استان آذربایجان برقرار گردید.^۱ مقارن همین اغتشاش و ناامنی در تبریز و آذربایجان شرقی بر اثر تحریک و تأیید همان عامل خارجی که ذکر آن در بالا گذشت، در منطقه آذربایجان غربی یعنی مهاباد و اطراف آن عده‌ای از کردها به پیشوایی قاضی محمد نامی بر علیه دولت مرکزی ایران سر به طغیان برداشتند و حزبی اشتراکی به نام کومله تشکیل دادند. سرانجام حکومتی خود مختار تأسیس کردند و نواحی کرد نشین آذربایجان غربی را زیر لوای آن آوردند و شهر مهاباد را مرکز این حکومت ساختند.

این حکومت مانند فرقه دمکرات آذربایجان نیز یک سال دوام کرد. تا با اعزام نیروی دولتی از تهران در آذرماه ۱۳۲۵ و اعدام قاضی محمد و دو برادر او سیف قاضی و صدر قاضی نظم و امنیت مجدداً در نواحی کرد نشین آذربایجان برقرار گردید. ما وقایع اخیر آذربایجان را در ضمن تاریخ تبریز به تفصیل خواهیم نوشت و در اینجا به همین مختصر اکتفا می‌گردد.

۱- رجوع شود به دایرة المعارف اسلامی، طبع فرانسه، جلد اول، رساله چهارم، ص ۱۹۴-۱۹۶، مقاله ولادیمیر مینورسکی.

فصل ششم

طوایف و ایلات آذربایجان

در آذربایجان از زمانهای باستانی ایلات و عشایری چادر نشین زندگی می کردند که از جایی به جایی کوچ کرده و به اصطلاح معروف ییلاق و قشلاق می نمودند و مسکن ثابتی نداشتند.

امروز این وضع هنوز در آن سرزمین کم و بیش برجاست و آن اقوام در نقاط مختلف آذربایجان تحت ریاست مطلق ایلخانیهها و ایل بیگیهای خویش که سمت سروری و ریاست را بر آنان دارند به دامپروری و گاهی به کشاورزی می پردازند. ایلات آذربایجان مانند دیگر عشایر ایران از قدیم غالباً در خدمت نظامی بودند و تا مقارن عهد مشروطیت قشون چریک ایران را تشکیل می دادند. چنان که در تاریخ صوفیه می خوانیم بعضی از ایلات همین سرزمین چون: شاملو، قاجار، خلج، استاجلو، تکلو، ذوالقدر، بیات و افشار بودند که تحت عنوان قزلباش دور شاه اسماعیل را گرفته و او را به پادشاهی ایران رسانیدند.

از میان این قبایل، افشار یکی از نیرومندترین ایلات در سراسر ایران بخصوص در آذربایجان بودند، لایارد Layard می گوید: گندوزلوهایی که از قبایل بختیاری از

افشارهای ترک زبان می‌باشند.^۱ از قبایل استاجلو و ذوالقدر عده بسیار کمی مانده که در آذربایجان سکونت دارند.^۲

ایلات آذربایجان به گله‌داری و زراعت مشغولند. غالباً مردمانی هستند قوی بنیه و بلندقد دارای چشم سیاه و موی مشکی. به لهجه ترکی آذربایجانی گفتگو می‌کنند به همین جهت آنان را تاتارهای آذربایجانی خوانده‌اند، ولی با تاتارهای آسیایی شباهتی ندارند و آنان از هر حیث ایرانی می‌باشند ولو به زبان ترکی صحبت می‌کنند.^۳ کولیهای آذربایجان را به زبان محلی قره‌چی گویند که ظاهراً به معنی سیاه چادر است. اینان را در خراسان غر شمال خوانده‌اند.^۴

ایلات آذربایجان شرقی

این ایلات به دو منطقه: ارسباران و شاهسون تقسیم می‌شوند.

۱- ایلات ارسباران: همه شیعه مذهب و به دو قسمت شرقی و غربی قسمت می‌شوند. ایلات ارسباران شرقی از این قرارند:

چلبیان‌لو، قره‌چورلو، محمد خانلو، حاجی علیلو، حسن بیگلو، حسن‌گلو. بیشتر عشایر ارسباران شرقی و غربی در زمان پهلوی اول تخته‌قاپو و اسکان شده و برای خود املاکی خریده و به کشاورزی می‌پردازند. تنها گروه معدودی از ایشان که دارای اغنام و احشام هستند در تابستان به کوه‌های اطراف ارسباران و سبلان و در زمستان به جنوب دشت مغان و اطراف رود قره‌سو و کنار رود ارس بیلاق و قشلاق می‌نمایند. ایلاتی که اسکان شده‌اند غالباً به زراعت گندم و جو و برنج و گله‌داری می‌پردازند.

ایلات ارسباران غربی اینان هستند: خلیفه‌لو، اودلو، ساریجان بگلو، بیگلو عیسی‌لو، مستعلی بگلو، علی بابالو، زرگرلو، آلازو، خامسلو، خلیفه‌لو مردان، یکه‌لو، کله‌سر، دل آغازدار، سادات ذارتچی، قوتلار، قره‌چورلو، عرب‌لو، قوداز شاهین، آجرلو، بیگلو دورسون، خواجه‌لو، یوتچی رضا بیگ‌لو؛ حسین‌گلو. این ایلات در ارتفاعات اهر و

۱- هنری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۷۲۲.

۲- هنری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۱۳۲.

۳- ایضاً ص ۱۱۲ و ص ۱۳۵.

۴- ایضاً ص ۱۴۳.

مشکین شهر و اردبیل و اطراف آن بیلاق و در ساحل رود ارس قشلاق می‌نمایند.

۲- ایل شاهسون: این ایل نیز همه شیعه مذهب و در تابستان به دره‌های قره‌سو و در زمستان به مغان بیلاق و قشلاق می‌کنند.

نامهای طوایف ایشان از این قرار است: کلوش، حسین خانلو، جلو دارلو، ساربانلار، قوچه بیگلو، کیکلو، دمیرچلو مغانلو، طالش میکائیلو، کورعباسلو، آجرلو، بیکدیلو، همونلو، سیدلو، قلیلو، حاج خواجه‌لو، پرایونلو، جعفرلو، بیگ باطو، مرادلو، تکلبه. این ایلات در عمران دشت مغان با دولت همکاری می‌کنند، وضع گله‌داری آنان نسبت به دیگر مناطق عشایرنشین بهتر است. ایشان در ارتفاعات اهر و مشکین شهر بیلاق و به ساحل رود ارس قشلاق می‌نمایند. شاه‌عباس این ایل را برای درهم شکستن قدرت قزلباش تشکیل داد و به همین جهت آنان را شاهسون یعنی دوستان شاه نامید. در قرن نوزدهم اینانلوها عمده‌ترین شعبه شاهسون بودند. دیگر ایلات شاهسون از این قرارند: دلی‌کانلو، تکه، کوزانلو، یوت‌چو، پولاتلو، شیخلو. شاهسونهای مشکین شهر از این قرارند: کجا بیگلو، یدی اویماق (هفت خانواده) ایلخچی، ایناللو، قرامان بگلو. در میان ایلات مشکین آنها که زندگانی کوچ‌نشینی دارند از این قرارند: کجاییکلو، ناسن‌لو Nasanlu که احتمالاً همان کازاتلوه‌ها باشند، طالش میکائیلو و کجاییکلو، سیدلو، ساری جعفرلو، گیک‌لو Giyiklu، اینالو و کجاییکلو، حاجی خواجه‌لو، آجرلو، کورابازلو Kurabazlu، دمیرچیلو، یک کدلو Yekkedlu، گون‌پاپا، زرگرلو، ادات‌لو. در حال حاضر از طوایف شاهسون ۳۲ طایفه در مغان هفده طایفه در قره‌داغ زندگی می‌کنند. بعضی از طوایف اسکان داده شده، و در یک جا مستقر گردیده‌اند. هر طایفه ممکن است از پنجاه تا هزار خانواده یا بیشتر را شامل شود، و نیز هر طایفه ممکن است به دو تا ۲۰ تیره تقسیم گردد.

آداب و رسوم ایلات آذربایجان شرقی - آنان همه جشنهای ملی و مذهبی ایران را محترم شمرده در میدانها به رقص و شادمانی می‌پردازند. در عید فطر و قربان پس از برگزاری نماز عید به دید و بازدید یکدیگر می‌روند. در روز عید قربان در میدان عمومی ایل گرد آمده و گوشت قربانی را بین فقرا قسمت می‌کنند، عید نوروز را بزرگ شمرده به یکدیگر هدیه می‌دهند. در مراسم خواستگاری و عروسی چندتنی از بزرگان و ریش سفیدان خانواده داماد برای خواستگاری به خانه عروس می‌روند، غالباً عروسیها از پنج تا

ده روز به طول می انجامد. در جشن عروسی میهمانان سرشناس با ساز و دهل وارد مجلس می شوند، و رقاصی دوره می چرخد و مدعوین برای کمک به زندگی آینده داماد مبلغی در سینی او می ریزند. هدایای خانواده های نزدیک عروس و داماد غالباً شتر و یا گاو و یا گوسفند است. در مراسم ختنه سوران قبلاً شخصی را که باید پسر در دامن وی برای ختنه قرار گیرد تعیین می نمایند. این شخص باید احترام بسیاری بین آن طایفه داشته باشد و غالباً بین وی و پدر طفل هدایایی رد و بدل می شود.

آنان به نوزاد پسر بیش از دختر اهمیت می دهند. اگر پسری به دنیا آید برای اطلاع همسایگان در پشت بام، یا آلاچیق، بوته خاری می گذارند که علامت سرور و شادمانی است. در مجلس جشن تولد نوزاد پسر، میهمانان با لباس سرخ رنگ و پولکدوزی شده به خانه پدر نوزاد می آیند. در ایلات شاهسون مراسم عروسی چنین است که دوتن ریش سفید از خانواده داماد به چادر عروس رفته و عهد و پیمان می بندند. پس از شیرینی خوران هیچگونه رابطه ای در زمان نامزدی بین عروس و داماد وجود ندارد. پس از خواستگاری خانواده داماد به چادر عروس رفته یک روسری کلاغی، گردن بند، آینه، پارچه و شیرینی همراه می برند و پس از چند روز مردم را برای جشن عروسی دعوت می نمایند. میهمانان به همراه خود هدایایی از قبیل تفنگ شکاری آینه و شیرینی می آورند. همه میهمانان در شب عروسی در منزل داماد خواهند ماند. در آخرین لحظه ای که عروس را از خانه خودش به خانه داماد می آورند، یکی از کودکان خانواده عروس کمر بند زیبای طلایی به کمر عروس می بندد و عروس به سوی خانه داماد برده می شود. در جلوی عروس آینه و در عقب او جهیزیه همراه است. همین که عروس به داماد نزدیک شد، داماد سیب سرخ یا دسته گلی به سوی او پرتاب می کند و سوارکاران و کشتی گیران و رقاصان هریک به نوبت به کار خود و دادن نمایش مشغول می شوند.

۳- ایلات خلخال: این ایلات تا سال ۱۳۰۰ شمسی متشکل از دو ایل شطرانلو و قلق جانلو بودند، و قبیله دومی از یکصد و پنجاه خانوار تشکیل می شد. ایل شطرانلو که دو هزار خانوار بودند، در زمین باریکی در چند میلی شمال قزل اوزن که در حدود ۷۵ میل از سنجا باد (سنجبد) به سمت مشرق به طرف تپه های ارپاچای و مصداقی امتداد دارد سکنی گزیده اند. زمانی از حدود خود خارج شده و در چهار ناحیه خلخال در شمال قزل اوزن پخش شدند. شطرانلوها اصلاً کرد هستند ولی به ترکی صحبت می کنند، اگرچه

شاهسون نیستند ولی با شاهسون‌ها همسایه و متحدند.^۱ دیگر ایل کلیشانلو و دلیکانلو هستند که به زبان کردی سخن می‌گویند.

۴- ایلات خمه: آنان همه ترکند و ظاهراً از اردبیل و دیگر نقاط آذربایجان آورده شده و با قبایل قزلباش که در خمه بودند مخلوط شده‌اند.

تا نیم قرن پیش چند ایل کوچک یعنی ذوالقعه، قره برگلو، ورشوند، در طارم (تارم) زندگی می‌کردند ولی ایلات عمده خمه عبارت بودند از: دویران و افشار که افشار دویرانی خوانده می‌شدند، تا با افشار صائین قلعه (شاهین دژ) در آذربایجان فرق داشته باشند.

ایلات آذربایجان غربی

ایلات آذربایجان غربی بیش از آذربایجان شرقی هستند و به چند طایفه به شرح زیر منقسم می‌گردند.

۱- ایل جلالی: این ایل سنی مذهب (شافعی) و در ییلاق با ایلات مرز ترکیه و در قشلاق با ایلات مرز جمهوری آذربایجان مشترک می‌باشند. محل ییلاق آنان در مرز ترکیه حدود سیه چشمه و در مرز جمهوری آذربایجان ساحل رود ارس است. این ایل پیش از سال ۱۳۰۹ شمسی به داخل ایران کوچ نموده بین روستاهای همدان تا تهران و ورامین پراکنده شدند، ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ و رفتن رضا پهلوی به محلهای اولیه خود مراجعت نمودند و اکنون بیشتر در اطراف ماکو سکونت دارند. طوایف آن از این قرار است: خلیکانلو، حسو خلف، علی محولو، مصرکانلو، طابلو، قزلباش، ساکان، بلخکانلو، جنی کانلو، قندکانلو.

گروه ایلات دویران که به پانزده شعبه تقسیم می‌شدند، در دره قزل اوزن از گروس بالای نیگی کند که تا پل قافلانکوه زندگی می‌کردند و بین ۱۵۰۰ و ۳۰۰۰ خانوار بودند. دویرانها یکی از قبایل نیرومند شاهسون بودند که فتحعلیشاه قاجار آنان را از مغان و اردبیل آورده و در ناحیه مجاور خاک افشار آذربایجان مستقر ساخت.

ایل افشار دویرانی بین ابهر رود و گروس زندگی می‌کنند و شامل طوایف: بدیرلو،

جهانشاه‌لو، جمعه‌لو، قراسانلو هستند.^۱

رسوم و عادات - بزرگترین و باشکوه‌ترین عیدهای ایل خلیکانلو (جلالی) عید اضحی (قربان) است که هرکس به فراخور حال خود گاو و گوسفند قربانی می‌کند. در این عید لباس نو به تن می‌کنند و سه روز تعطیل عمومی است.

پس از عید قربان در مقام اهمیت روز عید فطر است، متأسفانه به عید نوروز چندان اهمیت نمی‌دهند، ولی برای چهارشنبه‌سوری بیش از نوروز اهمیت قائلند، در این شب لذیذترین خوراکیها را طبخ کرده و آتش‌بازی برپا می‌شود، و تا نیمه‌شب ادامه دارد و زنان به رقص و پایکوبی با دهل و سرنا مشغول می‌شوند.

عید دیگری که نسبتاً مهم است عید «خدرنبی» [خضرنبی] است که تاریخ جشن آن در اول اسفندماه است. برپا داشتن این جشن به مناسبت نزدیک شدن پایان زمستان است که معتقدند از تلف شدن احشام جلوگیری می‌کند. در این جشن زنان و دختران و جوانان ده به رقص «چوبی» مشغول می‌شوند و شخصی خود را با لباسهای رنگارنگ آراسته دلقکی و مسخرگی می‌کند.

از برای خواستگاری یکی از ریش سفیدان خانه داماد، به خانه عروس می‌رود. پس از رضایت کامل بستگان دختر، بستگان پسر با کله‌قند به منزل او رفته در مورد شیربها، صحبت می‌کنند. شیربها نسبت به وضع خانواده دختر عبارت می‌باشد از: ۵۰ تا ۲۰۰ گوسفند، چند رأس اسب و گاو، چند سکه طلا، چند دست خلعت و غیره. گوسفند هرچه بیشتر باشد، طلا هم به همان نسبت بیشتر است. حضور مدعوین در جشن عروسی اجباری است و هدایایی از قبیل پول یا گوسفند یا چیزهای دیگر به داماد می‌دهند. جشن عروسی سه روز به طول می‌انجامد. پس از سه روز عروس را به سوی خانه داماد باشکوه تمام سواره حرکت می‌دهند.

سوارکاران در جلو و سواری که زودتر به خانه داماد برسد از داماد هدیه می‌گیرد. به محض نزدیک شدن عروس به خانه داماد، داماد به منزل یکی از خویشان رفته و آن شخص یک دست لباس برای داماد تهیه می‌کند. زن این شخص ینگه عروس می‌شود. شوهر وی داماد را به خانه خودش برده و ینگه عروس را به حجله می‌برد. هرکس

بخواهد عروس را ببیند باید هدیه‌ای بدهد.

اگر عروس اتفاقاً دوشیزه نباشد، روز بعد او را سوار الاغ کرده به خانه پدرش برمی‌گردانند. اگر نوزاد اول پسر باشد جشن می‌گیرند و در خانواده‌های بی‌بضاعت برای دختر که در معنی سرمایه آنهاست اظهار خوشحالی و سرور می‌نمایند.

به‌ختنه‌سوران اهمیت خاص می‌دهند. نخست پدر پسر، شخصی که مورد احترام است و می‌خواهد خود را به او منسوب نماید به نام «گروه» انتخاب می‌نماید. منظور از گروه این است که خون این پسر به دامن او ریخته شده و به آن خانواده نزدیک شده است. وقتی گروه انتخاب شد، پدر تحفه‌ای برای وی می‌فرستد و پیغام می‌دهد شما گروه پسر من هستید. گروه در روز موعود با خانواده خود به مجلس ختنه‌سوران آمده و تحفه‌ای برای خانواده پسر بخصوص لباس برای پسر همراه می‌آورد.

در خاتمه ختنه‌سوران، «گروه» با خانواده خود شب در منزل پدر خانواده مانده و روز بعد مراجعت می‌نمایند، و پدر پسر به گروه و خانواده‌اش هدایایی از قبیل گاو و گوسفند می‌دهد. ولی بیشتر رسم است که گوسفندان را گروه به پسر پیشکش می‌کند، گاو و چیزهای دیگر را با خود می‌برد.

در هنگام طلاق دادن زن، مرد در حضور سه نفر یا بیشتر سه‌سنگ برداشته با انداختن یک یا دو یا هر سه سنگ، زن را یک یا دو یا سه بار طلاق می‌دهد.

مرگ و سوگواری - خانواده شخص در گذشته اگرچه فقیر هم باشد باید گاو و یا اقلاً گوسفندی کشته و گوشت آن را خیرات کند. پس از مرگ شخص، همه بستگان او برای تسلیت به خانواده‌اش به خانه متوفی می‌آیند ولی حتماً باید از بیست روز پس از مرگ او تجاوز نکند.

پس از مردن شوهر، زن یا مادر یا خواهر او مقداری از موی زلف خود را چیده با مرده به خاک می‌سپارند، مقداری از آن موی را نیز به جامه مرده دوخته و در مجلس سوگواری زنانه می‌گذارند تا باعث تحریک حاضرین برای گریه و شیون شود. چنانچه مرده، مردی جوان باشد اسب او را زین و برگ نهاده، لباسهای او را روی اسب قرار می‌دهند.

هنگامی که مردم برای تسلیت دادن می‌آیند، اسب را یک نفر جلو آنها می‌برد تا گریه و شیون آنان را تشدید کند. اگر زنی بمیرد باید گردن‌بند او را به گردن او بستند تا

مرده شوی آن را برای خود بردارد.

چنانکه بخواهند قبر مرده را پا بگیرند این عمل دست کم باید پس از هفت روز از روز به خاک سپردن او انجام گیرد.

۲- ایل میلان: مردم این ایل سنی و شافعی مذهبند و در قشلاق، با مرز جمهوری آذربایجان و در ییلاق با مرز ترکیه مشترکند.

آنان سه ماه زمستان را در چادرهای خود در قشلاق در کنار ارس گذرانیده و بقیه سال را در حوالی سیه چشمه که ییلاق آنهاست به زراعت و دامداری مشغول می شوند و از راه کشت گندم و جو و ذرت امرار معاش می نمایند.

طوایف آنها از این قرارند: شیخکانلو، دودکانلو، دلایی، بروکی، عموئی، مندوله، کانلو، کچلانلو، قردویی، برویی، کلیکانلو، خزویی، قلیکی.

رسوم و عادات ایل میلان مانند طایفه خلیکانلو در ایل جلالی است، جز اینکه مرد در طلاق رجعی به جای سه سنگ دو یا یک سنگ پرتاب می کند. دیگر در جزء مراسم عزاداری هفته و چله معمول نیست و فقط آخر ماه فقرا را اطعام می کنند.

۳- حیدرانلو: مردم این ایل سنی و شافعی مذهبند و در مرز ترکیه سکنی دارند. ییلاق ایشان در «سیه چشمه» و قشلاقشان در «چوخورکند» است. آنان از راه حشم داری و کشاورزی امرار معاش می کنند و غالباً اسکان و تخته قاپو شده اند و فقط عده ای که اغنام و احشام دارند ییلاق و قشلاق می نمایند.

رسوم و عادات - یکی از رسوم ایشان در عروسی چنین است که اگر پسری دختری را بخواهد یا لچک دختری را برداشته باشد، دیگر کسی به خواستگاری این دختر نمی رود. پدر یا مادر و یا ولی پسر ناگزیرند از این دختر خواستگاری نموده هر قدر وجه نقد یا گوسفند لازم باشد به او بدهند. سپس خانواده داماد برای خانواده عروس شیرینی و خلعت می برند ولی مدعوین دیگر هدیه نمی برند. برای عروسی اشخاص را با فرستادن نامه یا کله قند یا قوچ دعوت می نمایند و مدت یک هفته تشریفات عروسی برپاست و در آن مدت بیشتر مدعوین مهمان داماد هستند، حتی وسیله حرکت مدعوین هم به عهده داماد است.

خانواده داماد در جشن عروسی دستمالی بزرگ در وسط پهن کرده و حاضران به تناسب قدرت مالی خود مبلغی بر روی دستمال می گذارند.

در تولد نوزاد فرقی بین پسر و دختر قائل نیستند. مراسم ختنه پسران مانند مراسم در بین ایل جلالی است.

در مراسم وفات - پس از به خاک سپردن میت بر فور مجلس ترحیم برقرار می شود و خیراتی برای او انجام می گیرد. پس از روز چهارم نزدیکان میت قوچ یا گوسفندی به خانه شخص در گذشته آورده به کسان او سر سلامتی می گویند. مردان خانواده تا دو هفته از تراشیدن ریش، و زنان تا شش ماه از پوشیدن لباس نو خودداری می کنند. پس از آن مدت ریش سفیدان طایفه در میان افتاده آنان را از عزا درمی آورند.

۴- ممکنلو: مردمان این ایل در مرز ترکیه سکنی دارند و مذهب آنان سنی شافعی است. ییلاق ایشان در «الند» و قشلاقشان در «قطور» است. این طایفه به کار کشاورزی دلبستگی زیادی ندارند و بیشتر اوقات آنان صرف دامپروری می شود. آنان تخته قاپو شده اند.

در مراسم عروسی چابک سوارانی که از کسان داماد هستند به خانه عروس رفته با شلیک چند تیر او را براسب نشانیده به خانه داماد می برند، به محض آن که عروس وارد خانه داماد می شود با او بنای رقص را می گذارد و مدعویین پولهای زیادی بر سر آنان می ریزند و زنان پولها را جمع می کنند.

۵- ایل کره سنی: آنان در مرز ترکیه نشیمن دارند و مذهبشان سنی شافعی است، ییلاقشان در سکمن آباد و قشلاقشان در قطور است.

این ایل تخته قاپو شده علاوه بر گله داری به کشاورزی دلبستگی بسیاری دارند. مردمی ساده دل و زودباورند. در فنون سواری و تیراندازی مهارت دارند و زبانشان کردی است. یکی از رسوم آنان دادن دختران بسیار جوان به مردان کلان سال است زیرا مردان مسن شیربهای بیشتری می دهند. مردان غالباً دارای چهار زن عقدی هستند. پدر وقتی دختر را شوهر می دهد که دست کم بتواند پنجاه سر گاو به عنوان شیربها از پدر داماد بگیرد.

۶- ایل شکاک: آنان در مرز ترکیه نشیمن دارند و شافعی مذهبند. ییلاقشان در مرز ترکیه در چراگاههای خالصه، ترگور و دشت بیل، و قشلاقشان در اطراف اورمیه است. زبانشان کردی است. ایل شکاک تخته قاپو شده هم کشاورزی و هم گله داری می کنند.

طوایف آنان از این قرارند: شکاک، سمیتقو، پس آقا عبدوی، چرکویی شپیرانی، خلیفه زاده، موقری گوریک، شیکری، ایوری، نعمتی، اطمانی، هناره پاجیک، بوتان،

فنک، پس آتا کاردار، مامدی.

گروهی از ایل شکاک به کیش مسیحی هستند.^۱ گرفتن جشن نوروز در میان آنان مرسوم نیست بلکه به جای آن عید قربان و فطر را جشن می گیرند. در مراسم خواستگاری نخست باید پسر و دختر یکدیگر را دیده و بپسندند. خانواده پسر، شیربها را تعیین می کنند. پس از دادن شیربها هدایایی از قبیل اسب، ساعت به خانواده دختر داده می شود. روز عروسی غالباً پنجشنبه تعیین می گردد. در این روز میهمانان در خانه داماد حاضر شده پس از دو روز شادمانی با کاروان مجللی عقب عروس می روند. به محض نزدیک شدن این کاروان، خانواده عروس به پیشواز آمده عروس را سوار می کنند. از خانواده عروس تنها یک تن به نام، ینگه، همراه عروس است. همین که عروس به خانه داماد رسید از پشت بام قند و شیرینی و سیب بر سر عروس می ریزند. هنگامی که عروس وارد خانه داماد شد نمی نشیند مگر آن که پدر داماد اجازه دهد و این اجازه با دادن خلعت از طرف او همراه است.

مردان شکاک کلاه بلندی از نمد که به شکل استوانه است بر سر می گذارند و به دور آن شال می پیچند. غالباً پیراهن و شلوار سواری و شال و کمر بند استعمال می کنند. زبانیشان از لهجه های ایرانی قدیم است.

۷- ایل هرکی: این ایل در مرز ترکیه و عراق نشیمن دارند و اهل تسنن و شافعی مذهبند. ییلاق ایشان در مراتع خالصه ترگور و دشت بیل و قشلاق آنان در ترگور، مرگور و دشت بیل است.

شغل عمده این ایل، گله داری و دامپروری است و طوایفی از آنان در موانا، خانقاه، وزگیر، آغ بولاغ تخته قاپو شده اند.

طوایف آن از این قرار است: هرکی میدا، هرکی سیدان، هرکی سرهاتی. در ایل هرکی مراسم عقدکنان و عروسی در یک روز اجرا می شود. آنان به نوزاد پسر اهمیت خاص قائلند و یک روز خویشان را به ناهار دعوت کرده و عمل ختنه انجام می گیرد.

۸- ایل بیگ زاده: این ایل در مرز ترکیه و عراق نشیمن دارند. ییلاق و قشلاق آنان در مراتع خالصه ترگور است و سنی شافعی مذهبند.

این ایل در محل «آنبی» تخته قاپو گردیده و اسکان داده شده‌اند.

۹- ایل سادات: اینان در مرز ترکیه و عراق نشیمن دارند و سنی شافعی مذهبند. محل ییلاق آنان در دیزج مرگور، و قشلاقشان در محال مرگور، دشت بیل، اشنویه، قریه گورانه، برادوست است. ایل سادات در محل دیزج مرگور، تخته قاپو گردیده به کشاورزی مشغولند و از اجاره خالصجات دولتی امرار معاش می‌نمایند.

۱۰- ایل ززا: این ایل در منطقه اشنویه در مرز عراق نشیمن دارند و شافعی مذهبند و محل ییلاقشان در روندولان، بابل و شطره است امرار معاش آنان از کشاورزی و زراعت گندم و جو و برنج است.

ایل ززا به گرفتن جشن عید نوروز و چهارشنبه سوری و روز سیزده سال نو علاقه زیادی دارند، و نیز عید فطر و قربان و روز ولادت پیغمبر اسلام را جشن می‌گیرند. در مراسم ازدواج، اگر پدر و مادر دختر حاضر نشوند دخترشان را به پسر بدهند، چنانچه پسر و دختر یکدیگر را دوست داشته باشند خویشان، شبانه پسر و دختر را به خانه یکی از اقوام یا معتمدان محل می‌برند، سپس با صلح و سازش و تراضی خانواده عروس و داماد صیغه عقد جاری می‌شود.

اگر کسی از مردم آن ایل فوت کند مدت یک هفته معمولاً برای او عزاداری کرده و خرج می‌دهند.

۱۱- ایل قره پاپاق: این ایل در سلدوز نشیمن دارند و ییلاق آنان منطقه ایل، مامش، است.

رؤسای این طایفه شیعه، ولی رعایا عموماً سنی و شافعی مذهب هستند. این طایفه سابقاً در حوالی ایروان می‌زیستند و دارای کلاهی سیاه بودند و به همین جهت ایشان را قره پاپاق گویند. آنان در زمستان احشام خود را به ییلاق ایل مامش که در مغرب ایل نامبرده واقع است می‌فرستند. قره پاپاقها از کشاورزی و گله‌داری امرار معاش نموده و باغ و میوه نیز دارند.

آنان به عید نوروز اهمیت فراوان می‌دهند و ماه اسفند را ماه عید گویند. چهارشنبه اول اسفند را «دروغگو» و دوم را «راستگو» و سوم را «سیاه» و چهارم را «اجر» گویند.

روز چهارشنبه اول جوانان روی بام یا تپه می‌روند و آتش می‌افروزند و تیراندازی می‌کنند، در چهارشنبه سوم مردمی که از کسان آنان اشخاصی در عرض سال در گذشته‌اند

بر سر قبور آنان رفته و میوه و شیرینی برایشان خیرات می‌کنند.

در چهارشنبه سوری یعنی چهارشنبه آخر سال، مردم لباس نو برتن کرده و با هلهله و شادی به آتش افروزی می‌پردازند و به دید و بازدید می‌روند، صبح چهارشنبه آخر سال پیش از برآمدن آفتاب زن و بچه به کنار رودخانه از آب چهارشنبه استفاده می‌کنند و کوزه خود را پر از آب کرده برای تبرک نگه می‌دارند.

۱۲- ایل مامش: این ایل در مرز عراق سکنی دارند و سنی و شافعی مذهبند.

بیلاق ایشان مراتع کوهستانی دامنه کوه بلاسی سید و بازرین و سام است. این ایل تخته‌قاپو و اسکان شده‌اند، گروهی از ایشان در اشنویه، گروهی دیگر در لاهیجان سکنی دارند و اغنام و احشام خود را در تابستان به حدود مرز عراق می‌برند. زراعت آنان گندم و جو، توتون، چلتوک کاری و باغات میوه می‌باشد.

از طوایف ایشان دو طایفه امیر عشایری و قادری معروفند. از صنایع دستی ایشان شال‌بافی است. از مراسم آنان افروختن آتش فراوانی در جشن نوروز است. اگر کسی از ایشان درگذرد، عزاداری وی چهار هفته به طول می‌انجامد.

۱۳- ایل پیوان: این ایل در مرز عراق نشیمن دارند و سنی و شافعی مذهبند، آنان تخته‌قاپو شده و در کهنه، و لاهیجان ساکن می‌باشند. در زمستان اغنام و احشام خود را به حدود کوه سران می‌برند و از طریق زراعت و دامداری امرار معاش می‌نمایند از صنایع دستی ایشان شال‌بافی است.

۱۴- ایل منگور: این ایل در جنوب مهاباد نشیمن دارند و سنی مذهب و شافعی هستند.

آنان تخته‌قاپو گردیده و در جنوب مهاباد اسکان داده شده‌اند.

در تابستان احشام خود را به بیلاقات کده، لاسیو، و کاکن می‌برند امرار معاش آنان از گله‌داری و زراعت توتون، گندم، جو، چغندر و حبوبات است.

طوایف آنان از این قرارند: امان، شمع، زین، زرین، خدر، مروت.

۱۵- ایل دهبکری: این ایل در «عمق» ساکن هستند و سنی شافعی مذهبند، و بیلاق آنان در پایین بلاغ است. تخته‌قاپو شده‌اند و امرار معاش از گله‌داری و کاشتن گندم و جو و توتون و چغندر قند است.

از صنایع دستی ایشان شال، گلیم، جاجیم، جانماز، و قالی‌بافی است طوایف آنان از

این قرارند: ایلخانی زاده، علیار، قهرمانی، عباسی.

مراسم عید نوروز در میان ایشان معمول نیست و اعیاد اسلامی را که عید قربان و فطر و روز ولادت حضرت رسول باشد جشن می گیرند.

۱۶- گورک مهاباد: این ایل در دهستان عمق تخته قاپو و اسکان شده اند. ییلاق در مراتع ایل پیران گیرند. از راه گله داری و کشاورزی امرار معاش کنند و با گور سردشت داد و ستد دارند، صنایع دستی ایشان شال گلیم و جاجیم بافی است.

۱۷- ایل بویاجی: این ایل در منطقه سردشت در مرز عراق تخته قاپو و اسکان شده اند و سنی و شافعی مذهبند، امرار معاش آنان از گله داری و کشاورزی است، از صنایع دستی ایشان موج، گلیم، و جاجیم بافی است.

۱۸- ایل باسک کوله: این ایل در سردشت مرز عراق سکنی دارند و سنی و شافعی مذهبند، آنان تخته قاپو شده اند و امرار معاش ایشان از گله داری و کاشتن گندم و جو و ذرت و توتون است. صنایع دستی آنان موج، گلیم، جاجیم بافی است.

۱۹- ایل ملکاری: این ایل در منطقه سردشت در مرز عراق اسکان شده اند و سنی شافعی مذهبند. از صنایع دستی ایشان موج، گلیم، و شال مخصوص کردی است.

۲۰- ایل با پیر آقایی: این ایل در منطقه سردشت در مرز عراق تخته قاپو و اسکان شده اند. ییلاق ایشان مراتع کوه های هومل است و سنی و شافعی مذهبند. معاش ایشان از کشاورزی و دامداری و باغداری و فروش انگور و انار می باشد. از صنایع دستی ایشان موج، و گلیم و جاجیم بافی است.

۲۱- ایل پشتدریها: این ایل سنی و شافعی مذهبند، و در سردشت مرز عراق اسکان شده اند ییلاق ایشان آبادیهای تروه، گومات، ارزنه، و اشترل است.

۲۲- ایل کلاسی: این ایل در عمق از نواحی سردشت زندگی می کنند و سنی و شافعی مذهبند. ییلاق ایشان در مراتع زیرفران و صنایع دستی آنان موج، گلیم، جاجیم بافی است. طایفه معروف ایشان کلاس نام دارد.

۲۳- ایل عثمان بیگی: این ایل در سردشت تخته قاپو و اسکان شده اند. مذهب ایشان سنی شافعی است.^۱

کردان آذربایجان - ایلات اخیری که در آذربایجان غربی از آنان یاد کردیم غالباً کردنژاد هستند و مرکز عمده آنان شهرستان مهاباد است و بیشترین کوههای لاهیجان و سردشت ساکن هستند غالب ایشان شافعی مذهبند و از حیث نژاد از دیگر عناصر کرد خالصتر مانده‌اند.

دهستانهای زیر که از محال مهاباد به‌شمار می‌رود محل سکونت ایشان است.

- ۱- آختاجی، دارای ۱۰۹ قریه، ۲- آلان، دارای ۱۵ قریه، ۳- ایل تیمور، در جنوب مهاباد دارای ۲۱ قریه، ۴- بریاجی، دارای ۳۳ قریه، ۵- بهی، دارای ۶۱ قریه، ۶- باسک کوله، دارای ۱۷ قریه در مرز عراق، ۷- پیران، دارای ۳۱ قریه در مرز عراق، ۸- ترجان، دارای ۲۸ قریه، ۹- شهر ویران، دارای ۹۱ قریه در مشرق مهاباد و جنوب میاندوآب، ۱۰- کلاس، دارای ۱۶ قریه، ۱۱- گورگ سردشت، دارای ۳۵ قریه، ۱۲- گورگ نعلین، دارای ۱۲ قریه، ۱۳- لاهیجان دارای ۶۸ قریه در مرز عراق، ۱۴- رحمت آباد، دارای ۹۸ قریه بین جغتو و تاتائو، ۱۵- منگور، دارای ۱۳۱ قریه در مغرب مهاباد در مرز ایران و عراق، ۱۶- ملکاری دارای ۱۸ قریه.^۱

به قول کلنل استوارت کردهای آذربایجان بالغ بر پانصد هزار نفرند که غالباً دارای مو و چشم مشکی و قیافه تیره و گرفته و رفتاری غرورآمیز هستند و طوایف و قبایل آنان از این قرارند:

شکاک، هرکی، ززا، اورامر، قره پاپاق، مگری، منکوری، مامش، حیدرانلو.^۲

اقلیتهای مذهبی آذربایجان

در آذربایجان دو اقلیت مسیحی معروف هستند که پیش از اسلام در آن سرزمین زندگی می‌کنند آن دو یکی ارامنه و دیگری کلدانیان (آشوریان) هستند.

ارامنه - ارمنیان ایران در حدود یک‌صد و پنج هزار نفرند که در آذربایجان و تهران و خوزستان و اصفهان پراکنده‌اند. در جنگ اول جهانی (۱۹۱۷م) ترکان عثمانی عده کثیری از اقلیت ارمنی کشور خود را قتل عام کردند و گروهی از آنان گریخته به ایران پناه آوردند و در آذربایجان و نقاط دیگر سکونت گزیدند. مذهب ملی ایشان گریگوری

۱- اسامی دهات کشور، ج ۱، ص ۴۹۲-۴۹۶.

۲- هنری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۷۹۰.

است که از فرق قدیم مسیحی است.

ارمنیان از روزگاران باستان در ایران زبان و وحدت ملی و کلیسای خود را حفظ نموده‌اند و همواره با برادران ایرانی خود در صلح و صفا زیسته‌اند. ارامنه ایران دو نماینده در مجلس شورای ملی دارند که یکی از بین ارمنیان شمال و دیگری از بین ارمنیان جنوب برگزیده می‌شود. در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) بسیاری از دهات آباد ارمنی نشین سلماس و اورمیه ویران گشت. با وجود آن، کلیساها و صومعه‌های بسیار قدیمی ارمنی که بعضی از آنها مانند صومعه ماکو بیش از ۱۲۰۰ سال قدمت دارد تا به حال برجاست.

ارمنیان آذربایجان غالباً در اطراف اورمیه و قراداغ زندگی می‌کنند. به قول هنری فیلد: ارامنه اگر از روی زبانشان که ایرانی است قضاوت شوند می‌توان آنان را بین یونانی و ایرانی قرار داد ولی در حقیقت از لحاظ خصوصیات جسمانی با ترکمنها نزدیکی بیشتری دارند تا اقوام آریایی زبان.^۱ چشمان ارمنیها بزرگ و سیاه و فرورفته‌تر از ایرانیان است. پیشانی ایشان کوتاه، بینی برجسته و عقابی دراز دارند. صورت بیضی شکل آنان درازتر از صورت ایرانیان است. گردن آنان دراز و باریک است، ولی دهان و دست و گوش و پای آنان معمولاً بزرگ و به کوچکی ایرانیان نیست.

در آذربایجان تعداد ارامنه بالغ بر ۲۸ هزار نفر است.^۲ ژاک دموورگان می‌نویسد: ورود ارامنه به آذربایجان بدون تردید به زمان سلاطین هخامنشی بازمی‌گردد. ارامنه بلندتر از ایرانیانند. آنان نیرومندتر و مستعد به‌فربهی و پیه‌آورندگی هستند. به‌هنگام جوانی بسیار متناسب‌الاعضاء و خوش‌اندامند. کله آنان دولیکوسفال (Dolichocéphale) (مستطیل الرأس) است. چشمانشان سیاه و درشت و گودتر از چشمان مردم مجاور است. پیشانی آنان تخت، بینی دراز، بسیار برگشته و عقابی و برجسته است. بیضی چهره از نمونه ایرانی متفاوت نبوده کشیده‌تر از آن نیست. گردن درازگاهی بسیار قوی، دهان گشاد و پهن، گوشها برجسته و جلو آمده و بناگوش

۱- هنری فیلد. مردم‌شناسی ایران، ص ۷۹۰.

۲- هنری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۸۱۹.

آنان قوی و زمخت است. پوست بدنشان در زنان و بچه‌گان بسیار ظریف و لطیف است و به سرعت رنگین می‌شود.

ارامنه تبریز می‌گویند که لهجه آنان خالص‌ترین لهجه‌هاست. تجار ارمنی در شهرهای ایران پراکنده‌اند اما تنها مرکز طبیعی این ملت آذربایجان است که دهات ارمنی آن پدید آمده یک مهاجرت خود به خود است، در حالی که مهاجرنشین‌هایی مثل جلفای اصفهان مصنوعی‌اند. در میان سکنه آذربایجان اختلاط خیلی نادر است زیرا یک ارمنی با یک کلدانی و برعکس ازدواج نمی‌کنند.^۱

آسوریان یا کلدانیان آذربایجان - ژاک دموورگان درباره این طایفه می‌نویسد: «سامی‌ها که امروز در آذربایجان به نام نسطوری و کلدانی‌ها معروفند از یک اصل و نژادند. آنان جز از نظر معتقدات مذهبی باهم تفاوتی ندارند، سابقاً آنان جملگی پیرو آیین نسطوری بوده و نسطوری نام داشتند، لیکن شمار زیادی از ایشان به مذهب کاتولیک درآمدند. آنان به یک لهجه قدیمی سریانی تکلم می‌کنند که شکل دستوری آن تغییر یافته و بر اثر دخول بسیاری از لغات عربی و ترکی و فارسی و کردی ضایع و خراب شده است. شکل جمجمه آنان کاملاً سامی است مخصوصاً در میان قبایل کلدانی: دز، جیلون (جلو)، بس، تهوب، و تیاری که از دیگر سکنه جلگه متمایزند. اما نفوذ و تأثیر اقلیم ایران با درشت شدن چشم متظاهر شده است. این عضو در آنان نیمه‌باز عیناً مثل ایرانیان، یعنی قطر عمودی آنها تقریباً نصف افقی است. لیکن چشمان آنان با فاصله و دورافتادگی که از هم دارند چشم کردن را به خاطر می‌آورند. چشم نسطوری‌ها شبیه به آنچه که نزد بخش عمده‌ای از سامی‌ها می‌بینیم عمیقاً در محفظه استخوانی جای داده شده و تقریباً هم سطح سر و صورت می‌باشد. بینی معمولاً مستقیم و به قدر کافی برجسته، لیکن کوتاه است. چهره بیضوی لیکن پهن‌تر از ایرانیان غربی است. حتی گفته‌اند که در میان کوه‌نشینان افراد بور وحنایی نیز یافت می‌شوند. به قول دوخانیکف حملات مغول و تیمور آنان را به کوهستانهای کردستان کوچانیده است.

کلدانیان آذربایجان به زراعت مشغولند و برحسب آن که دهاتشان از مناطق آذربایجانی و کردی دور باشد لباس ایرانی می‌پوشند.^۲

۱- هیئت علمی فرانسه، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۷.

۲- هیئت علمی فرانسه در ایران، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵.

آسوریان ایران - اینان بقایای ملت قدیم کلده هستند که از دو هزار و پانصد سال پیش در ایران زندگی می‌کنند.

سپس در دوره اشکانی و ساسانی قبول دین مسیح کرده و به یکی از مذاهب قدیم آن که نسطوری باشد درآمدند، کلیسای نسطوری یا «کلیسای مسیحیان ایران» در اواسط قرن پنجم میلادی (۴۳۰م) تشکیل شد و تا کنون باقی است. آنان رئیس مذهب خود را «مارشمعون» گویند که در تداول مردم «مارشیمون» شده است.

آسوریان تا پیش از جنگ جهانی اول غالباً در حدود وان و اورمیه سکونت داشتند. بعد از جنگ بر اثر فشار ترکان عثمانی مهاجرت کرده پراکنده شدند. اکنون گروه بسیاری از ایشان در آذربایجان غربی سکونت دارند.^۱ زبان و خط آنان آرامی سریانی است که معروف به زبان کلدانی جدید می‌باشد.

آسوریان نسطوری هنوز کلیسای خود را در اورمیه که «مات مریم» (مارت مریم)، یعنی بانو مریم خوانده می‌شود حفظ کرده‌اند.

از یک قرن پیش که مبشران مذهب پروتستان از امریکا و مبشران مذهب کاتولیک از فرانسه برای تبلیغ مذهب خود به آذربایجان و اورمیه آمدند تا حال گروهی از مسیحیان نسطوری آسوری تغییر مذهب داده و به کیشهای پروتستان و کاتولیک گراییده‌اند.

بنا به نوشته‌های خصوصی آسوری، تا پیش از جنگ جهانی اول دویست هزار آسوری نژاد در آذربایجان شرقی بخصوص اورمیه و سلماس زندگی می‌کردند.

پس از جنگ مزبور بر اثر هجوم لشکریان عثمانی از آنجا کوچیده و به عراق و دیگر شهرهای ایران مهاجرت کردند، اکنون فقط هفتاد هزار آسوری در ایران بسر می‌برند.

بیشتر آسوریان در دهات اورمیه و سلماس کشاورز و خرده مالکند، و دارای باغهای انگور می‌باشند شهرنشینان ایشان غالباً پیشه‌ور و بازرگان و معمار و مهندس و پزشک هستند.^۲

۱- بررسی دموگرافیک درباره اقلیت‌های مذهبی. نشریه آمار عمومی، ص ۵.

2- Wigram, The Assyrians And Their Neighbours London, 1929: Dorothy I. Lazaar L'Histoire Assyriens (Thèse) Tabriz 1958.

کرزن^۱، در ۱۸۹۲ ارقام زیر را درباره نسطوریان آذربایجان نشان می دهند.

سلماس	۷۰۰	خانوار
سومامی و چرا	۱۰۰	خانوار
اورمیه	۳۶۰۰	خانوار
سلدوز	۴۰۰	خانوار
بروت یا براندوز	۱۰۰	خانوار
ترکاور	۵۰۰	خانوار
مرگاور	۱۰۰	خانوار
جمع	۵۵۰۰	خانوار

معمول بر این است که تعداد افراد یک خانوار چهار یا پنج نفر حساب شوند، بنابراین جمع کل افراد نسطوریان را بیست تا بیست و پنج هزار نفر می توان به شمار آورد. سپس می نویسد که هیأت مبلغان مسیحی عقیده دارند که در زمان پادشاه فعلی (ناصرالدین شاه) که صلح برقرار است صحیحتر آن است که هر خانوار هشت نفر به شمار آید. اگر حد وسط را قبول کنیم جمع کل نسطوریان در آن زمان ۴۴۰۰۰ تن می شده است.

پس گوید: نسطوریان ساکن دشت مردمانی قوی هیکل و چهارشانه با قیافه باز و رنگ سفید و دارای ریش قرمز می باشند. نسطوریان ساکن کوهستان خشن و ناهموار هستند و غالباً با کردها که بین آنها دشمنی دائمی وجود دارد غیرقابل تشخیص هستند. آسوریها دارای سری کوتاه و پهن هستند و از لحاظ کوتاهی سر به تاجیکها شباهت دارند.^۲

آسوریان در ناحیه اورمیه و سلماس و سرچشمه رود زاب زندگی می کنند و بدون شک از نژاد سامی هستند. نسطوریها و آسوریها یک قوم واحد هستند که به سه اسم خوانده شده اند. اصطلاح کلدانی نامی است که در قرن هجدهم از طرف یسوعیها (ژروئیتها) به نسطوریانی که قبول مذهب کاتولیک کرده اند اطلاق شده است.^۳

1- Curzon G.N Persia and the Persian question 2 Vol, London 1892.

۲- هنری فیلد: مردم شناسی ایران، ص ۹۶-۹۷ و ص ۷۱۷.

۳- هنری فیلد: مردم شناسی ایران، ص ۷۹۳.

شکل جمجمه آسوریان کاملاً سامی است بخصوص در میان قبایل دز، جلو، تخومه و تیاری که همه آسوری نژادند. نفوذ نژاد ایرانی در آنان از چشم درشت و خوش شکل آنها پیداست، چشم آسوریه‌ها تقریباً هم سطح پیشانی است، بینی معمولاً راست و نسبتاً برجسته و کوتاه است. صورتشان بیضی شکل ولی بزرگتر از صورت ایرانیان غربی است. گردن آنان دراز و گوش و دست و پایشان کوچک و ظریف است. این مردم قدبلند و اندام متناسب و عضلات قوی دارند و از راه رفتن خسته نمی‌شوند. رنگ مو و چشم آنان قهوه‌ای و روشنتر از ایرانیان است. در میان آسوریان کوهستانی افراد موبور و موقرمز بسیار دیده می‌شود. شباهت بین آسوریان و ایرانیان از زمان کوتاهی نیست که پدید آمده، بلکه پیش از حمله مغول صورت پذیرفته است.^۱

در رساله پلی‌کپی شده‌ای که از طرف اداره کل آمار عمومی درباره اقلیتهای مذهبی ایران براساس سرشماری سال ۱۳۳۵ شمسی منتشر شده شماره مسیحیان آذربایجان غربی را که اکثر آنها آسوری و عده کمی از آنان بایستی ارمنی باشند ۱۱۶۴۷ تن نوشته شده است.^۲

اکنون چند دوره است که آسوریان ایران یک نماینده در مجلس دارند. یهودیان آذربایجان - یهودیان در آذربایجان اندکند و بیشتر به تجارت اشتغال دارند. بنا به بررسی دموگرافیک درباره آمار اقلیتهای مذهبی براساس سرشماری سال ۱۳۳۵ خورشیدی شمار یهودیان آذربایجان غربی ۴۹۱ و آذربایجان شرقی ۱۴۵ تن است که تعداد کل جمعیت آنان ۶۴۰ تن می‌باشد.

تبریز از شهرهایی است که در آن یهودی به‌ندرت دیده می‌شود.^۳ ژاک دموورگان می‌نویسد: «یهودیان در تبریز، مراغه، اورمیه، و غیره پرشمار و منحصرأ از حاصل معاملات تجاری زندگی می‌کنند و به‌هیچ کار دیگر نمی‌پردازند.»^۴ ولی برخلاف این گفتار امروز عده یهودیان در تبریز بسیار اندک است.

۱- هنری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۸۰۸.

۲- دکتر امانی: بررسی دموگرافیک درباره اقلیتهای مذهبی، ص ۵.

۳- دکتر امانی: بررسیهای دموگرافیک درباره اقلیتهای مذهبی، (نشریه آمار عمومی) ص ۳۹.

۴- هیئت علمی فراه در ایران، ج ۱، ص ۳۷۴.

فصل هفتم

زبان فهلوی آذری

مردم آذربایجان در دوره اسلامی زبان بخصوصی داشتند که نویسندگان بعد از اسلام از آن تعبیر به «فهلوی آذری» کرده‌اند. فهلوی معرب فهلوی است که به معنی «پارتی» و اشکانی می‌باشد. به قول ایشان فهلوی منسوب به «پهله» بوده که شامل پنج ولایت بزرگ: اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند (و دینور) و آذربایجان می‌شده است. در زمان اشکانیان و ساسانیان در این ولایات مردم به لهجه بخصوصی از فهلوی شمالی سخن می‌گفتند. چون در این نواحی مادی‌ها سکونت داشتند این نوع فهلوی را می‌توان مأخوذ از زبان مادی قدیم که از روزگار پادشاهان ماد در نیمه شمالی ایران رواج داشت، دانست.

از لحاظ اینکه آذربایجان از ولایات پهله قدیم به شمار می‌رفته از این جهت زبان مردم آن ولایت را فهلوی آذری خوانده‌اند.

مارکوارت خاورشناس معروف آلمانی، در کتاب ایران‌شهر می‌نویسد که «اصلاً زبان حقیقی فهلوی زبان آذربایجانی است که زبان کتبی اشکانیان بوده است».^۱

نام فهلوی آذری در کتب قدیم اسلامی - قدیمترین جایی که در کتب اسلامی اشاره

به زبان آذربایجان شده از این قرار است:

۱- کتاب فتوح البلدان بلاذری تألیف سال ۲۵۵ هجری است در جایی که می نویسد: «قدم الولید بن عقبه اذربيجان، و معه الاشعث بن قيس فلما انصرف الوليد ولّاه اذربيجان فتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً، و الحان الحائر في كلام اهل اذربيجان ففتحها... و اسكنها ناساً من العرب»^۱.

یعنی: «ولید بن عقبه به آذربایجان آمد و با وی اشعث بن قیس بود، و چون برفت او را به جای خود بر آذربایجان ولایت داد» و «خان به خان (دیه به دیه). همی آمد (خان در زبان مردم آذربایجان به معنی حائرو جای است) تا آن ولایت را فتح کرد و گروهی از عرب را در آنجا نشیمن داد». («خان» در زبان پهلوی به معنی خانه، چشمه، چاه، کاروانسرا، آمده است.)^۲

۲- ابن الواضح الیعقوبی که در حدود سال (۲۷۸ هـ) کتاب البلدان خود را تألیف کرده اصطلاح آذری، را بر مردم آذربایجان اطلاق کرده و زبان آذری ظاهراً مأخوذ از این اصطلاح بوده است:

«و اهل مدن اذربيجان و کورها اخلاط من المعجم الاذريه و الجاودانية القديم اصحاب مدينه البذالتی کان فیها بابک ثم نزلتها العرب لما افتتحت»^۳

یعنی: مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای آن آمیخته‌ای از ایرانیان آذری و جاودانیان قدیم خداوندان شهر بند، هستند که بابک (خرمی) در آن جای داشت. پس از آن آنجا را فتح کرد دو آنجا فرود آمدند.

۳- ابن حوقل از جغرافی نویسان عرب در اوایل قرن چهارم هجری درباره زبان آذربایجان در عصر خود چنین می نویسد: «فاما لسان اهل اذربيجان و اکثر اهل ارمينية فالفارسية تجمعهم، و العربية بينهم مستعملة و قلمن بها ممن يتكلم بالفارسية لا يفهم بالعربية و يفصح بها من التجار و ارباب الضیاع»^۴.

«اما زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان عموماً فارسی است و زبان عربی

۱- فتوح البلدان، طبع مصر، ص ۳۳۶.

۲- فرهنگ پهلوی، ص ۴۸۳.

۳- کتاب البلدان یعقوبی، طبع نجف، ص ۳۸.

۴- صورة الارض، طبع اروپا، ص ۳۴۸.

هم بین ایشان معمول می‌باشد، و کم‌کسی از بازرگانان و زمین‌دارانی که به پارسی سخن می‌گویند یافت می‌شود که زبان عربی را نفهمد و یا آن زبان را به‌شیوایی نداند».

۴- اصطخری از علمای قرن چهارم در کتاب *مسالك الممالك* می‌نویسد: «و لسان اذربيجان و ارمينية والّران الفارسية والعربية غیران اهل دیل و حوالیها یتکلمون بالارمینیه، و نواحی بر ذعة لسانهم الرّانیة».^۱

یعنی: زبان آذربایجان و ارمنستان و آران فارسی و عربی است، جز آن که مردم دیل و حوالی آن به‌ارمنی سخن گویند، و زبان نواحی بر ذعه (لهجه) آرانی است.

۵- در ترجمه فارسی *مسالك و ممالك* اصطخری بین قرن پنجم و ششم هجری درباره زبان آذربایجان چنین آمده است:

«این حدود همه زبان تازی و پارسی دارند و مردم دیل زبان ارمنی دانند و نواحی بردع را کوهستانی هست ایشان را زبانهای مختلف باشد».^۲

۶- محمد بن اسحق الندیم در کتاب معروف خود *الفهرست* که آن را در سال ۳۷۷ تألیف کرده درجایی که زبانهای ایرانیان قدیم را از قول ابن مقفع برمی‌شمارد، زبان آذربایجان را فهلوی می‌خواند و گوید:

«قال عبدالله بن المقفع...

فاما الفهلویة فمنسوب الی فهله، اسم یقع علی خمسة بلدان وهی، اصفهان، والری، و همدان، و ماه نهاوند، و اذربيجان».^۳

یعنی: فهلوی منسوب است به‌پهله که نام پنج شهر است:

اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند، و آذربایجان».^۴

۷- ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی در گذشته در ۳۸۷ در کتاب *مفاتيح العلوم* خود عین این عبارت را تکرار کرده می‌نویسد: «ومن لغات الفرس الفهلویة، و بها کان یجری کلام الملوک فی مجالسهم و هی لغة منسوبة الی بهلة، و بهلة اسم یقع علی خمسة بلدان: اصفهان، والری و همدان و ماه نهاوند و اذربيجان».^۵

۱- *مسالك الممالك*، ص ۱۹۲ طبع اروپا.

۲- ترجمه *مسالك الممالك*، طبع تهران، ص ۱۶۰.

۳- *الفهرست ابن ندیم*، طبع مصر، ۱۳۴۸ ص ۱۹.

۴- رضا تحدد. ترجمه *الفهرست ابن ندیم*، طبع دوم، ص ۲۲.

۵- *مفاتيح العلوم*، طبع اروپا، ص ۱۱۷.

یعنی: از زبانهای ایرانیان پهلوی است، و به آن زبان بود که پادشاهان در مجالس خود سخن می گفتند، و آن منسوب به پهل است، و پهل نامی است که به پنج ولایت اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان داده اند.

۸- شمس الدین ابو عبدالله البشاری و المقدسی از علمای قرن چهارم، ایران زمین را بر هشت اقلیم تقسیم کرده و آذربایجان را از اقالیم عجم (ایران) شمرده گوید:

«زبان این اقالیم هشت گانه ایرانی است، جز اینکه برخی از آنها دری و بعضی لهجات پیچیده است و همه آنها فارسی خوانده می شود و اختلاف بین آنها آشکار است».^۱

در جای دیگر می نویسد که: گویند در آذربایجان هفتاد زبان (لهجه) وجود دارد.^۲ در ذیل همان باب می نویسد که: زبان آن نواحی زبان خوبی نیست، در ارمنستان به ارمنی، و در آران، به آرانی سخن گویند و فارسی ایشان مفهوم است و در حروف نزدیک به لهجه خراسانی (یا مخالف لهجه خراسانی)^۳ است.^۴

۹- ابوالحسن علی بن الحسین معروف به المسعودی در گذشته در سال ۳۴۵ هجری، در کتاب خود التنبیه والاشراف، آذربایجان را جزء بلاد ایران و زبان آن را از زبانهای ایرانی شمرده گوید: همه شهرهای ایران دارای یک پادشاه و یک زبان بودند، جز اینکه در بعضی از لهجه ها اختلافی وجود دارد. البته هنگامی که حروف کتابت و تألیف لغات در چند لهجه یکی باشد، همه آنها داخل در یک زبان خواهد بود اگرچه اختلافی در پهلوی و دری و آذری و لهجات دیگر در میان باشد.^۵

۱۰- شاعر معروف حکیم ناصر خسرو قبادیانی در گذشته در (۴۸۱ هـ) که در محرم سال ۴۳۸ در شهر تبریز بوده و در سفرنامه خود اشاره ای به زبان آذربایجان کرده می نویسد: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیک می گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست، پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من

۱- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۵۹.

۲- احسن التقاسیم، ص ۳۷۵.

۳- وفارسیتهم مفهومة، تقارب (نسخه بدل: تخالف) الخراسانیه.

۴- احسن التقاسیم، ص ۳۷۸.

۵- التنبیه والاشراف، طبع بغداد، سال ۱۹۳۸ میلادی، ص ۶۷-۶۸.

بخواند».^۱ از این حکایت چنین برمی آید که:

اولاً - در تبریز و آذربایجان در زمان ناصر خسرو مردم به‌زبانی غیر از زبان پارسی سخن می‌گفتند. این زبان بنا به گواهی مورخان و جغرافی‌نویسان عرب که ذکر آنان در پیش‌گذشت زبانی جز فهلوی آذری نبوده است.

ثانیاً - قطران به‌فارسی دری نمی‌توانسته خوب سخن گوید یا اصطلاحات محاوره‌ای آن زبان را خوب نمی‌فهمیده، برای آن که زبان مادری او فهلوی آذری بوده است نه دری.

ثالثاً - قطران فارسی دری را در مدرسه فراگرفته بوده و به‌همین جهت چون طبیعی شاعرانه داشته می‌توانسته است با خواندن اشعار شعرای فارسی زبان، به‌زبان پارسی دری نیک شعر بگوید.

رابعاً - همان‌طور که مردم آذربایجان امروز به‌ترکی آذری سخن می‌گویند ولی تمام مکاتبات خود را به‌زبان پارسی می‌نویسند، در آن روزگار هم مردم آن ایالت بین خود به‌زبان فهلوی آذری گفتگو می‌کردند ولی منویات و مقاصد خود را به‌زبان فارسی می‌نوشتند.

خامساً - زبان فارسی دری نه‌تنها در آذربایجان بلکه در اکثر ولایات ایران چون گیلان و مازندران و گرگان و بلوچستان و کردستان و خوزستان و سمنان و ری و زنجان و صدها دیه و روستای دیگر، زبان گفتگو و محاوره بین مردم نبوده است و فقط لفظ قلم و زبان مکاتبات رسمی و دولتی به‌شمار می‌رفته، و این وضع تا شصت سال پیش یعنی مقارن انقلاب مشروطیت در ایران زمین همچنان ادامه داشته است.

۱۱- یاقوت حموی درگذشته در سال ۶۲۶ هـ می‌نویسد:

«قال ابن المقفع اذربيجان مسماة باذرباذين ايران بن الاسود بن سام بن نوح، وقيل اذرباذ بن بيوراسف، وقيل بل اذر اسم النار بالفهلوية و بايكان معناه الحافظ و الخازن، فكان معناه بيت النار او خازن النار، و هذا شبه بالحق لان بيوت النار في هذه الناحية كانت كثيرة جداً... و اهلها صباح الوجوه حمرها رفاق البشره، ولهم لغة يقال لها الاذرية لا يفهما غيرهم».^۲

۱- سفرنامه ناصر خسرو، طبع دیرسیاقی، ص ۶.

۲- معجم البلدان، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۷۲.

یعنی: ابن مقفع گفته است که آذربایجان به نام آذر باذبن ایران بن اسودبن سام بن نوح نامیده شده و به قولی به نام آذر باذبن بیوراسف خوانده شده است. بعضی گفته‌اند که آذر به زبان پهلوی نام آتش است و بایگان نگهدار آن که روی هم معنای آن آتشکده یا نگاهدارنده آتش می‌شود، و این درست‌تر است زیرا آتشکده در این ناحیه بسیار بوده است... مردم آن نیکوروی‌اند و گونه‌های ایشان به سرخی مایل است و پوستی لطیف دارند. ایشان را زبان مخصوصی است که آذریه (آذری) گویند و جز خودشان کس آن را نمی‌فهمد».

۱۲- یاقوت در کتاب معجم‌الادباء در حکایتی که از ابوالعلائی معری و هوش و ذکاوت او از قول سمعانی آورده به زبان آذری اشاره کرده است:

سمعانی در کتاب انساب از قول خطیب تبریزی شاگرد ابوالعلاء معری آورده که: روزی در مسجد معره نزد او نشسته بودم و یکی از کتابهایش را بر وی می‌خواندم ناگاه یکی از همشهریان خود را که از همسایگان من بود به مسجد در آمد و می‌خواست به نماز ایستد. در حال که او را دیدیم بشناختم و از خوشحالی رنگ چهره‌ام تغییر کرد.

ابوالعلاء (با آن که کور بود) آن حال دریافت و گفت ترا چه می‌شود. گفتم پس از آن که دو سال است کسی از همشهریان خود را ندیده‌ام اکنون یکی از همسایگان خود را در اینجا می‌بینم. پس گفت برخیز و با او گفتگو کن گفتم اجازه بده تا درس تمام شود. گفت برخیز من منتظر تو خواهم ماند پس برخاستم و به زبان آذری^۱ (آذری) با وی گفتگوی بسیار کردم و هرچه را می‌خواستم از او پرسیدم، و چون بازگشتم و پیش استاد نشستم، مرا گفت این چه زبانی بود؟ گفتم این زبان مردم آذربایجان است.

گفت من این زبان را ندانستم و نفهمیدم ولی آنچه را که شما به هم گفتید به خاطر سپردم، سپس آنچه را که من و همسایه‌ام به هم گفته بودیم بی‌کم و کاست باز گفت. من از حافظه او سخت در شگفت شدم که چگونه چیزی را نفهمیده این چنین به خاطر سپرده است.^۲

۱۳- حمدالله مستوفی در گذشته در ۷۴۰ هجری در وصف مراغه گوید: مردمش

۱- در کتاب الانساب سمعانی به‌حای لفظ «الآذریه» «الادریجیده» آمده که شاید در اصل «الآذریجیه» یعنی آذربایجانی بوده باشد. رجوع شود به کتاب، الانساب طبع، عکسی، چاپ لیدن.

۲- معجم‌الادباء، ج ۲، ص ۱۳۱، طبع مصر.

سفید چهره و ترک و ش می باشند و بیشتر بر مذهب حنفی هستند، و زبانشان فهلوی مغیر است.^۱

ظاهراً مقصود از فهلوی مغیر، فهلوی تغییر یافته و یا همان لهجه فهلوی آذری است. در وصف گشتاسفی که از بلاد طالش آذربایجان قدیم است می نویسد: مردمش سفید چهره اند بر مذهب امام شافعی، زبانشان فهلوی به جیلانی باز بسته است.^۲ یعنی زبان فهلوی ایشان به زبان گیلانی (طالشی) نزدیک است.

۱۴- در چند سال پیش فرمانی به مهر سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶) در آذربایجان به دست آمده که در آن خطاب به مردم اردبیل حکم اکید صادر شده که هیچیک از جماعت مغول و تاجیک حق تجاوز به املاک و موقوفات مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵) را ندارند و آن عبارات چنین است:

«متوطنان اردبیل و توابع آن بدانند که مریدان شیخ الاسلام سعید صفی الدین قدس الله سرّه العزیز بعد از تقدیم وظایف دعاء دولت روزافزون نمودند... بدان سبب این مکتوب در قلم آمد تا بر موجب احکام سابق مقرر دارند و هیچگونه تغییر و تبدیل بدان راه ندهند جماعت مغول و تاجیک بنا به واجب در املاک ایشان مدخل نشده و تصرف ننمایند».

چون در این فرمان صریحاً از دو جماعت مغول و تاجیک یعنی ایرانی و ایرانی زبان سخن به میان آمده و از ترکان سخنی نرفته است، خود دلیل این است که در آن زمان هنوز ترکان در آذربایجان اکثریت نداشته و غلبه با تاجیکان بوده است.^۳

چند نمونه از زبان آذری تا پیش از صفویه

۱- در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی آمده که چون در سال ۸۳۲ هجری میرزا شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر پسر قرايوسف قراقویونلو به آذربایجان لشکر کشید در تبریز به زیارت حضرت پیرحاجی حسن زه تاب که از اکابر صوفیه آن زمان بود آمد و از او در یوزه همت خواست، پس از

۱- نزهة القلوب، طبع دبیر سیاقی، ص ۱۰۰.

۲- نزهة القلوب، طبع دبیر سیاقی، ص ۱۰۷.

۳- مقاله حاج حسین آقا نخجوانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره پنجم، شماره اول، سال ۱۳۳۲.

بازگشت شاهرخ، اسکندر به تبریز باز آمد و به انتقام ملاقات پیر حاجی حسن با میرزا شاهرخ فرمان داد که پسر او ابوبکر را به دار آویزند. دژخیمان فرمان او را اجرا کرده آن بیگناه را به دار آویختند و جسد او را به خانقاه پدرش بردند. پیر حاجی حسن زهتاب را چون نظر بر مرده پسر افتاده فرمود که:

«اسکندر، رودم را کشتی، رودت کشاد» یعنی ای اسکندر فرزندم را کشتی، فرزندات ترا بکشد، نفرین پیر کارگر آمد، اسکندر را پسرش قباد در قلعه النجق در حال مستی بکشت.^۱

۲- در جلد دوم این کتاب حکایتی درباره ماما عصمت تبریزی از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی از بزرگان صوفیه زمان قراقویونلو آمده که در ضمن آن یک جمله از زبان آذری یاد شده است، ماما عصمت قدس الله سرها بسیار بسیار بزرگند، صاحب مقامات عجیب. جلالت بر مشرب ایشان غالب بوده روزی بزرگر ایشان تخم می افکنده، ماما رسیده و فرموده که تخم را خوب نمی پاشی بزرگر گفته که شما عورتانید، به حال خود باشید، چه خبر دارید، ماما از روی جلال گفته که: «چکستانی میسندیم»، یعنی ای بناگاه مرده نمی پسندی مرا، همان لحظه بزرگر جان داده.

«چک» در لغت فارسی به معنی معدوم و نابود هم آمده.^۲

شاید «چکستن» در آذری به معنی معدوم شدن به ناگاه مردن بوده است؟ اگر چنین باشد ترجمه متن درست است.

لغتی دیگر در فارسی هست به صورت «چکسیدن» که به معنی خجل و شرمنده شدن است.^۳ اگر فرض کنیم چکستانی از این مصدر است باید آن را چنین معنی کنیم. آیا شرم نداری مرا نمی پسندی؟

آقای دکتر ماهیار نوایی این جمله را چنین معنی کرده است:

«ای بهشتی مرا نمی پسندی» که بعید است و در شرح آن می نویسد که: چک، در لهجه هرزنی به معنی خوب و نیک و بد است، چکستان، را بنابراین می توان به معنی، بهستان، یا بهشت، دانست.

۱- روضات الجنان، ص ۳۹۰.

۲- برهان قاطع، (طبع معین) ج ۲، ص ۶۴۹.

۳- برهان قاطع، ج ۲، ص ۶۵۱.

اما به کار بردن چکستانی (بهشتی) در مقام خشم و تقریباً به جای دشنام از آن جهت است که مردان خدا و پارسایان حتی در هنگام خشم هم دهان به دشنام و بدگویی نمی‌آلایند. و به جای سخنان زشت کلمات نیکو به کار می‌برند. و این چنین استعمال در زبان فارسی هم رایج است چون استعمال پدر آمرزیده، پدر پیامرز، پدر صلواتی در هنگام خشم و به جای دشنام در اینجا چکستانی در همین مقام و در واقع به جای دوزخی و یا «ای به جهنم شو» به کار رفته است.^۱

۳- پس از مردن برزگر، ماما عصمت به رسم تعزیت به خانه او رفته و این دو بیت را سروده است:

هنو مستی هنو مستی هنو مست	هنو وش بساده بو آبی از دست
من به مستی خطائی به امر از دست	زوان تاوان دهان ییزوان (بیروان) وست

یعنی:

هنوز و هنوز مست است	هنوزش بادهای بود از دست شده
از دست من به مستی خطائی برآمد	تاوان زبان دهان بی زبان را بست ^۲

۴- حمدالله مستوفی در گذشته در (۷۴۰ هـ) در وصف اورمیه شرحی نوشته و جمله‌ای را به زبان آذری آورده است:

«اورمیه... باغستان فراوان دارد و از میوه‌هایش انگور خلوقی و امرود پیغمبری و آلوی زرد به غایت خوبست و بدین سبب تبارزه (تبریزیان) اگر صاحب حسنی را با لباس ناسزا یابند گویند: «انگور خلوقی بچه در درّ سوه اندر» یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده.^۳

۵- همام تبریزی از شعرای معروف آذربایجان و از معاصران شیخ اجل سعدی که در سال ۷۱۳ یا ۷۱۴ هجری پس از یک عمر دراز صد و اندساله در گذشته، در میان غزلیات خود دو ملمع دارد که در آنها بعضی از ابیات را به زبان آذری سروده است: یکی این غزل است که بیت آخر آن فهلوی آذری است:

۱- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفتم، شماره اول، خرداد ۱۳۴۴ شمسی.

۲- برای شرح لغوی این دو بیت از نظر لحنه‌شناسی رجوع کنید به مقاله آقای استاد ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز در سال ۱۳۳۵.

۳- نزهة القلوب، ص ۹۸.

خیالی بود و خوابی وصل یاران
 میان باغ، یار سروبالا
 چمن می شد ز عکس عارض او
 سر زلفش ز باد نوبهاری
 برفت آن نوبهار حسن و بگذشت
 خداوندا هنوزم هست امید
 همام از نوبهار و سبزه و گل
 «وهار و ول ودیم یار خوش بی

این بیت آخر فهلوی آذری است و معنای آن چنین است:

«بهار و گل با روی یار خوش است
 ۶- دیگر این غزل ملمع همام است:

«بدیدم چشم مست رفتم از دست
 دلم خود رفت و می دانم که روزی
 به آب زندگی ای خوش عبارت
 دمی بر عاشق خود مهربان باش
 اگر روزی ببینم روی خوبت
 به مهرت گه همام از جان برآید
 «گرم خواواکنی لشنم بویینی

معنی فهلویات آذری غزل فوق الذکر چنین است:

«کوام آذر دلی بوکوبنی مست» یعنی:

کدام آذر دل است که آن را ببیند و مست نشود

«به مهرت هم بشی خوش گیانم از دست» یعنی:

به مهر تو جانم نیز از دست برود

۱- این غزل را مرحوم سعید نفیسی به نام همام بر روی سفینه ای که در قرن هفتم کتابت شده و مرحوم خلخالی در مقدمه حافظ خویش از آن یاد کرده به خط خود نوشته است.

۲- این غزل در نسخه ای خطی متعلق به کتابخانه دانشمند محترم آقای حاج حسین آقانخجوانی از معاریف تبریز آمده است.

«لوانت لاوجمن دیل و گیان بست» یعنی:

فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

«کزینسان مهرورزی گست بی گست» یعنی:

که اینسان مهرورزی زشت باشد زشت

«نسان مشنهرز آن را سر زمان دست» یعنی:

نه آسان می شناسد آنگاه سراز دستم

(مشکل است آنگاه که سراز دست بشناسم)

«موازش کان یوان بمر و وارست» یعنی:

مگویش که آن جوان بمر و وارست (آسوده شد)

«گرم خا واکنی لشنم بویینی بیویت خته بام ژاهنام سرمست»

یعنی: اگر خاک مرا باز کنی لاشه (جسد) مرا ببینی، به بوی تو در آرامگاه خود

سرمست خفته‌ام^۱

۷- دو بیت یعیوب اردبیلی

رشته دستت بلا گلگون کریته تو به‌دستان هزاران خون کریته

در آینه نظر کن تا بویینی که وینم زندگانی چون کریته^۲

ترجمه آن چنین است:

بلا رشته دست ترا گلگون کرده تو به‌دست‌های هزاران خون کرده‌ای

در آینه نظر کنی تا ببینی که بینم زندگانی چگونه کرده‌ای

۸- در یک سفینه خطی به تاریخ ۱۱۲۰ هجری فهلویاتی از شاعری آذربایجانی

به نام مهان کشفی از اهل نمین اردبیل آمده که ظاهراً در بین سالهای ۷۳۵ و ۷۹۴

هجری می‌زیسته است.

یرم اج مان برانی بان بایجی ورم یان رنجه دیرن آن بایجی

بهر ره چون به آیین ویم من همم کفر و همم ایمان بایجی

۱- برای توضیح لغات و نکات دستوری این غزل رجوع کنید به مقاله آقای استاد ادیب طوسی تحت عنوان «نمونه‌ای از فهلویات قزوین و رنجان و تبریز در قرن هفتم» ضمیمه نشریه دانشکده ادبیات تبریز و دو قصیده به دو لهجه نیمه آذری و همان نشریه.

۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۱.

ترجمه:

اگرم از خانه برانی بام هیچ است
و گرم جان (مرا) رنجه داری آن هیچ است
بهر ره (بهر حال) چون به آیین وی هستم

مرا هم کفر و هم ایمان هیچ است^۱
در یک نسخه خطی که در فن موسیقی نوشته شده و مؤلف آن عبدالقادر بن الحافظ
مراغه‌ای است و تاریخ کتابت آن مربوط به اوایل قرن نهم هجری می‌باشد و در کتابخانه
ملی به شماره ۱۳۰۴ ضبط شده است دو قطعه دو بیتی فهلوی آذری دیده می‌شود که
احتمالاً مربوط به لهجه اصل مراغه است.

۹- ما برای نمونه هر دو آنها را در اینجا می‌آوریم:

ایگهان پرخوری (خور) من سوی تهوس ورگهان پرگل من بوی تووس
ار دو گیتی د دامانم و زنی چنگ من از هر دو گهان واروی تووس
یعنی: اگر جهان پرخور (خورشید) شود مرا روشنی و سوی تو بس است.
و اگر جهان پرگل باشد مرا بوی تو بس است.
اگر دو گیتی به دامان من چنگ زنند

مرا از هر دو جهان روی تو بس است

۱۰- «شوان گردان و یاوانان برآمان

خمار ببریده یا بدریده دامان

چسر چشمان خود میکیزنم (می‌کی‌زنم) لاو

بوکه لاوم به بخ کیلی (کبلی) سامان^۲

یعنی:

۱- از این شاعر فهلویات بسیاری در دست است در این مختصر ما به همین نمونه اکتفا کردیم، برای تفصیل بیشتر رجوع
شود به مقاله آقای استاد ادیب طوسی (نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۳۵ تحت عنوان فهلویات ماما عصمت و
کشفی به زبان آذری) و نیز به رساله آذری یا زبان باستان آذربایگان تألیف کسروی تبریزی طبع تهران ۱۳۱۷ ش، ص
۵۹-۶۵.

۲- ر.ک: مقاله استاد ادیب طوسی، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۳۵، تحت عنوان «فهلویات زبان آذری
در قرن هشتم و نهم».

شبه‌ها که به جستجوی منزل سرگردان بیابانم هستم

مقنعه بسریده یا بدریده دمانم

از چشمان سرخودکی می‌زنم لاف

شاید که لافم به جهت آرزومندی سامان باشد

۱۱- فهلویات آذری مغربی - نام او محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف تبریزی مشتهر به محمد شیرین است که در قریه امتد از قراء بلوک رودقات تبریز تولد یافته و چون در دیار مغرب بیشتر بسر می‌برده از این رو تخلص مغربی اختیار کرده است.

وی با کمال‌الدین خجندی معاصر و معاشر بوده و در سال ۸۰۸ در شصت سالگی در گذشته و در گورستان سرخاب او را به خاک سپردند. نزهة الساسانیه، اسرار فاتحه، در الفرائد فی معرفة التوحید و جام جهان‌نما از تألیفات اوست و دیوان او مکرر در ایران و هند به چاپ رسیده است.

وی از عرفا و صوفیه بزرگ ایران در قرن نهم بوده است مغربی به فارسی و عربی هردو اشعاری نغز و لطیف سروده است.^۱ مغربی غزلیات و ترانه‌های بسیاری به زبان فهلوی آذری در لهجه تبریزی سروده است. بعضی از این اشعار که آن را فهلویات مغربی می‌توان نام نهاد در یک نسخه خطی از دیوان او که تاریخ کتابت آن در ۱۰۱۴ پیدا شده است، و اینک به نقل یکی دو نمونه از آنها می‌پردازیم.

سحرگاهان کدیلیم تاوه گیری	چو آهم هفت چرخ آلاوه گیری
چدیلیم آذرین آهی و راهی	دوژاژ تاو دیلم تاوه گیری

یعنی:

سحرگاهان که دلم می‌گیرد (می‌سوزد)	از آهم هفت چرخ الو و آتش می‌گیرد
از دلم آذرین آهی برمی‌آید	دودش از تاب (سوز)، دلم آتش می‌گیرد ^۲
سحرگاهان که چشمم آوه گیری	گهان از آوه چشمم لاوه گیری
امند (امتد) خوناوه از چشمان بر آرم	که گیتی سربه سر خوناوه گیری

۱- درباره تذکره حال او رجوع کنید به دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۱-۳۵۳ و از سعدی تا جامی، چاپ دوم، ص ۴۴۴-۴۵۴.

۲- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقاله آقای ادیب طوسی تحت عنوان «فهلویات مغربی تبریزی» و نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۳۵.

یعنی:

سحرگاهان که چشم آب می‌گیرد (می‌گیریم) جهان از آب چشم سیل گیرد (پُر سیل شود)
آنقدر خونابه از چشمان برآرم که گیتی سر به سر خونابه گیرد^۱
اینک به نقل چند نمونه دیگر از این فهلویات در کتاب صفوة الصفای درویش
توکل بن اسماعیل که از تألیفات قرن هشتم هجری است در اینجا می‌پردازیم. باید
دانست که کتاب صفوة الصفای را ابن بزاز در مناقب و احوال و گفته‌های شیخ صفی‌الدین
اردبیلی که خود معاصر با او بوده نوشته است.

۱۳- شیخ صدرالدین فرمود، از شیخ (صفی‌الدین) سؤال کردم وقتی که به حضرت
شیخ زاهد رسیدی از دل خبر داشتی؟ شیخ قدس سره فرمود به زبان اردبیلی «کار به مانده
کار تمام بری»

یعنی: «ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد و امانده بود»^۲

۱۴- (شیخ صدرالدین) گفت که باری شیخ نشسته بود و جمعی در حضرتش نشسته،
ناگاه علیشاه جوشکابی در آمد و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود علیشاه چون در آمد
گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش به زبان تبریزی: «گو حریف‌زاده» یعنی
سخن به صرف بگو حریف رسید.^۳

۱۵- مولانا محیی‌الدین گفت: روزی جماعت الارقیان به حضرت شیخ می‌آمدند از
آن میان پیره نوشیروان در راه با جماعت الارقیان گفت امسال زحمت بسیار کشیده‌ام از
برای نان خریدن، و محمود الارقی گفت که از دیه آلاق برخیزیم و به عرضستان برویم
که دهی است در صفحه کوه سبلان. چون بندگی شیخ قدس سره رسیدند روی با پیره
نوشیروان کرد گفت سی سال حق تعالی نان داد شکر نکردیم یک سال که کمتر داد
شکایت کنیم.

آنگاه رو به محمود کرد گفت که «شروه مرزوان به مرز خود (بی)» این هردو که ایشان
در راه اندیشیده بودند گفت: «^۴ معنی این عبارت معلوم نیست چون شروه بر وزن هرزه

۱- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقاله آقای ادیب طوسی تحت عنوان «فهلویات معربی تبریزی» و نشریه دانشکده
ادبیات تبریز سال ۱۳۳۵.

۲- صفوة الصفای، ص ۲۵.

۳- صفوة الصفای با تلخیص، عبارات ص ۴۰.

۴- صفوة الصفای، ص ۱۰۷.

در لغت به معنی نوعی خوانندگی باشد که آن را شهری گویند.^۱

می توان آن جمله را چنین معنی کرد که، مرزبان شهری به مرز خود باشد؟
اینک بعضی از اشعار شیخ صفی الدین را بنا به روایت کتاب سلسله النسب صفویه
تألیف شیخ حسین پیرزاده بن ابدال زاهدی متوفی در ۱۰۵۶ قمری^۲ در این مختصر
می آوریم.

۱۶- «صفیم صافیم گنجان نمایم بدل در ده ژرم تن بی دوایم

کس به هستی نبرده ره باویان از به نیستی چویاران خاکپایم

یعنی:

صفی صافی ام که گنجهای (حقیقت) را می نمایم

به دل دردمند و به تن بی دوایم

کسی از هستی (اظهار وجود) ره به او (خدا) نبرده

من از نیستی (بی تعینی) خاک پای یارانم

۱۷- «به من جانی بده از جانور بوم به من نطقی بده تا دم آور بوم

به من گوش بده آرجش نوا بوم هر آن که وانگه بو از آخر بوم

یعنی:

به من جانی بده تا حیّ ابدی باشم به من نطقی بده تا سخنور باشم

به من گوش بده تا شنوا باشم هر آنچه بانگ است از آن خبردار باشم

۱۸- از شاعری که تخلصش آدم بوده است:

خسته بانان که غم جویان نشینند

به دامان جهان پویان نشینند

خسته بانان که اج خلوتگه راز

زبان بسته سخن گویان نشینند

یعنی:

خوشا به حال آنان که جویای غم نشینند به دامان جهان پویان نشینند

خوشا به حال آنان که از خلوتگه راز زبان بسته سخن گویان نشینند

۱- برهان قاطع، (طبع معین) ص ۱۶۲۴.

۲- این کتاب در سال ۱۳۰۳ شمسی با مقدمه کاظم زاده ایرانشهر با حروف سربی در برلین چاپ شده است.

۱۹- از شاعری به نام خلیفه صادق خلیفه آستان صفوی:

دلا غافل مبش خوشتن زمانی قیمتین گوهریش گنجش چه کانی
مبش کرکس بهر مرداره منشین شاه باز بش چه اوج لامکانی

یعنی:

ای دل غافل مباش ترا خوش آن زمان
که گوهرش قیمتی و گنجش چوکانی باشد
مباش کرکس، بر هر مردار منشین
شاه باز باش بر اوج لامکانی

۲۰- از شاعری به نام معالی:

من از قالو بلا اندیشه دارم گُنه اچ برگ داران بیشه دارم
اهر که نامه خوانان نامه خوانند من از شرمندگی سرپیشه دارم

یعنی:

من از قالوبلا اندیشه دارم
گنه از برگ داران (درختان پربرگ) بیش دارم
فردا که نامه خوانان نامه (عمل مرا) بخوانند
من از شرمندگی سرپیش دارم

۲۱- از شاعری به نام راجی:

«همایم من سر کوهان وطن بی کشتگاهم اوی صحرا چمن بی
استخوانی خورم سازم قناعت به وقت مردن پروبالم کفن بی»

یعنی:

من همایم سر کوهها وطن من است کشتگاه (?) من صحرا و چمن است
استخوانی می خورم و قناعت می کنم به وقت مردن پروبالم مرا کفن است
دنیا خوانی و مردم کاروانی روز الاله و روز خزانگی
سیاه چالی کند نامش کند کور به من واجن ایم ایشتی فان مانی
خشکه دارم به کوهان سایه ام نی بیرمان مانده طفلیم دایه ام نی
بیازارم شری بازار وانم بیازم شری هیچ پایه ام نی
کوهانم سربلندی خور مصاحب ازم درده جری بلبل مصاحب

به پنج روز دیگر بایر بوینا نه خانه مانده نه خانه صاحب
 دنیا داری بلای من نزانست مرگ من در صلاي من نزانست
 شهر و مردم همه بایر بوینا مایه ام پنج گز هلای من نزانست^۱

رساله روحی انارجانی - دست روزگار با آن که فهلوی آذری را از میان مردم آذربایجان برانداخته و ترکی آذری را جانشین آن ساخته است، برای نشان دادن هنرنمایی خود که همه چیز را به بازی گرفته است رساله‌ای را به فهلوی آذری و لهجه مردم تبریز به جای نهاده که چندی است از طاق نسیان به دامن زبان شناسان افتاده است. این رساله را نخست مرحوم عباس اقبال آشتیانی در سال دوم مجله یادگار معرفی کرد، سپس در شماره ۱۰ ایران کوده چهارده فصل آن به چاپ رسید. مرحوم سعید نفیسی همه آن را از آغاز تا انجام در جلد دوم فرهنگ ایران زمین با شرح و توضیح عالمانه منتشر ساخته است. سرانجام آقای دکتر ماهیار نوابی در بخش دوم آن که مشتمل بر چهارده فصل به لهجه مردم تبریز است با نظری دقیق به تحقیق پرداخته و حق مطلب را ادا کرده است.

این رساله دارای دو بخش کاملاً مستقل و جداگانه است:
 یکی درباره رسم و آیین مردم تبریز، و دیگری درباره زبان مردم این شهر در پایان قرن دهم هجری.

تألیف این رساله در زمان پادشاهی شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۵ هـ) پادشاه صفوی به دست شخصی به نام روحی انارجانی از مردم قریه انارجان در نزدیک تبریز انجام گرفته است. تاریخ کتابت آن در اول شوال ۱۰۳۷ هـ یعنی چهل و چند سال پس از تألیف آن است.

«اهمیت رساله روحی انارجانی در بخش دوم آن یعنی چهارده فصلی است که به لهجه مردم تبریز نوشته شده است. این چند صفحه شاهدهی است زنده و نمونه‌ای است موجود از طرز سخن گفتن مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری و نشان می‌دهد که تا آن زمان، حتی در تبریز که می‌بایستی بیشتر در تحت نفوذ زبان ترکی واقع شده باشد، هنوز مردم، یعنی زبانی که گفت و شنود روزانه و درد دلها و شوخیهای

۱- درباره دیگر فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی، رجوع کنید به رساله آذری مرحوم کسروی ص ۴۱-۵۱ و مقاله ادیب طوسی، فهلویات زبان آذری، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۳۵.

تبریزیان با آن برگزار می‌شده، لهجه‌ای بوده است از لهجه‌های ایرانی، و زبان ترکی تا این زمان میان مردم رایج نبوده است.

اگرچه درباریان و سرداران صفوی از زبان ترکی پشتیبانی می‌کردند، و دانستن ترکی یا تظاهر به دانستن آن، برای تقرب به دربار باب روزه بوده است، ولی تا آن زمان مانند دوره قاجار میان همه مردم ریشه ندوانیده و رواج نداشته است.^۱

فهرست فصول چهارده گانه قسمت دوم آن رساله از این قرار است:

۱- فصل اول در تواضعات اناث

۲- فصل دوم در تکلیفات و تکلفات اناث تبریز

۳- فصل سوم در ساز و سازنده

۴- فصل چهارم در ناز و تراکت صحبت خاصه

۵- فصل پنجم در تعریف خواهرکرو مذمت شوهر پیر

۶- فصل ششم در تعریف جوان

۷- فصل هفتم در مذمت مستوری

۸- فصل هشتم در بیماری و به حکیم رفتن

۹- فصل نهم در مناظره مادر عروس با مادر داماد

۱۰- فصل دهم در جواب مادر داماد با مادر عروس

۱۱- فصل یازدهم در شاعریها

۱۲- فصل دوازدهم شوهر را به تقریب بر سر کار آوردن و شب جمعه به خاطر رساندن و با مخدوم کره مناقشه کردن.

۱۳- فصل سیزدهم در بیان عبارت اعیان تبریز که با عزیزی مناظره کرده باشند و با مثل خودی بیان.

۱۴- فصل چهاردهم به قاضی رفتن پهلوان و اظهار دعوی با مثل خودی نمودن.

اینک فصل اول این کتاب را که در تواضعات اناث است برای نمونه در اینجا یاد

می‌کنیم:

«مزیوام، مرسام، ممانام، تی جانت از خدروام»

۱- عین عبارت آقای دکتر بوابی در مقدمه رسالهٔ زبان مردم تبریز در پایان سدهٔ دهم و آغاز سدهٔ یازدهم هجری، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز.

یعنی: نریم (قربان شوم)، نرسم نمانم، برای جانت از خود روم.
 «قداو بلا تاجینام، بگرد وروت گردام، بی تو غش کنام»
 یعنی: قضا و بلایت را چینم، بگرد وروت بگردم، برای تو غش کنم.
 «بی کله بورسه ورست میرام، بی بیک چشمت جان دهام»
 یعنی: برای کله... ات بمیرم برای مردمک چشمت جان دهم.
 «بی پا و پارمت افتام، برای هروند پات میرام»
 یعنی: به روی پایت افتم، برای هر بند پایت بمیرم.
 «بی ترق ترق کوشت مزیوام، نذر بکیسی خش آمدی خشت با، نور آوردی نورت با»
 یعنی: برای ترق ترق کفشت نریم، نذر بی کسی خوش آمدی، خوششت باد، نور آوردی، نورت باد.

شعر

«مزیوام آن کلارا	آن قد و آن بالا را»
یعنی: نریم (قربان شوم) آن کلاه را	آن قد و آن بالا را
«من مرسام آن رو را	طبق شفتالو را»
یعنی: من نرسم آن روی را	طبق شفتالو را
«مانام آن بینی را	آن زنبق سیمین را»
یعنی: نمانم آن بینی را	آن زنبق سیمین را
«بمیرام آن دهانا	آن لب و آن دندان»
یعنی: برای آن دهان بمیرم	و آن لب و دندان
«صدقه شوم چانه را	آن در یکدانه را»
یعنی: صدقه شوم آن چانه را	آن در یکدانه را
«جانم به جانت آلوده	همچون غسل و پالوده»
یعنی: جانم به جانت آلوده	همچون غسل و پالوده
«جانم به جانت ورزده	همچو قفل روی در زده»
یعنی: جانم به جانت برزده	همچو قفلی که روی در زده باشد

لهجه‌های آذری - لهجه‌های قدیم آذربایجان اعم از تبریزی و اردبیلی و نقاط دیگر که نمونه بعضی از آنها را در این مختصر آوردیم و بر همه آنها فہلویات آذری اطلاق می‌شود، به‌طور مسلم تا آغاز عصر صفوی هنوز در شهرهای آن سرزمین زنده بوده است. از اواسط عصر صفوی به‌دلایلی که در فصل بعد خواهیم گفت این لهجه‌ها به کلی از شهرها برافتاد و جای خود را به ترکی آذری داد ولی در بسیاری از دهات و قصبات همچنان معمول بود.

بنا به شهادت پیر مردان قدیم خیلی از این لهجات تا صد سال پیش که شهرها و دهات بر اثر نبودن جاذبه‌های شوسه و جهات دیگر روابط مستمری نداشتند، در بسیاری از روستاهای آذربایجان رواج داشت. بر اثر عامل ارتباط جزء و کل یعنی رابطه بین مردم روستا و شهر، لهجات آذری محو زبان غالب یعنی ترکی شدند و به تدریج از روستاها نیز برافتادند. با وجود این هنوز لهجاتی هستند که در گوشه و کنار آذربایجان چون هرزند و گلین قبه و زنوز و حسنو و خلخال به حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند و دیری نمی‌گذرد که آنها نیز محو زبان غالب شوند و از صفحه روزگار برافتند.

تا صد سال پیش بلکه کمتر در قریه اوشتبین، مرکز دهستان دیزمار خاوری که جزء بخش شهرستان اهر است به لهجه تاتی سخن می‌گفتند. قصیده او شتبینیه سید ابوالقاسم نباتی متوفی در ۱۲۶۲ هجری قمری به ترکی^۱ حاکی از این معنی است:

مطلع آن این بیت است.

صفحة عالمده بیردزنه‌اندرا اوشتبین

وزنه گلمز، چمکک اولماز چوخ‌گراندرا اوشتبین

در چند بیت بعد گوید:

خوش سلیقه هریری خلقی سراسر مهربان

دیللری تاتی ولی شیرین زباندرا اوشتبین

یعنی:

هر جایش را مردمی خوش سلیقه و مهربان است

زبان‌شان تاتی است ولی زبان اوشتبین شیرین است

۱- عبدالعلی کاربگ: تاتی و هررنی ص ۲۹.

لهجه تاتی - این لهجه از لهجات فهلوی است که هنوز در آذربایجان زنده است و در چند ده مردم به آن تکلم می‌کنند. اصطلاح «تت» (تات) در دیوان لغات‌الترک محمودبن‌الحسین کاشغری که در سال ۴۶۶ هـ تألیف آن به پایان رسیده، به معنی فارسی ایرانی آمده است: «تت - الفارسی عند عامه‌الترک و فیه‌المثل: تتغ‌گوزر اتکانک تبر، معناه اضرب الفارسی علی‌العین واقطع الشوک من‌الاصل»

یعنی: تت را در نزد همه ترکان پارسی و ایرانی گویند و در مثل گفته‌اند: پارسی را بر چشم بگذار و خار را از ریشه برکن.^۱

در متن ترکی دده قورقود که در نهصد سال پیش به زبان غزی نوشته شده نیز به همین معنی یاد شده است. در اشعار ترکی منسوب به مولانا نیز به همین معنی به کار رفته است چنانکه فرماید:

اگر تات ساک و گرو مساک و گرتورک زبان بی‌زبانی را بیاموز
یعنی:

اگر ایرانی هستی و اگر رومی و اگر ترک زبان بی‌زبانی را بیاموز^۲
شمس‌الدین سامی در لغت‌نامه خود زیر عنوان «تات» می‌نویسد:

«ترکان قدیم، ایرانیان و کردان پیشین را که زیر فرمان خود داشتند در مقام تحقیر «تات» می‌خواندند».^۳ مینورسکی می‌نویسد: «تات» یا «تت»، کلمه‌ای است ترکی که بر عناصر بیگانه که در بلاد ترک می‌زیستند اطلاق می‌شد.

پیترو دلاواله Pietro; Della; Valle که در اوایل صفویه در ایران می‌زیسته در سفرنامه خود درباره قزلباش که ترک و ایرانی و فارسی بودند می‌نویسد: «قزلباش مردمی هستند ترک که همواره با شاه اسماعیل صفوی به سر می‌برند، اما «تاتها» طبقه پست اجتماع هستند که از نژاد خالص ایرانی قدیم می‌باشند».^۴ سانسون P. Sinson که در زمان شاه سلیمان صفوی در ایران اقامت داشته در کتاب «وضع ایران کنونی» Eta Présent. de la Perse در توصیف یک مجلس میهمانی، از قزلباش (ترک) و تات (پارسی و ایرانی) یاد

۱- ج ۲، طبع استانبول، ۱۳۳۳، ص ۲۲۴.

۲- عبدالعلی کارنگ: تاتی و هرزنی، تبریز، ۱۳۳۳، ص ۳۰.

۳- قاموس ترکی، طبع استانبول، ۱۳۱۷ هـ، ص ۳۷۰.

۴- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفویه، ترجمه رجب مینا، ص ۱۲۷.

کرده گوید:

«مهماندار عرقچین بزرگی از قلابدوزی و زربفت که دارای نوکی بلند و قسمت پایین آن به مليله دوزی احاطه شده و قسمت فوقانی آن پر از پر گلنگ بود بر سر داشت. این کلاه وقف دوازده امام است و در مواقع رسمی قزلباشها بر سر می گذارند و مأموران رسمی که از نژاد «تات» هستند حق بر سر گذاشتن آن را ندارند.»

اصطلاح تات در قفقاز برای اقوام ایرانی مسلمان که به لهجه تاتی گفتگو می کنند به کار برده می شود همچنین به این لهجه عده ای از یهود و ارامنه نیز تکلم می نمایند.

بعضی از کلماتی که به کار می برند از این قرار است:

فارسی	تاتی قفقازی
بودن	برن
یار	یاد
بدان	دان
گل	گل
برف	ورف
خانه	خونه

تاتهای قفقاز بیشتر در نواحی باکو، قبه، گوکچای، گنجه، جنوب داغستان، فتیق، تابسران، تمرخان شورا، شبه جزیره آبشوران، زندگی می کنند پیش از سال ۱۸۷۷ شمار نفوس آنان در قفقاز به ۶۴۶۵۶ تن می رسید.

در سال ۱۸۸۶ میلادی در ناحیه باکو ۵۸۶۲۱ تن تات می زیستند. در دایرةالمعارف قدیم روسی (ج ۲/۳۲) آمده که شماره تاتهای روسیه در ۱۹۰۱ میلادی به ۱۳۵/۰۰۰ تن می رسیده است.

طبق آمار دولت شوروی در ۱۹۲۳ میلادی شماره تاتها از نظر زبان ۲۸۰۲۰ و از حیث نژاد ۲۸۷۰۵ تن بوده است.

مینورسکی گوید که عدد تاتهایی که در آذربایجان شوروی به فارسی سخن می گویند به یازده هزار تن می رسد و ممکن است عدد همه تاتهایی که در همه اقطار کشور شوروی هستند به نود هزار تن برسد.

شمار یهودیان کوهستانی که در ترکی به نام چفتی داغ خوانده می شود و به زبان تاتی گفتگو می کنند در ۱۸۸۶ به بیست و یک هزار تن می رسیده که ده هزار تن از ایشان در دهات و یازده هزار ایشان در شهرها هستند. بیش از همه در قبه، مسکن دارند که شمار نفوس آنان در آن شهر به ۶۲۸۰ تن می رسد و بقیه در دربند، تمرخان شورا و گروزنی و نالچک زندگی می کنند.

از امتیازات زبان تاتی یهودیان به کار بردن حروف حلقی است که نمونه هایی از آن در ذیل یاد می شود:

فارسی	تاتی یهودی
هفت	حفد
اسب	عسب
تر	طر

سبب آن این است که اولاً این یهودیان سابقاً به زبان عربی صحبت می کردند، ثانیاً آنان همسایه با مردم داغستان هستند که تا این اواخر مکاتبات خود را به زبان عربی می نوشتند. لهجه تاتی ارمنی در شهر، مترسی، و کلوال و جز آن دو گفتگو می شود. سبب رواج زبان تاتی در قفقاز همانا میراث نفوذ نظامی و سیاسی اقوام ایرانی در آن نواحی است. بلاذری (ص ۱۹۴) می نویسد که انوشیروان در سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ مردم سسکان (السیاسیحین) را در ناحیه در بند شابران برکنار چپ رود ارس یا ناحیه نخجوان سکنی داد.

مردم سسکان با آن که مسیحی بودند در سال ۵۷۱ از انوشیروان درخواست کردند که ولایت ایشان را از ارمنستان جدا کرده به آذربایجان پیوندند. در کتاب در بندنامه (طبع کاظم بیک ۴۶۱) آمده که انوشیروان در شهرهای جدیدی که در جوار در بند احداث کرد مردمی را از آذربایجان و عراق و فارس آنجا نشانید. شهر «لاهیج» که در نزدیک سرچشمه رود گوکچای واقع است و در تواریخ گرجی نام آن «لجسته اولیجک» آمده از نواحی تات زبان است. مردم این ناحیه می گویند که از لاهیجان به این ناحیه مهاجرت کرده اند.^۱

۱- دایرة المعارف اسلامی، ماده «تات»، به قلم مرحوم مینورسکی.

هنری فیلد از قول باچماکف می‌نویسد که قریب هفتاد و چهار هزار تات در قفقاز هستند که به یک زبان هند و ایرانی تکلم می‌کنند.^۱ مرحوم محمدخان قزوینی می‌نویسد: «قریه‌ای است در نزدیکی مرنند، هرزند نام که زبان مخصوصی دارند که ظاهراً از لهجه‌های قدیم ایرانی است.» نمونه زبان ایشان این جمله است که آقای سیدمحمد علیخان (تربیت) از قول یکی از اهالی آنجا برای بنده نقل نموده‌اند:

«زیرانجمنوی ایزی آمره برند امروشریندو» یعنی: «دیروز انجمنها اینجا آمده بودند امروز رفتند.»^۲

لهجه تاتی قریه کرینگان Kringân - که در محال دیزمار خاوری بر کمر کوهی واقع شده و نود خانوار در آن زندگی می‌کنند هنوز معمول است مردم این قریه بدون استثناء به زبان مادری خود یعنی تاتی حرفی می‌زنند. قریه‌های دیگری که در آن حوالی کم و بیش به زبان تاتی آشنایی دارند از این قرارند:

چای کندی و ملک در محال دیزمار، ارزین و نیستان و خوی نرو، وکلاسور و دمیرچی و مرگر، در محال حسنو، بین این لهجات اختلافات مختصری موجود است.^۳ هرزنی این لهجه هنوز در قریه «هرزن» معمول است.

کهن هرزن - یا هرزند عتیق یا داش هرزن، قریه‌ای است بر کمره آفتابگیر کوهی در محال هرزندات بین علمدار و مرنند که راهی صعب و کوهستانی دارد. این قریه رو به ویرانی گذارده و اکنون جز چند خانوار در آن باقی نیست. بیشتر ساکنان آن به دهکده‌های مجاور به ویژه به گلین قیه مهاجرت کرده‌اند. و به لهجه ایرانی مخصوصی سخن می‌گویند که به قول خودشان: «کوه‌ورزانی‌لو» و بنا به معروف «هرزندی» نامیده می‌شود.^۴

این لهجه باتاتی بسیار نزدیک است و تنها اختلافات مختصری در میان آن دو وجود دارد.

اینک برای نشان دادن اختلاف آن دو لهجه با زبان فارسی به مقایسه کردن بعضی از

۱- مردم‌شناسی ایران، ص ۷۴۴.

۲- یادداشت‌های قزوینی، ج ۱، ص ۳.

۳- ایضاً: تاتی و هرزنی ص ۲۷.

۴- عبدالعلی کارنگ: تاتی و هرزنی، تبریز، ۱۳۳۳، ص ۳۰-۳۳.

لغات آنها با یکدیگر می‌پردازیم.

فارسی	هرزنی	تاتی
آینه	اوینه	اودینه
آباد	ابد	ابود
آفتابه	افتفه	اوفته
آب	او	او
آتش	اوتش	اوتژ
آرد	ارده	اوردا
آرزو	آرزی	آرزی
آسان	اسون	اوسون
آستانه	اسدونه	اوستونا
خشت	هش	هشت
مرد	مرت	مرت
خون	وون	دون
زن	ین	ین
ژنده	جنده	جنده
دشنام	دژمون	دژنم
گل	ول	ول
گریختن	ورتی ین	ورته
سال	سور	سور
هسته	آستا	اوسدا
هیزم	ایزم	ایزم
هلو	هولی	هولی
آلو	الی	الی
آستر	اوسدور	اوسدورا
آسمان	اسمون	خثو
آمدن	آماره	اومی ین

اسب	اسپ	آسپ
استخوان	استا	آسته
امروز	امرو	امرو
انگور	انگیر	انقر
باران	ورون	وورون
ترسیدن	توروسنه	تارستن
برادر	برور	برو
برف	وهور	ور
بره	وره	ورا
بز	یز	یز
بلند	یلند	یلنت
بهار	آواسر	باهار
بیست	ویست	ویست
بینی	ونه	ونا
بیوه	ووه	وووه
پاچه	پچه	پوچا
پریروز	پری	پری
تاریک	تریک	توریک
تخم	توم	توم
تلخ	تل	تیل
تو	ته	ته
جو	یو	جو
چشمه	چشمه	چاشما
خدا	خدو	خوی
خر	هر	هر
خوردن	هورده	هاردن
خورشید	روژ	هرشی

دروغ	درو	درو
دریا	دریو	دارا
دست	دست	داه ت
دندان	دوندن	دندون
دیروز	زیر	زیر
روده	روره	روره
زائو	زائی	زائی
زانو	زوهنا	زونا
زرد	زورد	زارد
زمین	زمی	زمی
سال	سر	سر
سگ	ایسبا	پا
سفید	اسپی	پی
سنگ	سغ	سغ
سیاه	سویو	سی یو
شب	شو	شو
شپش	اسپتر	پر
شخم	شوم	شوم
شهر	شهر	شار
صد	سه	سا
کار	کر	کر
گاو	گو	ق
گرگ	ورک	وارک
گل	ول	ول
لب	لو	لبوت
مار	مر	مور
مرد	مرد	مرت

نام	نوم	نوم
نماز	نمج	نموژ
هاون	هوگ	هوان
هیزم	ایزم	ایزم ^۱

لهجه خلخالی - هنری فیلد می نویسد: تاتها در شمال غربی ایران (آذربایجان) زندگی می کنند. پیترو دولاوله (۱۶۶۳م) نخستین اروپایی بود که از تاتها ذکر کرده است. دوخانیکف (ص ۷۷) می گوید که تاتهای قفقاز در زمان ساسانیان از آذربایجان آورده شدند و بعدها بیش از هر گروه دیگر تحت نفوذ ترکها واقع شدند و مدت پانزده قرن در میان آنان زندگی کردند (۲).

وصف شمایل ایشان از این قرار است: قد متوسط و صورت گرد و چاق و چشم سیاه و کوچکتر از چشم ایرانیان است. گردن ایشان کوتاه و کلفت و بدنشان فربه و متمایل به چاقی و دست و پا نسبتاً کوچک، قیافه تاریک، و مویشان تیره و تقریباً انبوه است.^۲ این لهجه در قریه کجل Kejal در بخش کاغذکنان خلخال در کنار رود قزل اوزن متداول است. ساکنان این ده سابقاً قریب صدوپنجاه خانوار بودند ولی بعدها بهدهات دیگر چون: آلادین، هشاوا Heshâvâ کوچیده اند. اکنون مردمی که در ده کجل به سر می برند کمتر از گذشته اند. این لهجه را کجلی یا خلخالی گویند. علاوه بر کجل هنوز هم در چند ده مجاور مانند: شمس آباد، گوسون، کرولار، به این لهجه آشنایی دارند و کم و بیش به آن سخن می گویند.

اینک برای نمونه از این لهجه کلماتی را در زیر می آوریم:

فارسی	خلخال
اسب	آسب
آمدن	امین
امسال	ایمسال
برادر	برولیک
چشم	چش

۱- تاتی و هرزی، ص ۳۴-۷۸.

۲- هنری فیلد: مردم شناسی ایران، ص ۷۴۳.

خواهر	هولیک
خوردن	هاردن
زن	ژانک
شما	شمی
شنیدن	اشنیستن ^۱

فصل هشتم

زبان ترکی آذری

چنانکه در پیش درباره قبایل چادر نشین ترک گفتیم گروهی از ترکان غز از ماوراءالنهر در اواخر قرن چهارم و در زمان سلطان محمود غزنوی به ایران آمدند و در حوالی سال ۴۱۰ هجری به آذربایجان راه یافتند و سپس به لشکر و هسودان مملان پادشاه روادی درآمدند و هسته کوچک ولی مؤثری را از اقلیتی ترک در آذربایجان تشکیل دادند که همان کانون ترک باعث جلب دیگر ترکان به آن استان شد.^۱

ترکان در عصر سلجوقی و خوارزمشاهی

پس از شکست سلطان مسعود غزنوی از ترکان سلجوقی در ۴۳۱ هجری و غلبه آن طایفه بر ایران یکباره راه مهاجرت ترکان به سوی ایران باز شد و در همه رشته کارها به دست ایشان افتاد.

چون آذربایجان چراگاههای فراوان داشت و ترکان قومی چادر نشین و حشم دار بودند و خویشاوندانی نیز در آن استان داشتند که پیش از ایشان جای آنان را باز کرده بودند، بیش از دیگر جاها به آذربایجان روی آوردند.

۱- رجوع شود به صفحه ۱۲۳ تا ۱۲۸ همین کتاب.

در دوره سلجوقیان ترکان مناسبترین نواحی گله‌داری را اشغال کردند و نواحی بزرگی از جانب شمال غرب ایران را ترک‌نشین ساختند.

از این زمان بود که نام بعضی از آبادیها در آذربایجان ترکی شد و ترکان در دهاتی که مسکن گزیدند نام آن را تغییر داده و یا احیاناً به زبان خود ترجمه کردند مانند: اشگه‌سو، یالقوز آغاج، استی بولاغ، سکدی (سکدلو)، گردکانلو، قوزلو، قزلجه که اصل آنها ظاهراً: آب باریک، یکه‌دار، گرمخانی، بیدک، گردکانک، جوزدان، و سرخه بوده است.^۱

به قول منجم باشی، بقایای قوم خزر در سال ۴۵۸ هـ (۱۰۶۶ م)، از دربندهای قفقاز گذشته به آران آمدند و در نزدیکی دربند در قصبه قحطان مسکن گزیدند.

در سال ۴۶۸ (۱۰۷۶ م) این ترکان تماماً در آران و ماورای رود ارس جای گرفتند. در همین سال ملک‌شاه سلجوقی عده‌ای از ترکان را در تحت قیادت، شاو‌تگین Shavtigin در سرزمین اران اسکان داد. از آن زمان گنجه به تدریج شهری ترک‌زبان گردید.

به قول ابن اثیر در قرن ششم هجری در گرداگر خوی و اخلاط و اربل ترکمانانی به نام «ایوا» Ivâ یا ییوا Yiva زندگی می‌کردند که در منابع اسلامی نام عشیره ایشان «ایوانیه» آمده است. عده این قبیله تا حدود ده هزار تن می‌رسیده است. بین اردبیل و تبریز ترکمانانی ساکن بودند که تابع رئیسی به نام ابن بشکین به شمار می‌رفتند.^۲

برقراری ترکان در آذربایجان و آناتولی از نظر سیاسی بیشتر برای دفاع از حدود اسلام در برابر مسیحیان گرجی و بیزانس بوده است.^۳

در زمان خوارزمشاهیان، بر اثر حمله مغول گروه بسیاری از ترکان خوارزم با سلطان جلال‌الدین به آذربایجان آمدند و پس از مرگ او در آذربایجان مانده و عده‌ای به آسیای صغیر و سوریه و مصر پناه بردند. به قول ابن اثیر در حوادث (سال ۶۲۱ هجری) شش هزار تن از ترکان خوارزمی در تبریز به قتل رسیدند.^۴

۱- رساله آدری کسروی، ص ۲۰.

2- Islam Ansiklopedisi, 2- Cilt, P. 91-119.

۳- دایرةالمعارف اسلامی (ترجمه عربی) ح ۵ ص ۵۲.

۴- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۳۷.

ترکان در عصر مغول و تیمور

مغولان با آن که از ترکان به شمار نمی‌رفتند و زبان ایشان هم ترکی نبود ولی چون از آسیای وسطی از میان قبایل ترک زبان می‌گذشتند گروهی از اقوام ترک زبان در قشون ایشان داخل شدند و جزء سپاهیان ایشان به شمار می‌رفتند.

در زمان ایلخانان مغول اوجان، مراغه، آلاداغ (در شمال وان) و منطقه دریاچه گوگچه در قفقاز، در اطراف ارس و قراباغ و مغان سرزمینهایی به عنوان قشلاق، مرکز اسکان ترکان بود.

در زمان ایلخانان زبان ترکی شرقی که در عصر سلجوقی در آذربایجان رواج داشت در زبان ترکی غز تأثیر بسزایی کرد. عشایر آق‌چری Aghachari و برچلی Borchali که از اوایل سلجوقیان در آذربایجان می‌زیستند. در قبایل ترکمن دیگر تحلیل رفتند.

در زمان تیمورگاهی قبایل ترکمان از غرب در آذربایجان اسکان داده شدند و بالتیجه عناصر غز در آن حوالی زیادتر شدند.

گفته‌اند که قبایل ترک: شاملو (ترکان شامی)، روملو (ترکان رومی)، موصللو (ترکان موصلی) از طرف امیر تیمور به آذربایجان کوچ داده شده‌اند. قبایل ترک قاجار که توسط ایلخانان مغول که از حلب و شام به طرف آناتولی و آذربایجان رانده شده بودند، به دست تیمور و قراقویونلوها در آذربایجان اسکان داده شدند. گروهی از قرامانیان در جوار گنجه و بردغه در قصبه‌ای به نام «یاراحمد» ساکن گردیدند.

قراقویونلوها از طرف شام و حلب به آذربایجان روی آوردند، آق قویونلوها از حدود خوی والنجق فراتر رفته همه آذربایجان را فراگرفتند. در زمان قدرت آق قویونلوها عشایر ترک و ترکمان: روملو، شاملو، موصللو، قوزانلو، کاوانلو، ذوالقدر، قاجار که از مشرق آناتولی به آذربایجان آمده بودند در آذربایجان می‌زیستند. در میان ایشان طوایف شیعه مذهب ذیل از طرفداران سرسخت شیاهزادگان صفوی به شمار می‌رفتند و آنان را برای رسیدن به سلطنت و تشکیل دولت صفوی یاری می‌کردند. آنان قبایل: استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو، ذوالقدر، افشار، قاجار، وارساکها Varsaklar بودند که تشکیل گروه قزلباش را دادند.^۱

چنانکه گفتیم ایلخانان مغول در آذربایجان مسکن گزیدند و تبریز را پایتخت خود ساختند ولی به خلاف مشهور چون ترکی زبان آنان نبود هیچ‌گاه به ترویج آن زبان نکوشیدند، و به شهادت مورخان، زبان اکثر مردم آذربایجان در آن دوره فهلوی آذری و فارسی بوده است. گویند جمری قرامان اوغلی محمدبک از خاندان ترک بنی قرامان که از ۶۵۴ تا ۸۷۴ هجری بر لارنده و سیواس و قونیه و غیره در آسیای صغیر حکومت می‌کردند، چون بر قونیه دست یافت دستور داد دواوین دولتی را از فارسی به ترکی برگردانند، و فرمان به کشتن عده‌ای از دبیران و منشیان فارسی‌نویس داد.

ابن بی‌بی در سلجوقنامه می‌نویسد وی نه تنها استعمال زبان ترکی را در نوشتن نامه‌ها و مکاتبات اداری اجباری کرد بلکه دستور داد کسی در تمام شئون زندگی جز به ترکی سخنی نگوید.^۱ این واقعه در سال ۵۷۶ هجری بود.^۲

زکریای قزوینی - که کتاب آثارالبلاذ خود را در سال ۶۷۴ هجری یعنی در زمان پادشاهی اباقاخان مغول تألیف کرده درباره تبریز می‌نویسد که:

«منجمان پنداشته‌اند که تبریز را از ترکان آفتی نخواهد رسید چه طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب آن است، چنانکه گفته‌اند تاکنون از شهرهای آذربایجان هیچ شهری جز تبریز از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است.^۳

ابن بطوطه - (۷۰۲ - ۷۸۰) که در زمان ابوسعید بهادرخان به تبریز سفر کرده در وصف بازار تبریز می‌نویسد که: «در بازار گوهریان بردگان زیبا با جامه‌های فاخر دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته در پیش خواجهگان خود ایستاده بودند و جواهرات را به دست گرفته به زنان ترک نشان می‌دادند و آن زنان جواهر بسیار می‌خریدند و بر یکدیگر سبقت می‌جستند».^۴

از گفته ابن بطوطه پیداست در آن زمان ترک‌هایی بوده‌اند که در آذربایجان و تبریز می‌زیستند ولی ترک و تاجیک از یکدیگر جدا بودند و هنوز باهم نیامیخته بودند و اکثریت با فهلوی زبان‌ها بوده است.

۱- دایرة المعارف اسلامی (ترجمه عربی) ج ۵، ص ۱۰۹.

۲- تاریخ ابن بی‌بی، ص ۶۹۶ و مختصر سلجوقنامه، ص ۳۲۶.

۳- آثارالبلاذ، طبع اروپا، ص ۲۲۷.

۴- رحلة ابن بطوطه، طبع مصر، سال ۱۳۲۲، ج ۲، ص ۱۷۴.

این جدایی در بین ترک و تاجیک در ذکری که حمدالله مستوفی از بعضی از شهرهای آذربایجان در ۷۴۰ هجری می‌کند به‌خوبی پیداست، چنانکه درباره شهر خوی می‌نویسد:

«مردمش سفید چهره و ختایی نژاد (یعنی ترک نژاد) و خوب صورت‌اند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند».^۱

درباره لیلان می‌نویسد: «لیلان شهری کوچک است مردمش ترک‌اند و حنفی مذهب».^۲

درباره مراغه می‌نویسد: «مردمش سفید چهره و ترک‌وش می‌باشند و بیشتر بر مذهب حنفی می‌باشند و زبانشان پهلوی مغیر است».^۳

درباره طسوج می‌نویسد:

«طسوج قصبه‌ای است بر دو مرحله تبریز ... سکانش از ترک و تاجیک ممزوج‌اند».^۴ درباره کلیر می‌نویسد:

«کلیر قصبه‌ای است در میان بیشه افتاده، مردمش از ترک و طالش ممزوج‌اند و شافعی مذهب».^۵

درباره گرمروود می‌نویسد:

«گرمروود ولایتی است در وصدپاره دیه بود... مردمش سفیدچهره و ترک اخلاق‌اند».^۶

از نوشته‌های حمدالله مستوفی چند نکته مستفاد می‌شود:

اولاً - ترکان که تا این زمان چادر نشین و یا ده‌نشین بودند به‌داخل شهرها نیز راه یافتند.

ثانیاً - ترک و تاجیک از هم مشخص بوده و هرکدام به‌زبان خود سخن می‌گفتند.

ثالثاً - بعضی شهرها چون خوی به کلی ترک شده بودند.

۱- نزهة القلوب، ص ۹۷.

۲- ایضاً ص ۱۰۰.

۳- ایضاً ص ۱۰۰.

۴- نزهة القلوب، ص ۹۲.

۵- ایضاً نزهة القلوب، ص ۹۶.

۶- ایضاً ص ۹۹.

رابعاً - در مورد مراغه عنصر ترک غلبه کرده و زبان فهلوی آذری ایشان را تغییر داده به ترکی آمیخته بودند.

خامساً - مردم شهرهای ایرانی زبان آذربایجان مانند: تبریز، اردبیل، شاهرود (نزدیک طوالش)، مشکین، اهر، دهخوارقان، نخجوان، که در آن روزگار هنوز زبانشان ترکی نشده بود شافعی مذهب بوده‌اند. برخلاف شهرهای ترک زبان مانند مراغه و لیلان، که غالباً مذهب حنفی داشته‌اند.

سبب آن این است: ترکانی که از ماوراءالنهر و خراسان به داخل ایران مهاجرت کرده بودند، مذهب مردم مشرق ایران را که غالباً حنفی بوده است با خود آورده، علاوه بر زبان ترکی، مذهب حنفی را نیز بر مردم آذربایجان که اغلب شافعی مذهب بوده‌اند تحمیل کرده‌اند.

باید دانست مغولان در زبان مردم ایران اثر قابل توجهی باقی نگذاشتند. در مغرب ایران تعداد کمی مغول خالص پیدا می‌شد که بسیاری از آنان در جنگها کشته شدند و بقیه هم به سرعت در گروه انبوه مردم ایران مستحیل گشتند. حتی ترکان اُزبک آسیای وسطی که به علت قرابت نژادی با مغولان به ایران آمده بودند از لهجه جُفتایی خود در زبان مردم هیچ اثری نگذاشتند.

از حکایاتی که ابن بزاز در صفوةالصفاء درباره شیخ صفی‌الدین اردبیلی و کرامات او (در گذشته در ۷۳۵ هـ) آورده، پیداست که در آن زمان ترک و تاجیک با هم بوده‌اند. ابن بزاز مکرر در کتاب خود نام ترکانی را می‌برد که پیش شیخ می‌آمده‌اند و یا شیخ به دیدن ایشان می‌رفته است. نیز نام بعضی از آبادیها چون: یلغوز آغاج، یوز آغاج، آفدام، دزلق، که اسم ترکی یافته بودند می‌برد.^۱

پس از ایلخانان مغول آذربایجان میدان معركة ایلکانیان و جلایریان گردید بعد به دست ترکان قراقویونلو و آق قویونلو افتاد. امیر تیمورگورگان نیز ایلات ترکی را در آذربایجان اسکان داد.

بر اثر رونق یافتن کار امرای ترک، ترکان از دهات به شهرها روی آوردند و زبان خود را در بلاد آذربایجان رواج دادند. مردم تاتی زبان آذربایجان هم برای اینکه در

عرض تظلم و شکایت خود از عدالت خوانین ترک برخوردار باشند به ناچار زبان قوم غالب را فرامی گرفتند.

ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو که از سال ۷۸۰ تا ۹۰۸ هجری در آذربایجان و ایران سلطنت کردند جمع کثیری از طوایف ترکمان را که به دست سلجوقیان از ایران به طرف ارمنستان و شمال عراق و آناتولی رانده شده بودند و در آن نواحی به وضع ایلیاتی زندگانی می کردند مجدداً به ایران برگردانیدند. این امر باعث انباشته شدن بیشتر آذربایجان و دیگر نواحی ایران به عناصر ترکمان گردید.

ترکان در عصر صفوی

ضربت قاطع و نهایی را صفویه به زبان قدیم آذربایجان زدند زیرا اکثر عمده طرفداران شاه اسماعیل بنیانگذار آن سلسله را، ایلات ترک آسیای صغیر و سوریه و ارمنستان تشکیل می دادند. این قبایل ترک قبلاً بر اثر تبلیغات شیخ جنید جد شاه اسماعیل و سلطان حیدر پدر او، به نام صوفیان روملو یا اسامی دیگر به خاندان صفویه مذهب شیعه اثنی عشری گرویده بودند. چنانکه هفت هزار نفری که در اوایل سال ۹۰۵ هجری در ناحیه ارزنجان ارمنستان اول بار گرد شاه اسماعیل جمع آمدند، از طوایف مختلف ترکمان یعنی ایلات: شاملو، استاجلو، قاجار، تکلو، ذوالقدر و افشار بودند. چون هریک از ایشان از عهد سلطان حیدر (۸۶۰-۸۹۳) تاجی دوازده ترک از سقرلاط یعنی چوخای قرمز به نام تاج حیدری بر سر داشتند به اسم قزلباش یعنی سرخ کلاه معروف گردیدند.^۱ به قول شاردن این ترکان گله بانان و شبانانی بودند که با گله های خود بیلاق و قشلاق می کردند، و به صورت قبایل دسته بندی شده و مطیع محض رؤسای مستقیم خود بودند و هیچ گونه علاقه ای به سنن ملی ایران نداشتند.

باز شاردن می نویسد که: «به وسیله همین اقوام است که زبان ترکی در قسمت شمال ایران و به ویژه در دربار که در آنجا از همه نقاط دیگر بیشتر ترکی صحبت می شود معمول و باب شده است».

سیاح آلمانی انگلبرت کمپفر Engelbert. Kampfer که در سال ۱۶۸۴ میلادی به ایران آمده می نویسد:

۱- محله یادگار، سال دوم، شماه سوم، «زبان ترکی در آذربایجان»، به قلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

«لشکریان پادشاه اقوامی ترک زبان هستند که از زمان شاه اسماعیل خاندان صفویه را به سلطنت رسانیده‌اند. در همه جای ایران این لشکریان ترک فراوانند».

چون مردم ایران غالباً سنی مذهب بودند، شاه اسماعیل برای آن که بر مخالفان خود غلبه کند و مذهب شیعه را در ایران رواج دهد، جز اینکه براتباع شیعی و صوفی ترکمان خود تکیه کند چاره‌ای نداشت. به همین جهت تمام اعتماد او به ایشان بود، به زبان ایشان سخن می‌گفت، حتی دیوان اشعار خود را که در آن خطائی تخلص می‌کرد به زبان ترکی سرود، و از زمان سلطنت وی تا دوره انقراض صفوی ترکی زبان معمول دربار بود.^۱ علاوه بر این قدیمترین سپاهیان صفوی یعنی افراد سواره ایلات که به ایشان «قورچی» می‌گفتند به توسط شاه اسماعیل از میان همین ترکمانان اختیار شدند. بر اثر نفوذ بسیار قورچیان و ترکمانان قزلباشیه که تا مدت‌ها زمام تمام کارهای لشکری و درباری صفویه در دست رؤسای ایشان بود زبان ترکی به تدریج در دربار سلاطین صفوی بر فارسی غلبه پیدا کرد، و در آذربایجان هر جا که این طایفه نفوذ و قدرت داشتند، زبان ترکی یعنی همان لغتی که شاه اسماعیل برای مصالح مذهبی و سیاسی وسیله تبلیغ قرار داده و یک مشت ترکمانان بدوی و بی تمدن را به ایران کشانیده بود معمول گردید.

با تمام این احوال نباید تصور کرد که این عمل شاه اسماعیل و تعقیب این نقشه از طرف جانشینان او، زبان فهلوی آذری را یکسره از آذربایجان برانداخت.

چنانکه در فصل پیش گفتیم شواهدی در دست است که زبان فهلوی آذری تا عهد شاه عباس بزرگ همچنان در میان عامه و اهالی معمول بود. حتی مردم تبریز در اوایل عهد شاه عباس، به شهادت رساله روحی انارجانی که ذکر آن در پیش گذشت، چه علما و قضاة و چه عوام الناس، و اجلاف بازاری، چه افراد خانواده‌ها به همین زبان تکلم می‌کردند.^۲

در دوره صفویه قبایل جوانشیر که به نام اتوزایکی جوانشیر یعنی (قبایل سی و دوگانه جوانشیر) خوانده می‌شدند در قراباغ می‌زیستند.

گروهی از قبایل خمسلی، موصللو، قرخلو، بیات، از طرف پادشاهان صفوی در اطراف در بند قفقاز اسکان داده شدند.

۱- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۳۹.

۲- مجله یادگار سال دو، شماره سوم، زبان ترکی در آذربایجان.

قبایل اسپرلو Esperlu در اطراف اردبیل و سراب، و در آخیسکا Ahiska قزاقها، و در شیروان عشایر آلپاوت Alpavut، مسکن گزیدند. در قرن شانزدهم میلادی تغییرات نژادی زیادی در آذربایجان روی داد که در زمان ایلخانان وجود نداشت و قبایل ترک در همه جا تسلط یافتند و این وضع چیزی جز تأثیر دوره تیموریان و آق قویونلوها نبود. تیموریان قبایلی را که مطیع ایشان نبودند و تمایل به جلایریان داشتند به اطراف راندند و بالتبجه آنان به دیگر ترکمانان پیوستند. گروه بسیاری از ایشان به نام رئیس قبیله خود و جایی که قبلاً ساکن آنجا بودند خوانده شدند. امروز هم به صورت پراکنده به نام این قبایل برمی خوریم.

اینک به ذکر بعضی از این قبایل و محل سکونت آنان می پردازیم:

نام قبایل ترک - به قول کارل ریتز Karl Ritter عشایر ترک آذربایجان از این قرارند: آق قویونلوها و قراقویونلوها (در حدود خوی و ایروان) استاجلو Ustajlu و سری چالو Serichalu و کارا - هوبانلو Kara - hubanlu، جوانشیر در دو آذربایجان، شاهسون در جوار اردبیل، و در هشتروود و گرمروود و میانه، در مراغه و اطراف آن ترکمانان مقدم، در شمال رود ارس در حدود ارمنستان کنگرلوها، در قراباغ: قراچورلوها، در اطراف ایروان: شاهدلوه، بیکدلی ها در جایهای مختلف، در خلخال سیدلوه، در اطراف قزوین اموارلی Emvarli، به قول کارل ریتز اکثر ایلات مزبور تا اوایل قرن نوزده چادر نشین بوده و از آن پس دهنشین شده اند.

آنهايي که دهنشین شده و نام قبیله خود را نگداشته اند از این قرارند:

سولدوز Sulduz در اطراف اورمیه. در قراباغ و مراغه سی و دو قبیله جوانشیر که مدت درازی بر آن نواحی حکومت داشتند. در اطراف ماکو: قراقویون، در منطقه قزوین و سلطانیه شاهسون و اینانلو، در مغرب قزوین: افشارها، اینانلوها، در جنوب قزوین کورت بگلوها Kurt - Beglu در خمسه: چکنی Chekni در جنوب زنجان: یلماچ Yilmach و تیرپانلو Tirpanlu و اوصانلوی مقدم Usanlu Mukaddam و بیات و خدا بنده لو.

غیر از این طوایف در جایهای مختلف: قراقویونلوها، آق قویونلوها، ایلخانلوها، قزل ایاغ، باش اوغوز Bashoguz، کارادولاقلو Karadulaklu، کاراباباخلو، کالچلو Kalachlu، قزل کچی لو Kizil - kechilu، کاراداغلو، اوصانلو، قراچورلو، ایلبکلو

Ilbeklu، چاریقلو، پورسونلو Pursunlu و دولو Develu نام برد.^۱ شاه عباس اول، در آغاز سلطنت خود گروهی از ترکان موافق خود را متشکل و علیه مخالفان خود در میان قزلباشها مجهز کرد و آنان را «شاهسون» یعنی دوستدار شاه نامید و از زمان آن پادشاه است که این عنوان در میان طوایفی از ترکان ایران پیدا شده است. باید دانست که طوایف شاهسون و قزلباش فقط در سه نام باهم وجه اشتراک داشتند و آن سه: تکلو، بیگدیو، اینانلو است.

تکلو - احتمالاً این طایفه با ترکمانهای «تکه» Tekeh در ماوراء خزر مربوط بوده و شاید از بقایای ایل تکه در پامقلیه و لاسیه باشند. از اواخر قرن نوزدهم نامی به نام تکيله Takileh در میان شاهسونهای مغانی به نظر می‌رسد که با تکلو بی‌ارتباط نباید باشند.

بیگدلو - طایفه‌ای از ترکان غز بودند که در قرن چهاردهم میلادی به سوریه مهاجرت کرده و در قرن هفدهم بهترین چراگاهها را در بین حلب و دیاربکر در اختیار داشتند. یک شاخه از این قوم با شاملوهای قزلباش به ایران آمدند.

اینانلو - احتمالاً ایشان از غزانی هستند که رئیس آنان ابراهیم ینال برادر مادری طغرل اول سلجوقی بود. در زمان شاه عباس اول اینانلوها طایفه‌ای از قبایل افشار به شمار می‌رفتند و جزو طوایف شاهسون درآمدند.

فهرست طوایف قزلباش

روملو - (منسوب به روم) این طایفه احتمالاً در سال ۱۴۰۴ میلادی از آناتولی به ایران آمده‌اند.

شاملو - در اوایل حمله مغول در سرزمین سوریه (شام) مستقر شدند و چنانکه گفتیم تیمور آنان را به ایران کوچ داد.

استاجلو Ustajlu - به عقیده هیتس Hinz ممکن است این طایفه از حوالی قارص آمده باشند.

قاجار - شاید از بازماندگان جلایریان مغول باشند.

قرامان لو - از منطقه قرامان در جنوب ترکیه آمده‌اند.

1- A. zekivelidi Togan, Islâm Ansiklopedisi 2- cilt, Istanbul, 1949, Azer Baycan p. 91-119.

ذوالقدر - از جنوب دیار بکر مهاجرت کرده‌اند.

افشار - این ایل در اوایل صفویه در نزدیک دریاچه اورمیه و جنوب مراغه مستقر شدند.

بهارلو - طوایفی از ایل شاملو بودند و اکنون در فارس و آذربایجان زندگی می‌کنند.

خلج - تا سال ۱۴۰۴ میلادی در نزدیک ساوه قومی به این نام زندگی می‌کردند.

شقاقی - قبیله‌ای کرد بودند که بعدها ترک زبان شدند و آق قویونلوها آنان را در

نواحی مغان و سراب اسکان دادند.^۱

فهرست ایلات ترک در عصر صفوی

کاملترین فهرستی که از ایلات ترک در آن عصر داده شده، فهرستی است که دون ژوان

ایرانی به دست داده است و در آن از سی و دو خانوار و ایل نام می‌برد که حامی و پشتیبان

صفویه بودند. مقایسه‌ای که دون ژوان از رؤسای آنان با مقامات اشرافی اسپانیا از قبیل

دوک و کنت و مارکی کرده است از نظر عنوان و مقام ایلات و نسبت آنان به یکدیگر

دارای اهمیت خاص است:

۱- استاجلو، مهمترین ایلات

۲- شاملو

۳- افشار، موکلان و اولیاء امور عدالت

۴- ترکمان، فرماندهان نظامی که با خاندان سلطنت نسبت سببی دارند.

۵- بیات، رئیس آن برابر با دوک‌ها است

۶- تکلو، رئیس آن برابر با دوک‌ها است

۷- هرمندا Harmanda مارکی

۸- ذوالقدر، دوک

۹- قاجار، دوک

۱۰- قرمنلو، دوک

۱۱- بیورتلو Bayburtlu کنت

۱۲- اسپیرزهلو Ispyrhlu کنت

۱۳- اریاد Oryad کنت

۱- ریچارد تایبر: شاهسون (قره قویونلوها - آق قویونلوها) ترجمه مجید زهرا، مجله بررسیهای تاریخی، سال سوم، شماره ۵ و ۶.

دوک	Chaushlo	۱۴- چئوشلو
		۱۵- آسایشلو (عالم آرا: آسایشلواغلی)
کنت	chamihgzaku	۱۶- چمشگزکلو
کنت	Sarozolachlo	۱۷- سروزولچلو
کنت		۱۸- قره بجقلو
کنت	Barachlu	۱۹- برچلو
کنت		۲۰- قوینیوریلو
کنت	Girclu	۲۱- قرغلو
کنت	Bozchalu	۲۲- بزچلو
(عالم آرای عباسی:	Akbifaquluilu	۲۳- اکبی فقولوئی لو
ماهی فقیهلو) کنت		
کنت		۲۴- حمزه لو
(سلفلو؟) کنت	Solachlu	۲۵- سلچلو
کنت		۲۶- محمودلو
کنت		۲۷- قره چماق لو
کنت		۲۸- قراقویونلو
دوک	Cossi Boyezlu	۲۹- کوسه بیزلو
دوک	Peyclu	۳۰- پیکلو
(اینانلو؟) دوک	Ynazlu	۳۱- اینازلو
دوک	Coheqilu	۳۲- کوه گیلو

سرجان ملکم در تاریخ خود ایلات هفتگانه بزرگ ترک قزلباش را چنین بر می شمارد: استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، در جلد سوم کتاب منجم باشی (ص ۱۸۲) از هشت ایل نام برده شده که عبارتند از: استاجلو، شاملو، ورسق، ذوالقدر، افشار، قاجار، روملو، تکلو.

نام طوایف اصلی فوق، یا از اسامی طوایف قدیمی «غز» مأخوذند، یا از اسامی امکنه گرفته شده اند که با پساوند ملکیت ترکی «لو» مشخص می گردید. معنی استاجلو، متابعین و متعلقان استاد کوچک است و محتملاً اصلاً در ناحیه قارص می زیسته اند.

لفظ ذوالقدر لغتی عربی است که جای لفظ ترکی ذوالقدیر Dulghadir را گرفته، قسمت اعظم آن ایل در البستان (در شمال مرعش) سکنی داشتند.

ولی احتمال قوی آن است که طوایف کوچکی از آنان در سراسر ارمنستان پراکنده بودند در اواخر دوران صفویه و پس از آن ذوالقدر به تدریج در اطراف گنجه متمرکز شدند. نام بهارلو بایستی با بلوک «بهار» در نزدیک همدان مربوط باشد که طبق نوشته نزهةالقلوب مرکز و محل استقرار ترکمانان «ایوه» یلی از بیست و چهار ایل اصلی غز بوده است. محتمل است که ایل مزبور در اتحادیه قره قویونلوها عضویت داشته و در قلمرو آنان بوده است.

اسامی طوایف و ایلات کم اهمیت تر به طور کلی از نام امکنه و همچنین اسم رؤسای آنان (حمزه، و آسایش غلی)، یا از بعضی اسامی مستعار، قره بجقلو (سیاه رانان) و قره چماقلو (سیاه چماقان) اخذ شده است.^۱

در زمان شاه طهماسب اول صفوی، امراء برحسب ایل و قبیله‌ای که بدان منتسب بودند مشخص می‌گشتند. ایلات ترکمن که مقدم بر دیگران بودند عبارت بودند از: شاملو، استاجلو، ترکمن، روملو، ذوالقدر، افشار، قاجار، تکلو، حسنلو. (این ایل با خینیس (خنوس) مقیم ارمنستان مربوط است و بایستی از ترکمانان باشد). براین نه ایل، ایل جغتای را که ظاهراً از قبایل ترک مغول یا خاندانی از آسیای مرکزی که غالباً به خراسان اطلاق می‌شود باید افزود.^۲

در عالم آرای عباسی درباره فهرست ایلات مشهور ترکمان از این ایلات یاد شده است.

۱- شاملو (شامل طوایف: بگدلو، عبدلو، عرب گولو، نلقاز)

۲- استاجلو (شامل طوایف: کنگرلو، شرفلو)

۳- ذوالقدر (شامل طوایف: سوکلان و شمس‌الدین‌لو حاجیلرلو و قرغلو)

۴- قاجار (شامل طایفه ایگرمی درت)

۵- افشار (شامل طوایف: اینانلو و آلپلو و اصانلو)

۶- ترکمان (شامل طوایف: پرناک و اردک‌لو)

۱- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۴۹-۲۵۲.

۲- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۰.

۷- ایسپیرلو

۸- روملو (شامل قویلار حصار)

۹- قاراداقلو

۱۰- بیات

۱۱- آلباثوت

۱۲- قزاقلو

۱۳- جاگیرلو

۱۴- بایبورتلو^۱

نتیجه نفوذ قبایل ترک در عصر صفوی

چنانکه گفتیم در عصر صفوی کارها همه در دست ترکان بود و در دربارشان چه در تبریز و چه قزوین و چه اصفهان ترکی سخن گفته می‌شد و لقبها و نامها بیشتر ترکی بود. مانند: «قارداش، یولداش، سرداش، عمواغلی، قاپوچی، ایشیک آغاسی، اسمعیل قلی، طهماسب‌قلی، شاه‌قلی، ایل بیگی، ایلخان، بیگلریگی، خانلرخانی، قارنجه بیگ، قورخمس‌خان، شیخ اغلی، حلواچی اغلی. دیگر اینکه در نتیجه اختلافات ایران و عثمانی، آذربایجان و شهر تبریز چندین بار توسط ترکان عثمانی اشغال شد، یکی در سال ۹۲۰ پس از شکست شاه اسماعیل در چالدران، و سه بار در عهدشاه طهماسب (در سالهای ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۵۶) پس از آن در زمان شاه خدابنده که در سال ۹۹۳ به سرداری عثمان پاشا تبریز را اشغال کردند و دولت صفوی بر اثر ضعف از ناچاری همه آذربایجان به جز اردبیل را به ایشان وا گذاشت. ترکان مدت بیست سال آن ایالت را در تحت تصرف خود داشتند تا اینکه در سال ۱۰۱۲ شاه عباس آن ایالت را از ایشان باز گرفت.

و نیز در فتنه افغان عثمانیان باز فرصت یافته و قسمتی از آذربایجان را تسخیر کردند تا نادر افشار بر روی کار آمد و آنان را از آن سرزمین بیرون کرد. همه این لشکرکشیها علاوه بر خسارات مالی و جانی به زیان زبان فهلوی آذری تمام شد و بسیاری از مردم

۱- ایضاً میورسکی، ص ۲۴.

تاجیک آن استان که اهل جنگ و گریز نبودند پایمال سم ستوران سپاه ترک شدند.^۱ تا پیش از صفویه زبان رسمی و درباری زبان پارسی بود حتی امرای ترک که در آن سرزمین حکومت داشتند غالباً در دربار خود به فارسی سخن می‌گفتند. همین رواج ادبی درباری زبان فارسی که لفظ قلم محسوب می‌شد به لهجه‌های فهلوی نیز کمک می‌کرد و ضامن بقای آنها بود. از زمانی که صفویه بر سرکار آمدند برای راضی کردن قبایل حامی ترک خود به زبان ایشان سخن گفتند و لغت ترکی را زبان درباری و حتی تبلیغات مذهبی خود ساختند، و شاعران ترکی‌گوی را به گفتن اشعار ترکی تشویق کرده شعرای پارسی‌زبان را جز در گفتن مرثی برای ائمه دین از چشم انداختند و شعرشان را به چیزی نخریدند.

قاجاریه نیز در ترویج زبان ترکی در آذربایجان سهم به‌سزایی داشتند و زبان دربار و لایحه‌های آنان که همیشه در آذربایجان مقیم بودند ترکی بود. از این جهت زبان ترکی زبان اشرافی و طراز اول جلوه کرد و همواره باب روز و مورد تقلید مردم آن روزگار بود و این وضع تا مقارن مشروطیت ایران دوام داشت.^۲

این علل باعث شد که فهلویات آذری که تکلم‌کنندگان به آنها در هر جا به لهجه مخصوصی مغایر بالهجات دیگر سخن می‌گفتند و با یکدیگر ارتباطی نداشتند، و متکی به خط و کتابت هم نبود یکی پس از دیگری از میان برود و با زبان غالب پیامیزد و جای خود را به‌زبانی دهد که از زبان ترکی و غزی و لهجات فهلوی آذری ترکیب یافته و هنوز به نام ترکی آذری در آذربایجان متداول است.

اما لهجه‌های آذری به کلی از شهرها رخت بر بست و در بعضی از نقاط دور دست در حال اضمحلال و انقراض باقی ماند که برخی از آنها هنوز به حیات ضعیف خود ادامه می‌دهد، و چندسالی نخواهد گذشت که این چند لهجه نیم‌مرده هم که از زبان قدیم فهلوی آذری مانده است از بین برود و مانند صدها لهجه مرده ایرانی به دست فراموشی سپرده شود. اکنون دیگر زمان احیای لهجات مرده آذری نیست بلکه وظیفه حتمی دولت و فریضة ملی هر درس خوانده آذربایجانی است که با اشاعه آموزش همگانی در ترویج و تعمیم زبان فارسی بکوشند و بیسوادی را از سراسر شهرها و قصبات و دهات آذربایجان ریشه کن کنند.

۱- کسروی: رساله آذری، ص ۲۵-۲۷.

۲- دکتر نوابی: زبان کنونی آذربایجان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره پنجم، شماره ۲.

جمعیت‌شناسی ترک

زبانها و لهجات ترکی از حیث تعداد بسیار است و شامل چهل و یک طایفه است ایلات افشار و قاجار که نیرومندترین این قبایلند هجوم قبایل ترک نوع ایرانی را تغییر داده است.

آذربایجانیان ایران و قفقاز که کم و بیش با ترکها مخلوط شده‌اند زیرگروه ایران و مدیترانه بشمار می‌روند. ترکها موی مشکی و انبوه دارند و سفید چهره و متمایل به زرد قهوه‌ای هستند قدشان متوسط است و تا بلندی یک متر و ۶۷ سانتیمتر می‌رسد.

آنان سری کوتاه و صورتی بیضی‌شکل و بینی راست و نسبتاً برجسته و چشمان مشکی غیر مغولی که غالباً حاشیه خارجی پلکها تا شده است دارند.

استخوان گونه ایشان پهن و لبهایشان نسبتاً کلفت و هیکلشان متمایل به فربه‌ی است.^۱ زلوتارف در ۱۸۸۸ میلادی تخمین زده که در ایران قریب یک میلیون تاتار وجود دارد. ترکهای ایران شعبه‌ای از نژاد ترکمن یا تاتار هستند. تاتارهای آذربایجانی اگرچه به زبان ترکی تکلم می‌کنند از هر حیث ایرانی می‌باشند. آنان مخلوطی هستند از ایرانیان خالص با رگه‌ای از نژاد ترکمن یا تاتار.^۲

مردم آذربایجان قومی نیرومند و نسبتاً بلندقد، و دارای موی مشکی و چشم سیاه هستند که به لهجه ترکی آذری تکلم می‌کنند. می‌توان گفت که آنان بیش از سایر اقوام ایرانی نوع خالص و متحدالشکل خود را حفظ کرده‌اند.

خصوصیات نژادی آنان عبارت است از:

موی مجعد یا صاف، لب کلفت متوسط، دندان متوسط تا بزرگ، میانگین قد ۱۶۵/۶ تا ۱۶۹، شاخص سر ۷۶/۹، ۷۶/۰ (۸۰/۶)، حداکثر قطر پیشانی ۱۰۶، عرض گونه‌ها ۱۳۹، عرض فکین ۱۰۴/۲. در جدول دیگر شاخص سر ۷۸/۱ داده شده است. در قرن هفدهم ایرانیان دو میلیون نفر آذربایجانی داخل قفقاز کرده و بدانجا مهاجرت داده‌اند که از لحاظ خصوصیات جسمانی شبیه تاجیکیها می‌باشند.^۳

۱- هری فیلد: مردم‌شناسی ایران، ص ۷۵۲.

۲- ایضاً هنری فیلد، ص ۷۴۴.

۳- ایضاً هنری فیلد، ص ۷۱۳-۷۱۴.

آثار ترکی آذری

از آثار ترکی آذری پیش از صفویه جز یکی دو قطعه شعر در دست نیست. بعضی از طرفداران غلوکننده زبان و ادبیات ترکی، داستانی را به نام دده قورقود به زبان ترکی آذری نسبت داده‌اند که دلیلی جز تعصب قومی در دست ندارند.

داستان دده قورقود

یگانه نسخه خطی قدیم این کتاب در کتابخانه سلطنتی آلمان بود که برای نخستین بار فلیشر Fleischer دانشمند آلمانی، هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانه مزبور به این کتاب برخورد. چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری به کتابخانه احمدپاشا وارد شده است، از این رو فلیشر آن را جزو آثار قرن شانزدهم میلادی به ثبت رسانید.

در اوایل قرن نوزدهم دی‌تس Diz دانشمند و زبان‌شناس آلمانی یک نسخه از این کتاب استنساخ کرد و در آن به تحقیق پرداخت و داستان کشته شدن «دپه کوز به دست بساط» (بساط دپه کوزی اولدردکی) را به آلمانی ترجمه نموده به چاپ رسانید.

پس از دی‌تس دانشمند بزرگ آلمانی نلدکه Nöldeke در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه دده قورقود را از نو خوانده به آلمانی ترجمه کرد، ولی چون قسمت بسیاری از آن را نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خودداری نمود. بعد از وی دانشمند شهیر روسی، بارتولد Bartold با استفاده از تحقیقات و یادداشت‌های نلدکه دنباله کار او را گرفت و در سال ۱۸۹۴ درباره این کتاب مقاله‌ای منتشر نمود و قسمتهایی از آن را نیز بررسی ترجمه کرد.

در اوایل قرن بیستم «انجمن تحقیق آثار اسلامی و ملی استانبول» در صدد انتشار این کتاب برآمد و (معلم رفعت) یکی از دانشمندان ترکیه زحمت این کار را به عهده گرفت و نسخه عکس آن را با بعضی از حواشی و شروح در ۱۹۱۵ به چاپ رسانید این کتاب با کاغذ اعلی و خط خوانا به قطع ۱۷×۲۵ و دارای ۱۸۶ صفحه می‌باشد.

بر روی صفحه نخستین آن عبارت «کتاب دده قورقود علی لسان طایفه اوغوزان» یعنی «کتاب دده قورقود به زبان طایفه غز» نوشته شده است.

در صفحه سه مقدمه‌ای دارد که چنین آغاز می‌گردد. «بسم الله الرحمن الرحیم رسول

علیه السلام زمانه یقین بیات بریندن (بویندن) قورقوت آتادیرلربرار قویدی، اوغوزون اول کیشی تمام ییلجسیدی، نه دیرسه اولردی، غاییدن درلوخبر سویلردی، حق تعالی انک کوکلنه الهام ایدردی» یعنی:

به نام خداوند بخشنده مهربان، نزدیک رسول علیه السلام مردی به نام بابا قورقوت برخاست آن مرد داناتر از همه غزها بود، هرچیزی که می گفت می شد، غیگویی های درستی می کرد حق تعالی به قلب او الهام می نمود.

مقدمه کتاب با این عبارت خاتمه می یابد:

«قورقوت ارغوز قومنک مشکلنی حل ایدردی، هرناهیش اولسه قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی، هر نه که بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوتب تمام ایدرلردی» یعنی:

«باباقورقوت مشکل قوم غز را حل می کرد بدون مشورت با باباقورقوت به کاری اقدام نمی کردند هرچه می فرمود می پذیرفتند و به دستورش عمل می کردند به پایان می رسانیدند.» پس از این مقدمه چهارمقاله حکیمانه: (دده قور قودک حکیمانه دورت مقاله سی) متضمن پند و اندرز آمده است. آنگاه یک مقاله درباره تقسیم اوزان بر چهار دسته: «اوزان طرفندن قادینلرک دورت قسه تقسیم» از قول دده قورقوت ذکر شده است.

سپس دوازده داستان جداگانه از صحنه های مختلف زندگی طایفه غز بخصوص نمونه هایی از قهرمانی امیران و بیک زادگان آنان نقل شده و متن آخرین داستان «ایچ اوغوزه» «طاش اوغوزون عاصی اولمسی حکایه سی» یعنی، «داستان عاصی شدن غزهای بیرونی بر غزهای درونی» در صفحه ۱۷۲ کتاب به پایان می رسد.

این کتاب چنان که در متن آن مکرر یاد شده مربوط به طایفه غزهاست یعنی همان غزهایی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری به آذربایجان مهاجرت کردند و بعد در آنجا اقامت گزیدند.^۱

اما معلوم نیست این داستان مربوط به پیش از مهاجرت ایشان است یا پس از آن ممکن است این قصه از حماسه ها و داستانهای قدیمی آن قوم بوده که سینه به سینه حفظ

کرده و در آذربایجان آن را به رشته تحریر در آورده باشند.^۱ بنابراین هیچ گونه ارتباطی به زبان پیشین آذربایجان نمی تواند داشته باشد، بلکه مربوط به ادبیات قدیم ترکی است. جعفر اغلو از نویسندگان ترک دایرة المعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب از قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) باشد، بلکه بر آن است که آن را به طور قاطع به قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) می توان نسبت داد.^۲

عزالدین پورحسن

ظاهراً نخستین شاعری که در ایران به زبانی نزدیک به لهجه ترکی آذری، شعر سروده شیخ عزالدین پورحسن اسفراینی در گذشته در سال ۶۵۸ هجری معاصر شیخ اجل سعدی شیرازی است. دولتشاه سمرقندی در تذکره خود درباره وی چنین می نویسد: «مرد عارف و موحد بوده و مرید شیخ جمال الدین ذاکر است اما در شاعری نیز مکمل بوده و اشعار ترکی و فارسی نیکو می گوید، و در ترکی حسن اوغلی تخلص می کند، و دیوان او در آذربایجان و روم (ترکیه حالبه) شهرتی عظیم دارد».^۳ مطلع یکی از غزلیات او به ترکی این بیت است:

آیردی کوکلومی بیرخوش قمریوز جانفزا دلبر

نه دلبر، دلبر شاهد، نه شاهد، شاهد سرور^۴

از بیان دولتشاه چنین برمی آید که:

اولاً عزالدین اسفراینی، اهل خراسان و اسفراین بوده و آذربایجانی نیست. بنابراین شعر او را جزء ادبیات ترکی آذری نمی توان به حساب آورد.

ثانیاً دولتشاه می نویسد که دیوان او در آذربایجان و روم شهرتی عظیم دارد چون دولتشاه تذکره خود را در سال ۸۹۶ هجری نوشته، معلوم می شود که در دو قرن بعد از وفات شاعر مذکور یعنی در اواخر قرن نهم اگرچه ترکی هنوز در آذربایجان رواج عام نداشته ولی گروه بسیاری در آن سرزمین زبان ترکی را می فهمیده و از اشعار ترکی لذت می برده اند.

۱- رجوع کنید ابضاً به آخرین چاپ این کتاب:

Dr. Muharrem Bergin, Dedekorkut Kitabli, Ankara, 1958.

۲- جعفر اغلو: دایرة المعارف اسلام طبع دوم ماه «آذری».

۳- تذکرة الشعراء دولتشاه، طبع تهران (تصحیح محمد عیسی) ص ۲۴۴-۲۴۶.

۴- عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی ص ۲۲.

دده عمر - در همین زمان است که دده عمرالایدینی مشهور و متخلص به روشنی از اهل شهر بروسه (بورسا، در مغرب آسیای صغیر) که از عرفا و اقطاب صوفیه بود به تبریز آمد و نزیل آن شهر شد و مورد حمایت و ارادت سلطان یعقوب آق قویونلو قرار گرفت و در همان شهر در سال ۸۹۲ هجری درگذشت. صوفیه روشنیان در مصر و ممالک عثمانی به او منسوبند. کربلایی در روضات الجنان می نویسد:

«حضرت دده شعر می گفته بیشتر به زبان ترکی و روشنی تخلص می کرده» سپس غزلی به ترکی از وی نقل کرده که بیت آخر آن این است:

بو روشنی ننگ تیره دلن کونکلی چراغن

روشن ایدین کونکلی گورین ایله بن اویاغ
یعنی: چراغ قلب تیره این روشنی را روشن و پرنور فرموده چشم دلش را بیدار و آگاه ساز.

این عارف ترک زبان که از ترکان آسیای صغیر بود، غالباً به ترکی شعر می گفته و ظاهراً اشعار او را قبایل ترکی که در آذربایجان مسکن گزیده بودند می فهمیده اند در عین حال خود وی با مردم تبریز به فارسی سخن می گفته و اهل خانه وی نیز به فارسی سخن می گفتند، چنانکه کربلایی روایت کرده که: وقتی اهل خانه او از کنیزی که خدمتکار خانه وی بوده شکایت کردند. دده عمر خواست او را ادب فرماید، کنیز پای برهنه از پیش او بگریخت و چون باران باریده بود پاهایش گل آلوده گشته از غایت اضطراب فریاد برآورد که «بیگسم و درمانده» و گریه بر او غالب گشت، حضرت دده از غایت رحم بر پای گل آلود کنیز افتاده به عذرخواهی درآمد که مرا بحل ساز و همان لحظه او را آزاد کرد.^۱

سید عمادالدین نسیمی حروفی - شاگرد و جانشین فضل الله استرآبادی است که گاهی حسینی تخلص می کرده است. و پس از فرار به آناتولی برای تبلیغ بکتاشیهیای ترک به مذهب حروفی اشعاری به زبان ترکی گفته است. وی معاصر شاهرخ تیموری (۸۵۰-۸۵۷) بوده و دیوان او مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی است. مسترگیب او را اولین شاعر به زبان ترکی غربی شمرده است.

رابطه مذهبی او رابا فضل الله استرابادی حروفی از بعضی از اشعار وی از جمله این شعر می توان استنباط کرد:^۱

علم حکمتدان بلور سگ گل پرو گل ای حکیم

من نسیمی منطقندن دگله فضل الله گور

حبیبی از قصبه برگشاد (در گوی چای) آذربایجان، اول در خدمت سلطان یعقوب

آق قویونلو بود و آخر به خدمت شاه اسماعیل صفوی رسید و او را منصب

ملک الشعرائی داد. وی در عهد سلطان با یزیدخان ثانی به کشور عثمانی رفت و در عصر

سلطان سلیم خان (۹۱۸-۹۲۶) درگذشت.

این شعر بنا به تحفه سامی از اوست:

سندن اوزکه یاریم اولسه ای پریوش سیمتن.

کوروم اولسون او قبا آکنمده پیراهن کفن

چخمیا سودای زلفونک ایسه کریوز ایل

استخوان کلم ایجره توته عفر بلروطن^۲

خطائی - این خطائی معاصر پادشاهان آق قویونلو بوده و یوسف و زلیخایی به ترکی

به نام سلطان یعقوب (۸۸۳-۸۹۶ هـ) به رشته نظم کشیده که با این بیت آغاز می شود:

ابتدا قیلدم به نام اول کریم ای که بسم الله الرحمن الرحیم

ظاهراً این همان خطائی است که به قول فون هامر Von Hammer در تاریخ شعرای

عثمانی (ج ۲ ص ۱۸) در ۹۳۶ هـ در گذشته است.^۳

خطائی دیگر، همان شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی (متولد در ۸۹۲ هجری

است که به خاطر ایلات هواخواه ترک خود به ترکی سخن می گفت و به ترکی نیز شعر

می سرود و در اشعار ترکی خود غالباً خطائی تخلص می کرد.

این بیت مطلع یکی از غزلیات اوست:

ای جمالینک آیتی عنوان دیوان قدیم

قاشلارینک طغرای بسم الله الرحمن الرحیم

۱- از سعدی تا جامی، (طبع دوم) ص ۵۱۳-۵۱۴.

۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۲.

۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۷؛ دایرة المعارف اسلامی، (ترجمه عربی) ج ۸، ص ۳۶۷.

از اشعار فارسی او این دو بیت است:
 دل کشته آن موی که بر روی تو افتد
 جان کشته آن چین که بر ابروی تو افتد
 بی خوابم از آن خواب که در چشم تو بینم
 بیتابم از آن تاب که بر موی تو افتد^۱

مسأله‌ای که قابل توجه است آن است که مکتوباتی که در این عصر بین سلطان یعقوب و دیگر سلاطین آق قویونلو، و شاه اسماعیل و پادشاهان عثمانی رد و بدل شده جز یکی دو نامه به عربی و یکی دو نامه به ترکی که از طرف سلطان سلیم ارسال شده بقیه مکتوبات ترکان و ایرانیان به فارسی است، و حتی سلطان سلیم پادشاه ترک عثمانی به فارسی شعر می‌سروده در حالی که رقیب او شاه اسماعیل به ترکی شعر می‌گفته و خطائی تخلص می‌کرده است.^۲

از زمان صفویه سرودن اشعار ترکی در آذربایجان و دیگر نقاط ایران معمول گردید. از شعرای قرن دهم و یازدهم و دوازدهم هجری در آذربایجان و اران که به ترکی شعر گفته‌اند می‌توان مسیحی^۳، صائب تبریزی^۴، قوسی^۵، آقا مسیح شیروانی^۶، نشاط^۷، و دادی، واقف، را نام برد، که سرآمد ایشان در قدرت شاعری قوسی و مسیحی هستند. و دادی شاعری غنائی و شاعر همعصر او ملا پناه واقف (۱۷۹۷-۱۸۱۷م) مؤسس مکتب جدید شعر به ترکی آذری است.^۸

زبان مردم تبریز در عهد شاه صفی - اولیا چلبی که در سال ۱۰۵۰ هجری در زمان شاه صفی تبریز را دیده در سیاحت‌نامه خود درباره زبان مردم تبریز چنین می‌نویسد:

- ۱- دانشندان آذربایجان، ص ۱۳۶؛ روضة السلاطین، ص ۶۸.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون ج ۴ (ترجمة رشید یاسمی) ص ۵۳-۵۵ و ص ۵۹-۶۰؛ دایرة المعارف اسلامی (ترجمة عربی ج ۸ ص ۳۶۶).
- ۳- از شعرای عیسوی تبریز در قرن دهم، دانشندان آذربایجان ص ۳۴۳.
- ۴- از شعرای آذربایجان در قرن یازدهم که به فارسی و ترکی شعر می‌گفته است و در ۱۰۸۱ هـ در شهر اصفهان وفات یافته است (دانشندان ص ۲۱۷-۲۲۶).
- ۵- به فارسی و ترکی شعر می‌گفت و اهل تبریز بود، (دانشندان ص ۳۱۰).
- ۶- گویا از معاصرین شاه طهماسب بود به فارسی و ترکی شعر می‌گفت (دانشندان ص ۳۴۳).
- ۷- از سخنوران فارسی و ترکی گوی در قرن دوازدهم هجری از اهل شیروان بود (دانشندان ص ۳۷۵).
- ۸- دایرة المعارف اسلامی (طبع قرانسوی) مقاله جعفر اوغلو تحت عنوان آذری - ج ۱ رساله (۴).

ارباب معارف در تبریز فارسی تکلم می‌کنند. لیکن دیگران لهجه‌های مخصوصی دارند که چند جمله برای نمونه نوشته می‌شود:

هله تانم مشم: هنوز ندیده‌ام

منهمچون خاطر مانده اولوبدور: از من همچنان رنجیده خاطر شده

دارجنشم: دلتنگ شده‌ام

پارونجشم: دشمن شده‌ام^۱

از این امثله که اولیا چلبی آورده معلوم می‌شود که هنوز زبان ترکی کاملاً در آذربایجان رواج نداشته و کلمات آذری با کلمات ترکی به کار می‌رفته است.

مشخصات ترکی آذری - ژاک دموورگان می‌نویسد:

«زبان آذربایجانی با ترکی عثمانی تفاوت‌های بزرگی در تلفظ دارد اما اصول قوانین دستوری هر دو یکی است. در حالی که در تکلم ترکی عثمانی حرف‌های غ، ع، ح، خ، ه، به زحمت حس می‌شود، برعکس در آذربایجان این حروف سخت‌ترین اصوات را دارند.»

افعالی که در ترکی عثمانی در مصدر به «ق» یا «ک» ختم می‌شوند در آذربایجانی به «خ» یا «غ» تبدیل می‌شوند.

ترکی آذربایجانی حد فاصل بین لهجه ترکمن و زبان ادبی عثمانی است. دستور زبان ترکی آذربایجانی خیلی ساده‌تر از دستور زبان ترکی عثمانی است در حالی که لغات ایرانی در ترکی آذربایجانی بسیار یافت می‌شود لغات عربی در آن کمتر از زبان ترکی عثمانی است.^۲ اینک به مشخصات آن زبان می‌پردازیم:

۱- این زبان آمیخته‌ای از کلمات آذری، فارسی عربی و ترکی است.

۲- لغات ترکی از بیست تا سی درصد لغات آن را تشکیل می‌دهد و بیشتر آنها شامل افعال و روابط می‌شود.

۳- کلمات عربی که در زبان عامیانه فارسی به کار می‌رود همه در این زبان معمول و قابل استعمال است.

۴- به کار بردن کلمات و ترکیبات فارسی و عربی معمول در زبان فارسی در این زبان

۱- سیاحت‌نامه اولیا چلبی (قسمت آذربایجان و تبریز) ص ۱۹-۲۰.

۲- هیئت علمی فرانسه در ایران ج ۱ ص ۳۷۱.

حد معینی ندارد، و همه جا بسته به میزان سواد و سطح فرهنگ متکلمان به این زبان است. این ترکیبات و کلمات بیشتر در زبان بازرگانان و مردم شهرها و اهل علم و سواد یافت می شود.

۵- لغتها و اصطلاحات دیوانی همانهایی است که در زبان فارسی نیز معمول است.

۶- بسیاری از لغات عامیانه فارسی و این زبان یکی است. اینها یا لغات مشترک میان زبان فارسی و آذری بوده و یا مستقیماً از زبان فارسی گرفته شده است.

۷- پاره‌ای از لغتها که در زبان فارسی جزو کلمات ادبی است و مورد استعمال بین مردم عامی نیست در این زبان میان عامه رواج دارد، و این خود استعمال آنها را در زبان آذری به عنوان کلمات عادی و روزانه می‌رساند. به کار رفتن بسیاری از آنها در لهجه تاتی و هرزنی نیز این نظر را تأیید می‌کند.

مانند «باها» (بها) «تالواسا» (تلواسه، به معنی اندوه و اضطراب)

۸- برخی از کلمات با آن که از لغات ایرانی به شمار می‌رود ولی برابری در فارسی ندارد و آن را می‌توان از بقایای زبان فهلوی آذری دانست.

۹- لغتهایی نیز یافت می‌شود که ریشه آنها روشن نیست ولی نمی‌توان آنها را از لغات ترکی به شمار آورد.

۱۰- آذربایجانیان در سخن گفتن تلفظ خاصی دارند که هم ترکی آنان را بین ترک زبانان و هم فارسیشان را در میان فارسی‌گویان مشخص می‌سازد. این طرز تلفظ و ادای مخارج مخصوص که برای پاره‌ای از حروف دارند همه عیناً در تاتی و هرزنی که بقایای آذری قدیم است موجود است، از این رو می‌توانیم بگوییم این طرز تلفظ از زبان فهلوی آذری به زبان کنونی منتقل شده است، و با آن که به ترکی سخن می‌گویند تلفظ قدیم ایرانی خود را حفظ کرده‌اند.^۱

آقای دکتر ماهیار نوایی در دنباله مقاله خود در نشریه دانشکده ادبیات تبریز که درباره زبان کنونی آذربایجان نوشته برای اولین بار چند صد لغت فهلوی آذری و فارسی را از لابلای زبان ترکی آذربایجانی بیرون کشیده و براساس قواعد زبانشناسی

۱- دکتر ماهیار نوایی: زبان کنونی آذربایجان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره پنجم، شماره ۲، سال ۱۳۴۲ شمسی.

ایرانی بودن آنها را ثابت کرده است.^۱ سپس آقای استاد ادیب طوسی که دارای تحقیقاتی ممتّع در لهجه‌های آذربایجان است تحت عنوان «نمونه‌ای چند از لغت آذری» لغت‌نامه نسبتاً مفصلی از کلمات موجود آذری در لهجه‌ها و در زبان ترکی، که قریب دو هزار کلمه در لهجه‌های آذری و زبان ترکی آذربایجانی می‌شود روی هم پیدا کرده است.

آقای ادیب طوسی لغات موجود آذری را بر سه دسته تقسیم کرده است:
دسته اول - اسامی قراء و قصبات و شهرها و امکنه آذربایجان است که از قدیم باقی مانده و هشتاد درصد آنها مأخوذ از زبان متروک آذری فهلوی است و شمار آنها به ۱۰۷۷ کلمه می‌رسد.

دسته دوم - کلماتی از زبان آذری که در ضمن محاوره فعلی مردم آذربایجان در تداول ترکی به صورت قدیمی خود باقی مانده است و شماره آنها به ۳۶۴ کلمه می‌رسد.
دسته سوم - آثار مکتوب زبان فهلوی آذری که در فرهنگها و سفینه‌ها و کتابها به صورت لغت یا ترانه و عبارتی به جای مانده است و شمار آنها به ۴۶۷ لغت می‌رسد.^۲
بعضی از اختصاصات ترکی آذری - بنا بر تحقیقات اخیر رادلف، ساموئیلویچ Radloff Samoilovich زبان ترکی آذری از گروه زبانهای ترکی جنوبی به شمار می‌رود و با ترکی آناتولی، و ترکمنستان، و شبه جزیره بالکان، و سواحل کریمه در یک گروه قرار می‌گیرد. مهم‌ترین لهجه‌های مشابه آذری که به این گروه مربوط است از این قرار می‌باشد:

۱- باکو و شیروان

۲- گنجه و قراباغ

۳- تبریز

۴- اورمیه

بعضی از اختصاصات دستوری آن از قرار ذیل است:

۱- در زبان آذری دو نوع «E» وجود دارد یکی باز، دیگری بسته. اولی فتحه‌های عربی و فارسی را تبدیل به کسره می‌کند مانند: فقط وطن که: feget و veten تلفظ می‌شود (در تبریز فقط وطن با فتح اول و دوم تلفظ می‌شود) همچنین اگر این حرف فتحه‌دار در عربی «عین» باشد باز به کسره تبدیل گردد مانند: عطر، علی، معدن، یعنی، که در ترکی

۱- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره پنجم، سال ۱۳۳۳ شمسی، تحت عنوان «زبان کنونی آذربایجان».

۲- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هشتم، شماره ۴، و سال نهم شماره ۲ و ۳ و ۴.

- آذری، eli، etir، و Yéni، méden تلفظ می‌شود (در تبریز به فتح تلفظ می‌گردد).
- ۲- دیفتونگ av، ev در ترکی عثمانی، در آذری تبدیل به ɒ شود مانند pilav (پلو) و devlet (دولت) که در آذری تبدیل به pilo و döylat شود.
- ۳- حرف «ق» عربی غالباً به «گ» و «ق و گ» بدل می‌گردد مانند. حقیقت که: hegigat (در تبریز hagigat) و عقیده: egide، بقال baqgal و سقا saqga.
- ۴- ق، ترکی عثمانی، در آذری گاهی تبدیل به «خ» می‌گردد مانند باقماق: باخماخ، چخماق: چخماخ.
- ۵- در لهجه آذری قراباغ و گنجه گاهی «ک» وسط و آخر تبدیل به «خ» می‌شود مانند بویوخ Böyux در ایران بیوک (با تخفیف کاف) چکمک: چخمخ.
- ۶- ی (y) ابتدا در ترکی عثمانی، در آذری حذف می‌گردد مانند yil (سال): il، yuz: Uz (صورت).
- ۷- گاهی «ت» و «د» بدون قاعده کلی در زبان ترکی عثمانی و آذری به یکدیگر تبدیل می‌شوند مانند: dut (توت)، düşmek (افتادن)، tartmak (آسیا کردن، وزن کردن) که در زبان آذری: tut، Tushmek، dartmax شده است.
- ۸- در کلمات غیر ترکی تای آخر کلمه بعد از «خ»، یا «س» غالباً می‌افتد، مانند وقت: vax آبدست: evdes (در تبریز abdas)، دوست: dos. اما هنگامی که بعد از آن حرف صدادار باشد باقی می‌ماند مانند: vaxtim، abdaste و dosta.
- ۹- بای ابتدا که بعد از آن «ن» باشد غالباً به «م» بدل می‌شود مانند. بن ben، بونجوک bonjuk که در آذری: man (من) و munjux (مونجوق) یعنی خرمهره می‌شود. به استثنای: boynuz (شاخ) و bende (بنده). که در ترکی آذری buynuz (شاخ) و bandeh (بنده) گویند.
- ۱۰- نون خیشومی در بسیاری از لهجات باقی مانده مانند: Donuz (در تبریزی: دوغوز، یعنی خوک)، mana: به من (عثمانی bana). اما اگر بعد از آن حرف صداداری باشد می‌افتد مانند: mâna (عثمانی bana)، kôul (gôul): قلب (عثمانی gonul) عثمانی gonul، Gozua (عثمانی Gozune) (به چشمش)، در لهجه باکو و ایران این «ن» تبدیل به واو (W) شود.
- مانند: Evüwe (عثمانی Evüne) یعنی خانه‌ات.

۱۱- حرف «ر» غالباً در لهجه آذری ایران در دوم شخص مفرد و جمع و سوم شخص فعل حذف می‌شود:

مانند Dir dir که حرف «ر» را از دست داده didi (گفته) می‌شود.

۱۲- در بعضی از لهجات ترکی آذری حرف «ر» تبدیل به «یا» می‌شود، مانند: مراغه: میاغه، روانه: یوانه.

۱۳- حرف «را» در بعضی از کلمات مأخوذ از فارسی تبدیل، به «ل» می‌شود. مانند: خنجر، انجیر، ضرر، که در ترکی آذری: Xanchal و injil و Zaral می‌شود.

۱۴- واو و یای معروف فارسی غالباً در آذری به واو و یای مجهول بدل می‌شود مانند: دوست، شور، کور، زور، دیو، بیل، که در آذری، Dost، Shor، Kor، Zor، Dêv، bêt می‌شود.^۱

دستور زبان ترکی آذری

۱- زبان ترکی آذربایجانی از لحاظ فونتیک دارای نه صدا به قرار ذیل است:

(۱) A T مانند: آپار (کلید)، آختار (جستجو کن).

(۲) a آ مانند: آل al (دست) اک ak (به کار).

(۳) e ای مانند: ور Ver (بده) یل Sel (سیل).

(۴) o او مانند: اد od (آتش) (در تبریز ot).

(۵) u ئو (مانند e فرانسه) مانند: eli (الی) (مرده).

(۶) u او (u کوتاه) مانند: دوز duz (نمک).

(۷) u او (u کشیده) مانند: ئا در آلمانی: دوز düz (راست).

(۸) i ای (کوتاه i) مانند: قیش qish (زمستان).

(۹) i ای (کشیده i) مانند: بیر bîr یک.

۲- بین حروف زبان ترکی آذری هماهنگی موجود است به طوری که اگر کلمه‌ای با

حروف ثقیل آغاز شده باشد به حروف ثقیل نیز انجام می‌پذیرد و یا بالعکس اگر به حروف خفیف آغاز گردیده باشد، به حروف خفیف نیز تمام می‌شود.

۱- مقاله جعفر اوغلو A. Cafer Oglu در دایرةالمعارف جدید اسلامی، (طبع فرانسوی) ج ۱، رساله ۴، ص ۱۰۷-۲۰۰ تحت عنوان «آذری».

- حروف ثقیل مانند: آدام - آداملار (آدم - آدمها).
- حروف خفیف مانند، ئوردک - ئوردک لَر (اردک - اردکها).
- ۳- علامت جمع لار lár و لَر lar است بنا بر قاعده فوق اگر آخرین حرف با صدای اسم آء و ا و o و او u و او ü باشد علامت جمع «لار» است.
- مانند: آدام (آدم): آداملار (آدمها)، آت (اسب): آت لار (اسبها). یول (راه): یول لار (راهها).
- دوز (نمک): دوزلار (نمکها).
- سو (آب): سولار Sulár آبها.
- اگر آخرین حرف با صدای اسم. آء و ا و o و او e و ای i (خواه کوتاه و خواه بلند) باشد، علامت جمع لار آ آورده می شود مانند:
- سبت sahat (سبد): سبت لَر (sabatlar)، سبدها، یل yel: یل لَر (بادها).
- گَز gez (geuz) چشم. گز لَر (چشم ها) gezlar، گج (گَز) gez. گج لَر gejar (گجها)، در تبریز به جای گج و گَز (گج و گیز) می گویند که جمعش می شود: (گیزلَر).
- ۴- اسم در ترکی آذری شش حالت دارد و به مقتضای حالات مختلف در حرف آخر آن تغییر پیدا می گردد:
- (۱) حالت فاعلی Nominative در این حالت حرف آخر اسم ساکن است مانند: احمد گلدی (احمد آمد). آچار سیندی (کلید شکست).
- (۲) حالت مفعول به Accusative-e در این حالت آخر اسم صدای (ای "i") می دهد مانند:
- احمدی وُردیلار: (احمد را زدند)، بوشقابلاری سیندیردیلار (بشقابها را شکستند)، سن کتابی آلدین (تو کتاب را خریدی).
- (۳) حالت مفعول الیه dative که حرف آخر اسم صدای فتحه A می دهد مانند. مهمانخانه چوخ یول قالیر (به مهمانخانه خیلی راه مانده).
- (۴) مفعول فیه Locative در این حالت در آخر اسم پس از حروف صدادار ثقیل da و پس از حروف صدادار خفیف ده da می آید، مانند: بشقاب دا (در بشقاب)، کاسه ده (در کاسه).
- (۵) حالت مفعول عنه در این حالت در آخر اسم پس از حروف صدادار ثقیل، دان

dân و پس از حروف صدادار خفیف، دَن dan می آید مانند: بازاردان گلدیم (از بازار آمدم)، احمددن آلدیم (از احمد گرفتم).

۶) حالت اضافه genetive در این حالت در آخر مضاف الیه «این» in افزوده می شود و مضاف الیه بر مضاف مقدم می گردد. و در آخر مضاف یک «ی» i اضافه می شود. مانند: احمدین کتابی (کتاب احمد)، کاسنین سینیغی (کاسه شکسته)، باغین قاپی سی (در باغ). اگر در آخر اسم حرف صدادار (Voyelle) و یا، های غیر ملفوظ بدل از حرکت باشد به آخر مضاف الیه «نین» و به آخر مضاف، «سی»، افزوده می گردد. مانند: آتائین اداره سی (اداره پدر)، پنجره نین شیشه سی (شیشه پنجره). گاهی از جهت اختصار حرف نون از آخر علامت اضافه حذف شده «ی» i، باقی می ماند، مانند: خیوان چراغی (چراغ خیابان).

جدول حالات اسم

نام حالت	مفرد	جمع
حالت فاعلی	احمد گلدی	احمد لر گلدی لر
حالت مفعول به	بوشقابی (بشقاب را)	بوشقاب لاری
مفعول الیه	مکتبه (به مکتب)	مکتب لره
حالت مفعول فیه	توپراقدا (در خاک)	توپراقلاردا (در خاکها)
حالت مفعول عنه	توپراقدان (از خاک)	توپراقلاردان (از خاکها)
حالت اضافه	توپراقین	توپراقلارین
	مکتبین	مکتبلرین
	آتائین	آتالارین
	پنجره نین	پنجره لرین

۵- علامت تصغیر در ترکی آذری: خیردا (خرده)، کیچیک (کوچک) بالا (کوچک) است که پیش از اسم آورده شود که غالباً مأخوذ از پارسی است مانند: خیردا چورک (خرده نان)، کیچیک حیط (حیاط کوچک)، بالا باغ (باغ کوچک). گذشته از اینها پساوندهایی مانند: جه، جا، چه، چا، به آخر اسم افزوده و آن را مصغر می سازند مانند: آز (اندک): آزجه (اندکک)، بالا (کوچک): بالا جا (کوچکک)، باغ: باغچا (باغچه).

۶- علامت نسبت در ترکی آذری «لی» li و گاهی lo lu است: مانند تبریز: تبریزی (تبریزی) (تبریزی) شام: شاملو (شامی) ' و آن غالباً معنی دارنده صفتی را می‌دهد مانند: قوت: قوتلی (دارنده قوت) سوز (سخن): سوزلی (سخنور)، حیا: حیالی (باحیا).
۷- صفت تفصیلی با افزودن ادات، راخ (راق) به آخر صفت مطلق حاصل آید مانند: سویو خراخ: سردتر.

هرگاه ادات لاپ و «آن» an را به اول صفت مطلق افزایند، صفت عالی حاصل آید و معنی خیلی دهد مانند: لاپ سویوخ (خیلی سرد)، ان بویوک: خیلی بزرگ (بزرگترین) (آن مربوط به ترکی عثمانی است). گاهی در علامت صفت عالی «راخی» که به آخر صفت مطلق افزوده شده، موصوف به صورت جمع پیش از آن آورده می‌شود مانند: آدام لارین یاخشی راخی (راقی) بهترین آدمها).

امروز مردم تبریز صفت تفصیلی و عالی را کمتر به کار می‌برند، و غالباً به جای آن صفت مطلق را استعمال می‌کنند، مثلاً به جای صفت تفصیلی: بوقیزاو قیزدان گوزل راخدی (این دختر از آن دختر خوشگل تر است) گویند:

بوقیزاندن گوزلدی، (این دختر از آن یکی زیباتر است) و به جای صفت عالی هم ترجیح می‌دهند که به اول صفت مطلق لفظ، هامی‌دان Hammidân (از همه) بیاورند مانند: بوقیز هامیدان گوزلدی (این دختر از همه زیباتر است). در این زبان اصولاً صفت پیش از موصوف آید مانند: بویوک آتا (پدر بزرگ) قرمزی کاغذ (کاغذ قرمز).

۸- ضمایر منفصل از این قرارند و همیشه پیش از اسم یا فعل آورده شوند:

مفرد	جمع
اول شخص مَن	بیز (ما)
دوم شخص سَن (تو)	سیز (شما)
سوم شخص او o (او)	اولار olâr (ایشان)
این ضمایر در حالت مفعولی با افزودن (ی i) به آخر آنها چنین صرف می‌شوند:	
مَنی (مرا)	بیزی (ما را)
سَنی (ترا)	سیزی (شما را)

اُونی oni (او را) اولاری olâri (ایشان را)

در حالت اضافه پساوندهای ذیل به آخر ضمائر منفصل افزوده شده و مضاف‌الیه را طبق قاعده کلی پیش از مضاف آورند و افاده ملکیت کنند:

مَنیم کتاییم (کتاب من)	بیزیم کتاییمیز (کتاب ما)
سَنین کتاین (کتاب تو)	سیزین کتاینیز (کتاب شما)
اُونین کتایی onin (کتاب او)	اولارین کتایی (کتاب ایشان)
	اولارین کتاب لاری

اصولاً ضمیر هم مانند اسم در حالات شش‌گانه همان پساوندها را می‌پذیرد، مانند:
 من (من) مَنی (مرا)، مَنه (به من) منده (در من) مندن (از من) سَنین (مال تو)
 ۹- ضمائر متصل همان «م، ین، ی، میز، ایزی» است که در مثال فوق به آخر کتاب افزوده می‌شود.

۱۰- کلمه «ئوز» euz (خود) ضمیر مشترک یا نفس است و همواره با ضمائر متصل همراه است و پیش از فعل آورده می‌شود: من ئوزوم ووردوم (من خودم زدم) سن ئوزون ووردون (تو خودت زدی)، اوئوزی ووردی (او خودش زد) بیزئوزوموز، ووردوخ (ما خودمان زدیم)، سیز ئوزوز ووردوز (شما خودتان زدید)، اولار ئوزلری ووردولار (ایشان خودشان زدند).

۱۱- ضمائر اشاره از این قرارند:

مفرد	جمع
بو (این)	بولار Bulâr اینها
اُ (آن)	اُنلار onlâr (آنها)
اُن on (آن)	اولار olâr (آنها)

۱۲- مبهمات در ترکی آذری از این قرارند:

هَر: هرکیم (هرکه)، هریری (هر یک)، کس، کیمسه (کس)، فلان، هامی (همه)، همین، بهمان، بیرسی (یکی)، اُیرسی (دیگری)، ئوزکه (دیگری) هیچ (هیچ) که غالباً فارسی یا باقی‌مانده از آذری قدیم است. گاهی به جای «هر» لفظ «دَه» به آخر کلمه بیفزایند مانند: گیجه‌ده (هرشب) به جای «هرگیجه»، گونده (هرروز). به جای «هرگون»

۱۳- ادوات استفهام از این قرار است و اغلب فارسی است: کیم (که؟)، نیجه

(چطور؟)، هانی (کو؟) نه (چه؟)، هارا (کجا؟) نمنه (چه؟) هاردادی (کجاست؟)، هانسی (کدام؟)، هابیری (کدام یک) نهجه، نجور (چگونه؟)، نه وقت (کی) هاجان، هاجاق (کی؟) میر Mayar (مگر؟)، نه قدر (نقده) (چقدر؟) اولمه، (مباد) یوخسا (مگر؟).

۱۴- حرف موصول در ترکی آذربایجان همان «که» موصول فارسی است مانند که، در این بیت صائب.

نه احتیاج که ساقی ویره شراب سَنه که ئوز پیاله سینی ویردی آفتاب سَنه
یعنی: احتیاجی نیست که ساقی به تو شراب دهد، زیرا که آفتاب پیاله خود را به تو داده است:

۱۵- عدد بر چهار نوع است:

اول اصلی: بیر (یک)، ایکی (دو)، اوچ (سه)، دورت (چهار)، بش besh (پنج) آلتی Altı (شش)، یدی Yeddi (هفت)، سکیز (هشت)، دقوز Doqquz (نه)، آن On (ده) ان بیر (یازده)، ان ایکی (دوازده) ان اوچ (سیزده)، آن دورت (چهارده)، اُون بِش (پانزده)، اُون آلتی (شانزده)، اُون یدی، (هفده)، اُن سکیز (هجده)، اُن دو قوز (نوزده)، ایگیرمی Igirmi (بیست)، اُتوز Otuz (سی)، قیرخ (چهل)، آلی Alli (پنجاه)، آلتیش Altmış (شصت)، یتیش Yetmiş (هفتاد)، سَگسان Sagsân، هشتاد (هشتاد)، دو قسان Doqsân، دو خسان Doxsân (نود). یوز Yuz (صد)، ایکی یوز (دویست)، دو قوز یوز (نهصد)، مین (هزار)، بیر مین (یک هزار)، ایکی مین (دو هزار) یوز مین (صد هزار)، مین مین (هزار هزار، یا میلیون).

دوم اعداد ترتیبی با وصفی که به آخر عدد اصلی «اینجی Inji» افزایند مانند: بیر: بیرینجی (یکم)، دورت: دورتینجی (چهارم).

در تبریز در عدد ترتیبی به جای اینجی، مینجی، آورند مانند بیر مینجی، یوز مینجی. سوم - اعداد کسری که اول صورت و سپس مخرج را تلفظ کرده به آخر آن لفظ «دَن بیر، Danbir» افزایند مانند ^۴ که «دورت بِش دَن بیر» خوانده می شود.

چهارم - اعداد توزیعی که عدد را تکرار نمایند، مانند: بیر بیر (یک یک)، اُون اُون on (ده ده)، بِش بِش (پنج پنج).

عدد با معدود مطابقت نکند مانند: بِش اوشاخ (اشاق): (پنج بچه)، ایکنجی شاگرد (شاگرد دوم).

۱۶- قید بر سه نوع است.

اول: قید بسیط مانند: تَر (زود)، گِج (دیر)، چوخ (بسیار)، دوز (راست)، لاپ (خیلی)، حتماً، خالص)، یوخاری (بالا)، آشاقی (پایین)، ایندی (اکنون)، دوغری (راست) بُخ (نه)، آنجاق (فقط)، ایچین (برای)، گرک Garak (باید).

دوم - قید مرکب که مرکب از قید بسیط و ادات است. مانند:

یاواش - جا (آهسته)، ایکنجی (دوم)، تَر - جه (زود).

سوم - مرکب از دو کلمه مانند: گوله گوله (خندان خندان)، چکه چکه (کشان کشان)، هیچ وقت (هیچ وقت) الی بوش Alibosh (دست خالی)، شک سیز (بدون شک) قاچاقچا (دوان دوان).

۱۷- لهجه ترکی آذری از زبانهای التصاقی است *Langue Agglutinante* و کلمات

در آن از دو قسمت مشخص ریشه و ادات تشکیل می‌شود، و ادوات پساوندهایی هستند که به آخر کلمات افزوده شود و غالباً به خودی خود معنی ندارند ولی در معنای کلمه تغییر می‌دهند. مانند: لیق (لیخ): داش لیق (سنگلاخ)، لی: آذربایجان لی (آذربایجانی)، مَرَدلی، مَرَدلی (مَرندی)، لیگ: گونده لیگ (روزانه)، آی لیگ (ماهانه)، چی: آراباچی (عربه‌چی)، ایش ish: دولانیش (گردش)، اوش: قورولوش (ساختمان، سازمان)، چا، چه، چیق، برای تصغیر: کتابچا، دفترچه، آلاچیق. سیز: علامت نفی است مانند: «دادسیز (بیمزه)، پول سیز (بی پول)، ما، مه: قیزارت - ما (سرخ کرده)، سوز - مه (صاف شده). ایگن ikan معنی محل دهد مانند: بازار دا ایگن (در بازار) (ایگن دخیل از ترکی عثمانی است که در لهجه تبریزی: بازار دا اولاندا، یعنی در بازار گویند)، دَک، به معنی تامانند: تهراندَک (تا تهران)، (در تبریزی. تهراناچا (جان). تا تهران گویند).

ایله، به معنی با، مانند: آت ایله گلدیم (با اسب آمدم). ایسه، به معنی اگر، مانند: چالشار ایسه (اگر بکوشد) (ایسه دخیل در ترکی است و در ترکی متداول تبریز به جای آن «چالیش سا» گویند). ساری، به معنی سوی، مانند: سن ساری گلیرم (سوی تو می آیم)، نان (با): آت نان گلدیم (با اسب آمدم).

۱۸- فعل - ریشه فعل در ترکی آذری دوم شخص مفرد فعل امر است که در

تصریف ادوات دیگر به آن افزوده گردد: گَل gal (بیا)، گِت get (برو).

مصدر - مصدر از افزودن ادات «ماخ» (ماق) بر آخر فعل امر حاصل آید مانند: گَل:

گَلماخ (آمدن) گیت: گیتماخ (رفتن)، یات: یاتماخ (خوایدن) دی (د): دیمماخ (گفتن)، سوز دیمماخ (سخن گفتن).

اسم مصدر - علامت اسم مصدر «لیک» لیق، (لیخ) است که به آخر هر اسمی می‌توان افزود مانند: دلی (دیوانه)، دلی لیک، دلی لیق (دیوانگی)، گاهی با افزودن ادات: ایش، اوش به آخر فعل اسم مصدر حاصل شود مانند: پری: پریش (روش) دور (بایست): دو رُش (ایستش، طرز ایستادن).

فعل متعدی - برای آن که فعل لازمی را متعدی سازند به آخر ریشه فعل، ادات دیر dir می‌افزایند، مانند: آل (بگیر): آلدیر (وادار به گرفتن کن).

اگر آخرین حرف فعل دارای حرکت ضمه باشد، به جای دیر، «دور» dur افزایند مانند: اول eul (بمیر): اُلدور (بمیران و بکش)، گول gvl (بخند): گولدور (به خندان). اگر فعل منتهی به الف باشد برای سهولت تلفظ «نونی» بین آن و ادات «زیر» بیاورند مانند یوللا Yolla (بفرست براه انداز): یوللاندیر (وادار به فرستادن کن).

فعل معلوم و مجهول - فعل مجهول از متعدی بنا شود و علامت آن: ال ul و ایل il در آخر ریشه فعل است مانند: دئی (بزن): دئیول (زده شو)، دیدی (زد): دئیولیدی (زده شد)، آپار (ببر): آپاریل (برده شو).

اسم فاعل - برای ساختن اسم فاعل به ریشه افعالی که طبق قاعده کلی به هجای کوتاه ختم می‌شوند «آن» an، و آنهایی که به هجای بلند ختم می‌شوند آن an بیفزایند مانند: بول (بدان)، بولن (داننده). آل (بگیر / بخر)، آلان (خریدار). قاچ (بگریز)، قاچان (گریزان و گریزنده). ساختمان اسم مفعول مانند بنای وجه وصفی است که ذیلاً ذکر آن خواهد آمد. وجه وصفی - برای ساختن وجه وصفی به آخر ریشه فعل اگر حرکت آخر آن «آ» a و «ای» i باشد ادات «میش» (با یاء مجهول)، و اگر حرکت آخر آن «او» u باشد «اوش» (با واو مجهول) درآورند، که وضع و حالت را برساند مانند: قال (بمان) قالمیش (مانده)، گور geur (بین): گورمیش (دیده).

فعل امر - امر مفرد مخاطب ریشه فعل است و براساس آن دیگر افعال را صرف کنند: گل (بیا) گید (برو).

برای ساختن فعل امر اگر حرکت آخر یا ماقبل آخر ریشه فعل فتحه و یا کسره باشد پساوندهای ذیل را به دنبال ریشه بیفزایند مانند:

مفرد	جمع
گلیم (بیایم)	گلاخ (بیاییم)
گل (بیا)	گلین (بیایید) (گاهی: گلون)
گلسین (بیاید)	گل سینلر (بیایند)

و اگر حرکت حرف ماقبل آخر ریشه فعل ضمه باشد پساوندهای ذیل افزوده می شود مانند:

مفرد	جمع
دوتوم (بگیرم) (گاهی: توتوم)	دوتاخ (بگیریم)
دوت (بگیر)	دوتون (بگیرید)
دوتسون (بگیرد)	دوتسونلار (بگیرند)

ماضی مطلق - برای ساختن ماضی مطلق اگر حرکت آخر ریشه فعل فتحه و یا کسره باشد پساوندهای ذیل را به دنبال ریشه بیفزایند مانند:

گلدیم (آمدیم)	گلدیخ (آمدیم) (گاهی: گلدوخ)
گلدین (آمدی)	گلدیز (آمدید) (گاهی: گلدوز)
گلدی (آمد)	گلدیلر (آمدند)

و اگر حرکت آخر ریشه فعل ضمه باشد این پساوندها افزوده شود:

اُخودوم (خواندم)	اُخودوخ (خواندیم)
اُخود-دون (خواندی)	اُخود-دوز (خواندید)
اُخو-دی (خواند)	اُخو-دولار (خواندند)

ماضی استمراری - برای ساختن ماضی استمراری از افعالی که حرکت آخر ریشه آنها فتحه یا کسره باشد پساوندهای ذیل را افزایند: ایردیم، ایردین، ایردی، ایردیخ، ایردیز، ایردی لر مانند:

گلیردیم (می آمدم)	گلیردیخ، گلیردوخ (می آمدیم)
گلیردین، گلیردون (می آمدی)	گلیردیز، گلیردوز (می آمدید)
گلیردی (می آمد)	گلیردی لر (می آمدند)

و اگر حرکت آخر ریشه فعل ضمه باشد پساوندهای ذیل افزوده شود: اوردوم، اوردون، اوردی، اوردوخ، اوردوز، اوردولر، مانند:

بولوردوم (می دانستم) بولوردون (می دانستی)
بولوردی (می دانست) بولوردوخ (می دانستیم)
بولوردوز (می دانستید) بولوردولر (می دانستند)
بعضی اوقات این ماضی برای دوام در استمرار به کار رود در این صورت پساونده‌های
زیر به آخر ریشه افزوده شود:

گَردیم همیشه (می آمدم) گَردین (گلدوخ) (می آمدم)
گَردین (می آمدی) (گاهی: گلدون) گَردیز (می آمدید)
گَردی (می آمدی) گَردیلر (می آمدند)
ماضی نقلی - برای ساختن ماضی نقلی اگر حرکت آخر ریشه فعل فتحه یا کسره باشد
پساونده‌های ذیل را افزایند: میشم، میسن، ایب [دور] میشیخ، میسیر، ایبلر. مانند:
گلمیشم (آمده‌ام) گلمیشیخ (آمده‌ایم)
گلمیسن (آمده‌ای) گلمیسیر (آمده‌اید)
گلب دُر (آمده است) گلب لَر (آمده‌اند)

و اگر حرکت آخر ریشه فعل ضمه باشد، پساونده‌های ذیل افزوده گردد:
موشم (موشام)، موش (موسان)، اوب [دور]، موشوخ، موسوز، اوب لار، مانند:
اُخوموشام (اُخوموشم خوانده‌ام) اُخوموشوخ (خوانده‌ایم)
اُخوموشن (خوانده‌ای) اُخوموسوز (خوانده‌اید)
اُخویب (دُر) (خوانده است) اُخویب لار (خوانده‌اند)
ماضی بعید - برای ساختن ماضی بعید به آخر وجه وصفی هر فعل به مقتضای حرکت
آخر ریشه پساونده‌های ذیل افزوده می‌شود: دیم، دین (دون)، دی، دینخ (دوخ)، دیز
(دوز) دیلر (دولر)، مانند:

گلمیش دیم (آمده بودم) گلمیش دینخ (آمده بودیم)
گلمیش دین (آمده بودی) گلمیش دیز (آمده بودید)
گلمیش دی (آمده بود) گلمیش دیلر (آمده بودند)

اگر وجه وصفی با لفظ، موش، ختم شود پساونده‌های زیر افزوده گردد:

گورموش دوم (دیده بودم)

گورموش دون (دیده بودی)

گورموش دوز (دیده بودید)

گورموش دی (دیده بود)

ماضی التزامی - برای ساختن ماضی التزامی در آخر وجه وصفی پساوندهای ذیل از

مصدر (اولماخ: شدن) افزوده می شود از این قرار:

گلمیش اولام (آمده باشم)

گلمیش اولاسان (آمده باشی)

گلمیش اولاسوز (آمده باشید)

گلمیش اولالار (آمده باشند)

گلمیش اولام (آمده باشم)

گلمیش اولاسان (آمده باشی)

گلمیش اولاسوز (آمده باشید)

گلمیش اولالار (آمده باشند)

گاهی به جای ادوات اولام، اولاسان، اولار، اولاخ، اولاسوز، اولالار، در لهجه

متداول تبریز ادوات ذیل را افزوده و: گلمیش اولسام، گلمیش اولسان، گلمیش اولسا،

گلمیش اولسوخ، گلمیش اولسوز، گلمیش اولسالار گویند.

مضارع اخباری - برای ساختن مضارع اخباری که دلالت بر زمان حال کند اگر

آخرین حرکت یا حرف با صدای ریشه فعل زیر، زیر، پیش وای 1 و او 2 باشد -

پساوندهای ذیل به دنبال آن افزوده گردد از این قرار:

گلیریم (می آییم)

گلیرسن (می آیی)

گلیرلر (می آیند)

گلیریم (می آییم)

گلیرسن (می آیی)

گلیرلر (می آیند)

و اگر آخرین حرکت یا آخرین حرف با صدای ریشه فعل او 0 و آ باشد پساوندهای

زیر افزوده می شود.

یومورام (می بندم)

یومورسان (می بندی)

یومورلار (می بندند)

یومورام (می بندم)

یومورسان (می بندی)

یومورلار (می بندند)

برای ساختن مضارع اخباری که دلالت بر استقبال کند پساوندهای ذیل بر اصل فعل

افزوده گردد:

یومارام (بعد می بندم)

یومارسان (بعد می بندی)

یومارلار (بعد می بندند)

یومارام (بعد می بندم)

یومارسان (بعد می بندی)

یومارلار (بعد می بندند)

مضارع التزامی - برای ساختن مضارع التزامی اگر آخرین حرکت یا آخرین حرف با صدای اصل فعل، زیر، پیش، زیر، ای 1، او یا باشد پسوندهای ذیل بدان افزوده گردد از این قرار:

گَلم (بیایم)	گَلاخ (بیاییم)
گَلَسَن (بیایی)	گَلَسِز (بیایید)
گَلَه (بیاید)	گَلَه لَر (بیایند)

اگر آخر آن او یا آ باشد پسوندهای ذیل افزوده می شود:

یومام (بیندم)	یوماخ (بیندیم)
یوماسان (بیندی)	یوماسوز (بیندید)
یوما (بیندد)	یومالار (بیندند)

فعل مستقبل - برای ساختن فعل مستقبل اگر آخرین حرکت یا آخرین حرف با صدای اصل فعل: زیر، پیش، زیر، ای 1، او یا باشد پسوندهای ذیل به آخر آن افزوده می گردد از این قرار:

گَلَه جاقام (خواهم آمد)	گَلَه جاقیخ (جاقیق) (خواهیم آمد)
گَلَه جاقسان (خواهی آمد)	گَلَه جاقسِز (خواهید آمد)
گَلَه جاق (خواهد آمد)	گَلَه جاقلار (خواهند آمد)

اگر آخرین حرف با صدای اصل فعل اُ، او یا «آ» باشد پسوندهای زیر افزوده می شود از این قرار:

آلا جاقام (خواهم گرفت)	آلا جاقیخ (جاقیق). (خواهیم گرفت)
آلا جاقسان (خواهی گرفت)	آلا جاقسِز (خواهید گرفت)
آلا جاق [دور] (خواهد گرفت)	آلا جاقلار (خواهند گرفت)

وجه شرطی - برای ساختن وجه شرطی در تمام زمانها، پس از «اگر» فارسی به ندرت لفظ «سه» sa افزوده می شود و در فعل و پسوندهای آن تغییری داده نمی شود مثلاً: اگر سه گَلم (اگر بیایم)، اگر سه گَلیردیم (اگر می آمدم) اگر سه گَلمیشم (اگر آمده ام)، اگر سه گَلمیشدیم (اگر آمده بودم) اگر سه گَله جاقام (اگر خواهم آمد). گاهی ادات، سه، را بعد

از فعل و پساوند بیاورند از این قرار: اگر گلم سه (اگر بیایم)، اگر گلمیشدیم سه (اگر آمده بودم). غالباً ادات «سه» را بعد از ریشه فعل پیش از پساوند بیاورند از این قرار:

اگر گلم (اگر بیایم)	اگر گلساخ (اگر بیایم)
اگر گلسن (اگر بیایی)	اگر گل سیز (اگر بیایید)
اگر گل سه (اگر بیاید)	اگر گل سه لر (اگر بیایند)

فعل منفی - علامت نفی «نه» یا «ما» است که پس از ریشه فعل و پیش از پساوندها درآید.

مانند: گل مه دیم (نیامدم)، آلمادین، آلمادون (نگرفتی) بر طبق قاعده کلی مه ma بعد از هجاهای کوتاه، و ما mâ بعد از هجاهای بلند درآید:

گلمیزم (نمی آیم)	گلمیربخ (یق) (نمی آیم)
گلمیسن (نمی آیی)	گلمیسیز (نمی آید)
گلمیر (نمی آید)	گلمیر لر (نمی آیند)

آلماخ:

آلمیرام (نمی گیرم)	آلمیریق (المیربخ) (نمی گیریم)
آلمیسان (نمی گیری)	آلمیسیز (نمی گیرید)
آلمیر (نمی گیرد)	آلمیر لر (نمی گیرند)

در سوم شخص مفرد و جمع مضارع برای استقبال، «ر» پساوند تبدیل به «ز» شود، و نیز در ماضی استمراری نوع دوم که برای دوام در استمرار است «ر» تبدیل به «ز» می گردد:

گلمزدیم (نمی آمدم)	گلمزدیخ (دیق) (نمی آمدیم)
گلمزدین (نمی آمدی)	گلمزدیز (نمی آمدید)
گلمزدی (نمی آمد)	گلمزدیلر (نمی آمدند)

۶. علاوه بر مه و ما دو فعل ناقص دِگل (دَپِل) Dail و، یوخ، به طور منفی صرف می شوند:

دَپِلَم (دیرم) (نیستم)	دَپِلُوخ (ق) دیروخ (نیستیم)
دَپِل سَن (دیرسن) (نیستی)	دَپِل سوز، (دیرسوز) (نیستید)
دَپِل [دور] (نیست)	دَپِل لر (نیستند)

یوخ:

یوخوخ (ق) (نیم)

یوخام (نیم)

یوخسوز (نید)

یوخسان (نیمی)

یوخدولار (نیند)

یوخ دور (نیست)

به جای، «دیل» در لهجه تبریزی، دیور، یا، دیر، و در لهجه مراغه، دییل، به کار

می رود.

جمله بندی - ترکیب جمله در ترکی آذری عیناً مانند جمله بندی در زبان فارسی است

یعنی نخست فاعل یا مسندالیه و سپس مسند و مفعول و در آخر فعل یا حرف رابطه می آید، مانند:

هوا خوش دی (هوا خوش است)

من الله شکر ایدیرم (من خدا را شکر می کنم)

بیزیم وطنمیز ایران دور: وطن ما ایران است

من وطنمی شیورم: من وطنم را دوست دارم

تبریز بویوک شهر دیر (تبریز شهر بزرگی است)

سیزین اغلوزمنیم دوستوم دیر (پسر شما دوست من است)^۱

فهرست کتابهای ترکی به لهجه آذربایجانی^۲

کتابهایی که به لهجه ترکی آذربایجانی در دست است قدیم نیست و از سه قرن، و دو است کتاب تجاوز نمی کند. این کتابها و رسالات به سه بخش به شرح زیر تقسیم می شود:

۱- مطالب این فصل خلاصه ای از کتاب دستور زبان کنونی آذربایجان تألیف دانشمند محترم آقای عبدالعلی کارنگ طبع تبریز ۱۳۴۰ شمسی، و مأخوذ از خود آموز زبان آذربایجانی تألیف دکتر سلام الله جاوید، طبع تهران ۱۳۴۳ شمسی، و کتاب تجرید اللغات اثر طبع آخوند میرزا علی بادکوبی طبع طهران ۱۳۱۴ قمری، و مبانی دستور زبان آذربایجان تألیف م ع فرزانه تهران ۱۳۴۴، و ساختمان فعل در زبان ترکی از دیده رباشناسی تألیف دکتر نادر وزین پور طبع تهران ۱۳۴۰ است.

۲- مأخذ نگارنده در این فهرست در درجه اول رساله ختم تحصیل شاعر دانشور آقای علی حریرچی که در تحت عنوان استقصای فهرست آثار موجود در لهجه محلی آذربایجان در سال ۱۳۳۷ در دانتکده ادبیات تبریز با اینجانب گذرانیده است، و سپس کتاب دانشمندان آذربایجان و تجسّات شخصی است.

اول - دیوان غزلیات و اشعار که بهترین نمونه آن را می‌توان دیوان صرّاف واحد، راجی و خلیفه‌گر مروودی و معجر شبستری و حیدربابای شهریار نام برد.

دوم - کتابهای نوحه و مراثی که غالباً به نظم است به جز کتاب کلیات دخیل که به نظم و نثر هر دو آمده است. مراثی صافی، حسینی، ذهنی و صرّاف از بهترین آنها به شمار می‌رود.

سوم - داستانهای گوناگون که غالباً ترجمه کتابهای هزار و یکشب و امیر ارسلان و حمزه و حسین کرد و بعضی از داستانهای شاهنامه و نظامی به زبان ترکی عامیانه است. اینک فهرست بیشتر آنها را به ترتیب حروف الفبا در این مختصر می‌آوریم.

۱- ادبی اثرلر: مجموعه‌ای از آثار شعرا و نویسندگان آذربایجان است که در ۱۳۲۰ شمسی به قطع ۲۲×۱۵ سانتیمتر در ۳۴ صفحه در تبریز به طبع رسیده است.

۲- اصلی و کرم: ترجمه و نگارش علی تبریزی به قطع ۲۱×۱۴ سانتیمتر در ۲۰۰ صفحه که موضوع آن داستانی عشقی درباره دو شخصیت خیالی اصلی و کرم و از انتشارات کتابفروشی بابک خرم دین در تبریز است.

در این داستان اصلی دختری ارمنی و کرم پسر مسلمان است.

۳- امثال و حکم در لهجه محلی آذربایجانی: تألیف آقای علی اصغر مجتهدی که در سال ۱۳۳۴ ش به قطع ۲۴×۱۶ سانتیمتر با کاغذ کاهی در تبریز به طبع رسیده است.

۴- اوباشدان خوروزی: (خروس صبحگاهی) منظومه‌ای است از شخصی که نام اختصاری او در پشت کتاب م - ب آمده و در سال ۱۳۲۲ ش در ۲۴ صفحه به قطع ۱۷×۱۱ سانتیمتر در تبریز به طبع رسیده است.

۵- بختیارنامه: داستان منظومی است اثر طبع فدائی که ظاهراً از شعرای شیروان است و زبان آن بالهجه آذربایجانی اندک فرقی دارد. این کتاب به قطع ۱۷×۱۰ سانتیمتر در ۲۱۰ صفحه در تبریز از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در ۱۳۲۴ شمسی به طبع رسیده است.

۶- تاریخ زندگانی حضرت یوسف و زلیخا: ترجمه یوسف و زلیخای فارسی است، چاپ سوم آن در سال ۱۳۳۶ ش در ۸۶ صفحه به قطع ۲۱×۱۴ سانتیمتر در تبریز از طرف مؤسسه مطبوعاتی فردوسی به طبع رسیده است.

۷- تحفة العلومی: اثر طبع میرزا حسین علومی، در ذکر مصائب و مراثی چهارده

معصوم که در ۲۲۶ صفحه به قطع ۱۱×۱۶ سانتیمتر در تبریز از طرف کتابفروشی سعادت به طبع رسیده است.

۸- **تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی:** تألیف هوشنگ ارژنگی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال نهم ۱۳۳۶ شمسی.

۹- **تجربیداللغات:** یانصاب ترکی، اثر طبع آخوند آقا میرزا علی بادکوبی که در حاشیه آن شرح نصاب و امثال سایر ترک‌ها نیز نوشته شده و در ۱۲۷ صفحه به قطع ۱۳×۲۱ سانتیمتر در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در تهران با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

۱۰- **تفریح نامه لازمیه:** رساله‌ای است که موضوع آن اشعاری تفریحی اثر طبع شاعری به نام میرزا جواد است، در پانزده صفحه توسط کتابفروشی فردوسی در ۱۳۳۵ در تبریز به طبع رسیده است.

۱۱- **توسلات صابر:** در مرثی، اثر طبع حاجی میرزا عباسقلی صابر که به تصحیح سعدی زمان متخلص به حسینی در ۲۹۶ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در ۱۳۳۴ در تبریز به طبع رسیده است.

۱۲- **ثعلبیه:** داستانی است منظوم و شیرین اثر طبع ملا محمد باقر خلخالی که در عصر ناصرالدین شاه ساکن زنجان بوده و در ۸۸ صفحه قطع ۱۷×۲۱ سانتیمتر توسط کتابفروشی علمیه در ۱۳۲۹ با چاپ سنگی در تبریز به طبع رسیده است.

۱۳- **جلیل محمدقلی زاده:** (ملانصرالدین) - موضوع این رساله مقالاتی است از نویسندگان آذربایجان درباره جلیل محمدقلی زاده مدیر روزنامه ملانصرالدین که از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در سال ۱۳۲۳ در ۴۱ صفحه به قطع ۱۵×۲۳ سانتیمتر در تبریز به طبع رسیده است.

۱۴- **جوهر المصائب:** در مرثی، اثر طبع نائب میرزا صادق متخلص به نائب تبریزی که جلد اول آن در ۲۸۵ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در ۱۳۳۶ توسط کتابفروشی مصباحی در تبریز به طبع رسیده است.

۱۵- **چهارده معصوم حسینی:** در مرثی، اثر طبع سید رضا حسینی (سعدی زمان) که در ۲۱۰ صفحه توسط کتابفروشی مصباحی در سال ۱۳۲۴ در تبریز به طبع رسیده است.

۱۶- **چهل طوطی:** داستان چهل طوطی است به لهجه ترکی آذربایجانی که در ۴۸

- صفحه به قطع ۱۷×۱۱ سانتیمتر توسط کتابفروشی سعادت مکرر به طبع رسیده است.
- ۱۷- حذیقه الحقیقه یا مختارنامه: داستان کربلا و قصه مختار بن ابی عبید ثقفی و معجزات ائمه اطهار که در ۵۸۴ صفحه به قطع ۲۵×۱۷ سانتیمتر توسط کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده و ترجمه از فارسی است.
- ۱۸- حکایت نوش آفرین: ترجمه از زبان فارسی که در تبریز مکرر به طبع رسیده است.
- ۱۹- حکایت سیمین عذار: ترجمه از فارسی که در تبریز مکرر به طبع رسیده است.
- ۲۰- حیدربابایه سلام: اثر طبع شاعر شهیر معاصر استاد محمد حسین شهریار، درباره خاطرات کودکی خود که به قطع ۲۰×۱۵ سانتیمتر در تبریز به طبع رسیده است. جلد دوم آن را کتابفروشی سعدی در ۱۳۴۶ منتشر کرده است.
- ۲۱- خاورنامه: ترجمه داستان خاورنامه است به لهجه ترکی آذربایجانی که مترجم آن معلوم نیست، و در ۲۱۸ صفحه به قطع ۱۶×۱۹ سانتیمتر توسط کتابفروشی فردوسی مکرر در تبریز به طبع رسیده است.
- ۲۲- خودآموز ترکی: که مشتمل بر دو کتاب یکی «بضاعة مزجاة» تألیف میرزا خلیل بن عباسقلی، و دیگری نصاب ترکی تألیف یحیی بن مصطفی الحسینی زنوزی متخلص به مضطر است^۱، که به اهتمام سید قاسم هادیان از طرف کتابفروشی دانش جنب دارالفنون در ۶۰ صفحه به قطع ۲۲×۱۵ سانتیمتر در تهران به طبع رسیده است.
- ۲۳- خودآموز زبان آذربایجانی و فارسی: تألیف دکتر سلام الله جاوید که به قطع جیبی در ۱۰۱ صفحه در ۱۳۴۳ در تهران چاپ شده است.
- ۲۴- خودآموز یا مکالمات روزمره زبان ترکی آذربایجانی: که توسط کتابفروشی فردوسی در ۴۸ صفحه به قطع ۱۴×۲۰ سانتیمتر در تبریز به طبع رسیده است.^۲
- ۲۵- داستان امیرحمزه صاحبقران: ترجمه این داستان است به لهجه ترکی آذربایجانی که مترجم آن معلوم نیست، و در ۹۴ صفحه به قطع ۲۱×۱۴ سانتیمتر توسط کتابفروشی فردوسی در ۱۳۴۱ در تبریز مکرر به طبع رسیده است.
- ۲۶- داستان قمرالزمان: ترجمه این داستان به لهجه ترکی آذربایجانی است که توسط

۱- رجوع شود به دیوان مضطر.

۲- رجوع شود به دیوان مضطر.

- کتابفروشی ادبیه و حقیقت تبریز در ۷۹ صفحه به قطع ۲۱×۲۱ سانتیمتر در سال ۱۳۳۲ به طبع رسیده و مترجم آن معلوم نیست.
- ۲۷- داستان کوکه یولداشی خواجه رشید: این داستان به قلم تمکینی نامی است که توسط خود وی در ۳۰ صفحه به قطع ۱۷×۱۱ سانتیمتر در ۱۳۳۷ برای سرگرمی کودکان در تبریز به طبع رسیده است.
- ۲۸- دزد و قاضی بغداد: این قصه ترجمه داستانی از هزار و یک شب است که در ۳۲ صفحه به قطع ۱۵×۱۰ سانتیمتر توسط کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده و نویسنده آن معلوم نیست.
- ۲۹- دستور زبان کنونی آذربایجانی: تألیف فاضل معاصر، آقای عبدالعلی کارنگ که در ۵۲ صفحه به قطع وزیری در تبریز در سال ۱۳۴۰ شمسی چاپ و منتشر شده است.
- ۳۰- دهه عاشورا یا شورش کربلا: در مرثی، اثر طبع محمد حسین صحاف که در ۱۲۸ صفحه به قطع ۱۹×۱۱ سانتیمتر توسط کتابفروشی حقیقت با چاپ سنگی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۳۱- دیوان اعظمی یا شکوفه‌های خونین: اثر طبع بیوک اعظمی که در سال ۱۳۴۳ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۳۲- دیوان مضطر: اثر طبع جبار مضطر اردبیلی که در ۳۷۲ صفحه به قطع ۱۶×۱۰ سانتیمتر به اهتمام حسنقلی داودی در سال ۱۳۷۰ قمری در تبریز به چاپ رسیده و موضوع آن احوالات کربلا و مصائب اهل بیت خامس آل عباس است، و نام کتاب یادگاری مضطر می باشد.
- ۳۲- دیوان زائر: در مرثی و مصائب خامس آل عبا، اثر طبع کربلایی اسد زائر محمدی متخلص به زائر که جلد اول آن در ۱۶۷ صفحه به قطع ۱۵×۱۰ سانتیمتر و جلد دوم آن به قطع ۱۶×۱۰ سانتیمتر از طرف کتابفروشی اسدی و جلد سوم و چهارم آن در سال ۱۳۳۵ از طرف کتابفروشی مصباحی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۳۳- دیوان شهاب: در مرثی و مصائب اهل بیت اثر طبع یوسف شهاب که جلد اول آن در ۲۶۴ صفحه به قطع ۱۶×۱۰ سانتیمتر در ۱۳۳۲ شمسی و جلد دوم آن در ۲۸۸ صفحه در سال ۱۳۳۴ در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.
- ۳۴- دیوان شانی: در مرثی ائمه اثر طبع مشهدی حسین شانی که جلد اول آن در

۱۱۲ صفحه به قطع ۹×۱۵ سانتیمتر در ۱۳۷۰ قمری و جلد دوم آن در ۹۷ صفحه در ۱۳۷۳ قمری از طرف کتابفروشی تهران در تبریز به طبع رسیده است.

۳۵- دیوان عاصی: اثر طبع حسن عاصی، در مرثی و مصائب "حّه و اهل بیت پیغمبر (ص) که جلد اول آن به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی مصباحی در ۱۳۳۳ شمسی و جلد دوم آن در ۲۷۱ صفحه از طرف کتابفروشی سعدی زمان در ۱۳۳۸ در تبریز به طبع رسیده است.

۳۶- دیوان صافی: در مرثی، اثر طبع صافی که جلد اول آن در ۱۶۷ صفحه به قطع ۱۵×۲۰ سانتیمتر، و جلد دوم آن در ۱۴۰ صفحه از طرف کتابفروشی سعادت در تبریز به چاپ سنگی رسیده است. مرحوم تربیت می نویسد صافی، آقا کریم تبریزی از خانواده حاجی جعفر دائی معروف بوده و در ۱۳۴۸ قمری وفات یافت و دیوانش در تبریز چاپ شده است.^۱

۳۷- دیوان ذهنی یا رساله حسینی: در مرثی اثر طبع مشهدی علی اصغر ذهنی، که در ۱۴۴ صفحه به قطع ۱۱×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی علمیه در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.^۲

۳۸- دیوان گلزار ذوقی: در مرثی اثر طبع حاجی محمد ابراهیم ذوقی که جلد اول آن در ۲۵۷ صفحه به قطع ۱۱×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی مصباحی در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.

۳۹- دیوان کاشفی با ملحقات: در مرثی، اثر طبع علی آقا زاده متخلص به کاشفی که در ۱۴۸ صفحه به قطع ۱۱×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی صداقت در تبریز به طبع رسیده است.

۴۰- دیوان صحاف یا کواکب المصائب: در مرثی اثر طبع محمد حسین جنتی مقام متخلص به صحاف که در ۲۸۹ صفحه به قطع ۱۶×۲۰ سانتیمتر از طرف کتابفروشی سروش با چاپ سنگی به ضمیمه اشعار کربلایی حسین متخلص به طوری در تبریز به طبع رسیده است.

۴۱- دیوان محمد امین مسمی به دلسوز: در مرثی که در ۱۷۳ صفحه به قطع

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۴.

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۳.

۱۶×۲۱ سانتیمتر در سال ۱۲۹۶ قمری در تبریز به طبع رسیده است. محمدامین تبریزی ملقب به استاد و متخلص به دلسوز بود و میرزا سروش و میرزا مظهر معروف از جمله شاگردان او بودند. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی بوده و مکرر در تبریز به چاپ رسیده است.^۱

۴۲- دیوان سید ابوالقاسم مشهور به مجنون شاه قره‌چه داغی: که مجموعه‌ای از اشعار شاعر است در ۱۳۵ صفحه به قطع ۱۶×۲۱ سانتیمتر در سال ۱۳۲۴ قمری در تبریز به طبع رسیده است.

۴۳- دیوان راجی: اثر طبع حاجی میرزا ابوالحسن تبریزی (۱۲۴۷-۱۲۹۳ قمری) که شاعری خوش مزه و شیرین بیان بود و دیوانش مرکب از پارسی و ترکی مکرر در تبریز چاپ شده و در سال ۱۲۴۷ قمری در هنگام مراجعت از مکه در دریای احمر غرق شد. پسر وی عبدالحمید متخلص به ناجی است که او نیز شاعر بوده و دیوانی دارد.^۲ دیوان راجی در ۲۴۱ صفحه به قطع ۲۲×۱۶ سانتیمتر با چاپ سنگی در تبریز به طبع رسیده است.

۴۴- دیوان جیران خانم: وی از خواتین محترمه طایفه دنبلی‌ها و از خانواده مشهور آذربایجان بود، در شهر تبریز تولد یافت، تاریخ تولد و فوت او معلوم نیست. از خویشان او شنیده شد که در هنگام وفات هشتاد سال داشته است. دیوانی دارد مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات و ترجیعات، مرکب از پارسی و ترکی قریب به چهار هزار و پانصد بیت و غالب اشعار او در مدایح مادر و خواهر عباس میرزا نایب‌السلطنه است. قطعه ذیل را درباره وبای سال ۱۲۴۷ هجری قمری گفته است.

ای خدا شیعیان هلاک شدند	نوجوانان به زیر خاک شدند
مادران دل شکسته و نالان	مرده شورند بهر فرزندان
ای خدا این بلا شدید شده	از فرج خلق ناامید شده ^۳

دیوان ترکی وی در ۱۳۷ صفحه به قطع ۱۷×۲۱ سانتیمتر از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در سال ۱۳۲۴ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.

۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱.

۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۵.

۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۶.

- ۴۵- دیوان میرمرحوم: این دیوان به ضمیمه دیوان دلسوز به قطع ۲۲×۱۶ سانتیمتر در سال ۱۰۲۸ هجری قمری در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.
- ۴۶- دیوان دلخون: در مرثی، اثر طبع میرزا علی متخلص به دلخون که به قطع ۲۱×۱۴ سانتیمتر در سال ۱۳۲۱ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۴۷- دلخون دیگری نیز به نام حاجی محمد: مشهور به شجاع الملک از شعرای قرن سیزدهم در تبریز بوده که در اواخر آن قرن با مولانا بزمی خویی در تهران مناظره و مشاعره داشته و اشعارش به زبان ترکی است.^۱
- ۴۸- دیوان دلریش: اثر طبع کربلایی علی اصغر معروف به سینه زن، از سخنوران ترکی زبان آذربایجان بود و دسته حسینی دلریش، به نام وی شهرت یافته است.^۲
- اشعار وی بیشتر در مرثی است دیوان وی در ۵۱۷ صفحه به قطع ۲۰×۲۸ سانتیمتر در سال ۱۳۲۹ شمسی در تبریز به چاپ رسیده است.
- ۴۹- دیوان آثار جاویدان: اثر طبع حسین کیاور که جلد اول آن در ۱۰۳ صفحه به قطع ۱۶×۲۲ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در سال ۱۳۳۴ ش در تبریز به چاپ رسیده است.
- ۵۰- دیوان نوری (نوبهار آفاق): در مرثی که در ۱۵۶ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در سال ۱۳۳۰ در تبریز به طبع رسیده است.
- ۵۱- دیوان شکوهی: اثر طبع حاجی مهدی تبریزی آینه ساز که در تبریز سکنی داشت و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست. اشعار او به پارسی و ترکی است و کلیات نظم و نثرش در تبریز به چاپ رسیده است.^۳
- ۵۲- دیوان شکوهی دیگر: اثر طبع محمدقلی بامیه ساز متخلص به شکوهی که در ۲۱۰ صفحه به قطع ۱۶×۲۲ سانتیمتر در سال ۱۳۳۱ قمری در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.
- ۵۳- دیوان صراف: رضا صراف از سخنوران تبریز است که شغل وی بر خلاف نامش تنباکو فروش بوده است. دیوانش مرکب از پارسی و ترکی است و در سال ۱۳۲۲ قمری

۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱.

۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱.

۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۹.

به قطع ۱۶×۲۴ سانتیمتر به چاپ سنگی رسیده است. تاریخ وفات او در سال ۱۳۲۵ هجری قمری بوده است.^۱

۵۴- دیوان علائی: اثر طبع ابراهیم کماری علائی که بیشتر در مراثنی است و در ۱۵۰ صفحه به قطع ۱۱×۱۸ سانتیمتر از طرف کتابفروشی اسدی در تبریز به طبع رسیده است.

۵۵- دیوان راثی: در مراثنی، اثر طبع میرزا رضا عربی خوان متخلص به راثی که جلد اول آن در ۱۱۶ صفحه به قطع ۹×۱۵ سانتیمتر در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف کتابفروشی مصباحی در تبریز به طبع رسیده است.

۵۶- دیوان عاصم: اثر طبع میرزا علی اکبر محدث طباطبائی خیابانی متخلص به عاصم، در مراثنی، که در ۲۰۰ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در سال ۱۳۳۶ شمسی به چاپ رسیده است.

۵۷- دیوان عباسیه شانی: در مراثنی، اثر طبع مشهدی حسین شانی که در ۱۹۲ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در سال ۱۳۶۹ هجری قمری در تبریز به طبع رسیده است.^۲

۵۸- دیوان میرزا آقاجان اهری: از شعرای ترکی زبان آذربایجان بود، دیوان او در دست نیست.^۳

۵۹- دیوان اشک‌ریز: در مراثنی، اثر طبع ملاحسین از نوحه‌سرایان ترکی زبان تبریز که در ۱۳۳۳ در باکو وفات یافت.^۴

۶۰- دیوان افسر: اثر طبع میرزا عبدالله اردوبادی که از شعرای دوره محمدشاه قاجار بود.^۵

۶۱- دیوان حکیم‌الهی اردبیلی: از سخنوران ترکی زبان آذربایجان در قرن سیزدهم هجری که در سال ۱۲۹۲ هجری قمری درگذشت.^۶

۱- رجوع کنید به دانشمندان آذربایجان، ۲۳۰.

۲- ر.ک: دیوان شانی.

۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۹.

۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۴۳.

۵- دانشمندان آذربایجان، ص ۴۶.

۶- ایضاً ص ۴۹.

۶۲- دیوان آقامیرزا علی خوئی: از سخنوران ترکی زبان آذربایجان وفات او در ۱۲۹۶ هجری قمری بود.^۱

۶۳- دیوان پونم: وی از سخنوران تبریز است و مدتی در بلاد عثمانی و از میر می زیست، دیوانش به عنوان «غم خانه» معروف است و مکرر در تبریز چاپ شده و غزلیاتی شیرین به زبان پارسی و ترکی دارد. دیوانش را در سال ۱۲۸۰ هجری قمری تألیف کرده است.^۲

۶۴- دیوان پروانه: ملا محمد تقی تبریزی معروف به خلاق المعانی و متخلص به پروانه در علوم منطق و هیئت و ریاضیات سرآمد عصر خود بود بیشتر اشعار او به زبان ترکی است.^۳

۶۵- تالانندی: از سخنوران معروف قصبه گرگر (در حوالی جلفا) است و در ناخوشی وبای سال ۱۲۸۳ هجری قمری درگذشت. اشعارش به ترکی است.^۴

۶۶- دیوان قائب: حاجی خداویردی اصلاً از قصبه چورس از دهستان های ماکو بود و در ۱۲۰۱ هجری در همانجا درگذشت، دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی است.^۵

۶۷- دیوان تراب: از سخنوران ترکی زبان آذربایجان در قرن سیزدهم هجری.^۶

۶۸- دیوان توپچی: محمد علی سلطان از اهل قریه هریس خانمرو، از سخنوران

اوایل قرن چهاردهم هجری است که به پارسی و ترکی هردو شعر می سرود.^۷

۶۹- دیوان ثابت تبریزی: حاجی محمد علی به صنعت صحافی می گذرانید و در سال

۱۳۱۳ هجری قمری در شصت سالگی درگذشت، دیوانش مرکب از اشعار ترکی و فارسی است.^۸

۱- ایضاً ص ۷۰.

۲- ایضاً ص ۷۵.

۳- ایضاً ص ۷۵.

۴- ایضاً ص ۸۴.

۵- داشمندان آذربایجان ص ۸۵.

۶- ایضاً ص ۸۴.

۷- ایضاً ص ۸۷.

۸- ایضاً ص ۸۹.

- ۷۰- دیوان ثابت خوئی: ملاحسین از سخنوران قرن چهاردهم در خوی بود و در همان شهر درگذشت دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی است.^۱
- ۷۱- دیوان درویش بلبل: میرزا محمدتقی تبریزی از سخنوران ترکی زبان آذربایجان به شمار می‌رفته و در سال ۱۲۶۵ هجری زنده بوده است.^۲
- ۷۲- دیوان معجز شبستری: آثار متخبه میرزا علی معجز شبستری که در ۲۵۰ صفحه به قطع ۱۵×۲۳ سانتیمتر از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در سال ۱۳۲۴ در تبریز منتشر شده است.
- ۷۳- دیوان نشاء تبریزی: میرزا عبدالباقی تبریزی متخلص به‌نشاء از احفاد جهان‌شاه خان قراقویونلو است و در علوم ریاضی و سیاق‌نویسی دست داشت و معاصر شیخ محمدعلی حزین و آذریبگدلی بود، تاریخ قوتش را در ۱۱۵۸ هجری ضبط نموده‌اند. دیوانی از وی تا دو هزار بیت مرکب از اشعار پارسی و ترکی در دست است.^۳
- ۷۴- دیوان نباتی: اثر طبع سیدابوالقاسم نباتی فرزند سید محترم اشتوبینی است که گاهی مجنون‌شاه و خان چوپانی تخلص می‌کرد. در اوایل حال در قریه اشتوبین که کرسی محال دیزمار قراچه‌داغ (ارسباران) است نشو و نما یافت و مدتی به‌شهر اهر مهاجرت نمود و در بقعه شیخ شهاب‌الدین مشغول ریاضت شد در اواخر عمر به‌مسقط‌الرأس خود مراجعت کرده در ۱۲۶۲ قمری در همانجا درگذشت. دیوان او متضمن اشعار فارسی و ترکی و کردی است و در تبریز به‌طبع رسیده است.^۴
- ۷۵- دیوان یلدا: یلدای ماکوئی (۱۲۵۸ - ۱۳۱۳)، دیوان او مرکب از اشعار پارسی و ترکی است.^۵
- ۷۶- دیوان فانی تبریزی: میرزا صادق متخلص به‌فانی از سخنوران قرن سیزدهم هجری است و در ۱۲۵۵ هجری تولد یافت و بیشتر عمر خود را در گنجه گذرانید، دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی است. کتابی به‌نام خمسه ادبیه، تألیف کرده که

۱- ایضاً ص ۹۰.

۲- ایضاً ص ۱۴۹.

۳- دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۵.

۴- ایضاً ص ۳۷۱.

۵- ایضاً ص ۴۰۳.

قسمتی از آن به طبع رسیده است.^۱

۷۷- دیوان مضطرب: میریحیی بن مصطفی زنوزی متخلص به مضطرب به پارسی و ترکی شعر می‌گفت دیوانش در تبریز چاپ شده است. منظومه مختصری هم به نام مشوق الصبیان از ترکی به فارسی در مقابل نصاب الصبیان تألیف کرده که در سال ۱۳۰۸ ش در تبریز با چاپ سنگی به طبع رسیده^۲ و مجدداً در مجموعه‌ای به نام خودآموز ترکی در تهران توسط کتابفروشی دانش (خیابان ناصر خسرو) انتشار یافته است.

۷۸- دیوان شاه اسمعیل: داستان شاه اسمعیل صفوی به ترکی به قلم علی تبریزی که در ۱۹۶ صفحه به قطع ۱۵×۲۱ سانتیمتر از طرف کتابفروشی آتورپات در تبریز به طبع رسیده است.

۷۹- رستم نامه ترکی: ترجمه رستم نامه به ترکی آذربایجانی که در ۱۳۰ صفحه به قطع ۱۷×۲۳ سانتیمتر از طرف کتابفروشی سعادت مکرر در تبریز به طبع رسیده است.

۸۰- شانلی آذربایجان قورخولی: در اشعار متنوعه اثر طبع مهدی اعتماد که در ۲۱۸ صفحه به قطع ۱۷×۱۱ سانتیمتر به سال ۱۳۲۵ در تبریز از طرف کتابفروشی سروش به طبع رسیده است.

۸۱- صائب: شرح حال صائب تبریزی، به قلم مرحوم حاج محمد آقا نخجوانی و ترجمه غلام محمدلی به ترکی که در ۲۳ صفحه به قطع ۱۴×۲۰ سانتیمتر از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در ۱۳۲۴ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.

۸۲- عاشق غریب ایله شاه صنم (عاشق غریب با شاه صنم): که موضوع آن داستان عشق ورزیدن غریب به شاه صنم است و در ۱۴۴ صفحه به قطع ۱۴×۲۱ سانتیمتر از طرف کتابفروشی بابک خرم دین در تبریز به طبع رسیده است.

۸۳- قهرمان نامه: ترجمه داستان قهرمان نامه به ترکی است که در ۱۱۲ صفحه به قطع ۲۲×۱۴ سانتیمتر از طرف کتابفروشی اسدی در تبریز به طبع رسیده است.

۸۴- عقاید الاسلام مقدس اردبیلی: ترجمه میرزا اسمعیل بن حاج حسین معروف به مسأله گونائب تبریزی، به قطع خشتی، که در سال ۱۳۳۲ به اهتمام میرزا شفیع

۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۱.

۲- ایضاً ص ۳۴۸.

محاسب‌الملک در ۳۲۹ صفحه در تبریز به طبع سنگی رسیده است.

۸۵- کتاب سماوریه و آینه اخلاق: منظومه‌ای است فکاهی اثر طبع مهدی اعتماد ناطقی (اعتمادالشعراء) که در ۳۲ صفحه به قطع ۹×۱۵ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز طبع شده است.

۸۶- کتاب بحرالاحزان: مراثی، اثر طبع حاجی غلام نوری قالیچی که در ۲۰۰ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی سروش در سال ۱۳۶۰ قمری در تبریز به طبع رسیده است.

۸۷- کتاب شیرویه: ترجمه داستان شیرویه به ترکی که در ۱۴۳ صفحه به قطع ۱۸×۲۵ سانتیمتر در سال ۱۳۳۴ شمسی از طرف کتابفروشی حقیقت در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.

۸۸- کتاب مهر و ماه: داستانی است به ترکی آذربایجانی که در ۸۰ صفحه به قطع ۱۷×۲۱ سانتیمتر در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.

۸۹- کلیات مختارنامه: ترجمه مختار نامه فارسی به ترکی آذربایجانی است که در ۵۵۶ صفحه به قطع ۱۸×۲۵ سانتیمتر از طرف کتاب فروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.

۹۰- کلیات دخیل آل عبا: در مراثی، اثر طبع آخوند ملاحسین مراغه‌ای از شعرای قرن سیزدهم هجری که اشعارش مشتمل بر وقایع کربلا به زبان ترکی است، در شش جلد مکرر در تبریز به چاپ رسیده^۱، و اخیراً در ۶۰۰ صفحه به قطع ۳۲ سانتیمتر در آن شهر به نام کلیات دخیل چاپ شده است.

۹۱- کلیات ملانصرالدین: داستانهای فکاهی ملانصرالدین است که در ۷۸ صفحه به قطع ۲۰×۱۴ سانتیمتر از طرف کتابفروشی تهران، در تبریز به طبع رسیده است.

۹۲- کلیات حکیم لعلی: اثر طبع میرزا علیخان ایروانی شمس‌الحکماء (۱۲۶۱-۱۳۲۵) از شعرا و ادبای دوره قاجار و طبیب مخصوص مظفرالدین شاه، که لعلی نخلص داشت و سجع مهر او «آنه لعلی حکیم»^۲ از آیات قرآن بود. دیوانش مرکب

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶.

۲- وانه فی ام‌الکتاب لدیا لعلی حکیم (قرآن، سوره رخرف، آیه ۴۳).

از اشعار پارسی و ترکی است و مکرر در تبریز به چاپ رسیده^۱ و طبع اخیر آن در ۲۱۶ صفحه به قطع ۱۴×۲۲ سانتیمتر از طرف شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان طبع شده است.

۹۳- کلیات داستان هفت پیکر بهرام گور: ترجمه و اقتباس از هفت پیکر نظامی به نثر که در ۱۵۲ صفحه به قطع ۱۷×۲۵ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.

۹۴- کلیات هفت جلدی اسکندرنامه: ترجمه داستان اسکندر ذوالقرنین که در ۴۶۴ صفحه در سال ۱۳۳۵ از طرف بنگاه مطبوعاتی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.

۹۵- کلیات مصور الف و لیل: ترجمه داستان هزار و یکشب به لهجه ترکی آذری که در ۳۶۰ صفحه به قطع ۱۷×۲۵ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.

۹۶- کلیات هفت جلدی امیر ارسلان رومی: ترجمه داستان امیر ارسلان رومی به ترکی که در ۲۹۲ صفحه به قطع ۲۲×۱۷ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.

۹۷- کلیات دیوان فضولی: اثر طبع محمد بن سلیمان فضولی از سخنوران قرن دهم، اصلاً از اکراد آذربایجان بوده، اشعار او بیشتر در لهجه آذربایجانی است و در پارسی و عربی نیز مسلط بوده و به هر سه زبان شعر گفته و دیوانش مکرر چاپ شده است.

از جمله آثارش: حدیقة السعداء ترکی، ترجمه روضة الشهداء ملاحسین کاشفی است.^۲ کلیات دیوان فضولی مشتمل بر غزلیات و ساقی نامه و اشعار گوناگون در ۳۴۸ صفحه از طرف کتابفروشی اختر در سال ۱۳۰۸ قمری به طبع رسیده است.

۹۸- کلیات کتاب جنگی مسیب نامه: ترجمه یکی از داستانهای اسلامی که در ۱۳۲۲ صفحه به قطع ۱۴×۲۰ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به چاپ رسیده است.

۹۹- کنزالحسینی: در مرثی، اثر طبع سعدی زمان متخلص به حسینی که جلد اول و دوم آن در ۲۵۶ و ۲۹۲ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر توسط کتابفروشی مصباحی

۱- داستانان آذربایجان، ص ۳۲۱.

۲- داستانان آذربایجان ص ۳۰۰.

- در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۵ در تبریز به طبع رسیده است.
- ۱۰۰- کوراوغلی: (کورزاده) به نظم و نثر، ترجمه علی همت زاده که در ۱۶۰ صفحه به قطع ۱۶×۲۰ سانتیمتر در تهران به طبع رسیده است.
- ۱۰۱- گلزار ذوقی: در مرثی، اثر طبع حاج محمد ابراهیم ذوقی که جلد اول آن در ۲۷۵ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر در سال ۱۳۳۳ و جلد دوم آن نیز در همان سال از طرف کتابفروشی مصباحی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۱۰۲- گلشن بهار: در مرثی، اثر طبع محمد علی کریم متخلص به ذاکر که جلد اول آن در ۲۰۴ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر از طرف مصنف در تبریز در ۱۳۳۶ به طبع رسیده است.
- ۱۰۳- گلشن فیروز یا دیوان نائلی: در مرثی، اثر طبع محمد حسین نائلی که در ۱۶۰ صفحه به قطع ۱۰×۱۵ سانتیمتر در ۱۳۶۰ قمری در تبریز از طرف کتابفروشی علمیه به چاپ سنگی رسیده است.
- ۱۰۴- گلین لوبوکی (زینت عروسان): اثر طبع سید مهدی اعتماد ناطقی مشتمل بر اشعار انتقادی و تفریحی که در ۵۰ صفحه به قطع ۹×۱۵ سانتیمتر در ۱۳۳۶ در تهران به طبع رسیده است.
- ۱۰۵- گلین لوسوزی قینا نالار دالینجه: (سخنان عروسان پشت سر مادر شوهرانشان) مشتمل بر شعرهای تفریحی اثر طبع میرزا کریم مراغی که در ۳۲ صفحه به قطع ۱۱×۱۷ سانتیمتر از طرف کتابفروشی بادامچی در تبریز به چاپ رسیده است.
- ۱۰۶- لایلا: مجموعه شعر اثر طبع هزار که اصل آن به کردی است و توسط جعفر خندان به لهجه ترکی آذربایجانی ترجمه شده و به قطع ۱۴×۲۰ سانتیمتر از طرف انجمن فرهنگی ایران و شوروی در تبریز انتشار یافته است.
- ۱۰۷- لیلی و مجنون: ترجمه داستان لیلی و مجنون به انضمام داستانهای: عاشق، عمر و گلی، و ملکشاه که در ۸۶ صفحه به قطع ۱۵×۲۱ سانتیمتر در ۱۳۳۷ شمسی از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۱۰۸- لمعات الحسینی: در مدایح پیغمبر و ائمه و مرثی ایشان، اثر طبع سعدی زمان متخلص به حسینی که در ۴۵۱ صفحه به قطع ۱۰×۱۶ سانتیمتر از طرف کتابفروشی فروش در ۱۳۳۶ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.

- ۱۰۹- مبانی دستور زبان آذربایجان: (اصوات و کلمات)، تألیف م. ع. فرزانه، تبریز، ۱۳۴۴.
- ۱۱۰- مجموعه اشک آل: نوحه‌های شعرای سلف و معاصر سراب، گردآورنده جبار اظهري که در ۲۵۶ صفحه به قطع ۱۵×۱۰ سانتیمتر، از طرف کتابفروشی مهر سراب انتشار یافته است.
- ۱۱۱- مختصر پروتستان: تألیف رایت آمریکایی که در عقاید مذهب پروتستان در ۱۹۰۶ در اورمیه به طبع رسیده است.
- ۱۱۲- مکر زنان: ترجمه داستان مکر زنان که از طرف کتابفروشی فردوسی در تبریز به طبع رسیده است.
- ۱۱۳- نخبه آثار شعرای آذربایجان: در مرثی که در ۲۸۸ صفحه به قطع ۱۷×۱۰ سانتیمتر در ۱۳۳۵ شمسی، از طرف کتابفروشی بنی هاشمی در تبریز منتشر شده است.
- ۱۱۴- واحدین غزللری و ترکی تصنیفلر: مشتمل بر غزلیات واحد و ترانه‌های مشهور ترکی که در ۱۶۰ صفحه به قطع ۲۱×۱۵ سانتیمتر از طرف کتابفروشی و بنگاه شادمانی تهران به طبع رسیده است.
- ۱۱۵- ولقان: رمانی است به لهجه ترکی آذربایجانی به قلم آقای علینقی کاتبی که در ۲۴ صفحه به قطع ۱۷×۲۴ سانتیمتر از طرف کتابفروشی چمن آرا در تبریز به چاپ رسیده است.
- به جز آثار فوق‌الذکر از آثار ذیل باید نام برد:
- ۱۱۶- آثار امانی: اشعار بانوامانی در ۹۶ صفحه کتابفروشی نور محمدی ۱۳۴۲.
- ۱۱۷- انتقام کربلا: اثر ذاکر کریمی در ۲۷۲ صفحه، تبریز کتابفروشی سعدی ۱۳۴۳.
- ۱۱۸- اصغریه: در مرثی ۶۸ صفحه، تبریز کتابفروشی سعدی ۱۳۳۴.
- ۱۱۹- بهار بی خزان (جلد اول): اثر طبع حسینی، سعدی زمان در ۳۷۵ صفحه، تبریز، ۱۳۴۷.
- ۱۲۰- بزم غم: اثر میرزا حسین کریمی در ۷۱ صفحه کتابفروشی ذاکری مراغه ۱۳۴۷.
- ۱۲۱- جلالت فاطمیات: اثر میرزا حسین کریمی در ۶۴ صفحه تبریز کتابفروشی

سعدی، ۱۳۴۳.

۱۲۲- جلالت زینبیه: اثر طبع میرزا حسین کریمی در ۷۲ صفحه تبریز، کتابفروشی

سعدی، ۱۳۴۰.

۱۲۳- حسین کرد: قصه حسین کرد به ترکی آذری که ترجمه از فارسی است.

۱۲۴- حدیقة المؤمنین: در مراثی در ۵۸۴ صفحه تبریز، ۱۳۴۸.

۱۲۵- جیران خانم اثر لوی: آثار جیران خانم، تبریز، ۱۳۳۴ شمسی.

۱۲۶- در بی نظیر یا دیوان حقیر: اثر طبع خوئی در ۲۸۷ صفحه، تبریز کتابفروشی

مصباحی، ۱۳۳۸.

۱۲۷- دیوان صدوقی: اثر طبع سید کاظم صدوقی در ۱۳۲ صفحه، تبریز، ۱۳۴۷.

۱۲۸- دیوان آمال منزوی: اثر طبع رحیم منزوی در ۵۸۶ صفحه، اردبیل، ۱۳۴۰.

۱۲۹- دیوان نجم الآثار: اثر طبع نجمی تبریزی در ۲۸۸ صفحه، تبریز کتابفروشی

بنی هاشمی، ۱۳۳۶.

۱۳۰- دیوان فاکر: اثر طبع عباسعلی فاکر، تبریز، ۱۳۳۷.

۱۳۱- دیوان قاسمی: اثر طبع جمال قاسمی در ۲۰۵ صفحه، تبریز، ۱۳۴۷.

۱۳۲- دیوان شبستری: طبع تبریز.

۱۳۳- دیوان حکیم هیدجی: در ۲۹۴ صفحه، طبع تبریز کتابفروشی حقیقت،

۱۳۳۵.

۱۳۴- دیوان گلشن شهدا: طبع تبریز در مراثی.

۱۳۵- دیوان عاجز: طبع تبریز، ۱۲۸۴ قمری.

۱۳۶- درمکنون یا حسینه عصری: در مراثی اثر طبع عصری، تهران، ۱۳۴۱.

۱۳۷- رباعیات آذری: ترجمه رباعیات حکیم عمر خیام، تبریز، ۱۳۳۴ شمسی.

۱۳۸- رنگارنگ (۵ جلد): طبع تبریز، ۱۳۳۹-۱۳۴۵.

۱۳۹- زبدة المصائب: در مراثی، اثر طبع میر محمود سیدشوری در ۳۰۰ صفحه

تبریز (کتابفروشی صفوی)، ۱۳۳۸.

۱۴۰- ساختمان فعل در زبان ترکی: دکتر نادر وزین پور، تهران، ۱۳۴۸.

۱۴۱- سلیم جواهری: داستان سلیم جواهری ترجمه از فارسی طبع تبریز.

۱۴۲- شاعر لر مجلسی: طبع تبریز، ۱۳۲۴ ش.

- ۱۴۳- شکوفه‌های خونین (۲ جلد): اثر بیوک اعظمی در ۲۳۲ صفحه، تهران، ۱۳۴۳-۱۳۴۷.
- ۱۴۴- شرعی مسأله‌لو: شرح مسائل شرعی به ترکی.
- ۱۴۵- ضد فاشیست: اثر لر، تبریز، ۱۳۲۳ ش.
- ۱۴۶- ضروب و امثال ترکی: تبریز، ۱۳۰۳ قمری.
- ۱۴۷- طوفان کربلا: اثر طبع قدرت‌الله نادری آذربایجانی در ۱۳۸ صفحه، تبریز، کتابفروشی اپیکور، ۱۳۴۰.
- ۱۴۸- طوفان اشک: در مراثی اثر طبع میرزا حسین کریمی، مراغه، ۱۳۴۰.
- ۱۴۹- عاق والدین: ترجمه عاق والدین فارسی به ترکی آذری طبع تبریز.
- ۱۵۰- غمهای کربلا: اثر حاجی محمد ابراهیم ذوقی در مراثی، ۲۸۸ صفحه، تبریز، کتابفروشی سعدی، ۱۳۴۲.
- ۱۵۱- کلیات شاهنامه فردوسی: ترجمه به ترکی آذری، کتابفروشی فردوسی تبریز، سال ۱۳۴۳ ش ۳۸۳ صفحه.
- ۱۵۲- کلثوم نه نه: ترجمه کلثوم نه نه آقا جمال خوانساری به ترکی آذری، ۱۲۱ صفحه، ۱۳۲۷ شمسی.
- ۱۵۳- گنجینه ذهنی: اثر حاجی ذهنی‌زاده در ۲۸۸ صفحه، تبریز، کتابفروشی بنی‌هاشمی، ۱۳۳۷.
- ۱۵۴- گلشن عمر: اثر سید حسن معصومی، ۹۶ صفحه، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۷.
- ۱۵۵- گنجینه حسینی: اثر طبع حاجی محمد حسین صحاف، ۴۷ صفحه، کتابفروشی فردوسی، تبریز، ۱۳۴۲.
- ۱۵۶- گلشن عزا: اثر میرزا حسین کریمی در ۸۰ صفحه، مراغه، ۱۳۴۲.
- ۱۵۷- گلستان خونین: در مراثی، اثر طبع مهدی جمال مراغه‌ای در ۷۲ صفحه، کتابفروشی فردوسی، تبریز، ۱۳۴۸.
- ۱۵۸- گل‌های رنگین: مشتمل بر مجموعه‌ای از اشعار مذهبی.
- ۱۵۹- ملک جمشید: داستان ملک جمشید به ترکی آذری.
- ۱۶۰- معجزات امیرالمؤمنین: به ترکی آذری.

- ۱۶۱- محشر عاشورا: اثر طبع اکبر حسینی ۳۵۲ صفحه، تبریز، ۱۳۴۵.
- ۱۶۲- مجموعه اشک آل: در مرثی، اثر خلیل اظهري در ۱۶۳ صفحه، تبریز، ۱۳۴۴.
- ۱۶۳- مکتب کربلا: اثر طبع حاجی سید حسین کهنمویی در ۲۸۶ صفحه کتابفروشی سروش، تبریز، ۱۳۳۰.
- ۱۶۴- نغمه‌های غم: اثر طبع حسین حافظی تبریزی در ۲۱۶ صفحه، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۵.
- ۱۶۵- نواهای نینوا: اثر طبع سلیمان امینی، ۱۰۹ صفحه تبریز، ۱۳۴۰.
- ۱۶۶- هدیه بنی هاشمی: در مرثی ۲۷۵ صفحه، تبریز، ۱۳۳۵ شمسی.

فصل نهم

ابنیه و اماکن تاریخی آذربایجان

آثار و اطلال تاریخی آذربایجان شرقی^۱

۱- آثار شهر اردبیل: آثار قابل توجه این شهر عبارت است از بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، مقبره شاه اسماعیل صفوی و مقبره شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی الدین که شرح هریک به اجمال در ذیل آورده می شود. این ابنیه تحت شماره ۶۴ و ۶۵ در اداره کل باستان شناسی جزء آثار ملی به ثبت رسیده است.

بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی

اساس این بنادر قرن هفتم هجری پی افکنده شده و به تدریج به آن افزوده گشته است. بنای اصلی در زمان شیخ صدرالدین موسی پسر شیخ صفی الدین ساخته شده، و قسمتی از کاشیکاری هم در زمان او به عمل آمده، و آن محل در آغاز خانقاه صوفیان بوده است.

۱- در این باب شرحی از آثار آذربایجان غیر از تبریز به اجمال ذکر شده است و درباره آثار تبریز بعداً در کتابی جداگانه به تفصیل صحبت خواهد شد.

قالی سابق بقعه شیخ صفی الدین

در این بقعه یک تخته قالی وجود داشته که فعلاً در موزه ویکتوریا و آلبرت لندن می باشد. آن قالی بزرگی است که طول آن ده متر و نیم و عرض آن قدری کمتر از پنج متر و نیم است. از روی تخمین معین کرده اند که این قالی ۳۲ میلیون گره دارد. در وسط آن ترنجی است که دور آن را نقشهای کوچکی که به گل شاه عباسی موسوم است احاطه نموده و آن نقش مدور یا بیضی شکلی است که وسط آن گل و دور آن را حلقه ای از گل با برگ گرفته و در هر گوشه متن قالی یک چهارم ترنج کشیده شده است.

یکی از خصایص این قالی بزرگ نمایش قندیل مسجد می باشد که در سر ترنج کشیده اند، مثل آن که از آن آویزان باشد. متن این قالی از نقش گل و برگ پوشیده شده و آنها نقش تاک مشبک و پرکاری را با نظم کامل تشکیل می دهند. گلها با رنگهای گوناگون خود روی زمینه سورمه ای رنگ برجسته به نظر می آید. رنگ قرمز که با زمینه سورمه ای تباین دارد زیاد شفاف نیست و مایل به رنگ قندیل است. رنگ سبز در این نقشه از رنگهای برجسته است. در حاشیه قالی نقشهای کتیبه ای است که بین آنها گل لاله عباسی می باشد. مسئله قابل توجه آن که نقش حاشیه این قالی روی کاشی های دیوار صحن مسجد اردبیل دیده می شود.

در حاشیه این قالی نام مقصود کاشانی برده شده است و این بیت نوشته شده:
جز آستان توأم در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
عمل من بنده درگاه مقصود کاشانی^۱

معلوم نیست که این شخص بافنده و یا تقدیم کننده آن بوده است. تاریخ این قالی بر طبق نوشته ۹۴۲ هجری (۱۵۳۶ م) است و از شاهکارهای زمان صفوی است. این قالی معروف کاشانی را که به امر شاه طهماسب صفوی در ۹۴۲ هـ، برای بقعه شیخ صفی الدین بافته شده بود بعدها از این بقعه ربودند و به موزه ویکتوریا و آلبرت لندن فروختند و اکنون در آن موزه نگاهداری می شود.^۲

ابنیه مربوط به بقعه شیخ صفی الدین عبارت از: سر در بیرون بقعه (عالی قاپو)، حیاط بزرگ، صحن بقعه و مسجد جنت سرا، رواق مقبره شیخ صفی الدین و مقبره شاه

۱- پس معلوم می شود که بافنده آن مقصود کاشانی بوده است. از افادات آقای سید محمد تقی مصطفوی.

۲- کریستی ویلسن: تاریخ صنایع ایران، ص ۱۸۹.

اسماعیل، حرمخانه، و چینی خانه است.

سردر بقعه - کتیبه سردر به طول ۱۱/۷۵ و عرض ۱۰/۵ متر می باشد. در بالای گوشه طرف راست آن با خط ریز در داخل مربعی این عبارت نوشته شده است «عمل الفقیر محتاج به رحمت خدا یوسف شاه ابن ملک صفیمای» اصل کتیبه به خط رقاع به نام شاه عباس دوم چنین نوشته شده است:

«قد اتفق الفراغ من هذه العمارة الشريفة الرفیعة فی ایام دولت خاقان الاعظم السلطان المعظم مالک رقاب العرب و العجم السلطان بن السلطان شاه عباس الثانی الصفوی و الموسوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه افاض علی العالمین برّه و عدله و احسانه به سعی امیرکبیر المؤید بتأیید الملک المئان نظر علی خان المتولی».

قسمت آخر در یک سطر از پایین به بالا با خط ریز سفیدرنگ چنین آمده است:

«کتبه الفقیر المحتاج اسماعیل نقاش اردبیلی» ۱۰۰۵ (۱۰۵۷)،

حیاط بقعه بزرگ - در ضلع شرقی میدان عالی قاپو سردری است که سابقاً کاشی های معرق داشته ولی فعلاً جز چند تا از آنها در جرزهای طرفین آن چیزی نمانده است.

حیاط بزرگ بقعه، مستطیلی است به طول ۹۲ و عرض ۲۶/۵۰ متر که دارای دو حوض آب و باغچه های مخصوص گل کاری بوده است، و دیوارهای اطراف آن با آجر روی ازاره سنگی ساخته شده است.

در ضلع شرقی این حیاط سر در دیگری است که با یک راهرو بی سقفی به طول ۱۴/۳۰ و عرض ۵/۷۰ متر به صحن اصلی بقعه متصل می شود.

از وسط دیوار شمال این راهرو دری به محوطه شهیدگاه، و از اطاق وسطی دیوار جنوبی آن مدخل دیگری به محوطه معروف به چله خانه یا قربانگاه باز می شود که کاشی کاریهای جرزهای آن به کلی از بین رفته است.

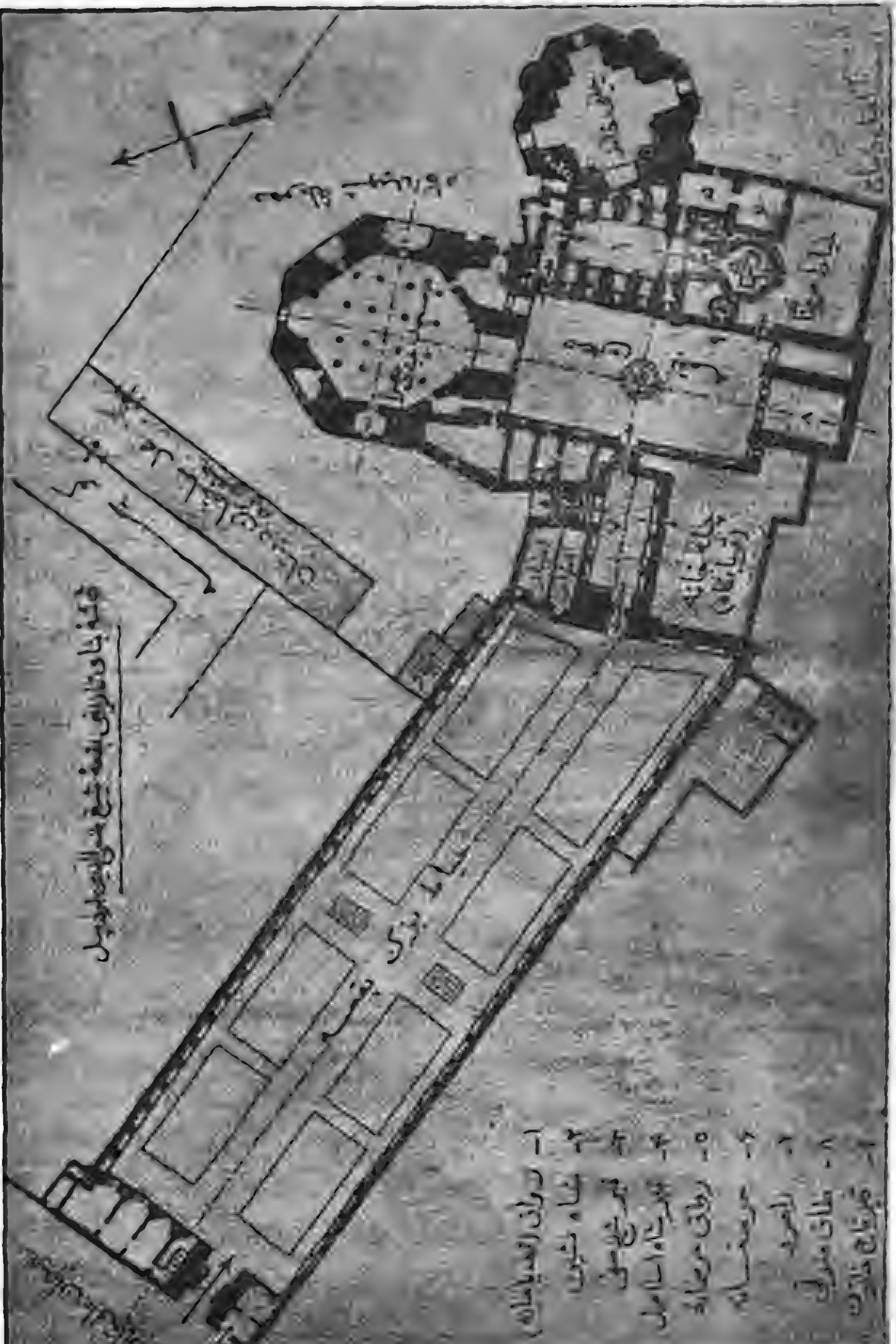
صحن بقعه - محوطه مستطیلی به طول ۳۰/۴۰ و عرض ۱۶/۱۰ و مفروش با تخته سنگ های صاف است که در وسط آن چاه آبی بوده است.

در بالای طاق مدخل غربی صحن، کتیبه ای است به خط رقاع سفید بر متن لاجوردی از شاه عباس ثانی که قسمت وسط و پهلوی چپ آن باقی و به این شرح است:

«... السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان شاه عباس موسوی الصفوی الحسینی

بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه». روی این کتیبه

دکته بنای تاریخی بقعه شیخ حسن التیمی در دیلم



- ۱- دروازه ورودی (Entrance)
- ۲- مناره (Minaret)
- ۳- حجره شیخ (Sheikh's Cell)
- ۴- حجره شاه اسماعیل (Shah Ismail's Cell)
- ۵- روضه حرم شاه (Shah's Harem Pond)
- ۶- حرم شاه (Shah's Harem)
- ۷- لاسرود (Laserud)
- ۸- طاق منبری (Pulpit)
- ۹- صحنه خواجه (Khواجه's Courtyard)

نوشته دیگری به خط ریز است که قسمتی از آن ریخته شده و بقیه چنین خوانده می شود: «... مالک رقاب العرب والعجم و مروج مذهب الاثنی عشر بتائید الرحمت... لکفر الطغیان و رفع بنیان العدل».

در نمای پایه های طرفین و بالای طاق سردر آیاتی از قرآن کریم نگاشته شده و در آخر کتیبه پایه طرف چپ با خط نسخ این عبارات در سه سطر آمده است:

«سعی فی تجدید هذه العمارۃ الشریفة خلف الاولیاء والسالکین و سلالۃ المشایخ...»

در طرف جنوبی صحن بقعه یک طاق و یک راهرو دهلیز مانند به طول ۱۰ و عرض ۶/۳ متر با سقف ضربی آجری ساخته شده که معروف به طاق متولی است. از گوشه غربی هم دری به محوطه چله خانه باز می شود.

در سمت شمال صحن بقعه «مسجد جنت سرا» قرار دارد که به شکل هشت ضلعی منتظمی به قطر ۲۰/۵ متر است و سابقاً بر روی آن گنبدی بوده که خراب شده و فعلاً سقف آن را با تیر و چوب پوشانیده اند.

از طرف شرقی صحن، سردر و نمای رواق بقعه و دیوار محوطه معروف به حیاط حرمخانه یا حیاط مقابر قرار گرفته است.

موقعیت سردر با نمای خارجی رواق و گنبد شیخ صفی الدین معروف به، گنبدالله الله جلوه خاصی به ساختمان بنای اصلی داده است.

دیوار نمای رواق، مانند سایر قسمتها با سنگ و آجر بنا شده و دارای ازاره سنگی است. جرزهای پنجره ها با آجر ساخته شده است. نمای رواق دو مرتبه است که هریک پنج پنجره دارد. پنجره های مرتبه زیرین به عرض ۹۳ سانتیمتر و ارتفاع ۱/۷۰ متر بوده کلافه ای از تخته دارد که با ورقه ای از برنج روکشی شده و در وسط دارای شبکه های آهنی پوشیده شده با برنج است. در قسمت فوقانی هر پنجره دیوار مشبکی با کاشیهای معرق ساخته شده و در بالای هریک کتیبه معرقی با خط سفید بر متن لاجوردی وجود دارد.

پنجره های مرتبه دوم دارای کلافه چوبی و میله های آهنی است و در بالای هریک کتیبه ای از کاشی معرق هست که در قسمت فوقانی آن کلماتی به خط کوفی زرد رنگ نوشته شده است.

در اطراف پنجره ها و کتیبه های هر دو مرتبه بنا، قابی به عرض سی سانتیمتر از کاشی

معرّق نصب و در قسمت بالای نمای کتیبه اصلی و بالای آن قطاربندی و شرفه‌ای معرّق ساخته شده که جلوه مخصوص به این بنای تاریخی داده است.

فرمان شاه طهماسب - بین پنجره دوم و سوم مرتبه پایین نمای رواق سنگ مرمری به عرض ۱/۳۱ متر و ارتفاع ۱/۱۵ متر در وسط قابی از کاشی معرّق به دیوار نصب گشته که فرمانی در باب منع منهیات از شاه طهماسب اول صفوی روی آن به این شرح نقر شده است:

«بعد حمدالله و حسن توفیقه چون بمیامن توفیقات صدرنشین اولیاءالله معروفه، و برکات تأییدات صاحب تمکین اصفیاءالله المعین، به انوار مهر آثار غره غرّای هدایت شعار ولایت دثار نواب اعلی عالی حضرت سلطان السلاطین بالارث والاستحقاق ظل الله فی الافاق السلطان بن السلطان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و ابدا کرامه و احسانه لامع و هویدا است، و خطایر فیض مآثر علیه علویه صوفیه تالی مشاهد مقدسه و عتبات سدره مرتبه است همچنان که در آن روضات منوره عمّال از جرئت اظهار بدعت ممنوع شده حکم گشته که جمیع مجاوران و زائران و ساکنان از تکالیف غیر مشروعه مصون بوده، امر خیر اثر و فرمان قضا و قدر شرف صدور یافت که در دارالارشاد اردبیل و ولایات، همان قاعده حسنه را منظور داشته...

شلبافی محترفه و هیمه بازار و گوسفند بازار و برنج بازار و پیشکش تمغاوات و محترفه و رسم الاحتساب طلبی از ساکنان و غیر آنجا ننمایند، تا به مصدوقه و من دخله کان آما شاهد عالمیان و منظور جهانیان گردد، و بعد از شرف توبه نصوح و فتح ابواب نصرت و فتوح بنابر کمال توجه خاطر انور به ترویج شرع مطهر و غایت اهتمام امر به معروف و نهی منکر فرمان قضا جریان عزّ اصدار یافت که در دارالارشاد مذکور و ولایات به دستوری که در عسا کر منصوره و ممالک محروسه شراب خانه و بنج خانه و معجون خانه و بوره خانه و بیت اللطف و قمارخانه و قوالی و کبوتر بازی منع شد، و مستوفیان کرام خراجات آنها را از دفاتر اخراج نموده و من بعد اطلاقی ننمایند، واحدی به امری از امور غیر شرعیه مثل ریش تراشیدن و طنبور زدن و نرد باختن و بدعت تعزیت... و داشتن و خدمات مردان در حمامات و ارتکاب امور غیر مشروعه اشتغال ننمایند و پیرامون نگردند فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدّلونه، و خلاف کننده از

مردودين درگاه الهى و مطرودين بارگاه شاهى خواهد بود، و در سلك اولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين منسلک خواهد گشت، و از مرحمت نسبت به سکنه آنجا به اهتمام و افاضت و افادت شاهى خليفه... امير معين الشريعة و الدين امير الاوحدى به ظهور پيوست به تاريخ شهر ذى حجة الحرام سنه ۹۳۲ کتبه حسن».

کتیبه های عمده سردر و نمای رواق بقعه

اول - کتیبه پایه های اطراف سردر

۱- پایه طرف راست متصل به نمای رواق:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذه البقعة الشريفة القدسية و العتبة العلية القدسية و الروضة الفردوسية التي استت على التقوى و رضا لمولى اعدت مجلساً لاجله الاولياء و مغرساً لشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فى السماء، و هى بتلاوة القرآن موصوفة و لملائكة الرحمن محفوفة فانها مضجعة قدوة الاولياء، و مهیة صفوة الاصفیاء سلطان ارباب القلوب و مقتدى الثقلين و برهان الاقطاب لانه بين المشرقين و المغربین مصقل مرأة القلوب عن زیغ الشبهات و مکمل الصدور بالایات الباهرات الذى حاز من كعبة الوصال».

۲- قسمت بالای سردر زیر دندانه:

«القيام به عبادات الرجال و الاستنار بلمعات القرب و الاتصال لازال متمكناً فى اعلى درجات الكمال و مشاهداً بالعيان فى وجوه الجلال و الجمال فاتكأ لغاية جهد متكأ و سادة الارشاد فتشرف».

۳- پایه طرف چپ متصل به گوشه دیوار مسجد جنب سرا:

«بقوله تعالى و لكل قوم هادى هاله من كمال ادر كه من هو فى ظل الله لا تطل و ناله من جمال شاهد من الشهادة قبله ربّه لا تعطل فرضوان الله اعلى ما لبسها تربة ملابس الود و ما انجیها موسى لمیقات... الخلف ولى عهد و الخليفة من بعده خلاصة اولیاء الله الصالحین صدر الحق و الملة و الدين لازال صداد على سنا الولاية و شمساً على سماء الهداية كما قام مقامه المحمود استسها لطوائف الاسلام من الطائفین و العاكفین و الركع السجود فیارب اجعل هذا بلداً و ارزق اهله من الثمرات من آمن بالله و اليوم الاخر».

دوم - کتیبه‌های سردر

۱- در قسمت بالا زیر کتیبه دوره سردر عبارات ذیل در سه خط با کاشی معرق نوشته شده است. سطر اول و دوم با خط سفیدرنگ و سطر سوم با خط حنایی رنگ است. در سطر اول: «قال رسول الله انما مدينة العلم وعلى بابها».

سطر دوم - «مصقل مرآة القلوب عن زيف الشبهات والذنوب مكمل صدور بالایات».
سطر سوم - «سلطان المشايخ النبيلة و برهان الاقطاب لجليلة الشيخ صفی».

۲- کتیبه‌های طرفین و قسمت وسط و بالای طاق سردر. در طرف راست و وسط و پهلوی چپ طاق بزرگ:

(۱) «صیرّها الله بالایات البينات که مقام ابراهیم من دخله کان آمنا کما ان جعلها مثال الکعبة مثابة للناس و امنا و عظمتها لعظمة امرها و بانيتها».

(۲) «الباقی للحصین المتبرکة - زبدة الاصفیاء فی العالمین صدر الحق والملة والدين متع الله المسلمین بمیامن برکاته و محاسن خلواته وجعل سعیه حجة له»، که قسمت اول با خط حنایی، و قسمت دوم با خط سفیدرنگ در بالای قسمت اول نوشته شده است.

۳- بالای طاق کوچک پهلوی سمت راست و جبهه وسط و بالای طاق پهلویی سمت چپ مدخل:

(۱) «سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة» (با خط حنایی رنگ).

(۲) «جنّات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم» (با خط سفیدرنگ).

(۳) «والملائكة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» (با خط سفیدرنگ).

۴- «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين».

۵- کتیبه پخ طاق مدخل سردر:

«... تربة شرفت بالشيخ ذی الشأن شیخ الوری قدوة الاقطاب... صفی الدین

سلطان الواصل الکاشف للحق من...»

جملات و کلمات ریخته کتیبه پخ طاق و مدخل سردر، در تعمیرات اخیر به شرح زیر

تکمیل شده است.

«هذا باب رحمة الله الواسعة التي نزلت الى تربة شرفت بالشيخ ذی الشأن شیخ الوری

قدوة الاقطاب الجميلة الشيخ صفی الدین سلطان الواصل الکاشف المخلق من ظواهر

مقالاته المشهور فی الافاق الشيخ اسحق رحمة الله علیه فمن دخله کان آمنا»

سوم - کتیبه درشت زیر قطاربندی نمای رواق در دو سر معرق روی متن لاجوردی:

۱- با خط سفیدرنگ، دعای ختم قرآن:

«ربنا تب علینا انک انت التواب الرحیم. اللهم احینا بالقرآن و امتنا بالقرآن واحشرنا بالقرآن وجوزنا صراط بالقرآن و ادخلنا الجنة بالقرآن لا تفرق بیننا و بین القرآن. اللهم اجعل ثواب تلاوتنا من کتابک الی ارواح آبائنا و امهاتنا و الی ارواح اهل القبور».

۲- با خط حنایی رنگ روی خطوط قسمت اول:

«بسم الله الرحمن الرحیم (آیات ۱۷ تا ۲۲ از سورة الملك) کلمه تعالی، روی کلمه «قال الله» در کنار جرز جنوبی و کلمه «رسول الله» روی کلمه «صدق» در پهلوی جرز شمالی رواق نوشته شده است.

حیاط مقابر یا حرمخانه - در سمت جنوبی بقعه شیخ صفی الدین و مقبره شاه اسماعیل محوطه‌ای است به طول تقریبی ۱۵ و عرض ۱۱ متر مرسوم به حیاط مقابر که به وسیله دیواری از صحن بقعه جدا می‌شود.

در حیاط مقابر متصل به دیوار صحن بقعه، مقبره کوچکی است منسوب به حلیمه خاتون معروف به تاج خاتون یا عالمشاه بیگم مادرشاه اسماعیل که نوه او زن حسن آق قویونلو بود.

در داخل مقبره سنگ مرمری است به طول دو متر و عرض ۴۵ سانتیمتر و ارتفاع ۳۵ سانتیمتر که در اطراف آن سوره والشمس و ضحیها با خط رقاع زیبا نقر شده است. روی یکی از اضلاع مقابل در ورودی مقبره این عبارت به خط رقاع نوشته شده است.

«هذه مرقد العقیفة الطاهرة منبع زلال الخلافة الباهرة عصمة السلطنة والدین خاقان بن خاقان تغمدها الله تعالی بالرحمة والغفران واسکنها فی وادات الجنان سنة سبع وستین و سبعمائیه» ۷۶۷.

گنبد شیخ صفی الدین - بنای مقبره شیخ صفی الدین برجی است استوانه‌ای شکل و گنبدی بر فراز آن دیده می‌شود که بانره کاشیهای فیروزه رنگ و آجر پوشیده شده و دارای قبه برنجی است.

محیطش ۲۲ متر است و بر روی ازاره سنگی هشت پهلوی به ارتفاع ۱/۴۰ متر قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح زمین تاجگه گنبد در حدود ۱۷/۵ متر می‌باشد. در قسمت

بالا زیر طاق گنبد کتیبه معرقی به عرض ۹۵ سانتیمتر با دو حاشیه معرق به عرض ۳۰ سانتیمتر دور برج نصب شده که عبارات آن به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم. ان الدين عند الله الاسلام. هو الحق لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب العالمين ذالكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وانك على كل شيء قدير».

سطح خارجی بدنه بنا، با کلمات الله والله بانره کاشی فیروزه رنگ بین آجرهای نره خفته و راسته قرار گرفته پوشیده شده، و بدین جهت این گنبد مشهور به «گنبدالله» است.

بنای مقبره از سمت شمال به شاه نشین رواق متصل است و در طرف جنوبی پنجره‌ای است مشرف به حیاط مقابر که سردری از کاشی معرق دارد، و در سمت غربی بدنه گنبد در داخل دایره‌ای از کاشی معرق چنین نوشته شده:

«عمل العبد الفقير الراجي الى عفو صمد عوض بن محمد»

در این بقعه مقابر دیگری از سایر پادشاهان و شاهزادگان و خوانین و خواتین صفوی و امرای آن دوره باقی مانده است. از جمله قبر منسوب به مادر شاه اسمعیل و شیخ صدرالدین و شیخ جنید و دوتن از امیران سلطان استاجلو و کردبیک که مورخ ۹۴۹ هجری است.

مناظر تزیینی مجموعه این بنا چه از داخل و چه از خارج شامل نقاشی و گچبری، قطار سازی و مقرنس کاری با رنگ طلایی نیز می باشد. در زیر گنبد صندوق منبت کاری مرقد، که از نفایس آثار منقول بقعه است ملاحظه می شود که در حاشیه آن کتیبه‌ای به خط رقاع حک شده است.

مقبره شیخ صفی الدین که مانند برج استوانه‌ای شکل با گنبد دوپوش ساخته شده به وسیله دری به ضلع جنوبی شاه نشین متصل است به مقبره شاه اسماعیل می پیوندد در وسط مقبره صندوق منبت کاری شیخ که از شاهکارهای هنری عصر صفوی به شمار می رود قرار گرفته، در حاشیه اطراف صندوق کتیبه زیر به خط رقاع از چوب کنده کاری و نصب شده است.

«هذه مرقد المنور و مضجع المتبرکة الشیخ الربانی و العارف الصمدانی، کاشف اسرار الحقیقة محیی مراسم الطریقة، حامی مفاخر الابرار حاوی مناقب اخیار المکرم بالیقین بانطاد الخلاق علی العموم والاطلاق قطب العارفین سلطان المحققین امام قدوة اولیاء الله الواصلین الی الفتح صفی الحق والملة والدين اسحق اجرى الله تعالى آثار بركاته فی الاطراف والافاق المعزز القدسیة المخصوص بارشاد الجنیه والانسیه» روی بدنه شمال همین صندوق بر نقره با خط رقاع نوشته شده:

«بانی هذا المرقد العلیه والمشهد القدسیه الولی الله صفی الحق والدين قدس سره العبد موسوی الصفوی». پشت سر قبر شیخ صفی الدین صندوق قبر فرزندش سید صدر الدین موسی، و پشت سر او قبر شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه فرزند سلطان خواجه علی سیاه پوش و روبروی صندوق شیخ صفی الدین در مقابل پنجره مشرف به حیاط مقابر، صندوق قبر سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل قرار گرفته است.

دوستکامی مسین شیخ اویس

این دوستکامی آبخوری بزرگ و از هدایایی است که شیخ اویس ایلکانی (۷۵۶-۷۷۶) به مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی تقدیم کرده است. ظرف مزبور از چهار کتیبه به خط نسخ ترین یافته که یکی از آنها درون چهار لوحه بزرگ روی بدنه ظرف را اشغال نموده است.

کتیبه های دیگر ساده تر و به خط ریزتر نوشته شده که مضمون آنها تقریباً مکرر و شبیه به هم است. ظاهراً تاریخ ظرف مزبور بایستی بعد از سال ۷۵۸ هجری و بین این سال و ۷۷۶ هجری باشد. متن نوشته روی این دوستکامی چنین است:

سطر اول: «مما عمل برسم السلطان الاعظم الایلخان المعظم الخاقان الاعدل الاکرم مالک رقاب الامم ظل الله فی العالم معز الدنيا والدين شیخ اویس خلد الله ملکه و سلطانه»
سطر دوم: «مما عمل برسم السلطان ظل الله فی العالم شیخ اویس بهادرخان و عظم شانه واعلی». متن لوحه های کوچک بر بدنه ظرف در وسط.

سطر سوم: «مما عمل برسم السلطان الاعظم الایلخان المعظم الخاقان الاعدل الاکرم مالک رقاب الامم معز الدنيا والدين شیخ اویس بهادرخان خلد ملکه و سلطانه».

سطر چهارم: الاعظم الایلخان المعظم الاکبر مالک رقاب الامم معز الدنيا والدين شیخ

اویس | خان خلد ملکه و سلطانه فی... ذکر و شانه»^۱

فریدریش زاره F.saric در اثر خود درباره اردبیل، تاریخ بنای مقبره شیخ صفی الدین را به تفصیل نوشته است و ضمن آن گوید: از عرض دست چپ، حیاط بزرگ به مسجد بقعه راه دارد. این مسجد یک هشت ضلعی است که گنبدی بر فراز آن بوده است و از آن فعلاً اثری نیست. در اینجا در کنار منبری که طرف راست در ورودی بوده علمی قرار داشته که می گفتند شیخ صدرالدین آن را به سال ۷۸۱ هجری از مدینه با خود آورده بود.

این مسجد در قرن هفتم ساخته شده است. پس از مسجد قدیمترین قسمت ساختمان چهارگوشی است که گنبدی بر فراز آن است و آن مقبره خانم یعنی بی بی فاطمه زن شیخ صفی الدین و دختر شیخ زاهد گیلانی است، که ده سال پیش از شوهرش به سال ۷۲۴ هجری درگذشت و شیخ صفی الدین دستور داد بر فراز قبر او گنبدی ساخته شود. سپس مقبره شیخ صفی الدین به این بنا که در اصل مجزا بوده پیوسته است. اولتاریوس Olearius می نویسد: که مقبره او توسط پسرش صدرالدین بنا شده و بنای آن ده سال به طول انجامیده است. او نظم و نسق آن بقعه را از نظر خدام و ملازمان و شمعها و مشعلها تعیین کرده و همچنین ترتیب خلوتخانه، محل شستشو و سایر اطاقها را مقرر نمود. تاریخ این ساختمان در حدود سال ۹۰۶ هجری بوده است.

گویا شیخ صدرالدین استادان و صنعتکاران را از مدینه با خود آورده بوده است.^۲

بقعه شیخ جبرائیل

بقعه شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی الدین در دهکده کلخوران در سه کیلومتری شمال اردبیل واقع شده است. ساختمان مقبره بنای چهارگوش آجری است که دارای ایوان و دو رواق و گنبد کاشیکاری است. از لحاظ دارا بودن مقرنسهای گچی و کاشی کاری خاص و در منبت و خطوط عالی اهمیت بسزایی دارد.

این بنا شرقی و غربی است که طول آن ۲۹ و عرضش ۱۳/۲۰ متر می باشد. در قسمت شمال به قدر شش متر برآمدگی یا خروجی دارد که ایوان جلوی بنا

۱- آثار ایران، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۲-۱۴.

محسوب شده و در ورودی به رواق در وسط آن قرار گرفته است. صندوق چوبی ساده‌ای در وسط بقعه قرار گرفته و پوشش داخلی گنبد دارای مقرنسهای بی نظیر گچی است. روی در منبت کاری مدخل گنبد اشعار در مناقب شیخ جبرائیل به خط نستعلیق کنده شده که قسمت بیشتر آن ریخته و از آنچه باقی مانده بیتی است که می توان تاریخ ساخت آن در را که سال ۱۰۳۰ می باشد معلوم نمود. آن ماده تاریخ این است:

قطب کمال و هادی دین شیخ جبرئیل...

تاریخ سال ساختنش چون خرد بخواست.

گویا بهشت روی زمین است این مقام (۱۰۳۰).

این باب روضه شه دین قطب اولیاست

در زیر یکی از مقرنسهای زیر گنبد این عبارت به چشم می خورد:

«عمل کمترین بندگان شاه طاهر بن سلطان محمد نقاش ۱۰۳۱». از این تاریخ معلوم

می شود که تعمیر این بنا در زمان شاه عباس اول انجام پذیرفته است.

در اطراف صحن این بقعه قبور تاریخی فراوانی به نظر می رسد از جمله، مقابر:

سید حمزه، سید محمد عراقی و فیروز شاه است. صورت قبری منسوب به سید حمزه نامی

وجود دارد که او را فرزند امام موسی کاظم وجد خاندان صفویه پنداشته اند. دیگر قبر

عوض الخواص بن فیروز شاه از اجداد صفویه است. بر سنگ قبر او این عبارت نقر شده

است:

«هذا مرقد سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین تاج».

روی سنگ قبر دیگر این عبارت نوشته شده:

«هذا مرقد سید اعرابی»

ظاهراً قبور اجداد شیخ صفی الدین اردبیلی از پیش از شیخ جبرائیل غالباً ساختگی

است و از مقوله نسب تراشی صفویه محسوب می شود.

مقبره شاه اسماعیل

این مقبره واقع در شهر اردبیل و چسبیده به بقعه شیخ صفی الدین است قسمت بالای

مقبره شاه اسماعیل به شکل برجی استوانه ای شکل است. جبهه خروجی متصل به گوشه

شمال غربی بنای حرمخانه می باشد، بنای اصل بقعه عبارت است از سردر، رواق یا قندیلخانه و بقعه شاه اسماعیل:

۱- رواق یا قندیلخانه تالاری است به طول ۱۱/۵ متر و عرض ۶ متر که دارای سقفی آجری و در دو طرف آن چهار اطاق دو مرتبه ساخته شده است.

قندیلخانه از نظر طرز ساختمان و تزئین و گچبری جذبه خاصی دارد بخصوص منظره نقاشیهای طلایی رنگ طاق سقف و دیوارهای غرفه های مرتبه بالایی و رواق رونق مخصوص به این بنا بخشیده است. در قسمت بالای دیوارهای رواق متصل به پاتاق سقف، با خط نسخ سوره، الفتح، گچبری شده و در وسط عرض شمالی این عبارت نوشته شده است.

«عمل استاد ابراهیم... تراش تبریزی ۱۰۳۷» در گوشه شرقی عرض جنوبی رواق وسط کلمات «للكافرين سعيرا» نوشته شده: «کتبه محمد اسمعیل افشار ۱۳۰۷».

در گوشه شمال شاه نشین بالای در حرمخانه متصل به شبکه نقره این عبارت نوشته شده:

«کتبه میراسدالله بن آقامیر قوام الدین روضه خوان» شاه نشین به طول ۵/۷۰ و عرض ۴/۸۰ متر است و کف آن به اندازه چهل سانتیمتر از کف رواق بلندتر می باشد که به وسیله شبکه آهنی در داری که مفضض یعنی پوشیده از نقره است از رواق جدا می شود. در دیوارهای شاه نشین چهار در نقره کوب بسیار زیبا کار گذاشته اند که بر روی آنها اشعار زیر به خط نستعلیق طلایی نوشته شده که ماده تاریخ آن ۱۰۶۸ هجری است:

چون به دور شه جهان عباس	که بود صیت دولتش بدوام.
بهر این آستان عرش نشان	که مقام ملائک است مدام
خان بن خان قلیج مهرانی	کرد نذر دری ز نقره خام
هاتفی گفت بهر تاریخش	در بدولت گشاده باد مدام

۱۰۶۸

بقعه شاه اسماعیل

این بقعه در قسمت جنوبی طرف شرقی شاه نشین واقع و بنای کوچک چهار ضلعی است که با گنبد دو پوشی پوشیده شده است.

در زیر این گنبد که سطح داخلی آن با نقاشی‌های طلایی مزین شده، صندوق نفیس و گرانبهایی قرار گرفته که از گل و بوته‌های برجسته عاج و خاتمکاری بی‌نظیری بسته شده، با مفتولهای بسیار نازک طلا و فیروزه‌های ریز تزیین یافته است، و از برجسته‌ترین شاهکارهای هنری عصر صفوی بشمار می‌رود.

در ضلع جنوبی آن وسط گل عاجی با خط ریز نوشته شده: «عمل استاد مقصود علی...». ازاره دیوارهای داخلی بنا با کاشیهای خشتی لاجوردی رنگ که دارای آثار نقش شاخ و برگهای طلایی است پوشیده شده است.

حرمخانه - در دیوار شرقی شاه‌نشین در دیگری است که به وسیله راهرویی به رواق حرمخانه باز می‌شود و از این رواق که به طول ۶/۴۰ و عرض ۴/۳۰ متر است به واسطه دری وارد گنبد محوطه زیر گنبد حرمخانه می‌توان شد. حرمخانه به شکل طاق مربعی است که هر ضلع آن پنج متر است و با گنبد ساده آجری پوشیده شده و محل قبور عده‌ای از زنان و بزرگان خاندان صفوی است. بعضی از قبور از قرار ذیل است:

۱- قبر دختر شیخ صفی‌الدین که بر صندوق منبت‌کاری روی آن نوشته شده: «عمل استاد عثمان بن احمد المراغی».

۲- قبر دختر شیخ زاهد گیلانی، فاطمه خاتون که زن شیخ صفی‌الدین بود و به سال ۷۳۵ در گذشته است.

۳- قبر سید موسی بن سلطان حیدر که تاریخ وفات او ۷۹۲ هجری است.

۴- قبر سلطان بایزید بن خواجه حسین الصفوی که در ۹۰۸ هجری در گذشته است.

۵- قبر سلام‌الله بن خلیل صفوی که در جمادی‌الآخر سال ۹۰۹ هجری در گذشته.

۶- قبر مرشد قلی آقا ابن‌الله قلی آقا ایشیک آقاسی.

چینی خانه

چینی خانه در سمت شرقی رواق بقعه واقع شده و آن بنایی است هشت ضلعی که از چهار طرف دارای قسمتهای خروجی طاق مانند است و قطر آن تقریباً هجده متر می‌باشد در اطراف خروجیها، قفسه‌های دیواری برای نگاهداری کتب و ظروف تقدیمی از طرف پادشاهان ساخته شده است. چینی خانه در عهد شاه صفی از روی مرتبه فوقانی عمارت عالی‌قاپو در اصفهان بنا گردیده است.

در وسط سه طاق خروجی شمالی و شرقی و جنوبی پنجره‌ای قرار گرفته که از طرف داخل در دو لنگه تخته‌ای و از خارج نرده آهنی مشرف به محوطه شهیدگاه دارد. اولتاریوس Olearius منشی هیأت سفارت دولت هلشتاین یکی از دول آلمان قدیم در دربار صفوی (۱۶۳۶-۱۶۳۷) در سفرنامه خود درباره چینی خانه می‌نویسد که: در سقف کتابخانه اردبیل که گنبد مانند ساخته شده قدح‌های چینی بسیار بزرگ کار چین در نقلدانها گذاشته‌اند. از قراری که شنیده‌ام آشپزخانه مقبره شیخ صفی روزی هزارتن را غیر از خدمتگزاران غذا می‌دهد و روزی سه بار غذا صرف می‌شود. غذاها عبارت است از: آش و پلو. مخارجی که دیوان دولت به این آشپزخانه می‌دهد روزی پنجاه تومان است. دو برابر این مبلغ هم از نذورات مردم عاید این بقعه می‌شود. وقت غذا طبلی برای خبر دادن به مردم می‌زنند. قبوری که در اردبیل است از این قرار می‌باشد: قبر شیخ صفی، قبر شیخ صدرالدین پسر او، قبر شیخ زین‌الدین پسر شیخ صدرالدین، قبر سلطان حیدر، قبر شیخ حیدر پسر سلطان حیدر، قبر شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر، قبر شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل، قبر اسماعیل ثانی پسر شاه طهماسب، قبر شاه محمدخدابنده، قبر اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و پسرهای شاه محمد خدابنده.

شهیدگاه - پس از آن که شاه اسمعیل صفوی در ۹۰۵ برای انتقام خون پدرش سلطان حیدر و جدش سلطان جنید به شروان لشکر کشید فرخ یسار شاه شروان را کشته و نعش پدرش و سرکردگان صفوی را از آنجا به اردبیل آورده زیر گنبدالله الله روبروی مرقده شیخ صفی‌الدین دفن کرد و دیگر اجساد را فرمود در محوطه خارج بقعه در مجاورت مقبره شیخ دفن کردند از این رو ساحت مزبور را از آن روزگار شهیدگاه نامیدند و بعدها به گورستان عمومی تبدیل گردید.^۱

اعتمادالسلطنه در مرآت البلدان می‌نویسد: «این شهر در زمان صفویه زیاد معمور و آباد شد و موقوفات بسیاری برای طلاب قرار دادند. کتابخانه اردبیل معروف دنیا و اغلب کتب به زبان عربی و قلیلی از آن فارسی و ترکی و جلد‌های آن غالباً طلا و نقره بوده، اما حالا چیزی از آن باقی نیست. در زمان صفویه مردم از بلاد بعیده به زیارت مقبره شیخ صفی‌الدین می‌آمدند. چندین مسجد و مدرسه در حوالی این مقبره است.

۱- فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی، ص ۱-۳؛ آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، ص ۳۳-۶۰ تألیف اسماعیل دیباج.

درهای این مدارس از نقره می‌باشد، ضریح مرقد شیخ صفی خاتم و در چهار گوشه گوی‌های طلا نصب کرده‌اند. قنادیل طلا و نقره از سقف گنبد آویخته‌اند. در زمان صفویه این شهر ملجاء و پناه مقصرین ایران بوده هر که تقصیر بزرگی می‌کرده به این شهر می‌گریخته و در مقبره شیخ صفی‌الدین بست می‌نشسته و در امان بوده است. [گویند] یکتای نعلینی از نعال شریفه حضرت نبوی (ص) زینت افزای مقبره شیخ صفی است.^۱

بارتولد می‌نویسد: «اردبیل در سال ۱۸۲۸ میلادی به تصرف پاسکویچ درآمد و قسمت بزرگ کتابخانه به عنوان غنیمت جنگ به پترسبورغ (لنینگراد) ارسال گردید و تا به امروز در کتابخانه عمومی این شهر محفوظ است. در بین نسخ خطی، تألیفات کمیاب و گرانبهای زیادی وجود دارد.»^۲

خوشبختانه اخیراً طومار جالبی از سیاهه کتب و اثاث البیت بقعه شیخ صفی‌الدین از قبل از یغمای قشون مهاجم روس که در عهد فتحعلی شاه روی داده به دست آمده که توسط کتابخانه ملی تبریز در نشریه شماره ۱۶ تحت عنوان گنجینه شیخ صفی به اهتمام فاضل محترم آقای سیدیونسی رئیس آن کتابخانه به چاپ رسیده که برای تکمیل این فصل و مزید فایده عیناً آن را در این کتاب نقل می‌کنیم:

صفیه صفویه حفت بالانوارالقدسیه

عرض

موجودی اجناس و اسباب و متروکات آستانه مقدسه متوره متبرکه از قرار بازدید عالیشان رفیع مکان سلاله السادات العظام محمدقاسم بیگ متولی، بیست و پنج رجب المرجب ۱۱۷۲ پارس ثیل.

۹۷۲ مجلد ۳۰ جزو ۲۲۴ ورق ۲۳۰ دانه ۱۳۲۵ عدد ۱۲ فردثوب ۳۳ زرع ۶۹

نیم...^۳

۱- مرآت البلدان، ج ۱، ماده اردبیل.

۲- تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۶۹.

۳- جاهای نقطه گذاری شده ناخواناست.

کتب - طلاآلات

- ۹۷۲ مجلد ۳۰ جزو ۲۲۴ ورق.
- مصحف مجید: ۷۴۴ مجلد ۳۰ جزو.
- سی پاره: ۲۲۴ مجلد ۲۲۴ ورق.
- پنجره: ۷ عدد که در اصل گنبد مبارک است
- قبه: که در صندوق مبارک است ۶ عدد.
- نقره آلات: ۷ زوج ۱۴ عدد ۱۰۰ مثقال.
- ظروف: چینی آلات و غیره بعد از وضع آنچه شکسته و از مالیت افتاده ۹۵۷ عدد.
- دروب: ۷ زوج.
- نعلبکی: که در صندوق نصب است ۸ عدد.
- چینی آلات: ۹۴۹ عدد.
- عقیق ویشم و فادزهر: ۶ پیاله.
- پنجره: که در میان شاه نشین و دارالحفاظ نصب است عدد.
- معجر: محرابدار مدرّس حضرت شیخ صدرالدین علیه الرحمة عدد درب مودارلب شکسته
- شبكة نقره که در یک طرف صندوق شاه اسماعیل نصب است ۱۰۰ مثقال طوق
- مطلا در گنبد حضرت شیخ ۸۵۷ عدد ۹۲ عدد ۸ عدد.
- برنجینه آلات: ۵۰ عدد ۹ دست.
- ۲۰۰۰ عدد چهل چراغ، ۲ عدد شمعدان، ۲۵ عدد پیه سوز، ۷ عدد آفتابه لگن ۷ دست... دو دست.
- ... چرمی زوج صندوقچه صدف عدد.
- تسیح: ۲۳۰ دانه.
- خاکی کربلائی ۲۰۰ دانه خوئی ۳۰ دانه
- ... آبنوس و غیره ۱۱ عدد
- ... آبنوس ۳ عدد ... انداز ۸ عدد
- مسینه آلات: ۱۱۷ عدد
- ... عدد طشت دو عدد قرغان (دیک) ۷ عدد... دو عدد

سرپوشه قزغان ۳ عدد

... عدد ... ۳۷ عدد

ديگ دان عدد

بشقاب ۳ عدد، پيه سوز دو عدد، شمعدان ۱۲ دانه

طوق طلا: ۲ عدد

آهن آلات: ۷ عدد

سر علم مدور مكتب ۷ عدد، شمشه كه در ايام متبركه شمع چيده مى شود داخل ...

كتب: ۹۷۲ مجلد ۳۰ جزو ۲۲۴ ورق

مصحف مجيد: ۷۴۴ مجلد ۳۰ جزو

به خط حضرات معصومين عليهم السلام ۳۵ مجلد.

به خط مبارك حضرت امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام به خط كوفى مجدول مذهب. كاغذ پوست آهو از سورة طلاق الى سورة معوذتين. جلد تيماج مقوى ترنجدار بياض. قابلق (پوشش پارچه اى) زربفت بوم طلا حاشيه زربفت نقره باف بطانه داراى حرير قرمزبند گلابتون سجاف حاشيه طلا باف مع لفافه سفيد. مجلد.

به شرح ايضاً آيات مباركات قرآنى كه در ضمن آن قلمى نموده اند كه خط حضرات ائمه معصومين است. جلد ساغرى بياض برنجدار مع قابلق زربفت دهيك باف لبه دار حاشيه زربفت نقره باف بطانه داراى زرد مع بند گلابتون باف. مجلد.

به خط مبارك حضرت حسن عليه السلام آيات قرآنى به خط كوفى. كاغذ پوست آهو. جلد تيماج مع قابلق دهيك نقره باف لبه ابريشم حاشيه زربفت طلا باف سجاف به شرح ايضاً بطانه داراى زردبند گلابتون باف مع لفافه سفيد. مجلد.

به شرح ايضاً به خط امام المتقين على عليه السلام به خط كوفى كاغذ پوست آهو از سورة ملك الى معوذتين. جلد تيماج مقوى ترنجدار مع قابلق قطنى ساده مستعمل مجلد. به خط مبارك حضرات ائمه معصومين مشتمل به آيات قرآنى. جلد تيماج مقوى ترنجدار مع قابلق مخمل مستعمل محرمات. مجلد.

به خط مبارك حضرات ائمه معصومين مشتمل به آيات قرآنى. كاغذ هندى مذهب سرلوح دار، جلد مقوى تيماجى مع قابلق قطنى زرد مستعمل. مجلد.

به شرح ايضاً به خط مبارك حضرات ائمه معصومين از سورة ملك الى آخر قرآن.

کاغذ پوست آهو صفحه اول به خط ثلث نوشته شده. جلد تیماج بیاضی حاشیه دار مع قابلق مخمل سبز مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً بیاض کاغذ پوست آهو. جلد مطلّس ضربی مشتمل به آیات قرآنی در اول و آخر دو ورق کاغذ قرمز. مجلد.

به خط مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام قرآن. کاغذ پوست آهو مذهب، جلد تیماج بیاض حاشیه ترنجدار سبز، اندرون متن مذهب ترنجدار مع قابلق خطائی سرخ مستعمل. مجلد.

به خط حضرات ائمه معصومین تمام قرآن. بیاض. کاغذ پوست آهو صفحه اول و آخر افتاده، جلد تیماج مقوی مع قابلق سبز مخمل مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً بیاض. کاغذ پوست آهو مذهب. جلد مقوی آهنجامه دار مع قابلق مخمل سبز مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً بیاض. کاغذ پوست آهو مشتمل به آیات قرآنی و جلد تیماج مطلّس ضربی حاشیه مطلّس مکتب اندرون ترنجدار مع لفافه حریر سبز مع قابلق مخمل محرّمات. مجلد.

به شرح ایضاً چند ورق مشتمل به آیات قرآنی. بیاض. کاغذ پوست آهو. جلد مقوی مع قابلق مخمل سبز مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً مشتمل بر آیات قرآنی. کاغذ پوست آهو از سورة مبارکه تنزیل الی سورة محمد (ص). بیاض. جلد مقوی تیماجی ساده مع قابلق مخمل سبز مستعمل. مجلد. به شرح ایضاً یک جزو از آیات قرآنی. کاغذ پوست آهو اول و آخر ندارد و بیاض بی جلد. مجلد.

به شرح ایضاً بیاض. کاغذ پوست آهو اول و آخر ندارد یک طرف جلد مقوی مجلد. به شرح ایضاً از سورة اعراف الی سورة یونس. کاغذ پوست آهو، جلد تیماجی ضربی سرلوح دار مذهب. مجلد.

به شرح ایضاً اوراق گردیده، مذهب، کاغذ پوست آهو. جلد کهنه تیماجی. مجلد. به خط حضرات ائمه معصومین مشتمل به آیات قرآنی. کاغذ پوست آهو. مذهب، بیاض جلد تیماج ساده. مجلد.

به شرح ایضاً اوراق مذهب. کاغذ پوست آهو. جلد کهنه تیماجی. مجلد.

به شرح ایضاً تمام قرآن چند ورق از اول و آخر به خط نسخ نوشته شده، کاغذ پوست آهو. جلد تیماج ترنجدار. بغلی. مجلد.

به شرح ایضاً قرآن بغلی. کاغذ پوست آهو در آخرش دو ورق به خط نسخ نوشته شده. جلد تیماج ترنجدار. مجلد.

به شرح ایضاً بعضی تمام و برخی نصفه جلد تیماج. ۶ مجلد.

به شرح ایضاً که اول و آخر ندارد اوراق. دو مجلد.

به شرح ایضاً از فاتحه الی آخر قرآن چارکی. کاغذ پوست آهو. جلد تیماج ساده. مجلد.

به شرح ایضاً از اول الی آخر قرآن مذهب سرلوح دار بی جلد. مجلد.

به شرح ایضاً مشتمل به سوره قرآنی. کاغذ حنایی مذهب سرلوح دار بغلی. جلد تیماج مستعمل. دو مجلد.

به شرح ایضاً بغلی. تمام قرآن. کاغذ هندی حنایی مذهب سرلوح دار. جلد تیماج ترنجدار. مجلد.

به شرح ایضاً بغلی سرلوح دار از آخرش افتاده. جلد تیماج ساده، مجلد به خط نسخ و غیره ۲۰ مجلد.

به خط نسخ، قطع بسیار بزرگ. مجداول، مذهب. کاغذ طفرائی که چهار ورق در اول و سه ورق در آخر تمام سرلوح دارد مع فالنامه و دعای ختم قرآنی که با سفید آب نوشته شده به خط شمس الدین بن عبدالله کاتب. جلد تیماج مطلس ضربی حاشیه و متن ترنجدار بن اندرون مشبک مطلس. حاشیه آیه الکرسی بنفش مع لفافه مخمل. مجلد.

به شرح ایضاً تمام به طلا نوشته شده. مجداول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ هندی. جلد مطلس ضربی تیماجی ترنجدار. حاشیه به شرح ایضاً، اندرون ایضاً ترنجدار مشبک مع لفافه سبز که همایون پادشاه هند وقف نموده. مجلد.

به شرح ایضاً تمام به طلا تحریر شده. مجداول، مذهب، سرلوح دار. به خط احمد کاتب. جلد تیماج مطلس ضربی. حاشیه ایضاً. مکتب اندرون مشبک مع لفافه سبز. مجلد.

به شرح ایضاً مترجم. مجداول، مذهب، سرلوح دار که جای ترجمه به سرخی افشان چند ورق از اول و آخر سرلوح دار و در آخر دعای ختم و فالنامه به سفید آب نوشته شده. جلد تیماج مطلس ضربی. حاشیه ایضاً، اندرون به شرح ایضاً مطلس ضربی حاشیه

ایضاً مع یک طرف لفافه. مجلد.

به شرح ایضاً مجدول، مذهب، سرلوح دار. مترجم به سرخی. جلد تیماج ترنجدار، حاشیه به شرح ایضاً. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، مترجم. حاشیه مکتب، سرلوح دار مشتمل بر دو حاشیه سرخ افشان. جلد ساغری ترنجدار. موقوفه شاه سلطان حسین طاب الله ثراه مع قابلق مستعمل، مجلد.

به شرح ایضاً مترجم. افشان به طلا، مجدول، مذهب، حاشیه مکتب، سرلوح دار. تیماج ترنجدار حاشیه، به شرح ایضاً مطلس ضربی موقوفه شاه سلطان حسین علیه الرحمه مع قابلق قطنی مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. در هر صفحه سه سطر به طلا و لاجورد نوشته شده و در آخر دعای ختم به طلا نوشته شده، جلد تیماج مطلس ضربی، اندرون به شرح ایضاً مشبک ضربی مع لفافه و قابلق مخمل مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً. مترجم. متن خطائی، حاشیه قرمز. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد ساغری ترنجدار مطلس ضربی، اندرون به شرح ایضاً ترنجدار ضربی موقوفه ابوالقاسم بیگ مع لفافه مستعمل. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. در هر صفحه دو سطر به ثلث نوشته شده در آخر فالنامه دارد به خط محمد کاتب. جلد تیماج مطلس ضربی، اندرون به شرح ایضاً ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

به شرح ایضاً. مترجم. مجدول، مذهب، سرلوح دار و در آخر یک صفحه به طلا اسم واقف نوشته شده. جلد نقاشی، بیرون و اندرون به طلا محرر است. مجلد. به شرح ایضاً. به خط یاقوت مستعصمی. مجدول، مذهب، سرلوح دار، جلد تیماج ترنجدار. مجلد.

به شرح ایضاً. به خط یاقوت. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج بیرون و اندرون مطلس ضربی مع لفافه. مجلد.

به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار که سه ورق در اول و سه ورق در آخر سرلوح دارد و در هر صفحه سه سطر ثلث جلی نوشته شده. در آخر دعای ختم و فالنامه به سفید آب نوشته شده، جلد تیماج مطلس ضربی بیرون و اندرون ترنجدار مع لفافه. مجلد.

به خط ریحان. مجدول، مذهب، سرلوح دار و چند ورق در اول و آخر قواعد قرآنی نوشته شده. جلد تیماج مطلّس ضربی. بیرون و اندرون مع لفافه. مجلد.

به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار که در هر صفحه سه سطر به خط ثلث جلی نوشته شده. جلد تیماج ترنجدار، اندرون به شرح ایضاً ضربی مشبک. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار در آخر دعای ختم و فالنامه به سیاهی نوشته شده. جلد تیماج مطلّس ضربی، حاشیه به شرح ایضاً مع لفافه. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار متن کاغذ خطائی، حاشیه از میری و دو صفحه آخر نیز سرلوح دار. جلد تیماج مطلّس ضربی بیرون و اندرون مشبک ضربی حاشیه ایضاً مع لفافه. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار هر صفحه سه سطر به خط ثلث نوشته شده. جلد تیماج مطلّس ضربی، حاشیه ایضاً. اندرون ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

به خط ریحان و غیره؟ ۹۲ مجلد.

به خط ریحان. مترجم به سیاهی. مذهب سرلوح دار. صفحه اول افتاده بسیار ضخیم. جلد تیماج کهنه. مجلد.

به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار من موقوفه غفران پناه شاه طهماسب ماضی. جلد مطلّس ضربی تیماجی، اندرون مشبک ترنجدار مع لفافه. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج مقوی مطلّس ضربی اندرون ترنجدار مشبک. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج مقوی، بیرون و اندرون مطلّس ضربی ترنجدار مع لفافه. مجلد.

به شرح ایضاً. مترجم به سرخی مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج ترنجدار، بیرون و اندرون مشبک، مجلد.

به شرح ایضاً. مترجم به سیاهی، مجدول، مذهب، سرلوح دار در آخر فالنامه به خط نسخ نثر نوشته شده، من موقوفه سلمان، جلد تیماج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون ترنجدار مشبک. مجلد.

به شرح ایضاً. مجدول، مذهب در اول دو ورق تمام سرلوح و در آخر سه ورق تمام سرلوح و دعای ختم و فالنامه به طلا و سفید آب نوشته شده. جلد تیماج ضربی، اندرون

- به شرح. ایضاً متن و حاشیه مشبک ضربی. مجلد.
- به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار به خط محمد امین. متن به رنگ حنایی. جلد تیماج ترنجدار، بیرون و اندورن مشبک اوراق. مجلد.
- به شرح ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن به رنگ حنایی به خط محمد امین مزبور. جلد ساغری ترنجدار اوراق. مجلد.
- به شرح ایضاً. مجدول، سرلوح دار، جلد ساغری، بیرون و اندرون ترنجدار اوراق مجلد.
- به شرح ایضاً. مجدول، مذهب. در هر صفحه سه سطر ثلث نوشته شده در آخر دعای ختم. جلد تیماج کهنه اوراق. مجلد.
- به خط ریحان. مترجم به سیاهی. سرلوح دار بسیار ضخیم. جلد تیماج کهنه. مجلد.
- به خط ریحان. مترجم به سیاهی، مذهب ز سوره مریم الی آخر قرآن، جلد تیماج کهنه. مجلد.
- به خط نسخ. بغلی، قطع کوچک، مجدول، مذهب، سرلوح دار جلد تیماج مطلّس ضربی مع یک عدد غلاف فولاد آهنجامه نقره و قابلت مخمل مستعمل. ۳ مجلد.
- به خط نسخ. بغلی ضخیم. جلد تیماج ترنجدار. ۴ مجلد.
- به خط ریحان، مذهب، سرلوح دار. از سوره فاتحه الی آخر کشف. جلد تیماج ساده. مجلد.
- به خط ثلث. مجدول، مذهب، مترجم به سیاهی. حاشیه مکتب از اول فاتحه تا آخر جزو چهارم من موقوفه ارس خان. مجلد.
- به خط نسخ. در هر صفحه سه سطر به خط ثلث به طلا تحریر شده. مذهب مشتمل به سوره یس و چند سوره دیگر به خط عبدالخالق، جلد تیماج ترنجدار مجلد.
- به خط ریحان جلی. مجدول، مذهب از ابتداء سوره یس الی آخر سوره تغابن به خط محمد خلیلی. جلد مقوی تیماجی ساده. مجلد.
- به خط ریحان، مذهب، مجدول. مترجم به سیاهی جلی. قطع بزرگ. جلد تیماج ساده به خط ابوالفتح. مجلد.

به خط ثلث. مذهب، ضخیم. به خط احمد. جلد مقوی ساده اوراق شده. مجلد.

به خط ریحان. مذهب، سرلوح دار، در آخر نیز دو ورق سرلوح دارد و به خط

- محمد بن اسمعیل خطاط. جلد مقوی ساده. مجلد.
- به خط ریحان جلی، مذهب. یک ورق از اول مجدول. از [سورة] اعراف الی آخر کهنف. قطع بزرگ. جلد مقوی ساده کهنه. مجلد.
- به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار، جلد تیماج اوراق. مجلد.
- به خط ریحان. مترجم به سیاهی. مذهب، سرلوح دار صفحه اول افتاده. جلد مقوی ساده ضخیم کهنه. مجلد.
- به خط نسخ بعضی از اول و برخی از آخر افتاده. قرآن قدیم. جلد ساده تیماجی. ۲۴ مجلد.
- به خط نسخ و قرمه. مترجم بعضی سرخی و بعضی سیاهی. بعضی از اول و بعضی از آخر افتاده همه جلد تیماج کهنه ساده. ۸ مجلد.
- به خط نسخ و ثلث. تمامی اوراق بعضی از اول و بعضی از آخر افتاده کهنه مجزی و مجلد. ۳۰ مجلد.
- سی پاره ۵۹۷ مجلد ۳۰ جزو
- به خط نسخ. مجدول، سرلوح دار. جلد تیماجی ضربی ترنجدار، اندرون به شرح ایضاً ترنجدار مشبک. مهور به مهر شاه اسماعیل علیه الرحمه جز آخرش مندرس شده. ۳۰ مجلد.
- به خط نسخ. بسیار قطع کوچک. در میان محفره. جلد مقوی تیماجی ترنجدار ۳۰ مجلد.
- به خط ثلث جلی. مترجم به سیاهی، مجدول، مذهب، سرلوح دار، جلد تیماجی سرخ به طلا تحریر. ۲۸ مجلد.
- به خط ریحان جلی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماجی ساده به طلا ۲۳ مجلد.
- به خط ثلث، مجدول، مذهب. بی جلد به خط محمد خلیلی ۳۰ جزو
- به خط نسخ. مجدول به سرخی. جلد مقوی تیماجی ساده. ۲۹ مجلد.
- به خط ریحان جلی. مجدول، مذهب، سرلوح دار، جلد سیاه. ۲۶ مجلد.
- به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد تیماجی ترنجدار ساده. ۲۷ مجلد.
- به خط ریحان جلی، مذهب، سرلوح دار به طلا. جلد تیماجی سرخ ترنجدار ساده. ۲۳ مجلد.

به خط ریحان جلی، مذهب، مترجم به سرخی. سرلوح دار. جلد تیماج سرخ. ۲۳ مجلد.
به خط نسخ، در هر صفحه سه سطر ثلث جلی نوشته شده، مجدول، مذهب. جلد
تیماجی ساده ترنجدار، اندرون تیماج سرخ. ۲۹ مجلد.

به خط ریحان جلی. مجدول، مذهب، سرلوح دار به خط عماد. جلد تیماجی به طلا
تحریر. ۲۸ مجلد.

به خط نسخ، مذهب هر صفحه سه سطر به خط جلی طلا تحریر شده. جلد تیماجی
ساده، اندرون تیماج سرخ. ۱۹ مجلد.

به خط ریحان جلی. مجدول مذهب، سرلوح دار. جلد تیماجی ساده به طلا تحریر. سر
سوره‌ها ایضاً به طلا تحریر شده. ۲۲ مجلد.

به خط ریحان جلی، به قطع بزرگ. مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج ساده. ۸ مجلد.
به خط ریحان جلی. مذهب، سرلوح دار، شیرازه بر طرف و اوراق شده. جلد تیماج
ساده. ۲۴ مجلد.

به خط ریحان جلی. مذهب، سرلوح دار. جلد تیماج ترنجدار. ۲۸ مجلد.
اجزاء به قطعات مختلف بعضی اوراق و برخی مجلد، ۲۰۰ مجلد.

کتاب ۲۲۸ مجلد و ۲۲۴ ورق ۳۲ مجلد:

خلاصه منهج الصادقین، نستعلیق به خط محمدباقر. کاغذ سمرقندی، جلد تیماج ساده.
مجلد.

مختلف الشیعه در باب مسائل. به خط نسخ. کاغذ اکلیری. جلد مقوی تیماجی. مجلد.
دیوان خسرو دهلوی. نستعلیق به خط خوشنویس. مجلد، مذهب، سرلوح دار، مصور.
جلد نقاشی، بیرون مصور اندرون ترنجدار مشبک. مجلد.

خوارزم‌شاهی. نستعلیق. مجدول، مذهب دو صفحه اول تمام سرلوح، کاغذ از میری.
جلد مقوی تیماجی، بیرون مطلس متن و حاشیه ضربی، اندرون متن مشبک حاشیه
ضربی. مجلد.

رساله‌ای در علم طب از تألیفات محمد زکریا. به خط نسخ. کاغذ دولت آبادی جلد
مقوی بدون ساغری، اندرون تیماج. مجلد.

جامع کبیر در علم طب از تألیفات محمد زکریا. به خط نسخ، طغری. جلد مقوی،

بیرون تیماج، اندرون کاغذ ابری. مجلد.

باب سیم و هفتم میرخواند. نستعلیق. مجدول، مذهب دو صفحه سرلوح دار. کاغذ اکلیری. جلد مقوی. بیرون و اندرون تیماجی لفافه دارد. مجلد.

کلیات مولانا کاتبی. نستعلیق. مجدول، مذهب، کاغذ دولت آبادی، جلد مقوی، بیرون تیماج سرخ، اندرون کاغذ الوان. مجلد.

کلیات امیرعلیشیر به خط خانعلی. مجدول، مذهب، پنج سرلوح دار، کاغذ اکلیری. جلد تیماج، بیرون نقاشی. حاشیه و متن ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن و حاشیه مشبک مع لفافه. مجلد.

الوصول و تهذیب علامه به خط نسخ، فی علم الاصول. جلد تیماجی سیاه. مجلد. مقالات حضرت شیخ علیه الرحمه، مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون و اندرون مطلّس ضربی ترنجدار. مجلد.

شرح داود مصری به خط نسخ، نستعلیق. کاغذ دفتری. جلد تیماجی کهنه. مجلد. شرح شمسیه به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی سیاه. مجلد. شرح هیاکل و رساله زورا. نسخ. کاغذ دفتری. جلد مقوی کهنه. مجلد. اشارات به خط نسخ و نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون تیماجی. مجلد. تجوید شیخ طوسی علیه الرحمه به خط نستعلیق. بیرون تیماجی اندرون کاغذ ابری. مجلد.

رسالات و غیره ۱۴ مجلد.

صریح الملک در باب اسناد و قبالات املاک و مستغلات موقوفات آستانه مقدسه به خط نستعلیق. ۵ مجلد.

رساله باب در شرح آداب. به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی. مجلد.

متن حکمة العین. به خط نستعلیق. جلد تیماج سیاه. مجلد.

ایضاً. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی، بیرون ساغری، اندرون تیماجی ساده. مجلد.

رساله در باب علم اخلاق. نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی. مجلد.

متن شافیه. به خط نسخ. کاغذ دفتری. جلد مقوی کاغذی. مجلد.

ایضاً. کاغذ سمرقندی. جلد تیماجی بیاضی. مجلد.

رساله در تصوّف. نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی کاغذی. مجلد.

رسالة حل موجز. نستعلیق. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی بیاضی. مجلد.
ایضاً. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی متن ترنجدار. مجلد.
تفسیر سوره قرآنی به خط نسخ. کاغذ دفتری. جلد مقوی تیماجی سیاه. مجلد غرر و
درر به خط نسخ. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی. مجلد.
ایضاً. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی بیاضی، بیرون متن ترنجدار ضربی مصور، اندرون
تیماج ساده. مجلد.

مجمع الانساب. نستعلیق. جلد تیماج لفافه دار. مجلد.
رسالة در علم اعراب به خط نسخ. جلد تیماجی. مجلد.
به شرح ایضاً. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی ترنجدار، اندرون ساده. مجلد.
رساله در علم ریاضی. نستعلیق. جلد مقوی، اندرون کاغذ سفید. مجلد.

روضة الصفا ۱۲ مجلد.

جلد اول و دوم به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی ساده. مجلد.
ایضاً. جلد اول به خط نستعلیق. کاغذ دولت آبادی حنایی. جلد مقوی تیماجی ساده.
مجلد.

جلد دوم به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی ساده لفافه دار. مجلد.
ایضاً. جلد دوم به خط نستعلیق. مجدول، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی
تیماجی ساده. مجلد.

جلد سوم به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ اکلیری. جلد مقوی
تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون ایضاً مشبک لفافه دار. مجلد.
جلد سوم ایضاً. به خط نسخ. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ گجراتی. جلد
تیماجی بیرون مطلّس، اندرون کنج ترنجدار لفافه دار. مجلد.

ایضاً. جلد سوم به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ هندی. جلد
مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک
لفافه دار. مجلد.

ایضاً. جلد سوم و چهارم به خط نستعلیق. کاغذ سمرقندی. جلد تیماجی، بیرون ایضاً،
اندرون کاغذ ابری. مجلد.

جلد چهارم و پنجم و ششم به خط نسخ. مجدول، مذهب سرلوح دار. کاغذ دولت آبادی. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن و کنج ترنجدار ضربی، اندرون مشبک. مجلد.

جلد پنجم به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، بیرون ساده اندرون کاغذ ابری. مجلد.

جلد ششم به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی ساده، اندرون کاغذ ابری. مجلد.

ایضاً. جلد ششم به خط نستعلیق، کاغذ سمرقندی. جلد مقوی تیماجی ساده. مجلد.

خمسۀ نظامی ۱۱ مجلد

نستعلیق به خط درویش محمد. مجدول، مذهب، مصور، حاشیه کاغذ الوان که پنج سرلوح دارد. جلد مقوی منبت مطلس ضربی متن و حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، مصور. کاغذ حاشیه زرد و در دو صفحه سرلوح دارد. جلد مقوی بیرون مطلس ضربی متن حاشیه، اندرون متن حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، دو صفحه اول سرلوح دارد. از آخر دو ورق افتاده، مصور. جلد مقوی، بیرون متن مطلس ضربی، اندرون متن و حاشیه کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. به خط قاسم بن میر علی. مجدول، مذهب، مصور. کاغذ حاشیه الوان پنج صفحه سرلوح دارد. جلد مقوی بیرون نقاشی مصور مکتب، اندرون متن حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، مصور. کاغذ هندی دو صفحه تمام سرلوح دارد، جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار، حاشیه مطلس ضربی، اندرون ایضاً مشبک لفافه دار. مجلد. ایضاً: به خط معظم الدین اوحدی. مجدول، مذهب، مصور در اول دو صفحه و در وسط چهار سرلوح دارد. کاغذ از میری، جلد تیماج، بیرون متن کنج ترنجدار مطلس، اندرون متن مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. به خط شیخ محمد بن فخر الدین، مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی ضربی، بیرون مطلس، اندرون سرخ، متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار

مسمی به مخزن الاسرار. مجلد.

ایضاً به خط محمد. مجدول، مذهب، پنج صفحه سرلوح دارد. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون مطلق، متن حاشیه ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً مجدول، مذهب، پنج صفحه سرلوح دارد. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن و کنج ترنجدار مطلق، اندرون به شرح ایضاً مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً مجدول، مذهب، مصور، دو صفحه سرلوح دار. حاشیه کاغذ افشان الوان و دو صفحه در آخر مصور شکارگاه. جلد نقاشی مصور، اندرون متن کنج ترنجدار ضربی طولانی. مجلد.

ایضاً مجدول، مذهب، سرلوح دار مسمی مخزن الاسرار. جلد مقوی تیماجی ترنجدار، اندرون متن و کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

مقالات ۴ مجلد نوشتجات ۴ مجلد

مقاله خواجه عبدالله انصاری به خط نستعلیق به خط محمود بن اسحق. مجدول، مذهب، سرلوح دار، متن کاغذ خانبالغ، حاشیه الوان مذهب، جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلق ضربی، اندرون ایضاً مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً مقاله مشارالیه به خط شاه محمود نیشابوری. حاشیه کاغذ چهره افشان. مجدول، مذهب، سرلوح دار، جلد مقوی، اندرون و بیرون کاغذ از میری. مجلد.

نستعلیق به خط سلطانعلی مشهدی. مجدول، مذهب، حاشیه قرمز، سرلوح دار. جلد مقوی مطلق ضربی، متن کنج ترنجدار مع لفافه. مجلد.

نستعلیق به خط سلطان محمد نور. مجدول، مذهب. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون مطلق ضربی حاشیه دار، اندرون متن کنج ترنجدار حاشیه مشبک. مجلد.

ایضاً مقاله مشارالیه به خط ملا محمد حسین تبریزی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ خانبالغ، حاشیه کاغذ سفید نقاشی. جلد مقوی، اندرون و بیرون کاغذ ابری. مجلد.

به خط میر علی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ حاشیه الوان افشان. جلد بیرون تیماجی نقاشی، اندرون ایضاً ترنجدار مشبک. مجلد.

نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد نقاشی که در ایام رومی برده بودند بعد از چندی میرزا عبدالله آورده به سرکار سپرده اند. مجلد. ایضاً مجدول، مذهب، سرلوح دار، ضخیم. جلد مقوی، متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن حاشیه تمام مشبک لفافه دار. مجلد.

مظهر العجایب ۳۰ مجلد

مظهر العجایب. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ الوان و افشان به طلا، حواشی ایضاً. افشان به رنگهای مختلف. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه تمام مطلس ضربی، اندرون متن حاشیه مشبک الوان. مجلد.

سبحه جامی. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مصور در اول دو صفحه ایضاً مصور. کاغذ متن الوان حاشیه کبود افشان به طلا. جلد مقوی، تیماجی نقاشی، اندرون متن کنج. ترنجدار مع لفافه. مجلد.

لوايح به خط میرسید احمد. نستعلیق جلی. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. دو ورق در اول و دو صفحه در آخر مصور. جلد مقوی، بیرون نقاشی مصور، اندرون متن کنج حاشیه مطلس ضربی. مجلد.

... دهکی. مذهب، مجدول، سرلوح دار، کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

... به خط میرحیدر. مجدول، مذهب. متن حاشیه افشان به طلا، متن کاغذ خطائی، حاشیه کاغذ خانبالغ افشان. دو صفحه سرلوح دار و دو صفحه در اول مصور است. جلد مقوی تیماجی، متن کنج حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

مهر نبوت. نستعلیق. مجدول، مذهب، مصور، دو صفحه سرلوح دار، کاغذ هندی. جلد تیماجی، بیرون متن و حاشیه مطلس، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه دار. مجلد.

تحفه شاهي. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ خانبالغ. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

خمسه. مجدول، مذهب، دو صفحه اول تمام سرلوح. کاغذ هندی. جلد مقوی

تیماجی به قطع کوچک، متن کنج مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

آصفیه. نستعلیق. کاغذ. مجدول، مذهب، سرلوح دار دو صفحه در اول مصور سرلوح دار و جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی مصور، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

انتخاب خمسة. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ سفید هندی، حاشیه کاغذ الوان. جلد مقوی تیماجی سبز ترنجدار، اندرون ساده مع لفافه. مجلد.

سبحه جامی. مجدول، مذهب، دو صفحه در اول سرلوح دار مصور، کاغذ از میری به خط روح الدین. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلس، اندرون متن کنج ترنجدار مع لفافه. مجلد.

فضایل. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ خانبالغ، متن افشان به طلا. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار حاشیه ضربی مطلس، اندرون ایضاً متن کنج مشبک لفافه دار. مجلد.

سبحه جامی. نستعلیق. متن کاغذ خطایی افشان، حاشیه ایضاً کاغذ ابری افشان، مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.

زاد المناقب. نستعلیق به خط میر معزالدین کاشی. مجدول، مذهب، سرلوح دار که در سر هر فصل سرلوحی حاشیه. کاغذ طغرای افشان. جلد مقوی، بیرون متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مطلس حاشیه مشبک. مجلد.

سبحه جامی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. نستعلیق به خط محمد معصوم متن کاغذ خطائی، حاشیه اکلیری. جلد مقوی تیماجی، متن ترنجدار مطلس، اندرون ساده مع لفافه. مجلد.

... عشق سلسله الذهب. مجدول، مذهب، سرلوح دار، متن افشان. کاغذ خانبالغ نستعلیق به خط طاهر، جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

شهر. نستعلیق به خط سلطانعلی. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. صفحه دوم به معراج رفتن حضرت رسول (ص). جلد مقوی تیماجی ساده، اندرون متن کنج ترنجدار

مشبک مع لفافه. مجلد.

بابافغانی. نستعلیق. مجدول، مذهب. کاغذ سرخ. جلد مقوی تیماجی، بیرن نقاشی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

شاهی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ هندی، حاشیه کاغذ الوان افشان به طلا، مصور به خط زین الدین. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

گلشن راز. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ آبی افشان، حاشیه کاغذ زرد افشان نقاشی. جلد مقوی تیماجی، بیرون ساده، اندرون کاغذ ابری مع لفافه. مجلد.

کمال اسماعیل. مجدول سرخی از اول و آخر دو سه ورق افتاده. جلد مقوی تیماجی ساده، اندرون سرخ ایضاً. مجلد.

مهر نبوت. مجدول، مذهب دو صفحه سرلوح دار به خط کمال الدین حسین. کاغذ طفرائی. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی مصور، اندرون متن کنج ترنجدار نقاشی. مجلد.

تحفه جامی. نستعلیق به خط میرحسین. مجدول، مذهب، مصور دو صفحه سرلوح دار متن کاغذ خطائی افشان، حاشیه نقاشی ترنجدار افشان الوان، میان متن حاشیه کاغذ الوان افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج حاشیه ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن حاشیه تمام مشبک لفافه دار. مجلد.

تحفه جامی ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار، متن کاغذ خطائی، حاشیه کاغذ قرمز افشان جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلّس ضربی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

... نامه. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ خطائی، حاشیه افشان مشجر مصور الوان اسلیمی خطائی. دو صفحه در اول و دو صفحه در آخر مصور به خط احمد حسینی، جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلّس ضربی، اندرون متن حاشیه ایضاً مطلّس مع لفافه. مجلد.

هفت پیکر. به قطع کوچک مجدول، مذهب، مصور. کاغذ طفرائی. جلد مقوی تیماجی نقاشی، اندرون ترنجدار نقاشی مع لفافه. مجلد.

لیلی و مجنون. مجدول، مذهب، مصور. کنار کاغذ الوان افشان به طلا، سرلوح دار.

جلد مقوی، بیرون و اندرون نقاشی ترنجدار به خط سلطان محمد. مجلد.
 گوی و چوگان - به خط شاه طهماسب ماضی. چهار ورق در اول مصور سرلوح دار و
 چند مجلس نیز در میانه مصور. متن کاغذ طفرائی، حاشیه کاغذ الوان افشان. جلد مقوی
 تیماجی، بیرون نقاشی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.
 خسرو و شیرین. مجدول، مذهب دو صفحه در اول سرلوح دار و در میانه چند جا
 سرلوح دارد. متن کاغذ هندی افشان و حاشیه ایضاً الوان و افشان. جلد مقوی تیماجی،
 متن کنج مطلس ضربی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.
 یوسف و زلیخا. مجدول، مذهب، سرلوح دار، در پشت ورق اول نیز سرلوح دارد
 به خط سلطان محمد خندان. جلد مقوی تیماجی ساده، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار
 مشبک مع لفافه. مجلد.

شاهنامه ۷ مجلد

به خط نستعلیق. کاغذ دولت آبادی. مجدول، مذهب، مصور در اول دو صفحه تمام
 سرلوح. جلد مقوی تیماجی. بیرون مطلس ضربی بند رومی حاشیه به شرح ایضاً، اندرون
 متن کنج ترنجدار حاشیه مطلس ضربی لفافه دار. مجلد.
 ایضاً. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار دو صفحه اول، مصور. متن کاغذ خطائی
 حنایی، حاشیه کاغذ سفید. جلد مقوی نقاشی مصور، اندرون ترنجدار مشبک. مجلد.
 ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. ضخیم. جلد مقوی تیماجی، متن کنج حاشیه
 مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.
 ایضاً. مذهب، سرخی، سرلوح دار، مصور در اول و آخر دو صفحه جنگ گاه و
 صفحه اول افتاده. جلد مقوی تیماجی سیاه ساده.
 ایضاً. مذهب، مجدول. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار ضربی،
 اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.
 ایضاً. مجدول، مذهب، مصور صفحه اول افتاده. جلد مقوی، متن و حاشیه مطلس
 ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.
 ایضاً. مذهب، مجدول، سرلوح دار، مصور دو سه ورق از آخر افتاده. جلد مقوی
 ساغری سیاه، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.

تيمورنامه ۹ جلد

به خط نستعليق. مجدول، مذهب، سرلوح دار، متن و حاشيه افشان متن كاغذ خطائي، حاشيه هندي ميان متن حاشيه الوان، به خط محمود بن اسحق شهابي. جلد مقوي تيماجي، متن حاشيه منبت، اندرون تمام ترنجدار مشبك مشهور به هاتفي لفافه دار. مجلد.

مسمي به ظفرنامه. مجدول، مذهب، سرلوح دار. كاغذ ازميري به خط وحيدالدين حسيني. جلد مقوي سياه ساده. مجلد.

ايضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. كاغذ ازميري. جلد مقوي، متن كنج ترنجدار، اندرون ساده مع لفافه. مجلد.

مسمي به هاتفي. مجدول، مذهب، سرلوح دار تيماجي، حاشيه سرخ مصور مشجر به طلا تحرير. جلد مقوي تيماجي نقاشي، حاشيه مكتب، اندرون متن كنج ترنجدار مشبك مع لفافه. مجلد.

ظفرنامه به خط نسخ. مجدول سرخي. جلد مقوي تيماجي ساده ترنجدار. مجلد. ايضاً ظفرنامه. مجدول، مذهب، سرلوح دار به خط سلطان محمد كاتب. جلد مقوي تيماجي. مجلد.

ايضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن كاغذ خطائي افشان به طلا به خط محمد بن ملامير. جلد مقوي تيماجي، بيرون متن حاشيه مطلّس ضربي، اندرون ساده. مجلد. ايضاً. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. دو صفحه در اول سرلوح و يك ورق نيز مصور كاغذ ازميري به خط ابراهيم زرگر. جلد مقوي تيماجي، متن كنج ترنجدار مشبك مع لفافه. مجلد.

ايضاً. نستعليق به خط مير علي حامي. مجدول، مذهب، سرلوح دار. كاغذ ازميري. جلد مقوي تيماجي، بيرون متن حاشيه نقاشي، اندرون كاغذ افشان مع لفافه مجلد. ۲۷ مجلد.

..... ۵ مجلد.

..... ۴ مجلد.

به خط نستعليق. كاغذ ازميري. جلد مقوي ساغري ساده. مجدول، مذهب، سرلوح دار به خط سليمان، اندرون طلا متن مشبك. مجلد. جلد اول به خط نستعليق. كاغذ ازميري. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوي،

بیرون ساغری سرخ، اندرون تیماجی. مجلد.

ایضاً. کاغذ دولت آبادی. جلد مقوی تیماجی، اندرون و بیرون ساده. مجلد.

جلد دوم به خط ایضاً مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ هندی. جلد مقوی، بیرون ساغری ساده، اندرون تیماج ساده لفافه دار. مجلد.

به خط نسخ و نستعلیق. جلد مقوی تیماجی سرخ ساده، اندرون ایضاً. مجلد.

ایضاً به خط نسخ. مجدول، مذهب. کاغذ دولت آبادی. جلد مقوی تیماجی، اندرون مشبک. در پشت ورق اول مهر مذهب مکتب دارد. مجلد.

جلد سوم و چهارم به خط ایضاً. مجدول، مذهب. کاغذ اکلیری سرلوح دار. جلد مقوی ساغری، اندرون تیماجی لفافه دار. مجلد.

ایضاً به خط نسخ. مجدول سرخی. ضخیم. جلد مقوی تیماجی، بیرون و اندرون ضربی ساده. مجلد.

جلد پنجم به خط ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون ساغری ساده، اندرون تیماج لفافه دار. مجلد.

حافظ ابرو. به خط نستعلیق. کاغذ اکلیری که انتها ندارد. جلد مقوی تیماجی، بیرون و اندرون ساده به قطع بزرگ لفافه دار. مجلد.

روضة الاحباب به خط نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی لفافه دار. مجلد.

اسرارالابرار. ایضاً به خط غیاث الدین. کاغذ دولت آبادی. جلد مقوی تیماجی ساده، اندرون کاغذ سفید. مجلد.

مطلع الانوار. ایضاً کاغذ از میری. جلد تیماج مقوی ساده، اندرون. کاغذ سفید مجلد.

خیرالبشر جلد دوم. نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی ساده. مجلد.

مرزبان نامه. به خط نسخ و نستعلیق. مجدول، کاغذ از میری، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی ساده. مجلد.

ثواب تسبیح ۷ مجلد.

مثنوی مولای روم ۷ مجلد

تاریخ. مشتمل بر ذکر سلاطین سلف و شکل اقلیم سبعة. نستعلیق، مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ هندی. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلس، اندرون ساده

لفافه دار. مجلد.

مثنوی مولای روم ۳ مجلد.

تاریخ ائمه معصومین علیهم السلام ۲ مجلد

نستعلیق. حاشیه مکتب. مجدول، مذهب، دو سه سرلوح دار و کاغذ هندی، جلد

تیماج لفافه دار. مجلد.

نستعلیق. مجدول، مذهب، مصور. دو صفحه سرلوح دار. کاغذ طغرائی. جلد مقوی

تیماجی. بیرون نقاشی، متن کنج ترنجدار مصور، اندرون مطلّس ضربی، متن کنج

ترنجدار مشبک. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، مصور، دو صفحه سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، بیرون،

متن حاشیه مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مطلّس. مجلد.

ایضاً. مجدول سرخی، کاغذ دولت آبادی. جلد مقوی، اندرون، بیرون تیماجی

لفافه دار. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی سرخ تیماجی لفافه دار.

مجلد.

تاریخ شاه اسماعیل علیه الرحمة. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ الوان افشان،

حاشیه شرح ایضاً. از آخر یک ورق افتاده. جلد مقوی تیماجی. متن کنج حاشیه ترنجدار

مطلّس ضربی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

جواهر الاخبار به خط نستعلیق، کاغذ اکلیری. جلد تیماج، متن کنج ترنجدار مطلّس

ضربی لفافه دار، اندرون مشبک به خط بوداق منشی. مجلد.

تاریخ چنگیزی ۲ مجلد

به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ کشمیری. جلد مقوی تیماجی

بیرون نقاشی، اندرون کاغذ افشان لفافه دار. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب. کاغذ سمرقندی. سرلوح دار. جلد مقوی، متن کنج ترنجدار

مطلّس ضربی. مجلد.

تذکرۃ الشعراء ۲ مجلد

نستعلیق به خط کمال الدین. مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون کاغذ ابری لفافه دار. مجلد.
ترکی نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ طفرائی، حاشیه کاغذ سفید افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون تیماجی ساده لفافه دار مجلد.

دیوان خاقانی و غیره

خاقانی ۲ مجلد.

نستعلیق. مجدول، مذهب. بعضی از حواشی آن مکتب سرلوح دار. جلد مقوی ساغری، بیرون و اندرون ترنجدار. مجلد.
ایضاً. نستعلیق، سرلوح به سرخی نوشته شده متن و بعضی از حاشیه مکتب. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون ایضاً کنج ترنجدار مشبک مجلد.

اهلی ۲ مجلد

مجدول، مذهب، سرلوح دار، از اول الی آخر در دو صفحه سرلوح به طلا. جلد مقوی تیماجی، بیرون و اندرون مطلّس ضربی، اندرون کنج ترنجدار مشبک به خط هدایت الله کاتب شیرازی. مجلد.

مجدول. مذهب کاغذ سمرقندی. جلد مقوی تیماجی مجلد.

کمال اسماعیل ۲ مجلد مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار ضربی، اندرون متن مشبک لفافه دار مجلد.

مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی سیاه، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

خواجه حافظ شیرازی. به خط نستعلیق. مجدول، مذهب. به خط شاه محمود نیشابوری، سرلوح دار که در ابتدا غزلیات سرلوح دارد. کاغذ از میری. جلد مقوی ساغری سفید، بیرون ترنجدار مطلّس کنج ایضاً، اندرون کنج ترنجدار مشبک مجلد.

ملانظام اشترآبادی. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. کاغذ از میری. مشتمل بر

چند مجلس غزوات حضرات. جلد مقوی تیماجی سیاه ساده. مجلد.
مهر و وفا. مجدول. مذهب. سرلوح دار دو صفحه. کاغذ خانبالغ، حاشیه الوان افشان
میان، متن حاشیه ایضاً. کاغذ الوان. جلد مقوی ترنجدار تیماجی سرخ، متن کنج ترنجدار
ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.
عماد فارسی. به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار جلد مقوی تیماجی ساده
لفافه دار. مجلد.

...؟ نستعلیق. جلد مقوی تیماجی سیاه ساده. مجلد.
کلیات نزاری. که جای بسم الله به سرخی نوشته شده. کاغذ از میری. جلد مقوی
تیماجی ساده. مجلد.

خلاصه الاخبار ۲ مجلد

مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ طفرایی. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار
مطلس ضربی، اندرون ایضاً متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.
نستعلیق. مذهب، مجدول، سرلوح دار چهار صفحه در اول سرلوح دار، مصور
مجلس طرب، کاغذ از میری افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلس ضربی،
اندرون متن کنج ترنجدار مشبک نقاشی لفافه دار. مجلد.

تذکره ۲ مجلد

شاه طهماسب ماضی علیه الرحمة. بیاض. نستعلیق به خط علی رضا عباسی. مصور،
مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلس ضربی،
اندرون متن حاشیه مشبک دو سه ورق مغشوش شده. مجلد.
... نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلس ضربی،
اندرون تیماجی ساده لفافه دار. مجلد.
کلیات خواجه عماد فقیه. به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. دو صفحه
اول نیز سرلوح دارد. جلد مقوی تیماجی ساده. مجلد.
ذخیره خوارزم شاه. ضخیم. مجدول به سرخی، به خط نسخ نستعلیق. جلد مقوی
تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون تیماجی ساده لفافه دار. مجلد.

مطلع السعدین. به خط نستعلیق. کاغذ از میری. ضخیم. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار ضربی، اندرون ساده مع لفافه. مجلد.

تاریخ توکی. ضخیم. مجدول سرخی، چند صفحه در پشت کتاب دایره کشیده اسم ولایت نوشته شده. جلد مقوی تیماجی ساده، بیرون سرخ. مجلد.

کیمیای سعادت. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

ظفرنامه. مجدول، مذهب، دو صفحه اول سرلوح دار. کاغذ دولت آبادی. نستعلیق به خط مرشد کاتب. جلد مقوی، بیرون ساغری سیاه متن ضربی حاشیه مطلس، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

مشهد الشهدا. نستعلیق به خط امامعلی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن ترنجدار مذهب سرخ، اندرون تیماج. مجلد.

بدایع الصنایع. در علم عروض. مجدول، مذهب. کاغذ طفرائی. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن ترنجدار، اندرون کاغذ ابری لفافه دار. مجلد.

تاریخ عالم آرا. مشهور به تاریخ شاه اسماعیل. نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار، ورق کاغذ سرخ مهر مکتب به طلا. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون ایضاً تیماجی متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

بهجة المناهج. نستعلیق به خط مرشد. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن حاشیه مشبک طلا تحریر لفافه دار. مجلد.

روضة الاحباب. نستعلیق. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی، بیرون تیماجی ساده، اندرون تیماجی ساده لفافه دار. مجلد.

ضیاء العلوم به خط نسخ. مجدول به سرخی و سیاهی، سرلوح دار، صفحه اول مندرس شده در پشت مهر مکتب طلایی دارد. جلد مقوی تیماجی ساده، متن کنج ترنجدار، اندرون تیماجی ساده. مجلد.

خسرو دهلوی ۷ مجلد

نستعلیق به خط سلمان. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی مطلس

ضربی، متن کنج ترنجدار حاشیه ایضاً مطلس ضربی مکتب، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، دو ورق در اول سرلوح دار، به خط شاه محمد نیشابوری، مصور. جلد مقوی، بیرون نقاشی، اندرون تمام متن حاشیه مشبک. مجلد.

ایضاً. کلیات خسرو. نستعلیق، مجدول، مذهب، سرلوح دار، متن حاشیه مکتب به خط محمود کاتب. جلد مقوی تیماجی ترنجدار ساده. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، متن افشان چلیپا نوشته شده. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی مطلس ضربی، اندرون متن حاشیه مشبک. مجلد.

ایضاً. مجدول، مذهب، مصور، دو ورق اول تمام سرلوح. کاغذ از میری به خط منعم الدین. جلد مقوی، بیرون مطلس ضربی حاشیه ایضاً. اندرون ایضاً مطلس ضربی، متن کنج حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

ایضاً. به خط غیاث الدین. مجدول، مذهب، حاشیه مکتب. کاغذ اکلیری، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی مجلد.

ایضاً. متن حاشیه مکتب. در اول سه سطر به سرخی نوشته شده. ضخیم. جلد ساغری، متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

دیوان شاه خطائی و غیره ۳۳ مجلد

دیوان شاه خطائی علیه الرحمة. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی. تیماجی، متن کنج حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

منتخب دیوان. خسرو. مجدول، مذهب، دو صفحه اول سرلوح دار. متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان و افشان. جلد تیماجی، بیرون متن حاشیه نقاشی مصور، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.

شیرین و خسرو ۲ مجلد

مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان به طلا تحریر، نقاشی، مصور، به خط باباشاه. جلد مقوی تیماجی مطلس ضربی، اندرون تیماج ساده لفافه دار. مجلد.

به خط میرعلی. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. متن کاغذ هندی، حاشیه طغرای افشان الوان. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار، اندرون تیماجی متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.

دل حسن ۲ جلد

نستعلیق به خط فتاح نیشابوری. مجدول، مذهب، مصور، متن کاغذ زرد افشان، حاشیه سفید افشان. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار ضربی، اندرون ایضاً ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

نستعلیق به خط محمود نیشابوری. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ سرخ افشان، حاشیه سفید افشان. جلد مقوی تیماجی بیرون ساده، اندرون کاغذ آبی لفافه دار. مجلد.

دیوان شاهی ۳ مجلد

به خط خندان. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مصور. متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی، اندرون کاغذ افشان لفافه دار. مجلد.
مجدول، مذهب، سرلوح دار که رباعیات آن چلیپا نوشته شده. کاغذ الوان افشان. جلد مقوی نقاشی مصور، اندرون سرخ ایضاً متن کنج نقاشی لفافه دار. مجلد.
نستعلیق به خط سلطان محمد خندان. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ طغرای. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

گوی و چوگان ۳ مجلد

به خط محمود بن اسحق. مجدول، مذهب، دو صفحه سرلوح دار. متن کاغذ از میری، حاشیه افشان الوان. جلد مقوی، بیرون تیماجی ساده، اندرون متن کنج ترنجدار مع لفافه دار. مجلد.

نستعلیق به خط محمود. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مشتمل بر چند سرلوح. کاغذ هندی، متن حاشیه افشان. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون

ایضاً متن کنج ترنجدار لفافه دار. مجلد.

نستعلیق. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. متن کاغذ هندی، حاشیه طغرائی الوان افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن مصور نقاشی، حاشیه مکتب، اندرون تیماجی، متن کنج ترنجدار مشبک نقاشی لفافه دار. مجلد.

روضة عین القضا. نستعلیق به خط سلطانعلی. مذهب، سرلوح دار، دو صفحه در اول تمام سرلوح. کاغذ خانبالغ. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار، اندرون تیماجی، متن کنج ترنجدار به طلا تحریر لفافه دار. مجلد.

منتخب حدیقه حکیم سنائی به خط شاه محمود. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ آبی، حاشیه الوان، نقاشی به طلا تحریر. جلد تیماجی، بیرون متن حاشیه نقاشی مصور، اندرون ایضاً کنج ترنجدار. مجلد.

چهل حدیث. مجدول، مذهب، سرلوح دار به خط نستعلیق. در هر صفحه سه سطر به طلا و زنگار. جلد مقوی تیماجی، بیرون ساده کنج ترنجدار، اندرون تیماجی متن مشبک. مجلد.

لیلی و مجنون. به خط خوشنویس. مجدول، مذهب، سرلوح دار. دو صفحه مصور، حاشیه کاغذ چهره الوان افشان. جلد مقوی ترنجدار، اندرون ایضاً مشبک لفافه دار. مجلد.

رسالة ملاسلطانعلی. مجدول، مذهب، دو صفحه اول سرلوح دار. کاغذ خانبالغ، حاشیه مصور به طلا تحریر. جلد نقاشی مصور، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه دار. مجلد.

رسالة در نظام. نستعلیق به خط فرید کاتب. مجدول، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، بیرون ترنجدار، اندرون ساده. مجلد.

فرج بعد از شدت. به خط نسخ. مجدول به سرخی. کاغذ هندی. جلد بیرون ساغری سیاه ساده، اندرون تیماج ساده. مجلد.

تعبیر خواب. به خط شیخ. مجدول به سرخی. صفحه اول مفشوش. جلد مقوی تیماجی، متن ترنجدار، اندرون ساده. مجلد.

ابن یمین. مجدول به سرخی. نستعلیق، دو ورق در اول مجدول به طلا، سرلوح دار. کاغذ سمرقندی. جلد مقوی تیماجی، بیرون ترنجدار، اندرون ساده. مجلد.

- ...؟ به خط نستعلیق به خط خانی بن محمد قاسم. مجدول، مذهب. کاغذ اکلیری. جلد مقوی. بیرون ساغری سیاه ساده، اندرون تیماج ساده. مجلد.
- تاج المعاضد. مجدول، مذهب، سرلوح دار. نسخ. به خط محمد حسین بن شرف الدین. کاغذ طفرائی. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.
- مجموعه هفت دیوان. مجدول، مذهب. کاغذ هندی. جلد مقوی، بیرون ساغری سفید متن ترنجدار مشبک، اندرون تیماجی ترنجدار مشبک طلایی لفافه دار. مجلد.
- خمسه نظامی. به قطع کوچک. نستعلیق. متن و حاشیه مکتب. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. جلد مقوی، بیرون ساغری سیاه ساده، اندرون تیماج ساده لفافه دار. مجلد.
- دیوان خضرخان. نستعلیق به خط محمد بن ملا میر. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ طفرایی. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی، اندرون ساده، لفافه دار. مجلد.
- یوسف و زلیخا. نستعلیق به خط فرید. مجدول، مذهب، مصور، دو صفحه سرلوح دار، در پشت صفحه اول مهر مذهب دارد. کاغذ طفرایی. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.
- دیوان عصمت: نستعلیق مجدول مذهب، سرلوح دار. کاغذ طفرایی. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون تیماجی متن کنج ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد. تا اینجا.
- دیوان خاقانی. نستعلیق. مجدول، مذهب متن حاشیه مکتب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن حاشیه مشبک به قطع کوچک لفافه دار. مجلد.
- فرهاد و شیرین. به قطع کوچک. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مصور. کاغذ متن هندی سرخ افشان، حاشیه کاغذ زرد. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلّس ضربی، اندرون تیماجی، متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.
- قران السعدین. به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، دو صفحه تمام سرلوح. کاغذ طفرایی. جلد مقوی تیماجی بیرون، متن کنج ترنجدار، اندرون کاغذ افشان مع لفافه. مجلد.

فردوسی و غیره ۲ مجلد

فردوس التواریخ به خط نسخ و نستعلیق. کاغذ از میری. جلد مقوی، بیرون ساغری سیاه ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون تیماجی ساده. مجلد.
روضة الشهداء. به خط نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ هندی. جلد مقوی، بیرون ساغری مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار تیماجی مشبک لفافه دار. مجلد.

کلیات سعدی و غیره ۱۴ مجلد

کلیات سعدی ۱۱ مجلد

نستعلیق به خط شاه محمود کاتب. مجدول، مذهب، سرلوح دار دو صفحه اول تمام سرلوح. جلد تیماج بیاضی سرخ. کاغذ از میری. مجلد.
ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مصور. کاغذ از میری. جلد مقوی نقاشی مصور، اندرون به شرح ایضاً به خط باباشاه. مجلد.
ایضاً. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ از میری. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن کنج ترنجدار مشبک. مجلد.
ایضاً. مجدول، مذهب، مصور، دو صفحه اول تمام سرلوح دار، به خط فرید، جلد مقوی تیماجی، بیرون ساده، اندرون متن کنج ترنجدار ضربی مشبک. مجلد.
ایضاً. مجدول به سرخی، کاغذ کهنه. جلد مقوی ساده، به خط عبدالله بن حسین. مجلد.

ایضاً گلستان. به خط عسرجلی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوی متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون متن و کنج ترنجدار مشبک. مجلد.
بوستان. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن و حاشیه الوان افشان. کاغذ هندی. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار ضربی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک. در زیر وقف مهر برنجی نقاشی دارد. یک ورق از آخر افتاده. مجلد.
ایضاً بوستان. نستعلیق به خط محمد حسین حسینی. متن خطائی، حاشیه از میری. مجدول، مذهب، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، بیرون ترنجدار، اندرون ساده. مجلد.
ایضاً. بوستان به قطع کوچک. مجدول، مذهب، سرلوح دار، دو ورق در اول چندین

جا سرلوح دارد. متن کاغذ خطائی، حاشیه از میری الوان افشان. جلد مقوی تیماجی، متن و حاشیه تمام ضربی، اندرون متن و حاشیه تمام مشبک بند رومی لفافه دار. مجلد. ایضاً بوستان. نستعلیق به خط باباشاه. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ هندی افشان، حاشیه ایضاً الوان افشان. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار، اندرون ایضاً متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

انتخاب بوستان. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان افشان به رنگهای مختلف، میان حاشیه ایضاً کاغذ افشان. جلد مقوی تیماجی، اندرون متن نقاشی حاشیه مکتب به سفیداب، اندرون متن کنج ترنجدار ضربی حاشیه مشبک مع لفافه. مجلد.

سبحة جامی و غیره ۳ مجلد

منتخب مولانا جامی، مجدول، مذهب، سرلوح دار، ابتدای هر غزل سرلوح دارد. به قطع کوچک. وزن ثقیل دارد. جلد مقوی مصور حاشیه دو سطر مکتب، اندرون متن کنج ترنجدار ضربی متن نیز منبت به طلا به انفصال جلد. مجلد.

شاهنامه هاتفی. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ طفرایی. نستعلیق به خط یاری کاتب. جلد مقوی تیماجی، متن کنج حاشیه مطلس ضربی، اندرون متن کنج حاشیه مشبک لفافه دار. مجلد.

نودونه نام. مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ الوان، حاشیه ایضاً الوان افشان مابین حاشیه متن کاغذ سرخ نقاشی. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی، اندرون متن کنج حاشیه ترنجدار مشبک مع لفافه. مجلد.

رسالات ۹ مجلد

نستعلیق به خط میراحمد حسینی. مجدول، مذهب، سرلوح دار، مصور. متن کاغذ طفرایی سفید افشان به طلا، حاشیه ایضاً کاغذ آبی نقاشی مصور به طلا، مابین متن حاشیه کاغذ سرخ زرد نقاشی به طلا. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون کاغذ ابری لفافه دار. مجلد.

نستعلیق به خط شاه محمود. مجدول، مذهب، سرلوح دار، هر صفحه سرلوح دارد.

متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان افشان ما بین متن، حاشیهٔ ایضاً کاغذ نقاشی به طلا اول و آخر کاغذ سرخ. جلد مقوی تیماجی، بیرون متن حاشیه نقاشی، اندرون تیماجی متن کنج ترنجدار مشبک لفافه دار. مجلد.

نستعلیق. مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ متن خطائی، حاشیه ابری الوان محرر به طلا. آخر افتاده. جلد مقوی، بیرون کاغذ سبز افشان، اندرون کاغذ ساده. مجلد.

رسالهٔ باهیة. نستعلیق، مجدول، مذهب، سرلوح دار. کاغذ طغرائی. جلد مقوی تیماجی سرخ، بیرون ترنجدار، اندرون ساده مجلد.

رساله قصیده. به خط ملا مالک. چهار ورق مجدول، مذهب، سرلوح دار. متن کاغذ الوان، حاشیه ایضاً الوان افشان. جلد مقوی، بیرون کاغذ سبز افشان، اندرون کاغذ سرخ افشان لفافه دار. مجلد.

احادیث صد کلمه. هفت ورق. مجدول، مذهب، سرلوح دار، هر صفحه سه سطر جلی نوشته شده. متن کاغذ الوان، حاشیه ایضاً الوان افشان. جلد مقوی، بیرون کاغذ سبز افشان، اندرون کاغذ سفید افشان. مجلد.

رسالهٔ ده نام. ابن عماد. نستعلیق به خط سلطان محمد نور. مجدول، مذهب متن کاغذ خطائی، حاشیه الوان افشان، مابین متن حاشیه ایضاً الوان. جلد مقوی، بیرون و اندرون تیماجی ساده لفافه دار. مجلد.

قصیدهٔ عربی. نستعلیق به خط محمود بن نظام. مجدول، مذهب، سرلوح دار. هفت ورق به قطع کوچک. جلد مقوی، بیرون تیماجی، اندرون کاغذ ابری لفافه دار. مجلد. شاه و درویش. مجدول، مذهب، مصور، سرلوح دار. متن کاغذ خطائی، حاشیه چهرهٔ افشان. جلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی متن کنج ترنجدار مطلّس ضربی، اندرون تیماجی متن کنج مشبک لفافه دار. مجلد.

مربع ۲۲۴ ورق

به خط نسخ و نستعلیق و ثلث. مجدول، مذهب. حاشیه الوان. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار، اندرون تیماجی ساده لفافه دار. ۳۸ ورق.

به خطوط مختلف به خط خوشنویسان. مجدول، مذهب، حاشیه دار. کاغذ الوان افشان، مصور، سرلوح دار. جلد مقوی تیماجی، متن کنج ترنجدار حاشیه مطلّس ضربی،

اندرون ایضاً مشبک نقاشی. ۶۲ ورق.

مجدول، مذهب به خط خوشنویسان. حاشیه الوان افشان نقاشی به طلا و عکس، دو صفحه اول مصور تمام سرلوح. مجلد مقوی تیماجی، بیرون نقاشی مصور مشجر، اندرون تیماجی متن کنج ترنجدار مشبک الوان شیرازه مندرس شده. ۳۶ ورق. به خطوط مختلفه به خط خوشنویسان. مجدول مذهب، مصور، سرلوح دار، حاشیه الوان افشان چسبانده. جلد مقوی تیماجی، متن حاشیه مطلس ضربی، اندرون تیماجی متن حاشیه مشبک لفافه دار. ۶۸ ورق.

خریده نستعلیق. به خطوط خوشنویسان، مجدول، مذهب که در حواشی اوراق به خطوط خفی نوشته شده، سرلوح دار، مصور، جلد ساغری، بیرون متن کنج ترنجدار مطلس ضربی، اندرون تیماجی سرخ ایضاً متن کنج ترنجدار مشبک. ۲۰ ورق.

طلا آلات ۱۰۰ عدد

پنجره که در اصل گنبد مبارک نصب است مع دو عدد حلقه ریزه که در تحت آن پولک نصب است و چهارچوبه و آستانه، سکه طلا گرفته ۱۳ عدد پولک سکه پنجره ۸ پارچه در چهارچوبه و آستانه در تاخت رومیه شوم ولزگی برطرف گردیده موافق برآورد تخمیناً موازی ۵۰ برطرف گردیده.

قبه که در حین استیلای رومی مرحوم متولی سابق همراه خود به گیلان برده بود، ثانیاً حسب الرقم مبارک مقرر شده که به مرحوم محمد قلیخان سپارد و بعد فوته بعد از ممیزی داخل آستانه مقدسه و در صندوق مبارک نصب است. ۶ عدد.

بزرگ نقره مطلا مشتمل بر هشت عدد، برنج طلا مرصع به فیروزه و یاقوت و لعل براین موجب. عدد.

فیروزه: دانه ۳۰ عدد، ریزه ۲۹ عدد

یاقوت: دانه ۱۹ عدد، ریزه ۲۰ عدد

لعل سوراخدار ۲ عدد

کوچک نقره مطلا مشتمل بر هشت عدد، برنج طلا مرصع به فیروزه و یاقوت و لعل. عدد.

فیروزه: دانه ۳۳ عدد، ریزه ۳۳ عدد

یاقوت: دانه ۱۹ عدد، ریزه ۱۹ عدد

لعل ایضاً دو عدد

کوچک سرخ ایضاً عدد

فیروزه: دانه ۱۸ عدد، ریزه ۳۲ عدد

یاقوت: دانه ۲۰ عدد، ریزه ندارد

لعل سوراخدار دو عدد، شبه دولای عدد

کوچک سرخ ایضاً عدد

فیروزه: دانه ۱۸ عدد، ریزه ۳۲ عدد

یاقوت: دانه ۱۸ عدد، ریزه ۱۶ عدد

لعل سرخ ایضاً دو عدد

کوچک مشتمل بر هفت عدد برنج مرصع به یاقوت و فیروزه

فیروزه: دانه ۱۹ عدد، ریزه ۳۵ عدد

یاقوت: دانه ۱۹ عدد، ریزه ۱۹ عدد

نقره آلات

۷ زوج ۱۱ عدد ۱۰۰ مثقال

دروب ۶ زوج

که در صحن سیم واقع است، تنکه نقره بند رومی بالا و پایین ترنجدار مکتب به اشعار که یکصد و هفتادونه عدد گل میخ دارد نصب است، تخمیناً ربع درباب مذکور از قرار ممیزی میرزا عبدالله ممیز رومیة شومیه شکسته برده‌اند، در موقتی را ملاحظه در مزبور بنا را به تقریر عالیحضرت ملا محمد طاهر گذاشته شد. زوج.

که در کفش کن واقع است مشهور به درب ذوالفقار خان، تنکه نقره‌ای دو محرابدار که زیر تاریخ نقش شکسته مشتمل به درب کوچک دیگر که در میان آن نصب است مع حلقه بزرگ که در کوچک نصب شده مع چهارچوبه و دو عدد جفت و دو عدد جفت ریزه آن را رومیة شکسته برده‌اند. زوج

که در دارالحفاظ واقع است مشهور به درب خدمه، تنکه نقره‌ای بند رومی

چهارچوبه نقره گرفته تخمیناً ۴... تنکه نقره آن شکسته. زوج
که در صفحه دارالحفاظ واقع و مکان متولیان است، مشتمل بر هشت نقش ترنج
طولانی مکتب به تاریخ و ایات میان ترنج برجسته منبت اصل درب باز نقش شده مع دو
عدد جفت ریزه و چهارچوبه تنکه نقره گرفته و چهار عدد گل میخ نقره از موقوفات
قلیج خان طالش. زوج

که در گنبد روبروی صندوق مبارک نصب است، مشهور به در آله ویردی خان
مشتمل بر چهار ترنج که در فوق و تحت آن نقش است منبت به اشعار محرابدار ترنج
مطالع یک عدد جفت و دو عدد حلقه زنجیر... و چهارچوبه تنکه نقره که یک عدد
جفت نقره آن شکسته و چهارگل میخ. زوج

درب تنکه نقره گرفته ترنجدار که شش عدد تنکه برنج برجسته مشبک مکتب دارد
مع دو عدد جفت ریزه نقره که سه طرف چهارچوبه تنکه نقره گرفته و یکی چوب و در
دماغه درب سه برنج مشبک و سه عدد میخ بزرگ حبابی نصب است در روضه شاه
اسماعیل علیه الرحمه. زوج

نعلبک و غیره

نعلبک که در چهار گوشه و وسط صندوق مبارک است ۸ عدد.
موافق نسخه میرزا عبدالله ۴ عدد که در این وقت ملاحظه شده ابواب جمع می گردد ۴
عدد.

پنجره. که در میان شاه نشین و دارالحفاظ نصب است مع یک زوج درب پنجره تنکه
نقره گرفته و چهارچوبه به شرح ایضاً که در طره آن سه عدد مداخل شکسته و مفقود
است و سه پارچه ما بین طره شکسته و یک پارچه دیگر در کنار چهارچوبه شکسته
تخمیناً ۸۰... از نقره مذکور شکسته و برطرف شده. عدد

معجز. محرابدار که در مدرس سلطان العارفین شیخ صدرالدین علیه الرحمة نصب
است که مشتمل بر چهار قبه بوده، بعد از ممیزی میرزا عبدالله یک قبه آن را دفعه ثانی
که رومی آمده برده اند و چهارچوبه هایی که نقره گرفته مکتب که یک خانه چهارچوبه را
مع دو پارچه تنکه مکتب در محراب چهارچوبه نقش بوده رومیة شومیه قبل از ممیزی
برده بوده اند. عدد

شبکه نقره که یک طرف صندوق اعلیحضرت نواب جنت مکان شاه اسماعیل
علیه الرحمه نصب است. ۱۰۰ مثقال
طول مطلا که در گنبد مبارک اعلیحضرت شیخ علیه الرحمه نصب است مشتمل بر سه
قبة که دو قبة مس مطلا و یک قبة دیگر نقره... مطلا بر یکدیگر وصل است تخمیناً ورق
نقره ۷۰ مثقال. عدد

برنجینه آلات

... دو عدد

مشبک مشتمل بر هشت عدد صراحی و هشت عدد پایه و دو عدد زنجیر. عدد ایضاً
به شکل مزبور شکسته. عدد

شمعدان ۲۵ عدد

موافق نسخه ممیزی ۱۵ عدد که حال ملاحظه شد ۱۰ عدد

دولوله ۷ عدد

بزرگ ۳ عدد کوچک ۳ عدد صدف نشان عدد

یک لوله ۱۵ عدد

مشبک دو عدد بزرگ ساده ۳ عدد نقره کوچک دو عدد میانه و کوچک ۷ عدد

کوچک بعد از ممیزی وقف شده دو عدد پای شمعدان شکسته ۳ عدد

پیه سوز ۷ عدد.

سر لاله دار دامن دار دو عدد طولانی ۵ عدد

سر لاله هندی خیاره مکتب عدد ایضاً عدد لاله دار عدد بی لاله بعد از ممیزی پیدا

شده عدد

آفتابه لگن هندی ۱۴ عدد.

درست ۵ عدد شکسته ۹ عدد، آفتابه عدد، لگن ۴ عدد، آفتابه ۵ عدد، لگن ۴

عدد... معه زیر جا دو دست

مقراض ۹ عدد.

درست ۲ عدد شکسته ۸ عدد

... کوچک ۲ عدد

... ۳ عدد

به شکل ترنج دو عدد به شکل پنجه یک عدد
زلفین دهن ... میان ... عدد ایضاً کوچک عدد
مسینه آلات ۱۲۷ عدد

... طولانی مشتمل بر چهار عدد، لوله صراحی و چهار عدد، پایه مع یک دسته زنجیر
عدد

قرغان ۷ عدد

... ۱۸ عدد ... ۲۲ عدد ... ۱۷ عدد ... ۲۳ عدد

... ۱۱ عدد ... ۱۶ عدد

شمعدان ۲۲ عدد

فانوس عدد ایضاً ۱۰ عدد بزرگ عدد کوچک ۱۰ عدد

پایه شمعدان عدد

طوق مس مطلا دو عدد

که در گنبد مبارک اعلیحضرت شاه اسماعیل نورالله مضجعه نصب است مشتمل بر
فرد تاج برنج مطلا و یک قبضه شمشیر مس مطلا که در فوق آن نصب است.

که در گنبد چله خانه مبارکه نصب بود بعد از شکست گنبد مزبور پایین آورده اند
به شکل ترنج که اسم جلالة مبارکه برو مشبک گشته. عدد

طشت. بزرگ هندی یک عدد ۱۴ من

... و غیره ۱۴ عدد

... کوچک و بزرگ دو عدد

سرپوشه قرغان ۳ عدد

درست دو عدد شکسته عدد

طشت ترکی بزرگ عدد

... سه پاره ساخته شده عدد بوشقاب ۳ عدد

... عدد ... عدد

پیه سوز ۲ عدد

میانه عدد کوچک عدد

... ۸۰ عدد

موافق نسخه ۵۴ عدد که ارزیابی آمده ۲۶ عدد
مکتب به طلا عدد ایضاً بزرگ و کوچک ۷۹ عدد
آهن آلات. ۷ عدد ۳۰۰ عدد

سر علم مدور مکتب شکسته ۷ عدد
شمشه آهن که درایام متبرکه شمع چیده می شود در ممیزی میرزا عبدالله داخل نسخه
نموده. ۳۰۰ عدد

ظروف

مقرراً حسب التصحیح که جزو براین اضافه و داخل جمع نشده
چینی آلات و عقیق و یشم موافق نسخه میرزا عبدالله ممیز ۹۱۱ عدد
درست مودار ۷۶۲ عدد مکسور شکسته ۱۵۰ عدد

عقیق و یشم... پیاله ۹ عدد

چینی آلات ۱۰۰۹ عدد

درست مودار ۸۵۹ عدد مکسور شکسته ۱۵۰ عدد

عقیق و یشم... پیاله ۹ عدد

المقرر آنچه حال بازدید و ملاحظه شده بعد از وضع مکسور شکسته که بالکلیه از
حیز انتفاع افتاده بود داخل جمع نگردد. ۹۵۷ عدد
چینی آلات ۹۴۹ عدد.

درشت ۸۵۷ عدد

مهمور ۸۳۵ عدد بی مهر ۲۲ عدد

مودار لب شکسته و پیچدار ۹۳ عدد

مودار ۱۹ عدد لب شکسته و پیچدار ۷۳ عدد لب شکسته ۵۳ عدد پیچدار ۲۰

عدد

... لب شکسته ۴ عدد

... ۱۵ عدد لب شکسته ۹ عدد پیچدار دو عدد مودار ۴ عدد

نعلبکی ۲۴ عدد

مودار ۵ عدد لب شکسته ۸ عدد پیچدار ۵ عدد

کاسه ۲۱ عدد

مودار ۸ عدد لب شکسته ۱۰ عدد پیچیدار ۳ عدد

طاس ...

لب شکسته بی مهر عدد

آفتابه ۸ عدد

مودار بی مهر عدد لب شکسته و لوله شکسته و دسته شکسته ۷ عدد
تنگ ...

لب شکسته ۵ عدد

قلیان ... لب شکسته به شکل فیل دو عدد

پیاله ۸ عدد

مودار عدد لب شکسته ۷ عدد

بوشقاب ... پیچدار

عقیق و یشم ۸ عدد

چینی آلات ۹۴۹ عدد.

... و غیره ۱۷۵ عدد

... ۱۵ عدد

بزرگ ۸ عدد سرپوشدار ۶ عدد بی سرپوش دو عدد

وسط ۷ عدد سرپوشدار ۴ عدد بی سرپوش ۳ عدد

قزغان ۷۷ عدد

بزرگ ۲۵ عدد

سرپوشدار ۱۸ عدد بی سرپوش ۷ عدد

کوچک ۱۳ عدد

سفید ۷ عدد آلا ۱۶ عدد

وسط ۲۳ عدد

کتابی دو عدد

ایضاً ۲۱ عدد

سفید عدد آلا ۱۹ عدد به شکل کدو عدد

به شکل شلغم ۷ عدد دهن نقره گرفته عدد ساده ۵ عدد

سرپوشدار ۴ عدد بی سرپوش عدد

تنگ ۲۰ عدد

لب طلا فیروزه نشان عدد سر نقره مطلا دو دسته دار عدد

لاجوردی دو عدد سایر ۱۶ عدد سرپوشدار ۳ عدد بی سرپوش ۱۳ عدد

... ۴ عدد

غوری: دو دسته دار حلقه دار یک حلقه شکسته عدد سایر دو عدد آبخوری عدد

لگن بزرگ ۳ عدد

غوری یکپا شکسته عدد سایر دو عدد

دیک عدد پایه غوری مشبک عدد

قلیان ۴ عدد

به شکل فیل دو عدد، به شکل جغد عدد، فرح آور به شکل گربه عدد، به شکل نارجیل

عدد سایر ۴ عدد

طاس غوری و آلابغدادی ۵ عدد

سرپوشدار عدد آلابغدادی دو عدد

خیاره عدد ساده عدد

پیاله پایه دار عدد، نمک دان مع سرپوش عدد

... و غیره ۷۷۲ عدد

بزرگ بزرگ ۲۷ عدد

بزرگ بزرگ ۱۲ عدد

لب شکسته عدد درست ۱۱ عدد

ایضاً لب گردان ۷ عدد

لب شکسته عدد درست ۶ عدد

ایضاً غوری ۸ عدد

... بزرگ ۷۴ عدد

لب گردان ۶۰ عدد سایر ۲۴ عدد

وسط ۷۴ عدد

سفید ۵ عدد غوری ۶ عدد لاجوردی لب شکسته عدد آلا بغدادی ۱۵ عدد.
 لب گردان ۴۷ عدد
 کوچک ۱۰۲ عدد
 سفید ۲۴ عدد لب گردان ۱۲ عدد
 ایضاً ۱۲ عدد غوری ۴ عدد لاجوردی عدد سایر ۳ عدد آلا بغدادی ۵۰ عدد
 نقاشی ۲ عدد ایضاً عدد سایر ۴۷ عدد لب گردان آلا بغدادی ۲۴ عدد
 ... ۶۴ عدد
 آلا بغدادی ۲۲ عدد سفید ۳ عدد لب گردان ۳۹ عدد
 کاسه ۴۲ عدد
 بزرگ شربت خوری ۲۳ عدد
 سفید ۴ عدد غوری ۲ عدد آلا بغدادی ۱۷ عدد
 وسط ۱۹ عدد
 سفید بیرون نقاشی به طلا تحریر عدد سفید ساده عدد سایر ایضاً ۱۷ عدد
 شاه کاسه ۱۴۶ عدد
 میانه ۶۹ عدد
 سفید کنار طلا گرفته بزرگ و کوچک دو عدد غوری ۳ عدد
 اندرون ساده سفید بیرون نقاشی مصور ۶ عدد ایضاً بیرون و اندرون نقاشی عدد
 اندرون بیرون نقاشی آبی سرخ مصور ۳ عدد لاجوردی عدد بیرون... ۲ عدد بیرون
 نقاشی آبی مصور ۱۱ عدد آلا بغدادی ۳۰ عدد مکتب کوچک ۱۰ عدد
 کوچک ۷۷ عدد
 آلا بغدادی ۸۴ عدد سفید ۳۱ عدد زرد ۲۲ عدد لب شکسته عدد سایر ۲۱ عدد
 بوشقاب ۱۲۴ عدد
 بزرگ ۱۲ عدد
 سفید ۳ عدد آلا بغدادی ۴ عدد غوری عدد بیرون و اندرون نقاشی ۴ عدد زرد ۱۲
 عدد سبز و فیروزه ۳ عدد همه سرخ حاشیه طلا دار
 سفید ۲۴ عدد... و سفیدی ۵ غوری دو عدد
 کوچک ۶۶ عدد

غورى دو عدد آلابغدادى ۶۱ عدد به شكل ... ۳ عدد
پياله و غيره ۵۹ عدد
پياله ۴۰ عدد
به شكل ... مع سرپوش ۵ عدد
ماست خورى سفيد و زرد و خورى سرنقاشى الالبغدادى ۲۸ عدد
درست ۲۷ عدد لب شكسته عدد
گلاب خورى بزرگ و كوچك ۷ عدد
بزرگ ۶ عدد كوچك عدد
نعلبكي سفيد و آلابغدادى ۱۹ عدد
سرپوشه قزغان و ساير ظروف بزرگ و كوچك ۵۲ عدد
عقيق و يشم... و غيره پياله ۸ عدد
عقيق به شكل كشكول عدد يشم ۵ عدد فادزهر دو عدد منبت به اندام ياس دسته
به شكل ميمون كه سه پايه دارد دو طرف آن به شكل حيوان نقش گشته عدد
به اندام گل سرخ دسته به شكل برگ در ميان ... نصب است. عدد
دسته به شكل اژدر عدد اندرون و بيرون مكتب لب شكسته عدد
دو دسته دارد به شكل حيوان دو عدد به شكل كشكول عدد
مذكور ذيل ۱۷۷ عدد ۳۳ ثوب ۶ زوج فرد ۶۱ زرع نيم ۲۳۰ دانه ۹ پارچه
صندوق پوش و غيره ۵۵ عدد ۵ پارچه ۳۲ ثوب زرع نيم صندوق پوش ۳۲ ثوب
زرع نيم
متعلق به سركار حضرت شيخ عليه الرحمة ۳۱ ثوب زرع نيم
زربفت بوم طلا مكتب به سورة اذاجاء نصرالله بطانه دارايى حرير دامن زربفت
سجاف دارايى ساده مستعمل ثوب
مستعمل مندرس گلابتون دوزى حاشيه مكتب بطانه مثقالى سجاف دارايى ثوب
مستعمل مندرس خطائى زربفت حاشيه ايضاً مكتب بطانه قدك سجاف الوجه دارايى
ثوب
مستعمل ابره مخمل قرمز بطانه حرير ثوب
مستعمل ابره مخمل قرمز ثوب

مستعمل مندرس زربفت سه بطانه حریر ثوب
 مستعمل مندرس از مالیت افتاده زربفت سیه بطانه حریر ثوب
 مستعمل ابره خطائی زربفت بطانه دارایی حریر دو ثوب
 مستعمل خطائی زربفت قرمز بطانه اطلس زرد سجاف دارایی ثوب
 ابره ... گلابتون دوزی سقف ... سردامن ... قرمز بطانه دارایی حریر سجاف زربفت
 دامن بطانه زربفت طلا باف بادله باف ثوب
 مستعمل ابره مخمل قرمز حاشیه مخمل سبز بطانه دارایی سجاف قطنی محرمات از
 مالیت افتاده ثوب

ابره مخمل قرمز حاشیه مخمل سبز بطانه دارایی زرد سجاف دارایی زربفت ثوب
 مستعمل ابره خطائی زربفت قرمز بطانه قدک سجاف دارایی بزرگ و کوچک دو ثوب
 مستعمل ابره مخمل قرمز بطانه دارایی و قدک بعضی از مالیت افتاده ۴ ثوب
 مستعمل مندرس مخمل قرمز ... ابره ثوب
 ابره مخمل سیاه بطانه قدک مندرس از مالیت افتاده ثوب
 مستعمل مخمل سبز ... ابره از مالیت افتاده ثوب
 مستعمل مندرس ابره مخمل سبز بطانه قدک و دارایی دو ثوب
 مستعمل ابره دارایی بطانه قدک زرد سجاف صندل باف ثوب
 مستعمل مندرس ابره مخمل محرمات حاشیه سرخ ایضاً بطانه سفید
 مستعمل ابره ... کبود حاشیه قرمز بطانه قدک کبود ثوب
 ابره ... سبز بطانه قدک ثوب

ابره زربفت خطائی بطانه قدک سجاف الجه مندرس از مالیت افتاده ثوب
 ابره زربفت خطائی محرمات بطانه دارایی زرد از مالیت افتاده مندرس ثوب مخمل
 سبز بی مالیت ... زرع نیم

گلیم گلابتون باف حاشیه مخمل بطانه و سجاف دارایی که قبل از این کلیم بوده ثوب
 متعلق به آستانه سلطان سید جبرئیل علیه الرحمة دامن قلمکار سقف دارایی ثوب
 پرده: ۵۵ عدد ۵ پارچه

خطائی زربفت حاشیه سرخ ایضاً مصور ریشه دار بزرگ مستعمل عدد
 ابره خطائی بطانه دارایی سجاف اطلس زرد مستعمل عدد

ابره زربفت ديباباف حاشيه خطائى محرمات بطانه قدك سجاف صندلباف مستعمل عدد

ابره زربفت بوم ديبابادله حاشيه ايضاً محرمات بطانه قدك سجاف الجه عدد

ابره زربفت فرنگى مستعمل حاشيه زربفت مشجربطانه دارايى سجاف الجه دو عدد

ابره خطائى سبز حاشيه ايضاً خطائى يكي بطانه قدك سجاف الجه يكي بى بطانه دو

عدد

ابره زربفت ديباباف حاشيه خطائى محرمات بطانه قدك سجاف صندلباف مستعمل

عدد

ابره دارايى زربفت حاشيه زربفت مكتب بطانه قدك سجاف الجه عدد

ابره خطائى زربفت زرد حاشيه خطائى بطانه قدك سجاف صندلباف مستعمل عدد

ابره ماهوت گلدوزى متن سفيد حاشيه سرخ بطانه اطلس سجاف قطنى ابرى عدد

ابره مخمل سرخ حاشيه مخمل سبز بطانه قدك سجاف دارايى عدد

ابره مثقالى مكتب مذهب محراب دار بطانه مثقالى سجاف صندلباف عدد

ابره زربفت نيلوفرى حاشيه مكتب محرابدار بطانه دارايى سرخ سجاف اطلس عدد

ابره گلابتون دوزى حاشيه سرخ ايضاً بطانه دارايى سجاف الجه مستعمل مندرس عدد

خطائى زربفت بى حاشيه بى بطانه ... ابره عدد

كتان مشجرباف مستعمل مندرس بطانه قدك بزرگ بزرگ عدد

به شرح ايضاً مندرس حاشيه مكتب متن مشجربطانه ايضاً مندرس بزرگ بزرگ عدد

متن خطائى حاشيه مشجربطانه قدك سجاف صندلباف عدد

زربفت فرنگى متن حاشيه مصور بطانه دارايى مندرس كهنه عدد

محرمات ... زرد مستعمل بطانه قدك مندرس سجاف صندلباف عدد

مخمل شمعى حاشيه مخمل سبز مندرس بزرگ عدد

متن سرخ حاشيه سبز مندرس بزرگ عدد

مندرس مندرس از ماليت افتاده مخمل زربفت قطنى و غيره بى بطانه ۲۷ عدد

جامه كعبه مندرس از ماليت افتاده عدد

جامه كعبه مندرس مستعمل ۳ پارچه

مندرس مندرس شده از ماليت افتاده ۳ عدد

مخمل سرخ مستعمل دو پارچه

جانماز و غیره ۱۲۲ عدد ۶ زوج فرد، ۹ (...) ۶۰ زرع ۲۳۰ دانه ۴ پارچه
جانماز ۲۴ عدد

بوم سرخ محرابدار حاشیه مکتب سفید ریشه ابریشم کرمانی عدد
بوم سرخ محرابدار حاشیه سبز مکتب ریشه ابریشم کرمانی عدد
بوم سبز حاشیه سفید مکتب محرابدار ریشه ریسمان کرمانی عدد
بوم سرخ حاشیه سبز ریشه ابریشم محرابدار مکتب کرمانی عدد
بوم سرخ حاشیه سرخ مکتب محرابدار ریشه ریسمان عدد
بوم شمعی حاشیه سرخ ایضاً جای مهر مکتب ریشه ریسمان کرمانی عدد
بوم سفید مکتب حاشیه سبز محرابدار خراسانی عدد
بوم شمعی حاشیه سبز محراب مکتب خراسانی عدد
متن حاشیه شمعی محرابدار مکتب خراسانی عدد
متن حاشیه لاجوردی محراب مکتب خراسانی عدد
متن سفید حاشیه سرخ محرابدار جای سجده مکتب خراسانی عدد
متن سرخ حاشیه سیاه محراب مکتب خراسانی عدد
متن سرخ حاشیه سفید محراب مکتب ترکی عدد
متن سفید حاشیه مکتب عمل بحرین بطانه قدک عدد
نمد حاشیه مکتب جامی عدد کربلایی مندرس ۷ عدد
نمد مندرس از مالیت افتاده عدد ترکی مندرس سرخ ایضاً عدد
قالی و قالیچه ۵ زوج فرد ۴ پارچه ۱۱ عدد

قالی ۵ زوج فرد ۴ پارچه

بوم قرمز مصور حاشیه منقش حاشیه اندرون سفید بیرون و قرمز ریشه ابریشم تخمیناً
طول ۴ زرع عرض دو زرع زوج

بوم لاجورد حاشیه قرمز تخمیناً طولانی زرع مستعمل فرد
بوم قرمز حاشیه سبز جوشقانی مستعمل طولاً ۱۳ زرع فرد
بوم سبز نقش نیلوفر گلدان حاشیه قرمز طولاً ۱۱ زرع فرد
بوم بنفش نقش نیلوفر خطائی حاشیه اندرون سرخ بیرون زرد اسلیمی مداخل کرمانی

بوم بنفش نیلوفر مصور بند رومی کرمانی طولاً پنج زرع نیم زوج
بوم قرمز مستعمل تخمیناً هفت زرع یکی ترکی یکی ... زرع
قالیچه که از قالیهای بزرگ مندرس باقی مانده ۴ پارچه
قالیچه ۱۱ عدد

ابریشم ابره مخمل مشجر مصور ترنجدار حاشیه قرمز مکتب دو عدد
ابره مخمل مصور حاشیه قرمز مکتب مستعمل از مالیت افتاده دو عدد
گلابتون باف نقش نیلوفر خطائی حاشیه ایضاً بزرگ و کوچک دو عدد
گلیم گلابتون باف ۵ عدد
نقش نیلوخطائی ۴ عدد
بطانه قطنی مستعمل عدد

... الوان که در دور دیوار اندرون گنبد مبارک نصب است طولاً و عرضاً ۶۰ زرع
صفه پوش ابره سدره سرخ بطانه چیت مستعمل مندرس دو عدد
قابلق ۶۱ عدد

زربفت بوم آبی بطانه دارایی عدد
چکین و مخمل ۱۰ عدد
چکین دوخته ۳ عدد مخمل ۷ عدد
... ابره ... سبز حاشیه مداخل کناره نواربطانه نمد مندرس عدد
... ۱۲ عدد

فولاد جوهردار ۱۱ عدد
بزرگ ۴ عدد کوچک ۷ عدد
شیشه دندگی عدد

... ۲۴ عدد موافق نسخه میرزا عبدالله ۱۰ عدد که قبل ازین در اصل نسخه بوده ۴

عدد

ابره شال بطانه نمدکناره نوار که در شاه‌نشین فرش است زوج
ابره ... سبزکناره نوار بطانه نمد الوان که در گنبد مبارک فرش است عدد
ابره ... لاجوردی کناره مداخل بطانه نمدپاره کناره نوار که در پله شاه‌نشین فرش
است عدد

ابره شال بطانه نمد کناره نوار که در دارالحفاظ فرش است دو عدد
 ابره شال بطانه نمد کناره نوار که در ... صفة دارالحفاظ فرش است ۵ عدد
 ابره شال سرخ بطانه نمد که در چینی خانه فرش است ۳ عدد
 پیش انداز ۴۱ عدد

متن زربفت سرخ حاشیه زربفت سبز بطانه ... سبز مستعمل عدد
 اطلس قرمز گلابتون دوزی ۳ عدد
 بطانه مشجر سجاف قطنی محرمات عدد
 بطانه دارایی حریر سجاف ایضاً دو عدد

دست انداز

مخمل سرخ بعضی بطانه دارد بعضی بی بطانه ۸ عدد
 ... ۱۹ عدد

آبنوس خاتم بندی ۳ عدد

بزرگ عدد کوچک دو عدد

نقاشی و چوبی ۲۶ عدد

نقاشی دو عدد چوبی ۲۴ عدد

پیراهن و غیره ۲ عدد ثوب زوج ۲۳۰ دانه

پیراهن ترک سلطان خواجه علی مشهور سیاه پوش مستعمل ثوب

... چرمی سلطان خواجه علی زوج

علم مستعمل مندرس ... جامه کعبه معظمه ریشه ابریشم سبز عدد

صندوقچه صدف عدد

تسبیح ۲۳۰ دانه

خاکی کربلائی ۲۰۰ دانه خوئی ۳۰ دانه

عصا آبنوس و غیره

آبنوس مع سرچوب آهن عدد ایضاً بی سر عدد

صدف نشان عدد

صحیح است، «سک آستان علی طاهر است» (سجع مهر: ملا محمد طاهر)

عالی حضرت فضیلت و کمالات منقبت ملامحمد طاهر رازیده فضله چون در این ایام اختلال اوضاع روزگار چند دفعه تفرقگی به سکنه این ولایت و خدمه سرکار آستانه مقدسه روی داده و ارباب اختیار چند به اینجا آمده هریک چیزی از اجناس و اسباب سرکار هویت مدار تصرف کرده اند، در این وقت که بنده درگاه بازدید اجناس و کتب سرکار نمود نسبت به نسخه [ای] که عالیشان میرزا عبدالله بعد از فتح قلعه اردبیل حسب الامر الاعلی ممیزی کرده بر این موجب قصور و کسور ملاحظه شد. و آن عصمت پناه

طلا

پولک از پنجره که در گنبد مبارک حضرت شیخ علیه الرحمه نصب است دو عدد، شکست در چهارچوبه آستانه پنجره مزبور ۳...
طلا و فیروزه ریزه ۶ مثقال

نقره

... تنکه درب صحن دوم که در سرکار بوده ۵۲۳۹ ...
قندیل کوچک عدد مهر ... حضرت شیخ عدد
سینی کوچک ۱۳۵ عدد

کتب مذهب و مرقع

مجلد ۲۹ مجلد مرقع ۵ ورق

پیش انداز و غیره

پیش انداز عدد قالی دو زوج قالیچه کوچک عدد لعل فادزهر شکسته عدد چینی و

غیره

پیاله فادزهر مرصع عدد تنگ دهن طلا دو عدد

کاسه فیروزه و قلیان به شکل فیل دو عدد

... آنچه ممیز سابق مکسور قلمی نموده در حشو وضع شده ۵۶ عدد

مس

قرغان بزرگ عدد لنگری و سرپوشی قرغان و کفگیر ۵ عدد

مشعل عدد مس شکسته قرغان جام ۲۰ عدد

قدیمی و مخلص این سرکار و از کیفیت و کمیت قصور و کسور مزبور اطلاع تمامی داده است قصور هریک را که چه وقتی و کدام ارباب اختیار برده حقیقت واقعی آن را بدون ابهام قلمی نمایند که استحضاری به هم رسیده از آن قرار ثبت نسخه مزبور گردد.

جای مهر «افوض امری الی الله عبده محمد قاسم الصفوی»

به عرض می‌رساند که در خصوص بعضی اجناس و اسباب سرکار آستانه مقدسه که وکلا سامی در این وقت بازدید نموده نسبت به نسخه میرزا عبدالله مشارالیه که سی سال قبل از این ممیزی شده قصور ملاحظه ... صورت کسور مزبور را مفصلاً قلمی و عرض نماید.

اما کسره طلا و نقره وقتی نادرشاه متوجه تسخیر بغداد و موصل بوده از رومی شکست خورده به ایران مراجعت نموده باز قشون رومی پدید آمده از این جهت ... متوهم شده بالتامام متفرق گشتند مرحمت پناه کلبعلی بیگ متولی و خدمه یک نفر مجاور کشیکچی در آستانه مقدسه گذاشته خودشان به گیلانات و حوالی رفتند معدودی رومی از تبریز با جمعی از مردم ...

آمده هرچند نسبت به روضه مطهره و اسباب او بی حرمتی نکرده بودند اما از رجاله و اشرار آنها به مجاور مزبور آزار و جراحتی رسیده یک عدد قبه کوچک نقره از معجر مدرس شیخ صدرالدین علیه‌الرحمه و یک عدد قالیچه کوچک ریشه ابریشمی مستعمل و دالبرکهنه با دو سه عدد مس ... پهنور و لنگری از کشیکخانه برداشته از این جا روانه، و در گریوه بیشه کنار موسی بیگ پیرزاده را که سابقاً متولی بوده و یک عدد قالی و یازده عدد بشقاب مس سرکار نیز نزد او بود گرفته به تبریز مراجعت و از آنجا به ولایت روم برده بودند از آن تاریخ قالی و اجناس مذکور به آستانه نرسیده جمعی از ضعفا و بیوه‌زنان زودتر به شهر آمده از خوف اشرار پناه به آستانه آورده صحن بیرون و اندرون کثرت بعد از ورود متولی مرحوم و تمامی خدمه مجاور مذکور صاحب فراش و مجروح بوده سوای قصور مذکور دو عدد پولک و سه شکستی در پنجره طلا که تخمیناً هفت و هشت مثقال می‌بود کسور ملاحظه شده، خدمه مذکوره متعهدند که هرگاه خدمت و

حقوق مجاور مؤمی الیه و عذر مستور منظور نشده ارباب اختیار و ممیزی مطالبه کسور نمایند ایشان از عهده بیرون آیند ثانیاً که نادرشاه استعداد به هم رسانیده در تسخیر بغداد بوده میرزا عبدالرزاق جهانشاهی ضابط اردبیل و ممیز امور آستانه مقدار ۵۲۳۴ مثقال نقره که در سرکار مضبوط بوده که اینجایی مصرف است از متولی مرحوم گرفته به حاجی اعوذخان داده به رشت فرستاده مسکوک ساخته انفاذ نموده و در بازدید عرض اسباب سرکار پنج ورق مرقع مذهب نیز به خط میرعماد برداشت و هنگامی که سام شاه در گیلان جمعیت به هم رسانیده به اردبیل می آمد چون نادرشاه در حیات و فوت او معلوم نبود متولی مرحوم احتیاط کرده مهر حضرت شیخ علیه الرحمه را با سینی کوچک نقره زیر عودسوز و شش مثقال طلا مع فیروزه ریزه که از کنار لوح صندوق مبارک شکسته و با قندیل کوچک در روضه بوده برداشته روانه شد. همان روزها سام وارد اردبیل و متولی مشارالیه را در راه گرفته محبوس آوردند عالیجنابان شجاع الدین خان و رضاقلیخان و درویش محمدخان طالش که با او در خانه متولی بودند.

میرزا عنایت خدمه را با یک نفر ریکا فرستاده بودند که از سرکار آستانه مسندی به جهت سام شاه مذکور فرستاده شود.

به اطلاع متولی مؤمی الیه یک عدد پیش انداز گلابتون دوزی با یک عدد قرغان مس بزرگ به سرکار او بردند دیگر واصل سرکار آستانه مقدسه نگردید.

اما سبب کسور کتب و غیره آنچه چون نادرشاه دفعه اول که به تسخیر شیروان می رفت بعد از زیارت به سیرچینی خانه و کتابخانه آمده یک عدد پیاله فادزهر مرصع را برداشته به متولی و خوانین خطاب کردند این پیاله ... که تیمناً از این سرکار برداشتیم به رکابدار خود سپرد به آن تقریب دو عدد تنگ دهن و گردن طلا گرفته ته نشان به یاقوت ریزه را نیز به رکابدار مذکور داده، مقاله حضرت شیخ علیه الرحمه را طلبیده بعد از ملاحظه کتب مذهب مصور مقاله را با دوازده مجلد کتاب مقطع برداشت که در اسفار مطالعه نماید و به خوانین نیز تکلیف برداشتن کتاب نمود از آن جمله میرزا مهدیخان منشی باشی نیز سه مجلد برداشت ثانیاً جعفر بیگ قاجار از خراسان به چاپاری آمده به موجب نوشته که ملاحظه نمود نیز خمسة نظامی را که بسیار مقطع و مصور بود با یک عدد نسخه دیگر به خط میرعماد خواسته بودند. مرحوم متولی مزبور به قابلق و مشمع و پرده کهنه پیچیده در حضور حاکم اردبیلی از چاپار مؤمی الیه ارسال نمود. نصرالله

میرزا که در آن وقت طفل و همراه نادر شاه بود یک عدد قلیان به شکل فیل برداشته دفعه ثانی نیز بعد از قتل و تنبیه اهل شیروان به اینجا آمده یک عدد کاسه فیروزه چینی بسیار نفیس را نیز از متولی گرفت، و ابراهیم خان برادر نادر شاه که به داغستان می‌رفت چندگاهی در خانه متولی مرحوم مانده چند پارچه چینی که جهت ماحضری و طعام و آبخوری او برده بودند بعضی در دست عمله او شکست یافته در حال فادزهر را به جهت ساختن معجون برکار بودند و پنج شش مجلد قرآن به جهت خواندن غلام بچه‌ها از متولی گرفته بعد از فوت او در داغستان هیچ‌یک به سرکار نرسیده. وقتی که آزادخان به زیارت آستانه آمد هر چند خود احترام روضه نگه داشتند اما بعضی افاغنه خیرگی نموده در چینی خانه را که ملا عثمان معتمداً و سلیم خان مهر نموده بودند، وا کرده از کتب مقطع مذهب ملایار احمد پیش‌نماز افغان و ملایر احمد قاضی و گلستان خان ده مجلد برداشته چند دفعه عرض شد و کلاء سامی مطلعند که فایده نکرده واپس ندادند، و یک جلد تیمورنامه هاتفی مذهب مجدول که در حاشیه او دیوان میرزا قاسم گونابادی نوشته شده میرزا شفیع وزیر تبریزی بر سبیل امانت از متولی مرحوم گرفته تا حال نرستاده است.

قصور قالی و غیره آن که بعد از کشته شدن سام شاه، ساروخان برادر امیر اصلانخان که به اردبیل می‌آمد اکثر کدخدایان متوهم شده فرار نموده بودند بعد از ورود او به جهت فرش تعدی می‌کرده میرزا بهاءالدین کلانتر و دو سه نفر بابایان محله آمده بالحال و سماجت دو عدد قالی سرکار را برده به محض دیررفتن قالی کلانتر مشارالیه را کشته بابایان مزبور گریخته‌اند. عالیحضرت شیخ الاسلام حال نیز مطلعند دفعه ثانی نیز حاجی ربان و میرزا علیرضا دو عدد قالی برده بقشون داده‌اند از ایشان تحقیق نمایند که از آن تاریخ هیچ‌یک به آستانه نرسیده دو سه عدد پرده مستعمل که در زمستان که در کشیکخانه ضرور می‌باشد به مرور ایام برطرف شده و چینیهای مکسور که ممیز سابق داخل نسخه و کلاء سامی بعد از ملاحظه چون اکثری از مالیت افتاده بود در حشو نسخه جدید وضع و دخل نمودند همگی حاضر و به جهت ملاحظه طمنا مضبوط است و در سینه آلات سرکار کسری نیست مقدار سی و یک من که بی‌مصرف بوده حسب‌الصلاح آن صاحبی من به وزن تبریز از قرار ششصد دینار که مبلغ هیجده هزار و ششصد دینار بوده فروخته شده نزد تحویلدار...

حاضر است به هر مصرف سرکار که مقرر نمایند مصرف می نماید و یک عدد منقل طولانی که به ارباب نظر در ورود عالیجنابان محمد حسن خان و موسی خان به جهت ایشان برده و مفقود گشته بود نوشته داده که تازه ساخته به سرکار برساند و پنج شش من نیز صرف بعضی ضرورهای ... و آفتابه لگن و مرمت کاری طشت و قزغانها گشته باقی مختارند و ما شهدنا آلا بما علمنا صحیح است جای مهر «سگ آستان علی طاهر است»^۱.

مسجد جامع اردبیل

این مسجد که از آثار باشکوه عصر سلجوقی است امروز ویرانه ای بیش نیست، و تحت شماره ۲۴۸، جزء آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. در سمت غربی مسجد در وسط قبرستان باقی مانده آثار مناره ای مشاهده می شود که گویا مربوط به در ورودی محوطه اطراف مسجد بوده که بر اثر زلزله، مانند دیگر قسمتهای مسجد فرو ریخته و ویران شده است.

در دیوار شمال شرقی رواق سابق مسجد آثار گچ بری و قالب ریزی در ملاط بین آجرها مشاهده می شود که در زیر گچ و خاکی که تعمیرات بعدی روی دیوارها کشیده اند از روزگار سلجوقی باقی مانده است.

این مسجد در شمال شرقی شهر بر روی تپه نسبتاً مرتفعی واقع است. در حال حاضر این بنا مرکب است از شبستانی مربع که گنبد آن افتاده و نمازخانه مستطیلی باقی مانده که سقف صاف آن به وسیله دو ردیف تیرچوبی نگهداری می شود. در چند متری سمت غربی آن پایه مدور آجر مناره ای وجود دارد.

در مقاله ای که سیرو در مجلد مؤسسه باستانشناسی شرقی فرانسه در ۱۹۴۵ راجع به این مسجد نوشته می نویسد که شاید این مسجد نخستین بار در قرن یازدهم میلادی

۱- تا اینجا نقل از طومار صورت ااث و اشیاء مقبره شیخ صفی الدین است که به نام «گنجینه شیخ صفی» از طرف کتابخانه ملی تبریز منتشر و به طبع رسیده است.

این طومار در ۲۱۸ سال پیش به دستور سید محمد قاسم بیگ صفوی متولی نفعه شیخ صفی الدین تهیه شده و به طول ۷۵۶ و عرض ۱۲ سانتیمتر و به خط ملامحمد طاهر مستوفی می باشد. طومار مربوط از شانزده قطعه به هم پیوسته تشکیل شده که محل الصاق قطعات پس از قید عبارت «صح الوصل» به مهر کاتب به سجع «سگ آستان علی طاهر است» مهور گردیده و ذیل آن بر به مهر کاتب به سجع مذکور و مهر متولی به سجع افوض امرای الی الله عبده قاسم صفوی «مهر شده است. مهر دیگری هم در پشت طومار به سجع ف ش ی ع «شفیع» دیده می شود.

(پنجم هجری) بر خرابه‌های یک بنای ساسانی ساخته شده و از یک شبستان گنبددار مربع و تالار طاقدار بلند مرکب بوده است. در حمله مغول به این مسجد خسارت بسیار وارد آمد و گنبد آن در سال ۶۵۰ هجری دوباره ساخته شد. در آن زمان بعضی قسمت‌های آن با گچ پوشیده و بندکشی دروغی و تویی روی آن نقش گردید. در اواسط قرن هشتم شبستان گنبد سفیدکاری شد و محراب گچی ساخته شد و روی آن با نقاشی تزیین گردید.^۱

عناصری که از قرن هشتم وجود دارد شامل پوشش گچی سختی است که سطوح دیوار داخلی اطاق گنبد را پوشانیده و محراب مقرنس کاری‌های گچی و تزیینات دیگر نقاشی شده است. نمای داخلی طاق‌های گوشه‌ای و نفول مدور و دیوارهای تحتانی تزیین شده و طرح‌های آن به رنگ نیلی است که با الگو انداخته شده است. تزیینات مزبور شبیه تزیینات داخلی مقبره اولجایتو و برج ابرقو می‌باشد، ولی در مسجد اردبیل طرح‌ها دقیق‌تر و ظریف‌تر و محدود به نواحی معین است.

ویلبر می‌نویسد: معلوم نیست چنانکه سیر و گفته دوره ساختمانی و تزیینی در این بنا وجود داشته باشد. سطح خارجی گنبد با قطعات سفال آبی که بدون نقشه معین در داخل آجرکاری قرار داده شده، تزیین یافته است. این طرز کار در معماری‌های دوره سلجوقی دیده می‌شود، بنابراین تجدید ساختمان گنبد ممکن است پیش از سال ۱۲۰۰ م (۵۹۷ هـ) انجام یافته باشد.^۲

به علاوه استعمال بندکشی و سواراخیگر دروغی در دوره نسبتاً طولانی وجود داشته است.

مقبره شیخ شهاب‌الدین در اهر - این بقعه به شماره ۱۷۹ جزء آثار ملی کشور به ثبت رسیده است. بقعه و مسجد شیخ شهاب‌الدین اهری محمود بن احمد اهری (۵۶۸ هـ) از عرفای بزرگ ایران و سرسلسله طبقه شهابیه و حدیثیه و از مشایخ طریقت شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تنها اثر تاریخی شهر اهر است این بنا دارای ایوانی رفیع و صحنی مفرح و

1- Siroux, m. La Mosquée Djoumeh d'Ardabil, Bulletin d.l'institut Francais d,Archéologie orient ale,xlix (1945).

۲- ویلبر: معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانات، ترجمه دکتر عبدالله فریار. ص ۱۴۶؛ اسماعیل دیباج: آثار باستانی آذربایجان، ص ۶۰، فهرست بناهای تاریخی، ص ۳.

غرفات، و دو مناره و رواق است. داخل مسجد دارای کاشیکاری معرق و پنجره مشبک نیز می باشد.

بنای بقعه شیخ شهاب الدین به مساحت ۱۴۷۶ متر مربع (۳۶: ۴۱ متر) در میان زمینی واقع شده که فعلاً باغ شهرداری و تفرجگاه اهالی است.

مدفن شیخ که قبر ساده آجری است در وسط حیاطی به طول ۲۳/۷۰ متر و عرض ۱۶/۹۰ متر واقع شده و از اطراف با دیواره مشبکی به ارتفاع یک متر و نیم محصور است و از آثار معماری اواسط دوره صفویه به شمار می رود.

تنها کتیبه تاریخی این بقعه نوشته ای است به خط رقاع بالای در ورودی از دالان شرقی که بر روی سنگ این عبارات نقر شده است:

صلوات کبیره السلطان العارفین قطب السالکین شیخ المحققین سلطان شهاب الدین اهری قدس الله روحه العزیز.^۱

رصدخانه مراغه - این رصدخانه را دانشمند بزرگ ایرانی محمد بن محمد بن حسن معروف به خواجه نصیرالدین طوسی به امر هلاکو خان مغول در ۶۵۷ آغاز به بنا کرد و گروهی از دانشمندان فرزانه در آن کار می کردند و پس از دوازده سال زحمت زیج فارسی معروف به زیج ایلخانی را تألیف کردند. این رصدخانه تا سال ۷۰۳ هجری آباد بود و در سال مزبور غازان خان آن را بازدید کرد و بعدها بر اثر زلزله ویران شد و امروز جز یک تل خاک از آن باقی نمانده است. خواجه در مقدمه زیج ایلخانی درباره این بنا چنین می نویسد:

«هلاکو در آن وقت که ولایتهای ملحدان بگرفت، من بنده کمترین که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکما را که رصد می دانستند بطلبید و زمین مراغه را رصد انتخاب کردند و به این بندگی مشغول شدند، و آلتها بساختند و بنای لایق بر آوردند». سپس خواجه از بقایای کتابهایی که در الموت و دیگر جایها از آتش حوادث نجات یافته بود در جنب رصدخانه کتابخانه ای تشکیل داد که عدد آن کتب را به چهارصد هزار کتاب تخمین زده اند و ظاهراً مبالغه آمیز باشد. خود خواجه در مقدمه زیج ایلخانی درباره آن کتابخانه چنین می نویسد: «و فرمود تا کتابها از

۱- ر. ک: اسماعیل دیباج. آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، ص ۶۱-۶۳؛ فهرست بناهای تاریخی، ص ۳.

شام و بغداد و موصل و خراسان بیاورند و در موضعی که رصد می‌کردند بنهادند تا آن کار نسق و ترتیب یافت.»

ابن شاکر کتبی می‌نویسد: «خواجه در مراغه گنبد و رصدی بزرگ بنا کرد و خزانه‌ای عظیم در آن پدید آورد و آن را از کتابهایی که از بغداد و شام و جزیره غارت شده بود پر نمود تا اینکه در آنجا بالغ بر چهارصد هزار جلد کتاب گرد آورد و منجمان و فیلسوفان را در آنجا جمع نمود و اوقافی برای آن قرار داد.»

دانشمندانی که در کار ساختمان رصدخانه مراغه دست داشته‌اند عبارت بودند از: مؤیدالدین عرضی، فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم‌الدین دبیران قزوینی.^۱ شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی ملقب به «وصاف‌الحضرة» (۶۶۳-۶۹۸) در کتاب تجزیه‌الامصار و ترجیه‌الاعصار معروف به تاریخ و صاف در ذکر رصد مراغه چنین می‌نویسد: «چون پادشاه مملکت‌گیر هلاکوخان کار بغداد و اعمال آن و دیگر بلاد مستخلص گردانید و فراغتی یافت مولانا سلطان‌الحکماء‌المحققین نصیر‌الملة والدین‌الطوسی عرضه داشت که اگر ایلخان صواب بیند برای تجدید احکام نجومی و تحقیق ارساد ستارگان رصدی سازد و زیجی استنباط کند تا ایلخان را از حوادث آینده مطلع سازد. ستاره پادشاه را بنگرد و کیفیت امتداد عمر و حال نقش و توسعه بقای ملک و توالد و تناسل و سفرهای پادشاه را دریابد و حقیقت آن بگوید. ایلخان این سخن را پسندید و تولیت اوقاف تمام کشور را به او داد و فرمانی نوشت که هرچه به جهت ساختن رصد و خریدن اسباب لازم باشد از خزانه به او دهند.

پس به حکم فرمان، مؤیدالدین عرضی را از دمشق و نجم‌الدین کاتب صاحب منطق را از قزوین، و فخرالدین مراغی را از موصل، و فخرالدین اخلاطی را از تفلیس احضار کردند، و در سال ۶۵۷ در شمال مراغه بر سر پشته‌ای بلند رصدخانه‌ای در کمال آراستگی بنا فرمود و در فنون نجوم و علم هیأت و مجسطی و ارساد کواکب نهایت دقت و صداقت بروز داد و صور فلکی و تدویرات و حوامل و دوائر متوهمه و معرفت اسطرلاب و تفاوتیم ترتیب داد، و منازل قمر و مراتب بروج دوازده گانه به نحوی ساخته شد که هر روز هنگام طلوع پرتو خورشید از سوراخ قبه بالایی بر سطح عتبه می‌افتاد، و

1- Dogo Diller, 1. Clt. 2. Sayi, Ankara 1966.

مقاله آقای دکتر سیف، تحت عنوان: آثار باستانی مراغه ص ۲۴۲-۲۴۴.

دُرّج (درجه‌ها) و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول چهارگانه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم می‌شد و شکل کره زمین در نهایت دقت پرداخت، و ربع مسکون را به اقالیم سبعة بخش کرد، و طول ایام و عرض بلد و ارتفاع قطب شمال در مواضع، و صورت وضع اسامی بلدان و هیأت جزایر و دریاها روشن و مبرهن گردانید. چنان که گویی کتاب مسالک و ممالک از نسخه حواشی آن فراهم آورده‌اند، و زیج خانی به نام پادشاه تصنیف کرد و چند جدول و نکات حسابی که در دیگر زیجات متقدمان چون کوشیار و فاخر و علایی و شاهی و غیرها موجود نبود در افزود. اما هنوز رصدخانه به پایان نیامده بود که هلاگورا اجل در رسید و در سال ۶۶۳ دارفانی را وداع گفت.^۱

پس از مرگ خواجه نصیرالدین محمدبن محمد طوسی در ۶۷۲ هجری، پسرش علی بن محمد متصدی امر رصدخانه شد. ابن شاکر کُتبی (در گذشته در ۷۶۴) در کتاب فوات الوفيات به روایت از شمس‌الدین حریری از حسن بن احمد الحکیم حکایت کرده که گفت:

«به مراغه سفر کردم و به رصدخانه آنجا رفتم تولیت آن را جوانی فاضل به نام علی بن خواجه نصیرالدین طوسی داشت در آنجا به شمس‌الدین بن مؤید عرضی، و شمس‌الدین شروانی، و شیخ کمال‌الدین ایکی، و حسام‌الدین شامی که از منجمان و دانشمندان بودند، برخورددم و بسیاری از آلات رصد را در آنجا دیدم که از آن جمله آلتی به نام «ذات‌الخلق» بود و آن پنج دایره داشت که از مس ساخته بودند. اولی دایره نصف‌النهار بود که بر زمین نصب کرده بودند، دومی دایره معدل‌النهار، و سومی دایره منطقة البروج و چهارمی دایره عرض، و پنجمی دایره میل بود. سپس دایره آفتاب را که بر آن سمت‌الکواکب می‌گفتند دیدم.»^۲

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب درباره آن رصدخانه چنین می‌نویسد:

«بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیرالدین به فرمان هولاگوخان رصدی بسته است و اکنون خراب است.»^۳

۱- تاریخ و صاف، ص ۵۱-۵۲ و تحریر آر، ص ۲۹-۳۰.

۲- فوات الوفيات، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳- نزهة القلوب، طبع دیر سیاقی، ص ۱۰۰.

چون کتاب تزهة القلوب در سال ۷۴۰ هجری تألیف شده بنابراین رصدخانه مزبور از پیش از آن تاریخ روی به ویرانی نهاده است. در سال ۱۸۸۳ نقشه خرابه‌های آن توسط هوتوم شیندلر Houtum Schindler به چاپ رسید. قطعات خراب دیوارها از نظر معماری دارای اهمیت نیست.^۱

در سال ۱۳۱۶ شمسی در حین خاکبرداری آن محل از طرف حکومت آثاری شبیه به غار و دخمه‌هایی از زیر خاک پدیدار شد و نیز چند عدد ظرف سفالین و کاشی و نیز یک عدد پیسوز روغنی و دوات و غیره کشف شد که زیاد مورد توجه قرار نگرفت.^۲ بنای رصدخانه روی تپه بلندی در دو کیلومتری شمال مراغه قرار داشت که از طرف مشرق و جنوب به باغات و اراضی شهر مشرف است.

ظاهراً دخمه‌های مزبور به هیچ وجه ارتباطی با پای رصدخانه ندارد، و در خلال جنگ جهانی اول که لشکر دولت تزاری آذربایجان را اشغال کرده بود، دخمه‌های مزبور از طرف سربازان روسی برای نگاهداری اسلحه و مهمات جنگی کنده شده است، و آنچه مسلم است بنای رصدخانه در بالای ارتفاعات معروف به کوه رصد موجود بوده است.^۳

^۱ روی تپه مزبور که اکنون به کوه رصد معروف است محوطه وسیعی به وسعت ده هزار متر مربع دیده می‌شود که بنای رصدخانه در وسط آن قرار داشته است. این بنا دایره‌ای به قطر تقریبی بیست متر در وسط قرار گرفته بوده که از چهار طرف به وسیله پیاده‌روهای سنگ فرش شده به عرض دو متر و طول ۴۰ تا ۵۰ متر به اطراف خود مربوط می‌شده است. چنانکه گفتیم از این رصدخانه فعلاً اثری جز یک تل خاک و سنگ و آجر چیزی در دست نیست.^۴

گنبد سرخ - گنبد سرخ که تحت شماره ۱۳۴ جزء آثار تاریخی به ثبت رسیده و مردم آن را گنبد قرمز گویند قدیم‌ترین بنای تاریخی مراغه است. این بنا در قسمت جنوبی شهر و سمت غربی جاده هشت‌رود واقع است و برجی است مکعب شکل که هریک از اضلاع

۱- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۱۷.

۲- نصرت‌الله متکونی: از سلاحتنه تا صفویه، ص ۲۰۰.

۳- آثار باستانی مراغه.

۴- اسماعیل دیباج: آثار باستانی آذربایجان، ص ۸۷.

آن ۸/۴۰ متر می باشد. ازاره بنیان آن از یک نوع سنگ سفید و دیوارهای اصلی با آجر و ملاط گچ و شن ساخته شده است.

طاق آن ضربی است که از جانبی به دیوارهای اطراف و از طرفی برپایه مربعی به ضلع ۶۰ سانتیمتر و ارتفاع ۹۰ سانتیمتر که در وسط ساخته شده تکیه دارد. این بنا دو طبقه است. قسمت زیرین آن سردابه و مقبره و قسمت زبرین آن که محل روی قبر باشد اطاق مربعی است که هریک از اضلاع آن ۵/۹۵ متر می باشد و کف آن با تخته سنگهای مستطیل مفروش گشته است. دیوارهای این قسمت با آجر قرمز ساخته شده و با گنبد پست مقرنسی پوشیده گشته است. جلوخان و در گنبد در طرف شمال، با هفت پله به درون گنبد منتهی می شود.

نمای خارجی مرکب از طاق نماهایی است که در هر طرف آن دو طاق نما که از سنگ و آجر سرخ رنگ ساخته شده نمودار است. سردر گنبد از لحاظ تزئین با کاشیکاری آبی رنگ و آجرکاری و گچ بری ظریف و کتیبه کوفی آجری و نقش و نگارهای گوناگون جذابیت خاصی به این بنا داده است.

مردم مراغه آن را «قرمزی گنبد» نامند.

این بنا بر طبق کتیبه ای که بر سردر آن قرار دارد در یازدهم شوال سال ۵۴۲ هجری به امر شخصی به نام عبدالعزیز بن محمود بن سعد ساخته شده است و متن آن کتیبه چنین است:

«امر ببناء هذه القبة الامير الرئيس العالم فخرالدین عمادالاسلام قوام آذربایجان ابوالعز عبدالعزیز بن محمود بن سعد یدیم الله علاه».

در بالای کتیبه در یک سطر افقی چنین آمده است: بنی المشهد فی الحادی عشر من شوال سنة اثنتین والاربعین و خمسمائة، (۵۴۲ هـ).

در حاشیه پهلوی شرقی آیه زیر نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم لاتقنطوا من رحمة الله.

در حاشیه پهلوی غربی در دو سطر نام معمار آن آمده است:

عمل العبد المذنب الراجی الی عفو الله بنی بکر محمد بن بندان البناء بن المحسن

المعمار». ظاهراً این بنا از ابنیه دوره حکومت احمد یلیان در مراغه است.^۱
 برج مدور آجری - دومین بنای قدیمی مراغه برج مدور آجری است که مربوط
 به زمان سلجوقیان می باشد و تحت شماره ۱۳۶ جزو آثار تاریخی به ثبت رسیده است.
 کتیبه‌ای در بالای درگاه بنا که دارای قاب هلالی است به خط کوفی به تاریخ ۵۶۳
 هجری در وسط وجود دارد که متن آن از این قرار است:

در بالا «کَلْ نَفْسَ ذَائِقَةِ الْمَوْتِ تَمَّ الْبِنَاءُ بِرَجَبِ»

در زیر «سَنَةِ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ وَخَمْسَ مِائَةٍ»

در این بنا قطعات کاشی رنگین به کار رفته و در قسمت تحتانی برج سردابی است که
 در آنجا قبر صاحب این بنا بوده است. از گنبد و سقف آن اثری باقی نیست و صاحب و
 بانی آن نیز معلوم نمی باشد. آندره گدار می نویسد:

این گنبد ظاهراً شبیه برج دفاعی بی زینتی است و این مطلب از جمله: «کَلْ نَفْسَ ذَائِقَةِ
 الْمَوْتِ» معلوم می شود؛ زیرا فقط آن را در بالای مقابر و آرامگاهها می نویسند. بدین
 ترتیب مسلم است که این گنبد برج دفاعی نبوده بلکه مقبره شخص مجهولی می باشد.^۲

گنبد کبود - این گنبد سومین بنای تاریخی مراغه است و در تحت شماره ۱۳۵ به ثبت
 رسیده است. گنبد کبود برج هشت گوش آجری است که بر روی قاعده سنگی استوار
 شده و در هر ضلع آن طاقنماهای آجری که توأم با مقرنس کاری است دیده می شود. در
 زیر بنا سردابی وجود دارد که گویند قبر مادر هلاگوخان مغول بوده است. ساختمان این
 بنا را به اواخر دوره سلجوقی و قرن ششم هجری نسبت می دهند. از این جهت انتساب
 این بنا به قبر مادر هلاگو با وجود شهرتی که دارد هنوز مورد تأیید واقع نشده است، زیرا
 مادر هولاکو، سویور کوکتنی خاتون مسیحی بود، و همین بس است که انتساب این قبر
 اسلامی را به وی سلب کند و خود هولاکو هم دین بودایی داشته و با دکور خاتون نوه
 کشیش مشهور و مسیحی به یوحنا ازدواج کرده است، و ممکن نیست قبر زنی را که

۱- ر. ک دیباج: آثار باستانی آذربایجان، ص ۸۸-۸۹؛ فهرست بناهای تاریخی، ص ۵؛ آثار تاریخی ایران، مقاله
 گدار، ج ۱، ص ۵۴-۵۷.

مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۱۳۵، نصرت الله مشکوتی: از سلاجقه تا صفویه؛ دکتر عبسی
 سیف: آثار باستانی شهرستان مراغه.

۲- آثار ایران (مقاله گدار) ج ۱، ص ۵۷-۵۸؛ آثار باستانی آذربایجان، ص ۹۲، فهرست بناهای تاریخی، ص ۱۶
 مجله بررسی های تاریخی، شماره ۵، سال دوم، ص ۱۳۶؛ آثار باستانی شهر مراغه.

خودش مسیحی و شوهرش بودایی است به صورت مقابر اسلامی ساخته و به آیات قرآنی زینت داده باشند. به علاوه ابا قاپسر هلاگوهم بودائی مذهب بوده و بادیم دخت امپراطور میشل پالئولا کوس مسیحی ازدواج کرده است.

اندره گدار می نویسد: به عقیده من این بنا اصلاً از دوره مغول نیست و از روی آن آثار می توان تاریخش را مربوط به سال ۵۹۳ هجری دانست.

سنگ قبری در داخل مقبره بر بدنه دیوار نصب گردیده که در روی آن جز آیات: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والا کرام» (قرآن آیه الرّحمان، سوره ۶۷) چیزی دیگر به نظر نمی رسد.^۱

گنبد غفاریه - چهارمین اثر تاریخی مراغه گنبدی است موسوم به گنبد غفاریه که وجه تسمیه اش همجواری با مدرسه نسبتاً جدیدی به نام مدرسه غفاریه می باشد. این گنبد در شمال شهر مراغه در کنار رودخانه صوفی چای است و شامل دو قسمت فوقانی و تحتانی است. قسمت تحتانی به ارتفاع دو متر از سنگ مرمر سفید، و قسمت فوقانی از آجر ساخته شده و با کاشیهای زیبا ترین یافته است. آن نیز مانند سایر ابنیه مراغه بنایی است چهارگوش که بر روی صفحه ای سنگی و دخمه ای استوار گشته و در چهار سمت بنا ستونهای آجری با نقوش لوزی شکل جلب توجه می نماید. مدخل گنبد به سمت شمال و در هر کدام از اضلاع آن دو طاق نما و یک حاشیه کتیبه تعبیه شده و تزیینات آن شامل کاشیهای رنگین سیاه و سفید و آبی و آسمانی رنگ می باشد. این بنا تحت شماره ۱۳۷ جزو آثار تاریخی به ثبت رسیده است.

نوع خطوطی که در قسمت فوقانی این گنبد به کار رفته، خط ریحان است کتیبه سه سطری که در بالای هلال مرکزی جلو خان بزرگ است با اینکه ریخته و محو شده قابل قرائت است و نشان می دهد که آن به امر سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ هـ) ساخته شده است:

«امر به انشاء هذه القبة المباركة في ايام السلطان الاعظم ظلّ الله في الارض سلطان سلاطین العرب و المعجم ابوسعید بهادرخان خلد الله ملکه»

از کتیبه دو سطری بالای درگاه چیز مختصری باقی است و حدس زده می شود، که

۱- آثار ایران (مقاله گدار) ج ۱، ص ۵۸-۶۱؛ آثار باستانی آذربایجان، ص ۸۸-۹۱ فهرست بناهای تاریخی، ص ۶؛ محله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۱۳۷؛ از سلاجقه تا صفویه، ص ۱۹۸؛ آثار باستانی شهر مراغه.

القاب و نام صاحب بقعه در آن ثبت بوده و با کمال تأسف از میان رفته است فقط این کلمات قابل خواندن است:

المقر... المالکی العالی العادلی

نقش علامت سه چوگان که پشت به هم دارند می تواند تا حدی ما را به مبانی این بنا راهنمایی کند، ظاهراً این چوگانها که در تزیین بنا دیده می شود، نشان خانوادگی امیر شمس الدین قره سنقر است که در اصل نایب السلطنه مصر، و بعداً در زمان ابوسعید بهادر فرمانروای ناحیه مراغه بوده و در آن شهر به سال ۷۲۸ وفات یافته است. نظیر این علامت در دو جای دیگر، یکی در کتیبه مدرسه الملکیه امیر ایل ملک در بیت المقدس، و دیگری، در موزه استانبول بر روی چراغ مینا کاری شده ای دیده می شود که علاوه بر علامت چوگان اسم ایل ملک چوگاندار هم نوشته شده است.^۱

در نمای خارجی پی و پایه چند رده از سنگ تراش که اندازه بعضی از قطعات آنها ۱/۵۰ در ۷۰ متر است دیده می شود. در چهار گوشه ساختمان نیم ستونهایی از آجر زرد و قرمز وجود دارد که به طرح مربع مورب چیده شده است و همه در داخل قاب دارای طاق نوک تیز قرار دارند، و روی آن کتیبه مستطیلی است. در دو طرف سر در نفول باریک فرورفته طاقدار دیده می شود که سطح آن با طرح مشبک هندسی پر شده است. در سه طرف دیگر بنا دو نفول طاقدار وجود دارد که بالای آنها نفول مستطیلی است. در نفول افقی و لچکهای طاق اثر تزیین سفالی دیده می شود. سطح دیوارهای خارجی به شکل معمولی آجرکاری شده است. پلکانی که به سردر منتهی می شده ازین رفته است. سطح دیوارهای داخلی از گچ پوشیده شده و روی گچ اثر تزیین رنگی موجود است.

این بنا شباهت بسیاری با مقبره های برجی قدیمتر در مراغه دارد. استعمال سنگ تراش از خصوصیات آذربایجان است در طرحهای مشبک هندسی سه رنگ و سفال بدون لعاب به کار رفته و در بالای سردر نواحی کوچکی با کاشی تزیین شده است.^۲

۱- آثار تاریخی ایران (مقاله گذار) ح ۱، ص ۶۲-۶۸؛ آثار باستانی آذربایجان، ص ۹۱-۹۲؛ فهرست بناهای تاریخی، ص ۶؛ مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۱۴۲؛ از سلاجقه تا صفویه، ص ۱۹۹؛ آثار باستانی شهرستان مراغه.

۲- معماری اسلامی ایران، دوره ایلخانان، ص ۱۸۲.

گوی برج (قوی برج) - که ظاهراً به معنی برج سبز است پنجمین اثر تاریخی مراغه می باشد و امروز به کلی ویران است و تحت شماره ۱۳۸ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است. این بنا برجی مدور شبیه به بنایی است که در نزدیکی گنبد کبود در شمال مراغه واقع شده اما ارتفاع آن بیشتر است. از کتیبه فوقانی چیزی که قابل خواندن باشد برجای نمانده است. زینت خارجی دیوارها عبارت از نقوش بزرگ لوزی شکل است از آجر که خطوط اصلی آنها نسبت به متن صاف دیوار قدری برجستگی دارد. تزیینات مدخل تمام از گچ است و آن را با کاشی های بسیار خرد منبت کرده اند. این برج از ابنیه سابق قدری تازه تر به نظر می آید.

زاره Zarre در کتاب تاریخ معماری ایران، تاریخ ساختمان آن را در نیمه دوم قرن هشتم هجری دانسته است ولی به احتمال قویتر آن را بایستی در سال ۷۳۱ هجری ساخته باشند. این تاریخ آن را همعصر گنبد غفاریه قرار می دهد و در حقیقت کاشیکاری هر دو ساختمان به هم شبیه است. این برج از خارج مدور و از داخل کثیرالاضلاع دهگوش است.

در نمای خارجی پایه بنا از سنگ تراش و دیوارهای فوقانی آن از آجر قرمز است بالای سردر دارای طاق دخولی مستطیل شکل که در اصل کتیبه ای داشته می باشد. تمام سردر با اشکال هندسی از کاشی تمام نیمه تزیین شده است.

از حاشیه دور بالای ساختمان و از سقف آن چیزی باقی نمانده است هر صفحه دیوار داخلی متشکل از یک مغول فرورفته است که شاید طاق نوک تیز داشته و از آجر ساخته شده بوده است. ساختمان اصلی سردابی داشته است.

تزیین این بنا از آجر یک دست در سطح ۲۰/۵ در ۵/۵ تا ۶ سانتیمتر است بندهای عمودی حداقل تا ۵ میلیمتر می باشد جای خالی بین آجرها با آجر لعابی به رنگ آبی روشن براندازه معمول و تراش پر شده و دارای بندکشی نوک تیز است آجرکاری و طرز سفالها از نوع اواخر دوره مغول است. تزیین اشکال هندسی و مقیاس و اندازه تزیینی و استعمال سفال سه رنگ شبیه کار گنبد غفاریه مراغه است و ظاهراً بایستی همعصر آن باشد.^۱

۱- ویلر - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۸۷؛ آثار ایران ح ۱، ص ۶۸.

مسجد جامع مرنند - این مسجد که تحت شماره ۱۳۹ جزو آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده به امر ابوسعید بهادر ایلخان مغول در سال ۷۳۱ هجری در شهر مرنند بنا گردیده، و از مجموعه آن بنای قرن هشتم تنها محراب آن به صورت اصلی در شبستان مسجد باقی مانده است. این محراب از لحاظ گچبری و شکل ساختمان و ستونهای مدور با حاشیه‌های مکرر و کتیبه‌های کوفی و رقاع و تناسب اندازه و در نقوش ظریف و ریزه کاریهای دقیقی که در آن به کار رفته از آثار بسیار ارزنده دوران مغول به شمار می‌رود. محراب گچبری به عرض ۲/۷۵ و بلندی ۶ متر در قسمت وسط طرف جنوبی شبستان قرار گرفته و گنبد بالای این قسمت به کلی ریخته که بعداً با تیر پوشیده شده است. در پاتاق این گنبد آثار حاشیه گچبری مشتمل بر آیات قرآنی دیده می‌شود که قسمت عمده آن ریخته است.

کتیبه‌های محراب دور تا دور حاشیه به خط کوفی گچبری شده، و کتیبه تاریخی آن در هلال بزرگی بالای قسمت اصلی محراب به شرح زیر تحریر گردیده است:

«جَدَد من فواضل الانعام السلطان الاعظم مالک رقاب الامم ابوسعید بهادرخان
خلدالله ملکه فی سنة احدى و ثلثین و سبعمائة هجریه»

نام سازنده محراب که استادی گچ‌بر به اسم نظام بندگیر تبریزی بوده چنین آمده است:
«عمل العبد الفقیر نظام بندگیر تبریزی»

در داخل هلال و در پایین دو کتیبه مزبور در بالا به خط رقاع چنین نوشته شده است:
«وقف من مال جزیه مدینه مرنند علی مصالح هذا المسجد الجامع و
شرط التولية العبد الضعیف حسین بن محمود بن تاج خواجه»

تاریخ دیگری از تعمیر این مسجد روی لوحه سنگی در بالای در شبستان جنوبی نصب گشته و چنین نوشته شده است:

امر به تجدید هذه العماره العبد الفقیر خواجه حسین بن سیف الدین محمود بن تاج
خواجه فی اواخر سنة اربعین و سبعمائة (۷۴۰ هـ)

ظاهراً این خواجه حسین بن سیف الدین محمود همان متولی مسجد بوده که نام او در کتیبه بالاتر آمده است.

این مسجد در محله قنبر چشمه در سمت شرقی شهر در پشت محوطه عمارت جدید

فرمانداری قرار دارد و در ورودی آن در گوشه شمال دیوار شرقی است.^۱
مسجد جامع مرنند ساختمانی است کاملاً محصور با نقشه مستطیلی که نه صحن دارد و نه سردر، از نظر اختلافی که با دیگر بناها دارد برخی بر آنند که این مسجد در اصل کلیسایی بوده و در زمان مغول تبدیل به مسجد گردیده است. در واقع شکل نقشه نتیجه ملحقات و اضافاتی است که طی زمان طولانی به عمل آمده است.

اطاق گنبد مربع شکل با سردر در سه سمت در دوره سلجوقیان ساخته شده است. در دوره مغول این اطاق تعمیر و تزئین گردیده و بعد یک سلسله دهنه‌های طاقدار در سمت شمال و مشرق و مغرب اطاق گنبد ساخته شده، و در ازمنه اخیر دیوارهای ساختمان به سمت مشرق بسط داده شد، و یک نمازخانه مستطیلی اضافه گردیده است. در گوشه شمال غربی ساختمان پایه هشت‌گوش مناره است. در طی قرون متمادی گنبد روی طاق فرو ریخته است.^۲

کاروانسرای مرنند - این کاروانسرا در ۱۳ کیلومتری شمال مرنند سر راه تبریز و جلفا واقع شده است پایه‌های آن که متشکل از قطعات بزرگ سنگ سیاه است و همچنین بارو و قسمتی از دیوار خارجی به کلفتی ۱۰/۱ هنوز حفظ شده، ولی اطاقهای در امتداد دیوارهای داخلی از بین رفته است.

در محل آن را به هولاگو نسبت می‌دهند. تاریخ بنای آن بایستی در سال ۷۳۱ هجری باشد.

این بنا دارای چندین کتیبه بوده، ولی در حال حاضر فقط کمی بیشتر از نصف یک کتیبه کوفی بر صفحه خارجی طاق متقاطع سردر در محل خود باقی است.
وقتی که خانیکف در سال ۱۸۵۷ از این بنا دیدن کرد سردر وضع خرابی داشت تکرار دو کلمه در این کتیبه وی را بر آن داشت که تصور کند متن آن شعری فارسی بوده است.

دکتر جورج مایلز، پس از مطالعه نسخه با دست تهیه شده کتیبه اظهار می‌دارد که متن آن به زبان عربی نیست و تصور خانیکف درست بوده است.

۱- دیباچ: آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، ص ۵۴ فهرست بناهای تاریخی، ص ۸؛ مرآت البلدان، جلد ۴، ماده جامع مرنند، ص ۱۲۰ محله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۱۴۵.
۲- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۷۹.

این کاروانسرا در اصل از عالیت‌ترین بناهای زمان خود به‌شمار می‌رفته و آن کاروانسرای مستطیل شکل با ده بارو و سردری عظیم بوده است. سردر آن رو به مشرق است و در جنوب سردر قسمتی از دیوار خارجی به ارتفاع در حدود ۴ متر باقی مانده است. دیوارها آجر معمولی دارد، به جز حاشیه بالای آن که در حدود ۸۰ سانتیمتر است، با طرح مربع مورب پی در پی از آجر معمولی و تراش ساخته شده است. این بنا به سبک ابنیه شمالی غربی ایران است و ترکیبی از آجر و سنگ تراش می‌باشد. وضع سنگهای تراش و لبه داخلی طاق و قالبگیری لبه آنها و برآمدگی روی سنگ سرطاق، نشانه نفوذ معماری سوریه و آسیای صغیر است.

سردر کاروانسرا ۹ متر بالای سطح زمین قرار گرفته و صفحه خارجی آن از نیم ستون زاویه کتیبه‌ای شروع می‌شود به عرض ۲۵ سانتیمتر که حروف کوفی آن از سفال بدون لعاب در زمینه کاشی آبی روشن است.

طاق روی سردر مدخل تقریباً خراب شده و تنها قسمتی که سالم مانده قسمت داخلی طاق متقاطع است.^۱

مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر - این بنا که در تحت شماره ۱۸۴ جزو آثار تاریخی به ثبت رسیده بنایی است به شکل برجی مدور که از آجر ساخته شده و ارتفاع آن ۱۸/۵ متر و قاعده آن ۳۴/۵ متر می‌باشد. بدنه خارجی آن مزین به کاشیکاری فیروزه‌ای رنگ با اشکال هندسی است. سقف بنا به کلی خراب شده و کاشیهای بالای بدنه نیز ریخته است در دو طرف بدنه آن دو سردر با کتیبه‌های کوفی و ریحانی و حاشیه‌های مقرنس باقی مانده که قسمت عمده آن ریخته است.

ساختمان این بنا را مربوط به اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری دانسته‌اند.^۲ باید دانست که جسد شیخ حیدر که در ۸۹۳ به دست شروان شاه و یارانش کشته شده بود ابتدا در دهکده الفندیار در ناحیه دهکندی واقع در ولایت طبرسران شیروان به خاک سپرده شد. هنگامی که شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ دومین لشکرکشی خود را به شیروان کرد، در طبرسران امر به نبش قبر پدرش کرد و استخوانهای او را با خود

به آذربایجان آورد و در خیابو (مشکین شهر) در آرامگاه باشکوهی به خاک سپرد.^۱ ویلبر می نویسد: این بنا را اهل محل مقبره سلطان حیدر می دانند، قسمتهای باقیمانده کتیبه ها سخت آسیب دیده و کتیبه حاوی تاریخ پیدا نشده است.

ولی می توان تاریخ ساختمان آن را در حدود ۱۳۳۰ م (۷۳۱ هـ) تعیین کرد. این فرضیه براساس خصوصیات ساختمانی از قبیل نوع کاشی و استعمال سنگ تراش با مقایسه با ابنیه تاریخ دار و جزییات تزینی مخصوص در نظر گرفته شده است. به علاوه این ساختمان دارای خصوصیات است که آن را به مکتب منطقه ای معماری که در زمان مغول در آذربایجان وجود داشته منسوب می دارد. پی و پایه بنا از سنگ تراش و پوشش دیوار نمای خارجی از آجر قرمز به ضخامت یک آجر روی زیرسازی قرار داده شده است. سردر مدخل و سه پنجره مسدود با قاب محراب شکل بر محور اصلی کتیبه جای دارد. سطوح دیوار داخلی دوازده گوش و در قسمت بالا به وسیله باریکه های بی گوشه و کمی بالاتر با طاقچه های نیمه مدور، که بالای آنها مقرنس کاری آجری است جلوه داده شده است. کاشی قاب محراب شکل سردر، و پنجره های مسدود به رنگ سیاه و آبی روشن و آبی سیر و سفید در قرنیس، و کاشی لعابی شکاف روکار آجری با کاشیهای مربع آبی روشن که طرح سراسری و آیات قرآنی را تشکیل می دهد. کاشیکاری این بنا از کاشیکاری مقبره اولجایتو در سلطانیه کاملتر است. مقرنسکاری روی سردر خیلی شبیه به مقرنسکاری محراب مسجد جامع اردبیل است. پی سنگ تراش این ساختمان را با گروه ابنیه آذربایجان که تأثیر سوریه و آسیای صغیر در آنها مشهود است مربوط می سازد.^۲

قلعه جمهور در نزدیکی مشکین شهر - این قلعه در ۵۰ کیلومتری شمال شهرستان اهر و در ارتفاعات غربی شعبه ای از رود بزرگ قره سو و در سه کیلومتری جنوب غربی کلبر بر روی کوهی به ارتفاع ۲۶۰۰ متر ساخته شده است. چنانکه در قسمت تاریخی گفتیم این همان دژی بود که بابک خرم دین در آن مسکن داشته و نام آن در ادبیات اسلامی، بند، آمده است. نام جمهور بایستی مأخوذ از اسم کوههای جمهور باشد که از جبال منطقه قره داغ (ارسباران) به شمار می رود. ظاهراً تاریخ بنای آن در قرن سوم هجری

۱- تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۱۱۰.

۲- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۸۸.

(۲۰۱-۲۲۳) بوده باشد.

کلیه باروها و برجهای مخروطی و استوانه‌ای و مدور آن با سنگهای تراشیده شده و ملاط ساروج به یکدیگر متصل گردیده است. این بنا مشتمل بر تالار مرکزی و چندین اتاق و تأسیسات مختلف دیگر می‌باشد محوطه‌ای که بارو و قصر بابک بر فراز آن ساخته شده، نزدیک به ده هزار متر مربع است. برای دخول به این قلعه پس از رسیدن به دامنه کوه و عبور از کوره راههای سربالا در میان تخته‌سنگها و جنگل به معبری تنگ می‌رسیم که بین دو دیواره سنگی طبیعی قرار گرفته و به بارو و دروازه ورودی محوطه قلعه منتهی می‌شود. بین دروازه و محوطه داخلی قلعه نیز گذرگاه تنگی میان دیوارهای سنگ و جود دارد که در تکیه گاههای طبیعی آن در چهار سمت بنای اصلی آثار برجهایی به شکل نیم دایره مخصوص دیده بانی به نظر می‌رسد.

از بقیه آثار دیوارها و پایه‌های تالار چنین معلوم می‌شود که بنای قصر در دوره آبادی دو طبقه و در بعضی قسمتها سه طبقه و اطاقهای متعددی از اطراف با تالار اصلی مربوط بوده است.

در قسمت شرقی قصر آثار ساختمانهای دیگری از اطاقها و آب انبارها و پله‌های سرتاسری نیز دیده می‌شود. این بنا امروز به کلی ویران است و هیچ اثر مکتوبی در آن به دست نیامده است.^۱

کلیسای سنت استفانوس در جلفا^۲ - این کلیسا مجاور آبادی کوچکی به نام دره شام (پاشا کندی) است و در فاصله کمی از محل تلاقی رود قطور با ارس واقع شده و از ابنیه قرن نهم میلادی می‌باشد. دیوارها و طاقها و پوشش این بنا با سنگهای سفید و سیاه رنگ معدنی ساخته شده، نمای خارجی آن دارای نقوش و طاقهایی است که به وسیله ستونها و حاشیه‌های زنجیره‌ای شکل برجسته از یکدیگر جدا می‌شود. نمای نمازخانه یا قسمت اصلی از بیرون به شکل منشور دوازده ضلعی از سنگ ساخته شده که در وسط پهلوهایی جانبی آن یک در میان پنجره‌ای نصب و به وسیله سقف شبیه به چتر بیست و چهار ترکی پوشیده گردیده است.

۱- فهرست بناهای تاریخی، ص ۱۷ کام بخش فرد، قلعه جمهور یا دژ «بد»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال یکم، ۱۳۴۵، شماره ۴، ص ۱۸-۳.

2- St. Stephannos.

این کلیسا از شاهکارهای هنر معماری ارمنی در آذربایجان شرقی به‌شمار می‌رود و از لحاظ گنبد هرمی شکل و نمای خارجی، بنای قابل توجهی است.^۱

پل دختر در میانه - این پل که در دامنه شرقی قافلانکوه بر روی رود قزل اوزن زده شده بود از پلهای آجری قدیمی است که تاریخ ساختمان آن را می‌توان از قرن هشتم هجری دانست و تحت شماره ۸۷ جزو آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است. آن از سنگ و آجر ساخته شده و دارای سه طاق بزرگ می‌باشد که بر روی آب‌برهای سنگی قرار گرفته و در طرفین پایه وسطی کتیبه‌ای از آجر به شکل مربع به خط نسخ وجود دارد که به کلی محو شده ولی خوشبختانه کتیبه دیگری از سنگ مرمر به خط نستعلیق در سمت چپ پل دیده می‌شود که تاریخ تعمیر آن را در سال ۹۳۳ هجری تعیین می‌نماید. این پل به امر دختری به نام شاه بیگم دخت محمد بیگ موصول (موصلی) تعمیر گردید و ظاهراً به همین جهت آن را پل دختر نامیده‌اند.

طاق وسطی این پل زیبا و تاریخی را در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ که یک روز پیش از تاریخ نجات آذربایجان از تسلط حکومت طاغی پیشه‌وری است، قوای دمکرات در هنگام عقب‌نشینی بامین منفجر کردند و اکنون آن به صورت پلی شکسته درآمده و مسلوب‌المنفعه مانده و به جای آن پل دیگری در کنار آن از آهن ساخته‌اند.^۲

قلعه دختر در میانه - در دو کیلومتری شمال پل دختر قلعه دختر قرار دارد که بر روی صخره‌ای بزرگ به شکل کثیرالاضلاع غیرمنظم از آجر در بالای کوهی ساخته و برگرد آن باروئی کشیده بودند که آثار آن نمایان است. بلندی این بارو تا به پایین در حدود چهارده متر است در دیوار قلعه دو مدخل ساخته‌اند که هر کدام سه متر ارتفاع دارد و در بالای یکی از آنها کتیبه‌ای بر سنگ نقر شده بوده که فعلاً اثری از آن باقی نیست. این قلعه را از آثار قرن ششم هجری دانسته‌اند.^۳

قلعه ضحاک^۴ - در نزدیکی ایستگاه خراسانک که در سه کیلومتر و هفتاد متری پس

۱- دیباج: شهرها و قلعه‌های آذربایجان، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۶.

۲- آثار باستانی آذربایجان، ص ۹۷.

۳- آثار باستانی آذربایجان، ص ۹۷-۹۸؛ مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۶، ص ۱۱ مقاله آقای اسماعیل دیباج.

۴- خلاصه‌ای از مقاله آقای سید محمد تقی مصطفوی در کتاب یادنامه ایرانی مینورسکی، ص ۱۲۸-۱۳۵، تحت عنوان: «یک اثر تاریخی از دوران ماد تا عهد اسلامی، قلعه ضحاک در آذربایجان شرقی».

از خروج از تونل راه آهن میانه به مراغه قرار دارد بر فراز کوهساری که تونل مستقیم و طویل دو کیلومتری مزبور از دل آن می‌گذرد، بقایای ساختمانهای مفصل سنگ و گچی موجود است که به نام قلعه ضحاک خوانده می‌شود.

به نظر می‌رسد که این ویرانه‌های پراکنده آثار بسیار قدیمی از دوران مادها باشد که بعدها بر روی آن اطلال ساختمانهایی در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و ادوار اسلامی بنا شده است. چنانکه در اواخر دوران ساسانیان چهارطاقی زیبایی در محل بلندی کنار پرتگاهی ساخته‌اند که در دوره اسلامی به صورت دژ بسیار بزرگ کوهستانی و پایگاه وسیعی درآمده است.

در محلی از ویرانه‌های قلعه ضحاک گودالی به صورت دهانه چاه بزرگ یا مخزن آب دیده می‌شود. آقای محمدتقی مصطفوی مدیرکل اسبق باستانشناسی ایران که ویرانه‌های این قلعه را از نزدیک دیده‌اند حدس می‌زنند که قدمت این آثار به چند هزار سال پیش می‌رسد.

اثر بسیار دیدنی و قابل توجه در قلعه ضحاک بنای بلند آجری عهد ساسانی است که به صورت چهارطاقی می‌باشد. این بنا از سه جانب باز و از یک طرف بسته است. دو طرف باز آن بر لب پرتگاهی در کنار دره‌ای قرار دارد.

طرف باز دیگر تنها راه رسیدن و راه وصول به درون آن است. بنای مزبور به صورت چهارگوش و به ابعاد ۹/۷۶ متر در ۹/۷۶ متر ساخته شده است، در چهارگوشه آن پایه‌هایی به ابعاد ۲/۷۰ متر در ۲/۷۰ متر بر روی صخره‌ای از کوه بنیاد نهاده با پوشش ضربی بنا را بر فراز چهارپایه استوار ساخته‌اند. پهنای هریک از دهانه‌های چهارطرف ۴/۳۶ متر و ضخامت دیوار دهانه در آن سمت که بسته است بالغ بر یک متر می‌گردد.

این چهارطاقی نسبت به چهارطاقیهای آتشکده‌های عهد ساسانی که در سایر نقاط ایران وجود دارد، بلندتر ساخته شده و بر خلاف چهارطاقیهای دیگر برای مراسم افروختن آتش از آن استفاده نمی‌کرده‌اند، بلکه سایه‌بان و استراحتگاه شاهانه‌ای بر لب صخره بلند مشرف به دره و دشتهای اطراف بوده است. ساختمان بنا به وسیله آجرهای سرخ خام خوش‌رنگ صورت گرفته است و مانند بسیاری دیگر از ابنیه عهد ساسانی خصوصاً آثار اواخر آن آجرها را به ردیف افقی و قائم ترکیب نموده‌اند. اگر در نظر بگیریم که مسافت قلعه ضحاک تا آتشکده آذرگشنسب (در پنجاه کیلومتری شمال

شرقی تکاب) به طور مستقیم در حدود صد کیلومتر است می توان حدس زد که همزمان با جنگهای ایران و روم در زمان خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸م) چهارطاقی کوشک مانند مورد ذکر، ساخته شده است.

بقایای ابنیه و دیوار سنگ و گچی قلعه ضحاک ظاهراً از دوران اسلامی است و احتمال می رود که در قرن سوم و یا چهارم هجری باشد.

قسمتهایی از دیوارهای سنگی بسیار کهن در قلعه ضحاک مشاهده می شود که به نظر می رسد از دوران آشوریان و مادها و قرن هفتم و هشتم پیش از میلاد باشد.

چون هنوز در این مکان کاوشهای دقیق باستانشناسی نشده احتمال می رود بر اثر حفاریهای علمی آثاری پیدا شود که بتواند تاریخ دوره های تاریک سرزمین آذربایجان را روشن سازد.

کاروانسرای سرچم - در قریه سرچم بین زنجان و میانه و هشتاد کیلومتری زنجان ویرانه های کاروانسرای مهمی وجود دارد. ساختمان مزبور برکنار زنجان رود واقع و سردر آن رو به سمت جنوب و رودخانه است. نقشه اصلی عبارت بوده از صحن بزرگی که اطاقهایی به دور آن ساخته شده و چهار ایوان بر محورهای اصلی داشته است. ایوان جنوبی از سردر اصلی راه داشته و سردر ورودی در وضع نسبتاً خوبی باقی مانده است. باروهای گوشه و سطوح عمودی اطاق متقاطع و مقرنسکاری طاق همه از خصوصیات کلی ابنیه ایران است. بندهای آجر بندکشی نشده و احتمال می رود تزییناتی که برای نقاطی مانند لچکیهای کنار فرورفتگیهای دیوار و صفحه های عمده و برجسته مقرنسکاری در نظر گرفته شده بود، ساخته نشده باشد. سردر اصلی و کتیبه آن از لحاظ سبک بنا با سایر قسمتها فرق دارد، زیرا سردر از سنگ سیاه مرمر است.

این خصوصیت ممکن است مستقیماً از ابنیه سوریه آن دوره و مخصوصاً از بنایی در حلب که تاکنون باقی مانده اقتباس شده باشد. بهترین دلیل آن قالب گیری باریکی است که در لبه خارجی طاق وجود دارد و بالای سنگ سرطاق به هم متصل شده و کتیبه بالای آن قرار دارد. سنگ کاری دقیق و ظریف است اما قطعات آن به اندازه کافی بزرگ نبوده است، زیرا در بالای طاق و نواحی دیگر وصله کاری زیاد دیده می شود.

چیزی که اکنون از کاروانسرا مانده چند ایوان مزبور و دروازه است که تاریخ انجام بنا را در ۷۳۳ هجری نشان می دهد.

بقیه بنا که آثار طاقهای بسیار زیبایی در آن میان پیداست، به دست اهالی محل خراب شده و مصالح آن را کننده در خانه‌های شخصی خود به کار برده‌اند، ظاهراً در عهد صفویه هم تعمیرات بسیار در آن رخ داده است. از دیواره محیط خارج هم چیزی باقی نیست تمام مصالح آن را برده‌اند ولی ترس از افتادن بنا و هلاکت کارگران خوشبختانه موجب شده که در تخریب دروازه بزرگ احتیاط به جا آورند و از ویران کردن قسمتی از آن صرف‌نظر نمایند.

اندوه‌گذار این کاروانسرا را از آقا شمس‌الدین قراسنقرالچرکی‌المنصوری از امراء مماليك که در خدمت سلطان ابوسعید بهادر بوده، دانسته است. بنا به قول حمدالله مستوفی از اینجا راهی از سمت چپ به مراغه می‌رفت و راهی از دست راست به میانه و تبریز می‌پیوست. سبک بنا و مقرنسکاری آن ایرانی است. فقط چیزی که مربوط به ایران نیست و شاید سلیقه قراسنقر مملوک در آن نفوذی داشته، حاشیه سنگی تیره‌رنگی است که در زیر طاق تا روی کتیبه بزرگ قرار دادن کلید طاق (یعنی سنگ گوشه‌داری که در مرکز طاق قرار می‌دهند و استواری طاق بسته به آن است) و اسلوب حاشیه که در بالای کلید گره می‌خورد و کتیبه را احاطه می‌نماید، از سبک معماری ایران خارج و به سبک معماری شامی است در نتیجه معلوم می‌شود که این طاق شامی در طاق ایران درست نیفتاده و در قرار دادن کلید مهارتی به کار نرفته است. لیکن با وجود این نقص حاشیه سنگ تیره فام و بدنه مرمر سفیدی که بر بنا افزوده‌اند قوت و تنوع خاص به آن بخشیده است که بناهای آجری فاقد آن هستند.

کتیبه‌ای که با خط ثلث بسیار زیبا بر دروازه آن نوشته شده، نام ابوسعید بهادرخان پادشاه زمان، و وزیر او غیاث‌الدین محمد را در سال ۷۳۳ هجری نشان می‌دهد:

«من فواضل صدقات السلطان الاعظم علاءالدولة والدین ابوسعید بهادرخان خلدالله سلطانه واجلّ شانه فی هذا الرباط»

«المخدوم الاعظم سلطان الوزراء فی العالم غیاث‌الحق والدین محمد اعزّ الله انصار دولته فی سنة ثلاث و ثلاثین و سبعمائة»^۱.

۱- آثار ایران، ج ۱، ص ۶۴-۶۸، معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۹۳.

فصل دهم

آثار و اطلال تاریخی آذربایجان غربی

آثار مغول در تخت سلیمان

درباره تخت سلیمان و آثار پیش از اسلام آذربایجان گفتگو کردیم اینک به بحثی اجمالی درباره آثار مغول آنجا می پردازیم. حمدالله مستوفی درباره این بنا چنین می نویسد:

«در ولایت ایجرود (انجرود) قصبه‌ای است مغول آن را «ستوریق» خوانند بر سر پشته‌ای است کیخسرو کیانی ساخته است، و در آن قصبه‌سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه‌ای است به شکل حوضی بزرگ بلکه مانند دریاچه‌ای ملاحان به قعرش نمی توانند رسید. دو جوی آب هریک به مقدار آسیاگردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیاد نمی شود، و چون می گشایند برفرار جاری است و در هیچ موقع کم و بیش نمی باشد و این از نوادر است. ابقای خان مغول آن سرای را با حال عمارت آورد، و در آن حوالی علفزاری خوبست»^۱.

تخت سلیمان تحت شماره ۳۰۸ جزو آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. در اینجا خرابه‌های کاخهای اختصاصی پادشاهان مغول دور تادور دریاچه تخت

۱- نزهة القلوب، طبع دیرسیاقی، ص ۷۰.

سلیمان را فرا گرفته و دیگر ساختمان مغولی در صفحه تخت پراکنده‌اند و آنچه تاکنون ضمن حفاریات ظاهر شده عبارت است از چهار ایوان به اندازه‌ها و ارتفاعات مختلف که به‌طور قرینه‌سازی در چهارگوشه دریاچه روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

فاصله بین ایوانها با پایه و جرزه‌های کلفت به‌سبک اسلامی طاق زده شده و به‌صورت رواق درآمده است. از طرز بنای مغولان چنین معلوم می‌شود که آنان به آثار قدیم تخت سلیمان به‌دیده احترام می‌نگریستند نه تنها از تخریب آثار باقی مانده جلوگیری کردند، بلکه در تعمیر آنها هم جدّبلغ نمودند.

چنانکه برجای‌گنبد متلاشی شده آتشکده آذرگشنسب‌گنبدی رفیع به‌وجود آوردند که با گوشواره‌های چند ضلعیش گوشواره‌های گنبد سلطانی را در زنجان به‌خاطر می‌آورد. یکی از خصوصیات ساختمانی مغولان در تخت سلیمان، به‌کار بردن قلوه‌سنگهای صلیبی ملاط و ساروج می‌باشد حتی سقف گنبد‌های ابنیه خود را با همین قلوه‌سنگها و ملاط و ساروج طاق زده‌اند.

ایوان شمالی - این ایوان در شمال دریاچه تخت سلیمان و جنوب آتشکده ساسانی در دهلیزی به‌طول ۲۰ و پهنای ۱۸/۵ متر ساخته شده است.

منتهی مغولان در کنار دیوارهای قطور سنگی و آجری ساسانی اقدام به‌ساختن دیوارهایی به‌قطر چهار متر کرده بدین ترتیب پایه‌های ضخیم ایوان شمالی را به‌قطر دهانه ۱۰ متر به‌وجود آورده‌اند که طول آن به‌همان صورت اولیه عهد ساسانی در حدود ۲۰ متر می‌باشد.

در وسط این ایوان پله‌هایی به‌پهنای ۳/۵ متر از سنگهای تراشیده ساخته که به‌ساختمانهای روی آتشکده راه داشته است. در طول ۱۲ متری دیوار شرقی راهرویی وجود دارد که ارتفاع آن همان ارتفاع دیوار مزبور است.

این راهرو از طرف مغرب به‌دهلیز حدفاصل بین ایوان شمالی و کاخ اختصاصی اباقاخان راه می‌یابد. ابنیه مغول به‌سبک اسلامی با ایوانهای رواق‌دار در جلو و ساختمانهای متعددی در پشت آن ساخته شده است. ستونهایی به‌منظور نگاهداری رواق با پایه‌ای چهارگوش از سنگ قرمز تعبیه شده است. تعداد این ستونها در این قسمت از بنا چهار عدد است. قطر سنگهای فرش کف اطاق شش سانتیمتر و سنگهای حاشیه دیوار ۴ سانتیمتر است. تالار مرکزی که محوطه‌ای به‌مساحت صد متر مربع می‌باشد دارای گنبدی

مدور بوده است. شاه‌نشین یا جایگاه تخت سلطنتی در قسمت بالای تالار در محوطه‌ای به وسعت ۴/۵ متر طول و ۳/۵ متر عرض تا اندازه‌ای مجزا از تالار مرکزی ساخته شده است. تزیینات و گچ‌بریهای این شاه‌نشین و تالار بسیار زیاد و قابل توجه است. در آوردن آب در این کاخ، مغولان از تنبوشه کشی سابق دوره ساسانی استفاده کرده‌اند.

اثر معماری این کاخ، مخصوصاً گنبد مدوری که محوطه‌ای به وسعت ۱۰۰ متر مربع را پوشانیده عالی‌ترین شاهکار فن معماری دوره مغول است.

علاوه بر اطاقهایی که در جوار ایوان خسرو در سمت جنوبی آن بنا شده به فاصله‌ای در حدود ۳۰ متر فقط رواقهایی وجود دارد که از درگاه‌هایی به سوی غرب تخت سلیمان راه می‌یابد.

طاق کوکبی هشت ضلعی به سبک بسیار جالب توجهی ساخته شده و گنبدی با قلوه‌سنگهای طبیعی و ملاط و گچ و آهک بر آن زده شده است.

تالار بارعام - به فاصله ۱۰۰ متری بناهای غربی دریاچه و در مغرب تخت سلیمان بنای وسیع مربع شکل ستون‌داری که بیش از ۳۰۰ متر مربع وسعت دارد و مدخل آن از طرف جنوب به پهنای شش متر است با سنگهای قرمز رنگ حجاری و تزیین شده است. در داخل تالار چهارپایه ستون مربع شکل وجود دارد که روی آنها ستونهای قطور از سنگ قرمز استوار شده است. این تالار دارای گنبدی عظیم بوده و ستونهای موجود فقط جنبه تزیینی داشته است. این گنبد و طاقهای دیگر همه ضربی و قوسی است که با استفاده از قلوه‌سنگهای طبیعی آن طاقهای هلالی را زده‌اند. یکی از تزییناتی که مغولان در حجاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری ابنیه خود به کار برده‌اند نقش اژدها است که ظاهراً آن را از هنر چینی فراگرفته‌اند از جمله کاشی زیبایی است که منقوش به نقش اژدهاست و در خرابه‌های تخت سلیمان پیدا شده است. اتفاقاً در طی قرون در جنوب تخت سلیمان در بین مزارع از رسوبات املاح معدنی آب دریاچه جویی مارپیچ به‌طور طبیعی بوجود آمده که در حدود ۳۰۰ متر طول و گاهی چهارمتر ارتفاع دارد، و به علت شباهت آن به ماری بزرگ در عرف محل اژدها خوانده می‌شود. شاید وجود همین جوی طبیعی در

تخیل این حیوان افسانه‌ای و نقش آن بر روی کاشیهای عمارات مغول مؤثر بوده است.^۱ قسمت شمال تخت سلیمان - که هنوز کاملاً مورد تحقیق قرار نگرفته، پوشیده از بقایای ساختمانهایی است که قسمت جزئی آن مغولی بوده و قسمت عمده آن بعد از مغول ساخته شده است. بعد از کاخ زمان مغول در این نقطه از تخت سلیمان یک دهکده وجود داشته که اهالی آن در داخل حصار محافظ، و گروهی نیز در عمارات موجود و مشترک مربوط به زمان مغول سکونت داشته‌اند. در اینجا یک گورستان کوچک با یک امامزاده که در کنار خرابه‌های ایوان آتشکده ساخته شده بوده به چشم می‌خورد. از زمان رونق این دهکده نیز یک محراب که از سنگهای شنی قرمز ساخته شده به دست آمده است. تزیینات دیوارهای کاخهای مغولی که به‌طور کلی از نوع مخصوص ساخته نبوده، با هنر تزیینات مربوط به قرن سیزدهم در ایران، کاملاً مطابقت داشته است.^۲

سه گنبد در اورمیه - این بنا که در تحت شماره ۲۴۲ جزو آثار تاریخی به ثبت رسیده از آثار قرن ششم هجری و دوره سلجوقی است و به فاصله ۵۰۰ متر در سمت جنوب شرقی آن شهر واقع شده و به شکل برجی است. در مدخل آن سه کتیبه به خط کوفی که نقش و خطوط آن را با سنگ تراشیده‌اند نصب شده که در یکی از آنها تاریخ ماه محرم سال ۵۸۰ هجری خوانده می‌شود.

اندره گدار می‌نویسد: «این مقبره به اسلوب گنبدهای مراغه مرکب از سکوی سنگی بلندی است حاوی دخمه‌ای که در بالای آن بنای آجری برآورده‌اند که شامل اطاق مقبره است مدخل آن مثل بقعه مدور مراغه و قوی برج محاط در یک قاب پرنقش و نگاری است که در بدنه استوانه شکل برج تعبیه کرده‌اند».

درگاه ورودی در میانه طاقنمای مسطحی واقع شده که قاب مستطیل نامبرده در بالا بر آن احاطه دارد. اما چرا آن را سه گنبد می‌خوانند؟ در بالای دخمه و اطاق مقبره اثر دو گنبد بیش نمایان نیست، آیا باید فرض کرد به جای سقف مخروطی شکل که در آذربایجان در عهد سلجوقیان بر این قبیل ابنیه می‌پوشانیده‌اند، آیا گنبد سومی هم وجود داشته است؟ به نظر من این فرض درست نیست، علی‌رغم اصطلاح عامه که آن را سه گنبد خوانده‌اند باید گفت سومین گنبد، چه این گنبد فقط عبارت از سقفی ساده بوده است.

۱- علی اکبر سرفراز: تخت سلیمان ۱۱۰-۱۱۴.

۲- مجله داشکده ادبیات تهران (شماره چهارم سال ۱۶) مقاله کلایس تحت عنوان تخت سلیمان و زندان سلیمان.

به عبارت دیگر در داخل این برج دوطاق مجزای از یکدیگر ساخته شده، در روی گنبد اصلی، گنبد کوچکتری ساخته‌اند و از این رو به سه گنبد شهرت یافته است.

بعضی در وجه تسمیه آن به سه گنبد گفته‌اند که دو بنای دیگر در مجاورت ده چهریق در نزدیکی سلماس وجود داشته که مجموعه این سه بنا را سه گنبد می‌خوانده‌اند در جلوخان سه کتیبه به خط کوفی است. یکی بالای در دیگری روی طاقنما و سوم بر فراز قاب مستطیل، کتیبه آخر که به این جمله ختم می‌شود:

«فی شهر محرم ثمانین و خمس مائه» ۵۸۰ هجری. آندره گدار، این بنا را در ردیف ابنیه مراغه و بین برج مدور (۵۶۳ هـ) و گنبد کبود (۵۹۳ هـ) قرار می‌دهد و می‌نویسد: با وجود اینکه در آن زمان استعمال تزیینات کاشی رواج داشته و در مقبره مؤمنه خاتون در نخجوان که در ۵۸۲ ساخته شده کاشی به کار رفته، در این مقبره کمترین اثری از رنگ آمیزی به نظر نمی‌رسد. اما نکته دیگری هست که رفع استغراب می‌کند و آن این است که حروف خطوط و نقوش هندسی سه گنبد را با سنگ ساخته‌اند، و این دلیل است که معماران عادت داشته‌اند بعضی قسمت‌های تزیین را نسبت به خود بنا متفاوت بسازند. حال اگر این اختلاف را با کاشی مجسم نکرده‌اند چنانکه در مراغه یا نخجوان نموده‌اند سبب این بود که در اورمیه وسایل کار نداشته‌اند.

دلیل مهارت معمار سه گنبد آن است که در برجی استوانه‌ای شکل قبلاً اطاقی مربع تعبیه کرده و مجدداً تربیع بنا را با تدابیر معماری مبدل به تدویر کرده آنگاه گنبد را بر آن برافراشته است. نکته مهم هنری این بنا گذشته از گنبد رفیع و مقرنس کاری که در حدود ۹ متر ارتفاع دارد، رنگ آمیزی و تزیینات سنگی است که جلوه خاص به این بنا داده است.

بنای سه گنبد شباهت بسیاری با برج علاءالدین در ورامین نزدیک شهر تهران دارد.^۱ مسجد جامع اورمیه - این مسجد که تحت شماره ۲۴۳ جزو آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده از بناهای نیمه دوم قرن هفتم هجری است.

از لحاظ موقعیت در وسط بازار واقع است دارای صحن بزرگ و شبستان آجری وسیعی است که قسمت اصلی وسطی آن با گنبد بلندی پوشیده شده است.

۱- آثار ایران، ج ۱، ص ۶۹-۷۰، فهرست بناهای تاریخی، ص ۴۹ آثار باستانی آذربایجان، ص ۸۴ مجله بررسی‌های تاریخی، ج ۵۵ سال دوم، ص ۱۳۷؛ معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۱۲.

محراب مسجد از نظر گچ‌بری و خطوط در شمار زیباترین آثار هنری دوران مغول و ارتفاع آن ۷/۸۲ و عرضش ۵/۴۸ متر است و در قسمت پایین دارای دو ستون گچ‌بری می‌باشد. این محراب شبیه به پارچه توری است که با گچ‌بری‌های عالی و شبکه‌های ظریف بافته باشند. در وسط آن کتیبه‌ای است به خط رقاع که چنین خوانده می‌شود: «عمل عبدالمؤمن بن شرف‌شاه النقاش التبریزی فی شهر ربیع الاول سنة ستة وسبعین وستمائة...». بنابراین آن محراب در سال ۶۷۶ هجری به دست استادی چیره‌دست به نام عبدالمؤمن تبریزی گچ‌بری شده است و شاید خود مسجد از این تاریخ کهنه‌تر باشد. از شکافهای محراب قطعات کوچک محراب گچی قدیمتر دیده می‌شود و این محراب دو پنجره را که مشابه آنها در دیوارهای دیگر دارد مسدود کرده است محراب قدیمتر و خود شبستان گنبد از سال ۶۷۶ هجری پیش‌تر است و بایستی به دوره سلجوقی تعلق داشته باشد.

در آن زمان مسجد شامل شبستان مربع گنبددار بود که سه طرف آن در ورودی داشت. طاق گنبد با ابنیه عظیم شمال غربی که در ساختمانهای قزوین دیده می‌شود بیشتر ارتباط دارد تا با سبک معماری ناحیه اصفهان. دیوار صفحه محراب دارای طاق سه برگ در مرکز است در طرفین نفول زوذنقه ستونهای نیمه مدور قرار دارد که سر ستون شیاردار آن در دو قسمت مجزا است و روی این ستونها نفول طاق نوک تیز که تقریباً به شکل نعل اسب است قرار دارد و بالای حاشیه محدب ساخته شده است. این واحد با یک سلسله تالاب مستطیل محدب احاطه شده است در زیر نفول اسبی محراب آثار گچ‌بری محراب قدیمتری دیده می‌شود.

این مسجد در سال ۱۱۸۴ هجری به فرمان رضاقلیخان بیگلربیگی افشار که بر شهر اورمیه حکومت داشت تعمیر شد.^۱

مسجد جامع مهاباد - بنای مسجد و مدرسه‌ای طلبه‌نشین از دوره شاه سلیمان صفوی در مهاباد به جای مانده که بر سردر آن کتیبه‌ای به خط رقاع بر سنگی از مرمر نقر شده که دلالت بر اتمام آن در سال ۱۰۸۹ هجری می‌نماید و متن آن کتیبه چنین است. «وفقنی لاتمام هذه المدرسة الشریفة فی ایام دولة السلطان الاعدل شاه سلیمان

۱- فهرست بناهای تاریخی ص ۱۰؛ آثار باستانی آذربایجان، ص ۸۴؛ معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۲۳.

الحسینی الموسی الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه فی سنة ۱۰۸۹ کتبه...
سهراب المکری» این مسجد از بناهای بداق سلطان بن شیرخان بن شیخ حیدرخان مکری
است که فرمانروای ولایت ساوجبلاغ (مهاباد) بوده و در عهد شاه سلیمان صفوی در
سال ۱۰۸۹ آن را ساخته است.^۱

کلیسای طاطاووس در چالدران - این کلیسا که تحت شماره ۴۰۵ جزو ابنیه تاریخی
ایران به ثبت رسیده در ده قره کلیسا در پانزده کیلومتری شمال شرقی سیه چشمه و هفت
کیلومتری شمال راه سیه چشمه به قره ضیاءالدین، در دهستان چالدران از بخش سیه
چشمه در شهرستان ماکو در ۴۶ درجه و ۳۳ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۹ درجه و ۶
دقیقه عرض جغرافیایی واقع است.^۲

این کلیسا را به نام یکی از قدیسین قدیم ارمنی تادئوس Tadeos خوانده که به زبانهای
اروپایی تادئو tadeo و به زبان عربی و فارسی طاطاووس شده است.^۳
موريس دوکوتريو که در ۱۸۱۷ به ایران آمده در سفرنامه خود درباره وجه تسمیه
این کلیسا چنین می نویسد:

«روز ۲۲ آوریل در خاک ارمنستان از کوه «بزابدال» گذشتیم، رودخانه «بامباک» را
که از چند پل بر آن باید گذشت با بهترین منظره می نگریستم. در افق آثار کلیسای شهر
کوچک «قره کلیسا» که تپه های مستور از کاج بر آن احاطه داشت نمایان بود. وجه تسمیه
این شهر تیره رنگی کلیسای آن است که از دور سیاه به نظر می آید، به این سبب آن را قره
کلیسا گویند. با وجودی که این نواحی در عرض جغرافیایی ۴۰ درجه واقع است آب
وهوای آن کاملاً مانند منطقه وسطای روسیه است. معروفیت این محل غسل و ماهی
قزل آلاهی آن است. در ۱۸۰۵ که دولتین ایران و روسیه جنگ می کردند «پرنس سی
زیبانوف» فرمانده گرجستان در این محل اردو داشت و نزدیکترین ذخایرش در
قره کلیسا بود. بالاخره در کنار رودخانه «بامباک» در جایی که ۱۶۰ ورست باقره کلیسا
فاصله داد به دست ایرانیان کشته شد و کتیبه ای بر روی قبر اوست. فرمانده قشون ایران در

۱- فهرست بناهای تاریخی، ص ۱۱۳ مرآت البلدان، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۲۸۸-۳۶۶؛ فرهنگ آبادی های ایران، ص ۳۴۱.

۳- هنر معماری در ارمنستان، ص ۱۰.

این جنگ ولیعهد (عباس میرزا) بود.^۱

قره کلیسا در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی سیه چشمه در دهستان به به جیک واقع شده است. آب گرم سیه چشمه تقریباً در جنوب زاویه سطحی و در دهستان چالدران قرار دارد.^۲

سبب تسمیه

این کلیسا در زبان ارمنی «سورپ تاوئی وانگ» یعنی کلیسای مقدس طاپاووس خوانده می شود در سبب تسمیه آن در روایات ارمنی چنین آمده است:

پادشاهی به نام «آبگار» که از شاهان دولت اوسرئن بود و در حدود ۴۰ میلادی می زیست و نژاد او به اشکانیان می رسید به دعوت یکی از قدیسین مسیحی به اسم طاپاووس دین مسیحیت را پذیرفت و به تبلیغ و اشاعه آن دین قیام کرد.^۳

پس از وی پادشاهی به نام «سانتروک» بر تخت نشست و از کیش مسیحی بازگشت و طاپاووس را بکشت، او را در محل کنونی این کلیسا به خاک سپردند. ساندوخت، دختر سانتروک که حاضر نشد کیش مسیحی را ترک گوید او نیز به فرمان پدر به قتل رسید و جسد او را در کنار طاپاووس قدیس دفن کردند.

کم کم دین مسیحی در ارمنستان رواج یافت و در سال ۳۰۱ میلادی آن کیش به دست گریگوار مقدس در زمان پادشاهی تیرداد دین رسمی آن مملکت شد و بعدها در این محل به یادبود شهادت طاپاووس و ساندوخت کلیسایی برپا کردند که موسوم به «سورپ تادئی وانگ» یعنی کلیسای مقدس طاپاووس گردید. تاریخ ساختن این کلیسا معلوم نیست ممکن است در پیش از اسلام بر یکی از ویرانه های پرستشگاه مهر بنا گردیده باشد.

برای نخستین بار مورخی به نام «آرتسرونی» که در اواخر قرن نهم میلادی می زیست از آن کلیسا نام می برد. در آثار قرن دوازده و سیزده مورخی دیگر به نام «زنوب گلاک» از آن نام برده است از این به بعد تا قرن پانزدهم بیشتر مورخان و تذکره نویسان آن را در آثار خود به عنوان یک کلیسای با اهمیت یاد کرده اند بخصوص که آن محل سر راه

۱- مسافرت به ایران در سال ۱۸۱۷. ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۱۰ شمسی ص ۴۸ و ۴۹.

۲- دکتر جنیدی، چشمه های معدنی ایران، ص ۳۶۸.

۳- دکتر مشکور: ایران در عهد باستان، ص ۳۶۲.

کاروانها و لشکرکشی‌های قدیم بود از این جهت نام آن در اکثر نوشته‌های ارمنی آن زمان آمده است.^۱

نام قره کلیسا در کتب تاریخ عهد مغول و تیموری

جرماغون سردار اوکتای قاآن مغول در سال ۶۲۸ هجری در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به ماکو و ارمنستان رفت^۲ و از جاهائی که از دستبرد او مصون نماند این کلیسا بود.

در تواریخ ارمنی آمده که سپاه مغول در عهد سلطنت اوکتای قاآن و منکوقاآن و اباقاخان و ارغون در سالهای ۱۲۴۲ م (۶۴۰ هـ) و ۱۲۵۱ م (۶۴۹ هـ) و ۱۲۶۵ م (۶۶۴ هـ) و ۱۲۸۵ م (۶۸۴ هـ) این کلیسا را غارت کردند.

در زمان سلطنت ارغون‌خان (۶۸۳ - ۶۹۰ هـ) لئون پادشاه کیلیکیه به اتفاق یکی از دانشمندان ارمنی به نام «تورس» برای دیدار شاه مغول به آذربایجان آمدند و قره کلیسا را زیارت کردند و عهدنامه‌ای مبنی بر دوستی و عدم تعرض بین ایشان به امضا رسید. دیری نگذشت که در عهد همان ایلخان مغولان به بهانه سرشماری ارمنیان، آن مردم را تحت شکنجه قرار دادند و قره کلیسا را غارت کرده اسقف آن را کشتند. خاطره این سرشماری هنوز در تداول مردم ارمنی باقی است چنان که مادران هنگام ترساندن کودکانشان گویند: «مواظب باش نویسنده آمده است ترا ببرد!» منظور از نویسنده مأمور سرشماری کذائی است.

در سال ۱۳۱۹ میلادی (۷۱۹ هجری) زلزله شدیدی در آن نواحی حادث گشت و خرابی بسیاری به این کلیسا وارد آورد و ۷۵ تن از کسانی را که در حال عبادت بودند هلاک ساخت. اسقف بسداجی زاکاریا که از سال ۱۳۱۵ میلادی به تولیت این کلیسا برگزیده شده بود به تعمیر آن پرداخت و پس از ده سال تعمیرات و بازسازی، آن کلیسا در سال ۱۳۲۹ میلادی (۷۳۰ هجری) به اتمام رسید. در تعمیرات جدید سنگ سفید به کار رفت برخلاف بنای سابق که در آن سنگهای سیاه به کار رفته بود. به یادگار این تعمیرات اساسی هنوز کتیبه‌ای به زبان و خط ارمنی از اسقف بسداجی زاکاریا در دیوار

۱- رساله خطی سرکیس کاراپتیان.

۲- تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۴۱؛ تاریخ الامة الارمنية، ص ۲۲۸.

کلیسا باقی است و ترجمه و متن آن چنین است:

«این کلیسا که به نام حواری مقدس تادیوس ساخته شده بود و از زلزله ویران گشت من که اسقف زاکاریا (زکریا) هستم آن را تعمیر کردم و از نو ساختم».

در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۹ میلادی (۷۴۱-۷۶۱ هـ) در محل این کلیسا حوزه‌های علمیه تدریس مذهبی توسط اسقف، مسروپ، دایر گردید.^۱

در سال ۱۳۴۳ م (۷۴۴ هـ) امیر شیخ حسن کوچک چوپانی سپاهی به همراهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای روم به تسخیر بلاد این سرزمین فرستاد و ایشان شکست یافته بازگشتند، سپس پسر امیر شیخ حسن چوپانی که امیر قوچ حسن نام داشت از پدر جدا گشته به قره کلیسا به حدود قبان گریخت و مخفی شد.

امیر شیخ حسن از آن حال واقف شده در خفیه کس فرستاد تا او را گرفته به تبریز آورده و محبوس کردند.^۲

سلطان اویس جلایری در سال ۷۶۸ هجری از موصل به صحرای موش در آسیای صغیر رفت و با بیرام خواجه ترکمان جنگ کرده ایل او را به غارت داد و از آنجا از راه قره کلیسا به تبریز بازگشت.^۳

در سال ۱۳۸۵ میلادی (۷۸۷ هجری) قزل اوقو که یکی از سرداران تفتیش خان رئیس ایل ذهبی قپچان بود در حمله به آذربایجان صدمات بسیاری به قوه کلیسا رسانید، در این زمان اسقف بزرگ آنجا «کارابد» نام داشت. در سال ۱۳۹۷ میلادی (۷۹۹ هجری) اسقف بوغوس ارمنی، اوگیراگوس ویرابچی را به سمت تولیت کلیسا تعیین کرد.^۴

کلاویخو که در سال ۱۴۰۳ (۸۰۶ هـ) از طرف هانری سوم امیر کاستیل به سفارت به دربار تیمور آمده بود در سفرنامه خود چنین می نویسد:

«یکشنبه اول ژوئن به هنگام غروب آفتاب به جلوی دژی که ما کو نام دارد رسیدیم این محل از آن کسی است که از کاتولیک هاست اما نام او نورالدین است و همه آنان که

۱- رساله سرکیس کاراپتیان.

۲- ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو.

۳- حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴- اندرانیک هویان: قره کلیسا، مجله بررسی های تاریخی، سال دوم، شماره پنجم.

از این دژ نگهبانی و پاسداری می‌کردند کاتولیک بودند.

اینان اصلاً از نژاد ارمنی هستند و به زبان ارمنی سخن می‌گویند و نیز ترکی و فارسی هم می‌دانند.^۱ ظاهراً کلاویخو در بیان خود ارامنه گریگوری را اشتباهاً کاتولیک پنداشته باشد. امیر تیمور در حمله خود به آذربایجان به گرفتن قلعه ماکو توفیق نیافت و با گرفتن بیست سوار با امیر تیمور صلح کرد و شهر ماکو و کلیسای طاطا ووس از خطر قتل و غارت وی نجات یافت. در سالهای ۱۴۴۰-۱۴۴۳ میلادی (۸۴۴-۸۴۷ هـ) اسقف آن کلیسا گریگور جلال بیگیان ماکویی بود و سپس در مجموع روحانیان اچمیاد زین (اوج کلیسا) به سمت جاثلیقی ارمنیان برگزیده شد.

رستم بن مقصود بن حسن بیگ آق قویونلو (۸۹۷-۹۰۲) که از شاهان آن سلسله به شمار می‌رفت در سال ۱۴۹۳ م (۸۹۸ هـ) فرمانی برای زکریا کشیش قره کلیسا به عنوان اسقف اوج کلیسا بدین مضمون صادر کرد:

«الحکم لله - ابوالمظفر رستم بهادر سیوز و میز سرکیس اوج کلیسا بداند که زکریا کشیش قرا کلیسا ماکویه نمود که بنا واجب و بی حساب مزاحم و معترض احوال او می‌شود، می‌باید که به دستور قدیم با او عمل نموده بنا واجب و خلاف حکم همایون متعرض احوال او نشود در این باب تقصیر ننماید در عهده داند (محل مهر. رستم بهادر)، به نواحی به دوستان تحریر آفی ۸ ذی قعدة الحرام سنة ثمان و تسعين و ثمانمائه (۸۹۸ هـ).

شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰ هـ) نسبت به مسیحیان مهربان بود و دستور داده بود که عمال دولت در موقوفات کلیساها دخل و تصرف نکنند و از اوقاف آنها مالیات نطلبند.

خلیفه زاکاریا که از سال ۱۵۱۵ تا ۱۵۲۰ جاثلیق بزرگ ارمنیان بود در آن کلیسا تعمیرات اساسی به عمل آورد و راهی نیز برای تسهیل رفت و آمد زائران بین آنجا و ماکو احداث کرد.

شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) که مانند پدرش نسبت به ارمنیان محبت داشت در حفظ موقوفات قره کلیسا و صیانت آن از تجاوزات عمال دولت در سال ۱۵۶۲

میلادی (۹۷۰ هـ) فرمانی صادر کرد که صورت آن این است:

«شاه بابام انارالله برهانه (موضع مهر): شاه ولایت طهماسب فرمان همایون شد آن که چون از مضمون نشان عالی حضرت خاقان جمجاه سلیمان مکان و اسناد قبالات مشروعه مستفاد شد که مزرعه قره کلیسا محدود به حدود کدوک انکورک و قرق بلاغ و مقبره هناک از راه مالکیت تعلق به رعایای آنجا دارد و حق آب به مزرعه مذکور از رودخانه قرین ارکونین از شش سهم سهم مقرر است. بنابراین به همان دستور مقرر دانسته رعایاء قریه ارکونین مطلقاً به غیر حق و حساب در املاک و اراضی مزرعه مذکور مدخل نساخته و پیرامون حقابه مقررہ ایشان نگردد و از دستور سابق و قاعده قدیم تجاوز نمایند. حاجی قاسم سیوچی حسبالمسطور مقرر دانسته از مضمون حکم مطاع انحراف نورزد و چون از قدیم چراغلق قریه فریز و مهله زن و قروق تعلق به قره کلیسا داشته کدخدایان و رعایا درباره شاملق اصلاً در آن مدخل ن سازند و از قاعده قدیم و دستور سابق تجاوز نمایند. امارت مآب مقصود به یک ختوسلو امداد نموده مجال تمرد احدی ندهد و همه ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً فی شهر رجب المرجب ایت ثیل».

در زمان شاه عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸) بر اثر جنگهایی که بین ایران و عثمانی روی داد صدمات بسیاری به این کلیسا وارد شد به فرمان او برای مستأصل کردن چغال اوغلی سردار ترک دستور داده شد که علوفه و آذوقه را در راه سپاه عثمانی از بین برده و چاههای آب را پرکنند و ارمنیان آن نواحی را که بالغ بر سیصد هزار تن بودند به داخل خاک ایران مهاجرت دهند. چون اطراف رود ارس خالی از سکنه شد قره کلیسا محکوم به ویرانی گردید.

در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۶۰ هـ) اسقف آن کلیسا که مگردیچ نام داشت به تعمیراتی تازه در آن پرداخت. در سال ۱۶۵۶ م (۱۰۶۶ هـ) که اسقف آن کلیسا، ایساهاک ماکویی بود موقوفات تازه به قره کلیسا اضافه شد و سپس کانال آبی را که اسقف زاکاریا در سال ۱۳۰۶ میلادی برای آنجا ساخته بود لای روبی گردید.

در سال ۱۶۹۱ م (۱۱۰۳ هـ) که مصادف با دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی بود اسقفی به نام سرکیس تعمیراتی اساسی در آن کلیسا به عمل آورد و باروی آن را مجدداً بنا کرد و دیوارهای آن را از نو ساخت. در زمان آقا محمدخان قاجار (۱۲۰۰-۱۲۱۱) بر اثر لشکرکشیهای او به تفلیس و ماوراء ارس چون این کلیسا سر راه

بود صدمات فراوان دید و حتی در سال ۱۲۰۱ به دست سپاهیان او غارت شد.^۱

در زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۶۰) پسرش عباس میرزا نایب السلطنه برای جلب خاطر ارامنه و اطمینان از پشت سر خود در جنگ بین ایران و روسیه در ۱۲۲۹ هجری (۱۸۱۴ م) یعنی یک سال بعد از عهدنامه گلستان این کلیسا را از نو تعمیری اساسی کرد. در این وقت اسقف مقیم آن کلیسا «سیمون بزنونی» بود و در اجرای فرمان نایب السلطنه جدی بلیغ داشت و سنگهای سیاه دیوارها را که شاید به همان مناسبت آنجا را قره کلیسا خوانده اند با سنگهای مرمر سفید عوض می کرد. یکی از شعرای معاصر عباس میرزا به نام نوا، قطعه شعری در تاریخ تعمیر این بنا در عهد آن شاهزاده گفته که در کتیبه ای از مرمر سفید به خط خوش نستعلیق در پنج سطر نوشته شده و در بالای سر در کلیسا نصب گردیده است و آن اشعار این است:

دل به تنگ آمد چو روح الله زتن از امتهات
میل آبا کرد چندی باز مادر زاد گشت
از یکی اصحاب ططاووس نام این سجده گاه
گشت آباد و خراب از چرخ بی بنیاد گشت
تا زمان دولت فتحعلی شه آنکه او
همچو ابر در فشان دست عطایش راد گشت
از ولیعهدش شهنشاه جهان عباس شاه
کوبه گیتی شهره در انصاف و عدل و داد گشت
آنکه بس ویرانه ها چون کوفه در ایران زمین
فی المثل در عهد عدلش غیرت بغداد گشت
جز دل ویران من کو قابل تعمیر نیست
هر خرابی را که دیدی در جهان آباد گشت
کرد از نو این کهن ویرانه را آباد او^۲
هم خدا راضی شد و هم روح بانی شاد گشت

۱- اندرابیک هوپان: قره کلیسا، مجله بررسی های تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۲۰۷.

۲- در اصل کتیبه «آنادزو» آمده که غلط است.

چون ز فرمان وی و اقدام استادان چند
سخت‌تر از آهن و محک‌تر از فولاد گشت
گفت این مصرع پی تاریخ تعمیرش نوا
وانک ططاووس باز از داد شه آباد گشت
(۱۲۲۹ هـ)

ظاهراً چون ایران بعد از امضای عهدنامه گلستان فکر می‌کرد ممکن است به‌زودی
ایروان را هم از دست بدهد از روی احتیاط میل داشت مرکز مذهبی خلیفه اعظم ارامنه
را از اچمیادزین به محل قره کلیسا منتقل سازد. به همین علت به تقلید ساختمان کلیسای
اچمیادزین که بنای آن با سنگ سفید است ایرانیان می‌خواستند این کلیسا را به‌معدی
سفید تبدیل کرده و ارمنیهای روسیه و عثمانی را کماکان تحت حمایت و نفوذ مذهبی
کلیسایی که در ایران است قرار دهند. سیمون بزنوننی اسقف قره کلیسا چون امید داشت
به کمک ایران به مقام خلافت اعظم ارمنیان جهان برسد به تقلید ساختمان کلیسای
اچمیادزین دستور داد تخته‌سنگهایی از مرمر سفید از قرخ بولاغ (چهل چشمه) و
شاورشان به آنجا حمل نمایند و سنگهای سیاه قره کلیسا را تبدیل به سنگهای سفید کنند و
فرمان داد همه‌جا نام او را بر دیوارهای منقوش بنای تازه کلیسا نقر نمایند.
اسقف بزنوننی به آرزوی خود نایل نشد زیرا هنوز بنای طبقه اول کلیسا به‌اتمام نرسیده
بود که او را به‌سعایت بعضی از مغرضان از طرف دولت ایران تبعید کردند.
ناثره جنگ بین ایران و روس نیز بالا گرفت، دوره دوم جنگهای ایران و روس
(۱۲۴۱-۱۲۴۳ هـ) به‌معاهده ترکمانچای (۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ) انجامید. ایروان و
نخجوان و اردوباد که از بعد از عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ هـ) در تصرف روسیه بود
به‌طور قطعی به آن دولت واگذار شد و ارامنه و آسوریها می‌توانستند آزادانه به‌روسیه
مهاجرت نمایند.

این مهاجرات از همان سال ۱۲۴۳ هجری (۱۸۲۷ میلادی) آغاز شد و در حدود
۴۵ هزار مسیحی از ایران به‌روسیه مهاجرت کردند به‌طوری که در تبریز فقط هفت
خانوار ارمنی باقی ماندند.

در سال ۱۸۳۰ میلادی اسقف نیکوقوس به‌تولیت قره کلیسا رسید. از سال ۱۸۹۰ تا
۱۹۰۰ این کلیسا به‌مرکز تجمع انقلابیون و طرفداران جنبشهای ملی ارامنه مبدل شد. از

سال ۱۹۰۸ تا پیش از آغاز جنگ بین‌المللی اول این محل یک مرکز تجمع میهن‌پرستان ارمنی بر ضد دولت عثمانی بود.

تا اینکه در سال ۱۹۱۸ قشون عثمانی به آذربایجان حمله‌ور شد خانواده‌های ارمنی ساکن اطراف ماکو به قلعه کلیسا پناه برده و با عده‌ای قلیلی مدت پانزده روز در برابر ترکان مقاومت کردند. آنان پس از تمام شدن مهمات خود شبانه عقب‌نشینی کردند. قشون عثمانی وارد قلعه کلیسا شد و اکثر ساکنان غیرنظامی آن را کشته و عده‌ای را نیز به اسارت بردند.^۱

پس از خاتمه جنگ جهانی اول آرامنه مجدداً در سال ۱۹۱۹ میلادی به قره کلیسا بازگشته و در دهات پیرامون آن اقامت نمودند. این وضع تا سال ۱۹۴۸ میلادی ادامه داشت. از این سال ارمنیها بر اثر تبلیغات دولت شوروی به ارمنستان مهاجرت کردند، کشیش سرپرست کلیسا نیز به تبریز کوچ کرد و در همانجا وفات یافت. در تابستان سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۱م) نگارنده این اوراق که به دنبال کشف کتیبه‌های اورارتو به اطراف و اکناف آذربایجان سفر می‌کرد و از طریق ماکو و قراقویون با دوست محترم خود آقای دکتر مهندس منوچهر امیر مکاری به قره کلیسا رفت، آن قریه را خالی از سکنه و کلیسا را متروک و نیمی از گنبد آن شبستان را بر اثر گلوله‌های توپهای ترکان ویران یافت. اثر خرابیهای قشون عثمانی در همه جا مشهود بود، ولی آنچه را که باقی مانده چنان عظیم و باشکوه است که شاید در ایران بعد از اسلام کمتر بنای تاریخی سنگی از لحاظ عظمت و قدمت و ظرافت به پای آن برسد. نگارنده در همان سال شرح بازدید از این کلیسا را به مدیرکل باستانشناسی وقت گزارش داد و درخواست کرد که اداره کل باستانشناسی آن راجزو آثار تاریخی و باستانی کشور ثبت نماید و در تعمیر و مرمت خرابیهای آن اقدام عاجل مبذول دارد.

سبک معماری قره کلیسا - این کلیسا در بلندی کم ارتفاعی واقع است و از طرف مشرق مشرف بر دره کم عمقی است و در سطحی به مساحت ۱۵۰ × ۲۰۰ متر ساخته شده و با دیوارهای برج و باروداری محصور گشته و شباهت بسیاری به کلیسای اچمیادزین در ایروان دارد.

تاریخ بنیان‌گذاری آن به درستی معلوم نیست و قدیمترین سنگ نبشته‌ای که در جدار آن کشف شده مربوط به قرن چهاردهم میلادی است، ولی از لحاظ اسلوب بنا معلوم می‌شود که ساختمان آن قدیمتر از قرن مزبور بوده است. ساختمان قره کلیسا از دو کلیسا تشکیل شده است یکی کوچکتر که قدیمی‌تر است و کلیسای بزرگتر که بعداً ساخته شده و از طرف ضلع غربی باولی متصل گشته است.

بنا به تحقیق دکتر مهندس ولفرم کلایس Dr. wolfram Kleiss معاون مؤسسه باستانشناسی آلمان در تهران، این اثر از لحاظ شهرسازی دوره قدیم بسیار جالب بوده و دیوارهای آن مینیاتور جالب توجهی را در خود محصور می‌ساخته است و در مواقع حمله دشمن به صورت دژی محکم درمی‌آمده و تمامی احتیاجات مدافعان از داخل محوطه کلیسا مهیا می‌گشته است. این صومعه دارای یک دریاچه مصنوعی و چراگاه جهت حیوانات و کارگاههای مختلف برای تهیه مواد غذایی و غیره بوده است.

اگر به مقطع کلیسای طاطا و وس نظری بیفکنیم تمام بنا به صورت یک ساختمان واحد دیده می‌شود و اتصال این بناهای مختلف به حدی با مهارت انجام پذیرفته است که مثلاً بدون در نظر گرفتن طرح و نقشه بنا مشکل است دریافت که برج کلیسا و برج ناقوس آن در دورانه‌های مختلف ساخته شده است. معماران ارمنی طوری در ترکیب و تلفیق این ابنیه با یکدیگر استاد بوده‌اند که بدون دقت کامل تمیز دادن آنها از یکدیگر دشوار است.^۱

برخلاف معابد اولیه ارمنی که به شکل مربع است، این کلیسا به صورت مستطیل به سبک بازیلیک Basilic آمیخته با سبک معماری خاص ارمنی ساخته شده است. در سبک بازیلیک که از آن در ساختمان کلیساها استفاده می‌کردند محوطه کلیسا به صورت مربع مستطیل بود و طول داخلی دیوارهای آن به وسیله دو ردیف ستون مجزا می‌شد که روی هم به صورت سه کشتی درمی‌آمد و کشتی میانه دارای ارتفاع بیشتر و عرض وسیعتری بوده است.^۲

این کلیسا دارای گنبد هر می شکل دوازده ترک است قسمت شرقی آن از سنگ سیاه و قسمت وسطی و غربی آن با سنگ سفیدترین گردیده است.

۱- هنر معماری در ارمنستان، ص ۴۲-۴۵.

۲- رساله سرکیس کارایتیان.

قسمت شرقی که با سنگ سیاه ساخته شده و تنها قسمتی است که از زلزله ۱۳۱۹ میلادی محفوظ مانده شامل محراب و اطاقهای جنبی (به مساحت $۴ \times ۴/۷۰$ متر) و محوطه جلوی محراب و گنبدی کوچک است. محراب و دو اطاق جنبی بر روی سکویی است که در حدود یک متر از سطح زمین ارتفاع دارد و با دو ردیف پلکان به صحن کلیسا می‌رسد ساخته شده است. گنبد کوچک دوازده ترکی بر روی محوطه جلوی محراب بنا گردیده است.

قسمت مرکزی و غربی که در طی سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۹ میلادی با سنگ سفید ساخته شده، شامل ستونها، قوسها، گنبد بزرگ و محل ناقوس کلیسا می‌باشد. در وسط قسمت مرکزی کلیسا چهارستون سنگی به ابعاد $۱/۲۰$ متر ساخته شده است. هر دو ستون به توسط یک قوس به یکدیگر متصل می‌شوند. این قوسها بر خلاف قوسهای رومی در وسط سنگ کلید ندارند. بر روی این قوسها یک تهویزه جناحی زده شده و در وسط دو تهویزه دو فیل پوش ساخته‌اند.

بین قوسها و تهویزه‌ها و فیل پوشها را با سنگهای حجاری شده با ملاط پوشانیده‌اند. تالار شبستان به طول $۹/۶۰$ و عرض $۹/۴۰$ متر از داخل طوری ساخته شده که چهارپایه وسطی در مقابل پایه‌های طرفین خروجیها قرار گرفته است.

در قسمت شرقی دیوار شمالی کتیبه‌ای از سنگ مرمر به زبان ارمنی قدیم مشاهده می‌شود که مربوط به قرن چهاردهم میلادی است.

بر روی تهویزه‌ها و فیل پوشها طوق پایین ساق گنبد قرار دارد که در پنج ردیف روی هم چیده شده و بر روی آن ساق گنبد قرار گرفته و آن ساق دارای دوازده طاقنما با پنجره است.

در قسمت فوقانی طاقنماها، طاق اصلی گنبد قرار دارد، که بر روی آن گنبد را ساخته‌اند. به این ترتیب سنگینی و فشار گنبد عظیم سنگی کلیسا بر روی فیل پوشها، تهویزه‌ها و بالاخره برستونها منتقل می‌شود. کلیه قسمتهای این کلیسا را از دیوار، قوس، ستون گنبد، و بام با سنگ تراشیده شده ساخته‌اند.

سقف کلیسا از طاق گهواره‌ای است، دیوارهای داخلی کلیسا بسیار ساده است و نقش برجسته ندارد. ولی دیوارهای خارجی آن دارای تزیینات فراوانی است، و می‌توان آن را از حیث انواع تزیینات به چهار قسمت کرد:

۱- دیوارهای ساده که از کف حیاط آغاز شده و هیچ نقشی ندارد.

۲- طاقنماها و ستونها، در این قسمت قوس طاقنماها یکی در میان جناحی است. در وسط طاقنماها با سنگ یک پارچه، صورت قدّيسان، صلیبهای پرنقش و نگار گل‌های هشت پر و عقابی بال‌گشاده در بالای آن، سروهای احاطه شده در میان گل و بوته به نظر می‌رسد. در محل اتصال قوسهایی که بر روی طاقنماها قرار گرفته نقش برجسته برگ‌مانندی به صورت فرشته‌ای دیده می‌شود. در قسمت فوقانی طاقنماها، دو ردیف ازاره شده که ردیف سفلی آن با گل و بوته توأم با نقش حیوانات تزیین گردیده است.

۳- این قسمت مشتمل بر نقش صلیبهای برجسته بزرگ است که به فاصله هر چهار صلیب صورت برجسته یکی از قدّيسان دیده می‌شود. در این قسمت پنجره‌هایی برای ورود نور به داخل کلیسا ساخته شده است.

۴- در این جا مانند قسمت اول دیوار سنگی ساده‌ای است با این تفاوت که چند نقش برجسته قدّيسان و اشکال هندسی چند ضلعی بر سنگ سیاه بر جدار آن تزیین شده است. مدخل اصلی بنا در وسط دیوار غربی قرار گرفته و از هر یک از دو طرف دیوارهای شمالی و جنوبی دری به حیاط دور بنا باز می‌شود. بر روی سر در اصلی چنانکه در پیش گفتیم کتیبه‌ای بر سنگ مرمر از عباس میرزا نصب شده است.

برج ناقوس عبارت از چهارستون عظیم است که به وسیله چهار قوس به یکدیگر متصل می‌شود، متأسفانه فاصله بین چهار قوس آن برج نیمه تمام باقی مانده است. بنای این برج را که بلافاصله بعد از سردر در کلیسا آغاز می‌شود از حیث تزیین دیوارهای آن می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱- پایه ستونها که دارای ازاره‌ای پرنقش و نگار مرکب از سروهای احاطه شده در گل و بوته و نقش برجسته سن ژرژ (سورپ گورگ) در حال کشتن اژدهاست.

۲- در این قسمت طاقنمایی است با شبه ستونهایی که برجسته‌تر و قطورتر از شبه ستونهای تزیینی طاقنماهای اطراف کلیسا است.

در وسط طاقنماهای جنوبی و شمالی، نقش برجسته قدّيسانی چند دیده می‌شود که بر بالای سر هریک از آنان صلیبی ساخته‌اند. در وسط دو طاقنمای غربی تنها دو صلیب وجود دارد که اطراف آنها را با حاشیه‌های گل و بوته دار تزیین کرده‌اند.

۳- قسمت سوم دیوار ساده‌ای است که به بام ختم می‌گردد.^۱

محوطه اطراف بنا - در اطراف بنای اصلی حیاط کم‌عرض مستطیلی قرار گرفته که ضلع غربی آن به محوطه بزرگی با دیوارهای سنگ‌چین شده متصل می‌شود در ضلع شمالی و شرقی و جنوبی اطاقهایی با دیوارهای سنگ‌چین جهت انبار و سکونت رهبانان ساخته‌اند که اکنون برخی از آنها ویران شده و یا پوشش بیشتر آنها ریخته است، در سمت جنوب، خارج از محوطه بزرگ، انبارها و اصطبلهایی برای نگهداری ارزاق و مواشی بنا گردیده که بیشتر آنها به کلی خراب و ویران شده است.^۲

کلیسای سوپ سرکیس خوی - در قسمتی از حومه شهر خوی که به نام محله امامزاده معروف است کلیسایی به نام سوپ سرکیس وجود دارد. هیأت کلی بنا عبارت است از یک مکعب مستطیل به عرض ۱۸ متر و طول ۳۲ متر. ارتفاع دیوارها از بیرون در حدود پنج متر است. این کلیسا دارای دو در ورودی است که در دیوارهای غربی و جنوبی کلیسا قرار دارند. کف داخل کلیسا نسبت به سطح خارجی آن کمی پایین‌تر قرار گرفته از این‌رو برای ورود به کلیسا از هریک از دو درمی‌بایست از یک پله پایین رفت. در داخل کلیسا شش ستون سنگی در دو ردیف قرار گرفته، که در نتیجه تالار کلیسا را به سه قسمت یک فضای میانی عریضتر و دو راهر و جانبی با عرض کمتر تقسیم نموده است. محراب کلیسا در جانب شرقی آن و به‌طور کامل در وسط قرار گرفته و در دو جانب آن دو اطاق چهارگوش واقع شده است. در محوطه محراب هشت ستون سنگی در دو ردیف مقابل هم قرار دارد و به کمک چهارستون جلو به قوس جناغی برپا گردیده است. پوشش راهروهای جانبی به وسیله طاقهای جناغی انجام گرفته، ولی سقف میانی کلیسا به کمک سه گنبد پوشیده شده که گنبد میانی آن بزرگتر و بلندتر است. تاریخ بنای این کلیسا طبق بعضی از منابع در بین قرن چهارم و نهم میلادی یاد شده، ولی بنا به تحقیقات دانشمندان باستانشناس، تاریخ بنای این کلیسا را می‌توان تا به قرن دوازدهم میلادی عقب برد، و چون از آزاره‌های سنگی، شکل قوسها و گنبدها و وضع آجرکاری نمای بیرونی که آمیخته‌ای از شیوه گرجی و سبک اوایل دوره ایلخانی است می‌توان آن را بازسازی شده متعلق به اوایل دوره ایلخانیان به‌شمار آورد که بر روی پایه معبدی باستانی برپا گردیده است.^۳

۱- اندرانیک هوپان: قره کلیسا، مجله بررسی‌های تاریخی، سال پنجم.

۲- آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان، ص ۲۸؛ فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، ص ۱۱.

۳- مجله باستانشناسی و هنر ایران، شماره اول: خلاصه مقاله آقای دکتر پرویز ورعاوند تحت عنوان «کلیسای سوپ»

بقعه میرخاتون در سلماس (شاهپور)

این برج در حومه شهر سلماس در ۱۹۵ کیلومتری تبریز قرار داشت و در زلزله اردیبهشت سال ۱۳۰۹ شمسی که در آن منطقه روی داد کاملاً منهدم گردید و اطلاع درباره آن تنها از یک عکس است که پیش از سال ۱۹۰۷ میلادی برداشته شده است. هر تسفلد معتقد است که برج سلماس مقبره دختر امیرارغون خان رادکانی است که به زنی وزیر تاج‌الدین علیشاه جیلانی درآمده بود، و تاریخ آن ۷۰۰ یا ۷۱۰ هجری است. در کتیبه آسیب دیده آن نامی خوانده نمی‌شد ولی در عکس برج کلمه «سبعماه» (هفت‌صدا) به خوبی دیده می‌شود.

طرز نمای سردر ورودی آن بسیار شبیه به سردر برج خیاو است و ممکن است مقبره برجی خیاو از روی آن ساخته شده باشد. حاشیه تزئینی بالای طاق مقرنسکاری سردر آن از خصایصی است که بیشتر در معماری قرن هفتم هجری در آسیای صغیر مرسوم بوده است.

این مقبره شکل برج مدوری را داشته و پایه‌های آن از سنگ تراش و دیوارهای خارجیش از آجر و بالای آن مقرنس و سقف آن مخروطی شکل بوده است. سردر اصلی با رأس مربع با حاشیه محرابمانندی احاطه شده بود و دور آن قالبگیری فرورفته مستطیلی وجود داشته است. بالای قاب سردر نفول حاوی کتیبه بود و زیر قرنيس خارجی کتیبه ممتدی قرار داشته است که اکنون برجای نیست.^۱

فصل یازدهم

کتابشناسی آذربایجان

- آثار ایران - از نشریات اداره کل عتیقات ۲ ج ۱۳۱۴-۱۳۱۸ شمسی.
- آذری - سیدعلی: قیام خیابانی، پیشوای تجدد آزادی ایران در تبریز، تهران ۱۳۲۹ ش.
- آقسرائی - محمود بن محمد؛ مسامرة الاخبار و مسایرة اخبار، آنقره ۱۹۴۴.
- ابراهیمی وفائی - جلال: آثار تاریخی شهرستان میانه، ماهنامه اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی، ج ۱ ش ۳.
- ابن الاثیر - عزالدین ابوالحسن: الكامل فی التاریخ، طبع بیروت ۱۳ ج، ۱۹۶۷.
- ابن اسفندیار - بهاءالدین محمد: تاریخ طبرستان، تألیف سال ۶۱۳ هـ، به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ۲ ج تهران ۱۳۲۰.
- ابن بزاز - توکلی بن اسمعیل؛ صفوة الصفا (مواهب السنية فی مناقب الصفویه)، چاپ سنگی بمبئی ۱۳۲۹ قمری.
- ابن بطوطه - شرفالدین ابو عبدالله محمد: تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار طبع پاریس ۴ ج، ۱۸۵۳-۱۸۵۹، و طبع قاهره ۱۳۲۲ هـ ۲ ج.
- ابن بی بی - الحسین بن محمد جعفری: الاوامر العلائیه، فی الامور العلائیه، چاپ عکسی، آنکارا ۱۹۵۶.

- ابن حوقل - ابوالقاسم محمد بن حوقل: صورة الارض ۲ ج، لیدن ۱۹۳۹ م.
- ابن خرداذبه - ابوالقاسم عبيد الله بن عبدالله: المسالك والممالك، لیدن ۱۸۸۹ م.
- ابن رسته - ابو علی احمد بن عمر بن رسته: الاعلاق النفیسه، تألیف سال ۲۹۰ هـ، لیدن ۱۸۹۲.
- ابن شاکر کتبی - محمد بن شاکر بن احمد الکتبی: فوات الوفيات، ۲ ج اسلامبول ۱۲۹۹ هـ.
- ابن عبدالحق - صفی الدین عبدالمؤمن: مرصدا لاطلاع، فی اسماء الامکنه والبقاع ۴ ج - لیدن ۱۸۵۰-۱۸۶۴.
- ابن العبری - ابوالفرج بن اهرن: تاریخ مختصر الدول، بیروت ۱۸۹۰ م.
- ابن الفقیه - ابوبکر احمد بن محمد همدانی: مختصر کتاب البلدان، لیدن ۱۸۸۵ م.
- ابن الفوطی - کمال الدین ابوالفضل: مجمع الاداب، فی معجم الالقاب، ۴ ج، بغداد ۱۹۶۲.
- ابن مسکویه - احمد بن محمد بن یعقوب: تجارب الامم و تعاقب الهمم ۳ ج، چاپ عکسی، لیدن ۱۹۰۹.
- ابن النديم - ابوالفرج محمد بن استحق: کتاب الفهرست، طبع لیبزیک ۱۸۷۱-۱۸۷۲ م.
- ابوبکر تهرانی - کتاب دیاربکریه، ۲ ج طبع آنکارا، ۱۹۶۲-۱۹۶۴ م.
- ابودلف - مسعر بن المهلهل: الرسالة الثانية، قاهره ۱۹۵۵.
- ابوالفدا - الملك المؤید، اسماعیل بن ابی الفداء: المختصر فی اخبار البشر، ۴ ج، طبع آستانه ۱۲۸۶ هـ، تقویم البلدان، پاریس ۱۸۴۰ م.
- ابویوسف - القاضي ابویوسف یعقوب بن ابراهیم: کتاب الخراج، بولاق ۱۳۰۲ هـ
- ادیب طوسی (محمد امین) - نمونه ای از فہلویات قزوین و زنجان و تبریز در قرن ہفتم، فہلویات مغربی تبریزی، فہلویات زبان آذری در قرن ہشتم و نهم، فہلویات ماما عصمت و کشفی بہ زبان آذری، (نشریہ دانشکدہ ادبیات تبریز سال ہفتم و ہشتم و نهم ۱۳۲۹-۱۳۳۵).
- زبان ہرزندات موند - مجلہ ماہتاب سال اول ص ۲۷۰-۲۷۶.
- ارژنگی - ہوشنگ: تعبیرات و اصطلاحات، و امثال مشترک فارسی و آذربایجان

نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۹ و ۱۰.

اروج بیگ بیات: دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۳۸.

اسامی دهات کشور - (نشریه اداره کل آمار، ج ۱ تهران ۱۳۲۹).

اسکندر بیگ ترکمان منشی - تاریخ عالم آرای عباسی، ۲ ج تهران ۱۳۳۴ ش.

الاصطخری - ابواسحق ابراهیم بن محمد - صورالاقالیم، لیدن ۱۹۲۷ کتاب الاقالیم
طبع عکسی گوتا (آلمان شرقی)؛ مسالک و ممالک اصطخری (ترجمه فارسی)، تهران
۱۳۴۰ ش.

اعتضادالسلطنه - علیقلی میرزا: فتنه باب، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی تهران
۱۳۳۳ ش.

اعتمادالسلطنه - محمد حسن خان: منتظم ناصری ۳ ج، تهران ۱۲۹۸ - ۱۳۰۰ ق.
اقبال آشتیانی - عباس: زبان ترکی در آذربایجان مجله یادگار سال دوم شماره سوم،
تاریخ مفصل ایران، تهران کتابفروشی خیام، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۱ ش؛ حیدر
خان عمو اوغلی، یادگار، ج ۳ شماره ۵، شرح حال مرحوم شریف‌زاده و برادر او،
یادگار، ج ۳ شماره ۱۰، برادر کردن ثقة‌الاسلام، یغما سال ۷ (نقل از شهدای
مشروطیت)؛ خلخال، یادگار ج ۲ ش ۹.

امانی (دکتر) - بررسی‌های دموگرافیک، درباره اقلیتهای مذهبی ایران (نشریه اداره
کل آمار عمومی).

امیر خیزی - اسمعیل: قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز ۱۳۳۹ ش.

امین سبحانی - رضا: تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز، ج اول ۱۳۳۷ ش.

امین احمدرازی - تذکره هفت اقلیم، ۲ ج، کلکته ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹.

امینی - رضا، اردبیل، اطلاعات ماهانه ج ۲ ش ۲.

اولیا چلبی - سیاحت‌نامه، (قسمت آذربایجان و تبریز) ترجمه حاج حسین آقا

نخجوانی، تبریز ۱۳۳۸ ش، سیاحت‌نامه طبع استانبول ۱۹۱۴ م.

ایران‌شهر - نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۲ ج تهران

۱۳۴۲ - ۱۳۴۳.

ایزدیار - آذربایجان و زبان آذری، مجله ارمغان سال ۲۴: ۶۸ - ۹۶.

بادکوبی - آخوند میرزا علی: تجریداللغات، تهران ۱۳۱۴ ق.

- بارتلد - تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران ۱۳۰۸.
- بازرگان - فریدون: راجع به مرحوم حیدرخان عمو اوغلی، یادگار ج ۳ ش ۸.
- براون - (ادوارد): تاریخ ادبیات ایران، (از فردوسی تا سعدی) ترجمه و تحشیه فتح‌الله مجتبابی تهران ۱۳۴۲، الادب فی ایران، من الفردوسی الی سعدی، الدكتور امین الشواربی، مصر، ۱۹۵۴؛ از سعدی تا جامی، ترجمه و تحشیه علی‌اصغر حکمت طبع دوم ۱۳۳۹ ش؛ تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا مشروطیت، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، طبع دوم تهران ۱۳۲۹ ش.
- البلاذری - ابوالعباس احمد بن یحیی، فتوح البلدان. لیدن ۱۸۷۶ م.
- البدرینی - بدرالدین ابوالضیاء: تراجم الاعیان فی ابناء الزمان.
- بهزاد - کریم طاهرزاده: قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران تهران ۱۳۳۴ ش.
- بهرنگی - صمد: پسوند در زبان کنونی آذربایجان، راهنمای کتاب، سال ۶ ۲۲۰-۲۲۲-۷۵۱، دستور کنونی آذربایجان، راهنمای کتاب ۷۴۷:۵-۷۵۱، ماضی و مضارع در جریان در زبان کنونی آذربایجان، فرهنگ ایران زمین، ۱۳-۷۲، ۷۶.
- بهنام - عیسی: گنبد سرخ مراغه، هنر و مردم، ج ۱ شماره ۸.
- بیانی (دکتر شیرین) - تاریخ آل جلایر، تهران ۱۳۴۵ ش.
- پطروشفسکی - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ۲ ج، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۴ ش.
- پیرزاده - شیخ حسین بن ابدال زاهدی: سلسله النسب صفویه، برلن ۱۳۰۳ ش.
- جاوید - دکتر سلام‌الله، خودآموز زبان آذربایجانی، تهران ۱۳۴۲.
- خلاصه تاریخ مشروطیت ایران - فداکاران فراموش شده، و رسالاتی دیگر درباره رجال آذربایجانی دوره مشروطیت.
- پسیان - نجفقلی - مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس.
- توابی طباطبایی - سید جمال‌الدین: نقش‌ها و نگاشته‌های مسجد کبود تبریز، تبریز ۱۳۴۸، سکه‌های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی، تبریز ۱۳۴۷.
- تقی‌زاده - سید حسن: تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان، نشریه کتابخانه ملی تبریز، ج ۱ ش ۱.
- تربیت - محمد علی: دانشمندان آذربایجان، تهران ۱۳۱۴ ش.

ثقة الاسلام شهيد - ميرزا علي آقا: تاريخ امكنه شريفه و رجال برجسته تبريز، تبريز ۱۳۳۱ ش.

جرجس بن العميد - (الشيخ المكين ابن فضل الله العمري).
تاريخ المسلمين من صاحب شريعة الاسلام - ابي القاسم محمد الى الدولة الاتابكية،
ليدن ۱۶۲۵.

جمال الدين بن الحسن الازدي - نبذة من الجزء الثاني من اخبار الدول المنقطعة
(الدولة الساجية بالجبال).

جنابيان - شاهرخ: چند ترانه از شاهپور (سلماس)، مجله سخن ۳:۱۵.
جنیدی - دکتر محمد جواد: چشمه های معدنی ایران، ج ۱ طبع دانشگاه تبریز
۱۳۴۸ ش.

جوینی - عظاملك: تاريخ جهانگشا، به تصحيح مرحوم محمد قزوینی ۳ ج، طبع
اروپا.

حافظ ابرو - عبدالله خوافی: ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام دکتر خانابا بیانی،
تهران ۱۳۱۷.

حدود العالم من المشرق الى المغرب: طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش.
حسن بن محمد: تاريخ قم، به اهتمام سيد جلال الدين تهرانی، تهران ۱۳۱۳ ش.
حكيم - محمد تقی: گنج دانش طبع تهران ۱۳۰۵ قمری.
حمدالله مستوفی - نزهت القلوب، طبع بمبئی ۱۳۱۱، و به اهتمام دکتر
محمد دبیرسیاقی ۱۳۳۶ ش.

حمدالله مستوفی - تاريخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۳۹.
خرزندی زیدری نسوی - محمد: سیرت جلال الدین، به تصحيح استاد مجتبی
مینوی، تهران ۱۳۴۴.

الخطيب البغدادي - ابوبکر احمد بن علی: تاريخ بغداد، ۱۴ ج، بیروت.
خواجه افندی - سعدالدین، تاج التواریخ، استانبول ۱۲۷۶ هـ.
الخوارزمی - ابو عبدالله محمد بن احمد. مفاتیح العلوم، لیدن ۱۸۹۵.
الخوارزمی - ابو جعفر محمد بن موسی: صورة الارض، وین ۱۹۲۶.
خواندمیر - غیاث الدین: حبیب السیر، فی اخبار افراد البشر، ۴ ج، تهران ۱۳۳۳.

- خیامپور - دکتر عبدالرسول: فرهنگ سخنوران، تبریز ۱۳۴۰.
- دایرةالمعارف الاسلامیه - (ترجمه عربی).
- درویش احمد - عاشق پاشازاده: تواریخ آل عثمان، استانبول ۱۳۳۲ هـ.
- دریانی - احمد: نقش چند کاشی از مسجد کبود، مجله سروج ۱ ش ۱.
- دولت آبادی - عزیز: زبان کنونی آذربایجان، معلم امروز ج ۲، نشریه دانشکده ادبیات و هنر ج ۶: ۴۸۸-۴۹۲؛ منشاء یک ضرب المثل آذربایجانی: معلم امروز ۴ ص ۱۹۶-۱۹۷.
- دولتشاه سمرقندی - امیر دولت شاه بن علاءالدوله: تذکرة الشعراء، به اهتمام محمدلوی عباسی، تهران ۱۳۳۷ ش.
- دهقان - علی: سرزمین زردشت، در تاریخ آذربایجان غربی و اورمیه، تهران ۱۳۴۹.
- دیاکونف (ا. م) - تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵.
- دیباچ - اسماعیل: راهنمای تاریخ آذربایجان شرقی، تبریز ۱۳۳۴ ش؛ آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان تهران ۱۳۴۶؛ دیباچ و کارنک: راهنمای تبریز ۱۳۴۲ ش.
- ذکاء - یحیی: یک دویستی آذری از شیخ صفی الدین اردبیلی، مجله دانش ج ۳ ص ۳۸۴-۳۸۵.
- الذهبی - شمس الدین: دول الاسلام ۲ ج، حیدرآباد ۱۳۳۳ هـ.
- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام سهیلی خوانساری تهران ۱۳۱۷ ش.
- رامیان، تمدن، تکش: بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، راهنمای شهرستانهای ایران، تهران ۱۳۴۶ ش.
- رجب نیا - مسعود: ترجمه سفرنامه کلاویخو، تهران ۱۳۳۷ ش.
- رجوی - کاظم دیلمقانی: تاریخ و جغرافیای سلماس.
- رزم آرا - سرتیپ علی: جغرافیای نظامی آذربایجان، خاوری و باختری، تهران ۱۳۲۰ ش.
- رشیدالدین فضل الله - دوره جامع التواریخ رشیدی.
- روحی انارجانی - رساله روحی انارجانی در آداب و عادات مردم تبریز، با مقدمه

سعید نفیسی، جلد دوم فرهنگ ایران زمین تهران ۱۳۳۳؛ و تحقیق دیگر درباره آن رساله تحت عنوان: زبان مردم تبریز به اهتمام دکتر ماهیار نوایی، ضمیمه نشریه دانشکده ادبیات تبریز.

روملو - حسن: احسن التواریخ، به اهتمام چارلس نارمن سیدن، کلکته ۱۹۳۱ م؛ قسمت دوم به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، طبع بنیاد فرهنگ.

ریاحی - محمد امین: منارشمس تبریزی، در خوی و قاضی رکن الدین خویی، مجله یغماج ۱۱: ۵-۱۱.

زامباور - معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی، ترجمه: الدكتور محمد حسن بک و حسن احمد محمود، ۲ ج، قاهره ۱۹۵۱-۱۹۵۲.

زاهدی - دکتر حبیب: چشمه های آهکزا در آذربایجان شرقی (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۹۰ و ۹۱) ۱۳۴۸.

زنوزی - محمد حسن: ریاض الجنه، (نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز)، بحر العلوم، (نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز).

ساعدی - غلامحسین: ایسلخچی یک ده صوفی نشین در آذربایجان تهران ۱۳۴۲ ش؛ خیابو یا مشکین شهر ۱۳۴۴ ش.

سامی - شمس الدین محمد: قاموس الاعلام، (ترکی) ۶ ج استانبول ۱۳۰۶ هـ. ستوده - دکتر حسینقلی: تاریخ آل مظفر، ۲ ج، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۶-۱۳۴۷.

السخاوی - شمس الدین: الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ۱۲ ج بیروت (طبع افست).

السمعانی - عبدالکریم بن محمد: کتاب الانساب، لیدن طبع عکسی ۱۹۱۲. سلطان القرائی - جعفر: میرزا حسن زنوزی خویی، مجله پیام نوج ۷ ش ۶؛ محل قبر عزیزخان سردار کل، یادگار ج ۴ ش ۴.

شیروانی - زین العابدین: بستان السیاحه، طبع رحلی، اصفهان ۱۳۴۲ ق، حدايق السیاحه (چاپ سنگی).

شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، ۲ ج کلکته ۱۸۸۷ م. صایلی - دکتر آیدین: رصدخانه مراغه، مجله دانشکده ادبیات، تهران سال سوم

- صفوت - داستان دوستان، تبریز ۱۳۱۸ ش.
- صفوی - سید جمال الدین: اردبیل، نشریه فرهنگ اردبیل، ۱: ۳ و ۱، ۲۸.
- صنیع الدوله - محمد حسن خان: مرآت البلدان ۴ ج.
- طاهرزاده - کریم: قیام آذربایجان، در انقلاب مشروطیت ایران، ر. ک: بهزاد.
- طباطبایی تبریزی - محمدرضا: تاریخ اولاد الاطهار، تبریز ۱۳۰۴ ق.
- طباطبایی - مصطفی: آذربایجان، مجله ایرانشهر ج ۲: ۵۷۹-۵۸۵.
- الطبری - محمد بن جریر: تاریخ الرسل والملوک، ۱۳ ج، لیدن ۱۸۷۶-۱۹۰۱.
- عابد - عابد علی: شروان اور ملحقه علافی، اوریتل، ج ۲۹ ش ۱ و ۲ (به زبان اردو).
- عباسی - محمد: سیاحت نامه شوالیه شاردن ۱۰ ج.
- عبدالرزاق سمرقندی - مطلع السعدین و مجمع البحرین، ۲ ج به اهتمام محمد شفیع، لاهور ۱۹۴۶-۱۹۴۹.
- علایی - علی اکبر: آرامگاه شیخ صفی الدین، هنر و مردم، دوره جدید، شماره ۱۸: ۲۰-۲۳.
- عمیدی نوری - ابوالحسن: آذربایجان دموکرات، تهران ۱۳۲۲.
- غنی - دکتر قاسم: تاریخ عصر حافظ، یا تاریخ فارس و مضافات، تهران ۱۳۲۱ ش.
- غنی زاده - محمود، تاریخ آذربایجان، ایرانشهر، ۲: ۱۷۴-۱۸۲.
- فخری هروی - تذکره روضة السلاطین، به تصحیح دکتر عبدالرسول خیامپور، تبریز ۱۳۴۵ ش.
- فرزانه - م. ع: مبانی دستور زبان آذربایجان، تهران ۱۳۴۴.
- فرساد و تقی زاده - نظری به تاریخ و درس عبرت (فتح قفقاز یا کلید تسخیر ایران و هند) کاوه ج ۱ ش ۱۲ و ۱۵ و ۱۷.
- فره وشی - (مترجم همایون): سفرنامه مادام دیولافوا، تهران ۱۳۳۲.
- فرهنگ آبادیهای کشور - ج ۲ و ۳ آذربایجان غربی و شرقی، طبع مرکز آمار ایران.
- فرهنگ جغرافیایی ایران - استان سوم و چهارم (آذربایجان) - دایره جغرافیایی ارتش.
- فصیحی خوافی - مجمل فصیحی، به اهتمام محمود فرخ ۳ ج، مشهد ۱۳۳۹-۱۳۴۱.

- فضل الله روزبهان - تاریخ عالم آرای امینی، (نسخه خطی).
فقیه - آتورپاتکان و نهضت ادبی، تهران.
فیروز - توفیق: منطقه قالی بافی آذربایجان، تهران (مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی) ۱۳۴۸ شمسی.
قاضی احمد غفاری - تاریخ جهان آرا، طبع تهران کتابفروشی حافظ؛ تاریخ نگارستان، طبع بمبئی ۱۲۷۵ ق.
قاضی نورالله شوشتری - مجالس المؤمنین، تهران ۱۲۹۹ ق.
قدامة بن جعفر - الخراج وصفة الكتابة، لیدن ۱۸۸۹ م.
القرشی - یحیی بن آدم: کتاب الخراج، لیدن ۱۸۹۶.
القزوینی - زکریاء: آثار البلاد و اخبار العباد، لیدن ۱۸۴۸، طبع بیروت ۱۳۸۰ هـ.
قزوینی - علامه محمد: دوره یادداشت‌های قزوینی، طبع دانشگاه تهران.
قطران - دیوان قطران تبریزی به تصحیح حاج محمد آقا نخجوانی، تبریز ۱۳۳۳ ش.
کاتب چلبی - مصطفی بن عبدالله (حاجی خلیفه): تقویم التواریخ و جهان‌نما، که هردو آنها را به ترکی نگاشته و در استانبول به طبع رسیده است.
کاتبی - حسینقلی: آذربایجان و وحدت ملی، تبریز ۱۳۲۱ ش.
کارری - جملی: سفرنامه کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ تبریز ۱۳۴۸.
کارنگ - عبدالعلی، تاتی و هرزنی، تبریز ۱۳۳۳؛ دستور زبان کنونی آذربایجان. تبریز ۱۳۴۰ ش؛ تاریخ تبریز، ترجمه و تحشیه مقاله مینورسکی در دایرةالمعارف قدیم اسلامی، تبریز ۱۳۳۷.
خاطراتی از شرق، ترجمه رساله دوروتی اسمیت، تبریز ۱۳۴۴ ش.
تبریز (ترجمه مقاله‌ای از کتاب جهان‌نمای کاتب چلبی)، تهران مجله معلم سال اول ۱۳۲۵؛ خلخال، یک لهجه از آذری، تبریز ۱۳۳۴؛ تاریخ دنبلیان، معلم امروز، ج ۳؛ ترانه‌ای چند از آذربایجان (خلخال)، مجله سرو، ج ۱ ش ۱.
کاشانی - ابوالقاسم عبدالله: تاریخ اولجایتو، به‌اهتمام مهین همبلی (حاجیان‌پور)، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸ ش.

- کاشغری - محمود، دیوان لغات الترك، ۳ ج، استانبول ۱۳۳۳ ق.
- کاویان پور - سروان احمد: تاریخ اورمیه، تهران ۱۳۴۴ ش.
- تاریخ عمومی آذربایجان - تهران ۱۳۴۶ ش.
- کتاب اسامی دهات کشور - ج اول، نشریه وزارت کشور ۱۳۲۹ ش.
- کتبی - محمود: تاریخ آل مظفر، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۳۴ ش.
- کربلایی - حافظ حسین کربلایی: روضات الجنان و جنات الجنان، ۲ ج تهران ۱۳۴۴-۱۳۴۹، به اهتمام آقای جعفر سلطان‌القرائی.
- کریمی - بهمن: جغرافیای تاریخی مفصل غرب ایران، تهران ۱۳۱۶ ش؛
- کسروی - احمد: آذری یا زبان آذربایگان، تهران ۱۳۱۸ ش.
- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ۶ ج ۱۳۱۳-۱۳۲۰ ش.
- شهریاران گمنام ۳ ج، تهران ۱۳۰۷-۱۳۰۸؛
- مقالات کسروی، (گردآورده یحیی ذکاء) تهران ۱۳۳۴ ش؛ نامهای شهرها و دیه‌های ایران ۲ ج، تهران ۱۳۲۲ ش.
- کلاویخو - سفرنامه کلاویخو، ر.ک: رجب‌نیا.
- کلایس - تخت سلیمان و زندان سلیمان، مجله دانشکده ادبیات، تهران سال شانزدهم شماره ۴.
- کیوان - مصطفی: خوی و سلماس، مجله یغما، سال ۱۹، ۵۵۴-۵۵۵.
- کیهان - مسعود: جغرافیای مفصل ایران، ۳ ج تهران ۱۳۱۰-۱۳۱۱ ش.
- گزارشهای باستانشناسی - از انتشارات اداره کل باستانشناسی ایران، ۴ جلد ۱۳۲۹ ش.
- گنجینه شیخ صفی - طومار صورت ااثا مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی، به اهتمام آقای سیدیونسی - طبع تبریز ۱۳۴۸.
- گورگیس عواد - مدینه الموصل، بغداد ۱۹۵۹.
- گیرشمن - رمان: هنر ایران در دوران هخامنشی، ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳۴۶
- لسترنج - (گی) الخلافة الشرقية ترجمه: گورگیس عواد به عربی، بغداد ۱۹۵۴.
- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی - ترجمه احمد عرفان به فارسی، تهران

بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

لمتون - مالک و زارع در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران ۱۳۳۹.
لین پول - استانلی: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲.
مارکوارت - یک کنفرانس علمی درباره آذربایجان، مجله ایرانشهر، ۴: ۳۹۵-۴۰۴.

مجتهدی - دکتر مهدی: رجال آذربایجان، در عصر مشروطیت، تهران ۱۳۲۷ ش.
المجیبی - محمد امین بن فضل الله؛ خلاصة الاثر فی عیان، القرن الحادی عشر، ۴ ج، دمشق ۱۲۸۴.

محمد شفیع - محمد: مکاتبات رشیدی، لاهور ۱۹۴۷ م.
محیط طباطبایی - محمد: چگونه به ستارخان پاداش دادند، دوره دوم مجله محیط
ش ۶؛ مدینه الشعراى تبریز، مجله محیط دوره ۲ ش ۵؛ در پیرامون زبان فارسی (زبان
تبریزی) مجله آموزش و پرورش ج ۸ ش ۱۰.

مخبر - محمد علی: مرزهای ایران، تهران ۱۳۲۴ ش.
مدرس - علی اصغر: رصدخانه مراغه، وزیج ایلخانی، نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش
۳؛ ۵-۳۷.

مرتضوی - دکتر منوچهر: تحقیق درباره دوره ایلخانان - تبریز، کتاب فروشی تهران؛
نکته ای چند در زبان هرزنی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۶: ۳۰۴-۳۱۴؛ فعل در زبان
هرزنی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۴: ۴۵۳ و ۱۵، ۶۱.

مرعشی - سید ظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهاردان،
سن پترزبورگ ۱۸۵۰ م؛ تاریخ گیلان و دیلمستان به اهتمام رابینو ۱۳۳۰ ش.
مستوفی - عبدالله: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، ۵ ج،
تهران ۱۳۲۴.

مشکور - دکتر محمد جواد: تاریخ اورارتو، تهران ۱۳۴۵.
دو سنگ نبشته اورارتی، از آذربایجان - مجله راهنمای کتاب ۱۳۴۵ شماره ۶.
ایران در عهد باستان، چاپ دوم تهران ۱۳۴۷.

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان - دانشسرای عالی ۱۳۴۷ ش.
مشکوتی - نصرت الله: از سلاجقه تا صفویه، تهران ۱۳۴۳ ش.

- مفخم پایان - لطف الله، فرهنگ آبادیهای ایران، تهران ۱۳۳۹.
- المقدسی - شمس الدین ابو عبدالله: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم لیدن ۱۹۰۶ م.
- مقدم - دکتر صادق: آبهای معدنی آذربایجان، و آب لجن دریاچه اورمیه، تهران ۱۳۴۴ ش.
- مقدم - دکتر محمد: یک سند تاریخی از گویش آذری، ایران کوده، ش ۱۰.
- ملای حشری - روضة الاطهار، یا تاریخ ملاحشری تبریز ۱۳۰۳ ق.
- ملجایی - مسجد جهانشاه، مجله ماهتاب ۱: ۲۳-۲۵؛ مسجد وارک علیشاه. ماهتاب ۱: ۶۰-۶۲.
- ملکی - جمشید عبادالله زاده: اردبیل شهر مقدس، تهران طبع امیرکبیر ۱۳۴۶.
- منجم باشی - صحائف الاخبار، (ترکی) ۳ ج استانبول ۱۲۸۵ هـ. ق.
- مولانا اولیاءالله - تاریخ رویان، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، طبع بنیاد فرهنگ.
- مولوی - محمدعلی: میرزا فضلعلی آقا مجتهد مولوی تبریزی، یادگار ج ۴ ش ۷/۶: ۱۱۰.
- مهران - محمد: آذربایجان کنونی، (نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال اول).
- مینورسکی - فصول من تاریخ الباب و شروان، باب الشدادیه من جامع الدول لاحمد بن لطف الله ملقب به منجم باشی (الفقرة الرابعة).
- تذكرة الملوك - متن و شرح در دو جلد به اهتمام محمد دبیرسیافی، و مسعود رجب نیا تهران ۱۳۳۳-۱۳۴۳؛ تاریخ تبریز، ر. ک: کارنگ.
- نابدل - علی رضا: قصه آقا کواه، (متل آذربایجانی)، کتاب هفته ش ۱: ۱۲۷-۱۲۸.
- نادر میرزا - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز چاپ سنگی تهران ۱۳۲۳ ق.
- ناصح - محمدعلی: ترجمه سيرة جلال الدین، تهران ۱۳۲۴ ش.
- ناصر خسرو قبادیانی - حمیدالدین: سفرنامه، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیافی تهران ۱۳۳۵ هـ.
- نخجوانی - حاج حسین آقا: چهل مقاله، تبریز ۱۳۴۳؛ موادالتواریخ تهران ۱۳۴۳.
- نخجوانی - محمد: محمد بن البعث، و زبان آذری، مجله یادگار ج ۳، ش ۷/۶، ۱۳۷-۱۳۹.

- نشریه دانشکده ادبیات تبریز - از سال ۱۳۲۶ تاکنون نشریه کتابخانه ملی تبریز.
- نصرت ماکویی - محمد رحیم: تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو. قم.
- نظام‌الدین شامی - ظفرنامه، ۲ ج، بیروت ۱۹۳۷ و پراگ ۱۹۵۶.
- نفیسی - سعید: بابک خرم دین دلاور آذربایجان، تهران ۱۳۲۳ ش.
- رساله روحی - انارجانی، فرهنگ ایران زمین ۲، ۳۲۹-۳۷۲.
- نوابی - دکتر یحیی: ماهیار: زبان کنونی آذربایجان، ضمیمه نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره پنجم شماره ۲.
- نوائی - دکتر عبدالحسین، حیدر عمو اوغلی و محمدامین رسول‌زاده، یادگار ج ۵ ش ۴۳، ۲/۱.
- نوری - ابوتراب. ترجمه سفرنامه تاورنیه، تهران ۱۳۳۱ ق.
- نیکیتین (ب) - ایرانی که من شناختم، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران ۱۳۲۹ ش.
- واعظ چرندابی - عباسقلی، زعیم‌الدوله تبریزی، یغما، ۱۰، ۸۰-۸۷.
- واندنبوک - (لوئی): باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، دانشگاه تهران ۱۳۴۵.
- وحید قزوینی - محمد طاهر: عباسنامه، (تاریخ شاه عباس ثانی) به‌اهتمام ابراهیم دهکان، اراک ۱۳۲۹ ش.
- ودیدی - دکتر کاظم: هیئت علمی فرانسه، در ایران (مطالعات جغرافیایی ژان دمورگان) تبریز ۱۳۳۸؛ جلد دوم: جغرافیای غرب ایران، تبریز ۱۳۳۹ ش.
- وزین پور - دکتر نادر: ساختمان فعل در زبان ترکی، از دیده‌زبان‌شناسی، تهران ۱۳۴۰ ش.
- وزیر - محمد بن محمد بن عبدالله النظام‌الحسینی: العراضه فی الحکایة السلجوقیة لیدن ۱۹۰۹ م.
- وصاف الحضرة - شهاب‌الدین عبدالله شیرازی: تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار، یا تاریخ وصاف، تهران چاپ رحلی و عکسی ۱۳۳۸ ش.
- ویجویه‌ای - محمدباقر: بلوای تبریز یا تاریخ انقلاب آذربایجان، تبریز ۱۳۲۶ ق.
- ویلبر - دونالد: معماری اسلامی در دوره ایلخانان، ترجمه دکتر عبدالله فریار، بنگاه

۳۹۰ نظری به تاریخ آذربایجان

ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۶ ش.

ویلسن - کریستی: صنایع ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۱۷ ش.
زلزله در ایران - (نامه علمی و فنی سازمان برنامه، اسفند ۱۳۱۳ و فروردین ۱۳۳۷)؛ مسجد جامع اورمیه، محله مهر ۵: ۱۰۸۳-۱۰۸۵.

هادی حسن - شروان در قرن ششم هجری، مجموعه مقالات ص ۱۱۰-۱۲۱.

همایی - جلال الدین. آثار تاریخی تبریز، مجله مهر ج ۱. ۱۳۱۲ ش.

همدمی - محمد: تاریخ محمد همدی، استانبول ۱۲۹۷ هـ.

هنری فیلد - مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر فریار، تهران ۱۳۴۲.

هوتسما - مختصر سلجوقنامه، طبع لیدن ۱۹۰۲ م.

هینتس - والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق قوینلو و ظهور دولت

صفوی، ترجمه کیکاوس جهانگیری تهران ۱۳۴۶ ش.

یاقوت حموی - ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله: معجم البلدان، ۶ ج، لایپزیک

۱۸۶۶-۱۸۷۳.

الیعقوبی - احمد بن ابی یعقوب: کتاب البلدان، لیدن ۱۸۹۷ م.

یغمایی - حبیب: رشديه پیر معارف، مجله آموزش و پرورش ۱۴، ۵۴۳-۵۴۶.

منابع خارجی

Abbot, K. E. Narrative of a Journey From Tabriz along the shores of the caspian sea to Tehran, 1843 - 4 (Foreign Office Miscellanea, 251,40)

Abbot, N. Arabic Papyri on The Reign of Al-Mutawakkil.

ZDMGB. 92, 1938

Abu Dulaf, Mis'ar ibn Muhalhil's Travels in Iran. V. Minorsky, Cairo, 1955

Alekperov, A. K, Icledovania po archeologuii i aitnografii Azerba-idjana, Baku 1960 (بروسی)

Allon W. E. D. A History of Georgian People, London, 1932

Alexander, de Rhodes, Divers Voyage en la Chine et autres royaumes avec son retour en Europe par la Perse et l'Armenie. Paris. 1681

Archaeologische Mitteilungen aus iran, Neue folge Band 2. 1969. Herausgeben von Deutschen Archäologischen institut Abtilung Teheran

Avril, P. Voyage en divers étas d'Europe et d'Asie . . . , Paris, 1692.

Athar - e Iran, Tome III, Paris 1938.

Bahrami, A. Tabriz aux XVII éme Siecle, D'Aprés Les voyageurs (These, Paris, 1964)

Bang, W. Und Gabain A. V. Türkische Turfan-Text, V, SPAW, 1931,

Barbler de meynard, C. A. C. Dictionire géographique hitorique, et littéraire de la perse contrée adjacentes, extrait du Mo'djem el Boul dan de yacout, paris 1861.

Barbier de Meynard, C. A. C. and Guyard. S. Trois comédies traduits du dialete Azeri en persan, paris, 1886.

Barthold, V. La découverte de l'Asie, paris, 1946

Barthld, V. Afshin; Darband; Gandja, E I.

Basmadjan, K. Chronologie de l'Histoire d'Arménie. Revue de l'Orient Chretien, XIX, 1914

Bergin, M. Dedekorkut kitabli, 1958.

Boullaye le Gouz, F. de M. de la. Les Voyages et observations de Sieur de la Boullaye le Gouz . . . Paris 1657.

Boyle J. A. Gandja, EI (N. ed), T, 2, p. 997

Bretanski, L. S. Zodchestvo Azerbaidjana XII-XYVV Ieromecto V Architektouri Perednevo Vostoka' Moskva, 1966.

Bretanski, L. Salam zadé Istoria Architektouri Azerbaidjana, Moskva 1963

Brokgawz دائرة المعارف قدیم روسی

Brosset M. Rapports sur un Voyage Archéologique dans la Georgie et dans l'Arménie, st. P. 1850.

Brosset, M Histoire de la Georgie, st. p. 1849;

Deux historiens Armeniens Oukhtanes d'Ourha, xes. 20 livre. St. P, 1871.

Brown, E. G. The Persian Revolution of 1905 – 1909. Cambridge. 1910;

The Babis of persia. J.A.A.S. 1889;

The tarikh - i - Jadid, Cambridge, 1893;

Some notes on the literature and doctrines of the Hurufit sect. J. R. A. S, 1898;

A literary history of persia, 4 vols. Cambridge 1902-1928

The Persian Constitutionalists, Proccent. Asian Soc. 1908, XX 1 Nov.

Buniyatof, Ziya. Azerbaijan, Baku, 1965

Burton - Brown, T. Recent Archaeological work in Azarbaijan, Asiatic Review, 1951.

Burton - Brown, T. Excavation in Azarbaijan, London, 1948.

Bury, I. B. History of Eastern Roman Empire, Londeon, 1912.

Caferoglu, A. Adhari, EI, Nouvelle Edition, T. 1, P. - 197–200

Chardin, J. Journal du chvealier chardin en perse, inde, orientales par la Mer Noire. 4 Vol, Amesterdam, 1735;

Voyage du chevalier chardin, en perse et autre lieux de l'Orient
10 Vol, paris 1811,

Chahnazarian, V. Histoire des Guerres et des Conquêts des Arabes en Arminie, Paris 1857.

Chavanne, Documents sur les Toukiou Occidentaux. st. Petesb.
1930

Chesneau, J. Voyage de Paris à Constantinopole, Celui de perse,
Paris, 1759;

La Voyage de M. d'Aramon (1547), Schefer, Paris, 1887.

Contenau, G. La Civilisation de l'Iran au IV^e milénaire avant
notre ére, paris, 19 6.

Curzon, Lord. G. N. Persia and the Persian Question 2 Vol.
1892

Czegledy K. Khazar raids in trans Caucasia in 742-744 Ad. Acta
Orientalia, T, XI. f. L - 3. Budapest, 1960.

Debvoise, N. C. A Political History of Parthia, Chicago, 1938

Degulnes. J. Histoire générale des Huns, des Turks, des Mong-
ols, et des autres Tatares Occidentaux, Ouvrage tiré des Livres Chinois,
4 Vol, Paris 1756-58.

De Morgan, J. Mission scientifique au Caucase. 2 vol. Paris, 1889;
Relation sommaire d'un voyage en perse et dans le kurdistan,
1889 - 91;

Mission Scientifique. Cartes des rives méridionales de la mer caspienne,
du kurdistan, du Moukrie de l'Elam. 1895;

Mission scientifique en perse. paris, 1894-1904;

La féodalité en perse, son origine, son developpevent, son éta actuel

Dleulafoy, Jane. La Perse, la chaldée le Susianne Relation de
Voyage. Paris, 1887.

Doefler, Gerhard Türkische Und Mongolische Element in New
presichen wiesbaden 3 Vol 1963-1965.

D'Ohsson. C. Histoire des Mongols. 4 Vol, La Haye, 1834-1835
mes iii (Mongols is Persia)

Dowsette, C. J. F. A Neglected Passage in the History of Cauc-
asian Albanians, Bsoas, XIXI 3, 1917

Dulaurler, E. Les Mongols d'après les historiens Arméniens. Journal Asiatique 5 th series, XI (1858)

Dumèzil, G. Un Chrétien Perdu: les Albanais du Caucase. Melange Asiatiques, Paris, 1940-41.

Dunlop D. M. The History of the Jewish Khazars. Princeton, 1954

Dupré, A. Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808, et 1809, 2 Vol, Paris 1819.

Flandin, E. et Coste, p. Voyage en Perse. 8 Vol. Paris, 1843-54.

Fredy Bémont. Les Villes de l'Iran, Paris 1969.

Frye R. N. Ardabil, EI, (Ned) T, I, P. 646;

Barzand, EI (N. ed) T, I, P. 1104.

Gabriel, A. Monument Turc d, Anatolie, 2 Vol, Paris 1931-1934.

Gardane, Alfred de. Mission du Général Gardane en Perse sous le Premier Empire, 1865.

Gardane, Ange de. Journal d'un Voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse, Paris 1809.

Gazarin, M. Armenien Unter der Arabischen Herrschaft, Marburg, 1902.

Gobineau, Comte A. de. Trois ans en Asie, de 1855 à 1858 2 Vol. Paris 1859 et 1922;

Mémoire sur l'état social de la Perse actuelle. 1856.

Godard, A. Les Monuments de Maragha, Société des Etudes Iranienues et l'art Persan, Paris, 1934

Grey, A Narrative of Italian Travels in Persia in The fifteenth and Sixteenth Centuries, London, 1873

Grousset, R. Histoire de l'Arménie Paris, 1948;

L'empire mongol Paris, 1941.

Günther, R. T. Contributions to the geography of Lake Urmi and its neighbourhood, Geogr. J, 1899, XIV, PP. 504-21;

Contributions to the natural history of Lake Urmi, N. W. Persia and its neighbourhood. J. Linn. Soc. Zool, 1900, XXVII, PP. 345-453

Hazard, H. W. Atlas of Islamic History, Princeton, 1959

Herbert, Thomas, Travels in Persia, 162 - 9 (Broadway Travellers Series), 1928.

- Historical Atlas** of the Muslim Peoples, Amsterdam, 1957.
- Horzny, B. *Histoire de l'Asie Antérieure*, Paris, 1947
- Howorth**, H H. *History of the Mongols*. 1876-1888. Part III: the Mongols of Persia Part IV : supplement and Indices, 1927.
- Huart**, C. *Memoire sur la fin de la dynastie des ilékaniens*. J. Asiat, Paris, 1876 séri 7;
- Les Mosâfrides de l'Adherbaidjan*, Cambridge, 1922 (From A - Volume ... presented to E. G. Brsowne PP. 228-56) ;
- Texts persans relatifs à la secte ds Houroufis* (Gibb Memorial series, Vol IV. 1909;
- Sadjiedes EI*, IV
- Jackson**, A. V. W. *Persia past and present*, New york, 1906;
- From Constantinopole to the home of Omar Khayyam*, New york, 1911.
- Jaubert**, A. *Voyage en Arménie et en perse, fait dans les années 1805-1806*, paris 1821;
- Histoire de la dynastie des kadjars*. J. Asiat, 1834, XIII, p. 122;
- Observations sur l'histoire des Mongols de la perse*. 1839.
- John Bell** of Antermony, *Travels from st. petersburg in Russia to divers parts of Asia*, 2 vol. Glasgow, 1763,
- Jean Catholicos**, *Histoire d' Arménie*, M. Saint - Martin, Paris 1841.
- Kazem Beg**, M. *Derbend-Name*, st-p.1851.
- Keddie**, N. *Religion and Rebelion in Iran*, London, 1966
- Document The Background of The constitutional Movment in (Middle East Journal, Automn 1960)*
- Kermer**, A. V. *The Orient under the Caliphs*, Calcutta, 1920
- Ker Porter**, R. *Trasvels in Georgia, Persia, Armenia, ancient Babylon...* During the years 1817,1818,1819, and 1920. 2 vol. 1821-2.
- KhanyKov**. N. V. *Tremblement de terre observé à Tèbriz en sept. 1856*.
- Notices physiques et géogr, apby sur l'Azerbaidjan*. Bull-Phil, Acad. st Petersburg, 1858, pp. 337-52. (cf. *ibid*, 1855, p. 251);
- Mémoire sur les inscriptions musulmanes du Caucase*. J. asiat, -

1862, XX, PP. 57-15-155;

Map of Azerbaijan, Compiled principally from personal observation and surveys in 1851-5, XIV. map, no III;

Mémoire sur l'ethnographie de la Perse, 1866;

Routes in Persia (Saqqiz-Sehneh), in continuation of the survey of Azerbaijan to the environs of Ecbatana (1852), Berlin, 1872.

Klaproth, J. H. Von, Tableau historique, Géographique ethnographique et Politique du Caucase et des provinces limitrophes entre la Russie et la Perse, paris 1827;

Travels in the caucasus and Georgia performed in the years 1807 and 1808, By Command of the Russian government, London 1814.

Kotwicz. W. En marge des lettres des il-Khans de Perse retrouvés par Abel-Rémusat, Lwow, 1933

Quelque mots encore sur les lettres des il-khans perse retrouvées par Abel-Rémusat, wilno, 1936.

Kramers. J. H. Les khazar, Analector Orientalia, V. I. Leiden, 1954;

The Military Colonisation of Caucasus and Armenia under the Sasanies, Bsos, VIII 2-3, 1936

Lane - Poo'e, Stanley. The Mohammadan dynasties. Paris, 1925. Russian Translation with additions by V. Bartold, St. Petersburg, 1899;

The Arabian historians on Mohammadan numimatics. Numismatic Chronicle, Ser. IV, 1884;

The Coins of the Eastern khalifeuts in British Museum. London, 1875.

Laurent - Vibert, R. Byzance et les turcs Seldjoucide dans l'Asie Occidentale, Paris, 1913 - 1914

Lenczowski, G. Russia and the west in Iran, Ithaca; 1949.

Lucas, Paul. Voyage du Sieuer Paul Lucas au Levant, Vol II, Contenant la des description de la Perse, paris 1731.

Marco-polo. La Description du Monde, Tradui par, Louis Hanmbis, Paris 1955.

Margoliouth, D S. The Russian Seisure of Barda'a in 943 A. P. Bsos, 1918

Marquardt, J. Erânshahr nach der Geographie des ps. Moses xorenac'i. Berlin 1901

Mayer. Bibliography of Moslem Numismatic, London 1954.

Minorsky, V. Dvizheniye (Persian labour in Trans - Caucasia) Sborn. Kons. Dones, 1905, fasc. III;

Poyezdka v Maraghu (A Trip to Maragha and the region of Tatavi and jaghatai) izv. Shtaba kawkaz. Voyen. Okruga, Tiflis, 1907, no 20. PP. 34-56;

Poyezdka, V Makinskoye Khanstvo (A Trip to Maku). Materialy poizuch. vostoka, St. Petersburg, 1909, I, PP. 1-62;

Drevosti Maku (The Antiquities of Maku). Petrograd, 1916 (Vostochnyi Sbornik, II) ;

Turco-Persan delimitation From the iz. Imp. Russ. Geog. Obshch: 1916 Lii;

Kela - Shin, the Stele of Topuzawa and the ancient monuments in the region of Lake Urmia. Zap. Vost;

la perse entre la Turquie et Veniz, 1933.

Studies in Caucasian History, Cambridge, 1953.

Ardabil, Barzand, Ganza, Khoy, Maragha, Marand, Niriz, Salmas, Sa'udj-Bulak (Mahabad). (Shiz Sisar, Tabriz, Urmiya, Ushnû (Articles in E I)

Persia in Ad 1479-1490 An Abridged Tranlation of Fadlullah, b. Ruzbihan Khunjis «Tarikh-i Alam-arayi Amini», London, 1957.

La Géorgie (Revue internationale de Sociologie, Janvier Paris 1923, PP. 54 - 8, mai 1923, PP. 275-8).

Sain - Kal'a Sakkiz, Shâhi-Sewan, Shakák, Shakaki, Shekki, Lankoran, Tât, Tawakku b.Bazdèz, Tiflis, Uzun-Hasan, Nakhchuwân (Articles in EI);

Decouverte D'inscriptions Pehlèvie à Derbend, JA, Avril 1929.

Transcaucasia, J. A. Jueillet 1930;

La Dominaton des Daïlamites. Publication de la Société des Etueles Iraniennes, Paris, No, 3.

The khazars and The Turks in the Akàm al-Marjàn, BSOS, IX/1, PP. 141-150

A soyurghâl of Qàsim B. Jahàngir Aqqoyunlu (903 / 1498) . BSOS. 1X/4, PP. 927-960

The Turkish Dialect of The Khalaj, BSOA, X12, PP 417-437

Tadhkirat al-Muluk. A Manual of Safavid Administration. Gibb Memorial Series, n. S, XVI, 218+130 PP, JRCAS, January, 1944.

Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene, BSOAS, 1944, X1,2, PP. 243-265.

Caucasica in the History of Mayyàfariqin, BSOAS, 1948, XX/4, PP. 27-35.

in Collaboration with C. Cahen: Le Recuell Transcaucasien de Masud b. Nàmdàr (12e siècle), in Journal Asiatique, 1949, No 1, PP. 286-336

Cawcasica II: The Georgin Maliks of Ahar. The Princes orbeli in Persia. In BOSAS (Bulletin of the School of Oriental and african Studies), 1951, XIII/4, PP. 868-877.

Caucasica III: The Alan Capital Magas and the Mongol Campaigns, in BOSAS, XIV/2, PP. 221 - 238;

Caucasica IV: Sahl b. Sumbât . The Caucasian vassals of Marzuban in 344/935. in BSAS, xv/3, pp.504 - 29

Studies in caucasian History. New light on the Shaddadis of Ganija;
(2) The shaddadids of Ani

The Clan of the Qara-Qoyunlu, in Mélanges F. Koprülü, Istanbul, 1953

Jihàn - Shàh Qara - Qoyunlu and his Poetry, BSOAS, 1954, XV 1/2
Adharbaidjàn, in E I (Second edition)

The Aq-qoyunlu and Land Reforms, BSOAS, 1955, XVII/3, 449-462.
A Histosy of Sharwan and Darband in The Ioth Centurz, 1958

Cambridge

The last years of the Georgian monarchy, in BSOAS, 1958, XXI/3, PP. 639-41.

Moreau, G. Le Gouz de la Boullaye, Paris, 1956

Morier, J. A journey Throught Persia, Armenia, and Asia Minar, to Constantinopole, in the year 1808 and 1809.

Voyage en Perse, en Arménie, en Asie Minor, 1808-1809. 3 Vol
Paris, 1813.

A Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinopole, 1810 - 16. 1818.

- Second voyage en Perse ... 1810 - 1816, 2 Vol, Paris 1818.
- Movses Dasxuranci**, The History of the Caucasian Albanians, London, 1961
- Olearius**, A. Relation de Voyage en Moscovie, Tartaris et Perse de Adam Olearius ... Paris 1639.
- Otter**, J. Voyage en Turquie et en Perse. vo I. 1748
- Pétis de la Croix**, F. Extraits des Voyages de Pétis de la Griox, en 1670-1680 Paris, 1810.
- Phillppe**, Voyage d, Orient, Traduit du Latin, Lyons, 1669.
- Poulet**, A. Nouvelles relations du Levant 2 Vol, Paris, 1668.
- Prawdin**, M. The Mongol Empire, London, 1953
- Rabino**, H.L Coins Medals, and Seals of Shahs of Iran. London, 1945
- Ramsay**, W. M. The Historical Geography of Asia Minor, Amsterdam, 1962
- Rawlinson**, H. C Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistan, to the ruins of Takhti - Soleiman. J. R. G. S. 1841X
- Ross**, E. Denison. The early years of Shah Ismail, founder of the Sefavi dynasty. J R.A S, 1896, 249-340.
- Rostovtzeff**, Carvan Cities, Oxford, 1932
- Sadighi**, G.H. Les Monuments Religieux Iraniens, paris 1938
- Saint-Martin**, M. I. Memoires historiques et geographiques sur l'Arméné. II, Paris, 1919
- Sanson**, N. voyage, Ou relation de l'état présent du royaume de Perse. Paris 1695.
- Sarre**, F. Reise von Ardebil nach Zendschan im nordwestlichen Persien. Gotha, 1899, Bd, XIV, PP. 215-17
- Transkaukasien, Persien, Mesopotamien, Transkaspien. Land u. Leute. Berlin, 1899
- Ardabil, Grambosche d. Schech Safis, unter Mitwirkung B. Schulz, 1904.
- Sarwar**, Gh. History of Shah Ismail, Aligh. 1939.
- Slroux**, M. La Mosquée Djoumeh d'Ardabil, Bulletin de l'intitut francais d, Archéologie Orientale, XLIX (1945)
- Suler**, B. Les Mongols dans l'histoire, Paris 1961

Sumer Faruk Azərbaycan'ın türleşmesi tarihine ümumi bir bakış, TTKB, C. XXI, sayı 83, 1957.

Kara Koyunlular 1 Cilt, Ankara, 1967

Strange G. le. The Lands of Eastern Caliphate. Cambridge, 1930
Stern, S. M. (ed): Document from Islamic chanceries, First series Oxford, 1965. (Oriental Studies, 3)

Stuart, W. Journal of residence in Northern Persia, and the adjacent provinces of Persia, 1854.

Tavernier, J. B. The Six Voyages of John Baptista Tavernier ... through Turkey in to Persia and the East Indies, 1678.

Les six voyages de Jean Bapt. Tavernier ... en Turquie, en perse, et aux Indes, 3 Vol. Paris 1712.

Taylor, W. C. The History of Mohammedanism and its sects, London, 1839

Tectander, Description du Voyage en perse par Etienne Kakache de Zaboukanny en 1602.

Thomas, W. and Roy, S. A. [Trans], Travels to Tana and Persia, By: Josafa, Basbaro and Ambrogio Contarini, London, 1873

Tiesenhausen, V. The mosque of Ali-Shah in Tabriz (according to al-Aini). zap. Vost. Otd, 1886,I, PP, 114-118 (in Russian).

Tirmizi B. M. Zoroastrians and their fire Temples in Iran and adjoining Countries from the 9 - th to the 14-th Centuries as gleaned from Arabic geographical woks, IC. XXIII, N 4, 1950

Vandenberghe, Louis. Archéologie de l'Iran Ancien Leiden, 1958

Vasmer, Chronologie der Arabischen Statthalter von Armenien etc. (750-887), Vienne, 1931.

Voyage ou relation de la perse avec un dissertation sur les mœurs, religion et gouvernement de ce État. Paris, 1668.

Voyage en Turquie, en Perse, en Arménie, et en Barbarie par un Missionnaire de la Compagnie de Jésus. Paris, 1729

Voyage en Perse fait dans les années 1807, 1808, 1809. 2 Vol Paris, 1819.

Watson, R. Grant. A History of Persia from the beginnig of the nineteenth Century to the year 1858, ..., London 1866.

- Wigram**, The Assyrians and their Neighbours, London. 1929.
- Wilber**, D. N. The Parthian Structure of Takhti Sulayman Antiquity, 1938.
- Wilber**, D. N. The Architecture of Islam Iran the Ilkhànid Period, New Jersey. 1955
- Wilber** D. N. Preliminary Report On Takhti-Sulayman. III. Summary Description of Extant Structures, Bull, Am. Inst. Iranian Art and Archaeology, V. 2 (1937)
- Wilbraham**, R. Travels in the transcaucasian provinces of Russia, and along the ... lakes of Van and Urmiah in ... 1837. London 1839.
- Wilson**, J. C. The Masjid Jami' of Rizai-ya, Bull. Am. Inst. Iranian Art and Archaeology, V. 1 (1937).
- Wilson**, S. G. The Russian Occupaton of northern Persia. Moslem world, 1913, III, pp. 339-49
- Wright**, E. M. Babak of Badhdh and al-Afshin during the years 816-841 A. D. The Moslem World, V. 38, N. 1-2, 1948
- Yar-Shater**, E. A. Granmar of Southern Tati Dialects, Mouton, 1969.
- The Tati Dialects of Ràmand, A Locust's Leg, Studies in honour of S. H. Taqizadeh, (London 1962)
- The Use of Postpositions in Southern Tati (yàdnname - Minorsky, Tehran, 1969)
- The Tati Dialects of Tarom (W. B. Henning Memorial Volume) London, 1970
- The Use of Feminine Gender in Southern Tati Dialects (Pagliaro Memorial Vol III, Roma, 1969)
- Zambaur**, E. Manuel de Généalogie, et de Chronologie pour l'Histoire de l'Islam Hanovre, 1927
- Zekivelidi** Togan, A. Islàm Ansiklopedisi, 2 Cilt, Istanbul, 1946 P. 91-119 (Art. Azerbaijan)

فصل دوازدهم

تصاویری از آذربایجان



۱. سراب مدخل امامزاده موسی بن جعفر



۲- تصویری از امامزاده قاره شهر، دهی از دهستان حومه شامپور



۳- حوی - عکس دروازه قدیم شهر



۴- خوی - صورت شیر بر دروازه قدیم شهر



۵- خوی فوجی سنگی که بر یک قبر دوره اسلامی قرار دارد



۶- مقبره‌ای به صورت برج از دهستان کلخوران بخش مرکزی شهرستان اردبیل



۷- سردر مسجد سردار در اورمیه



۸- ماکو - قصری در قسمت غربی شهر (باغچه جوق)



۹- کتیبه‌هایی به خط ارمنی بر دیواره پلی در سه کیلومتری شرق ماکو



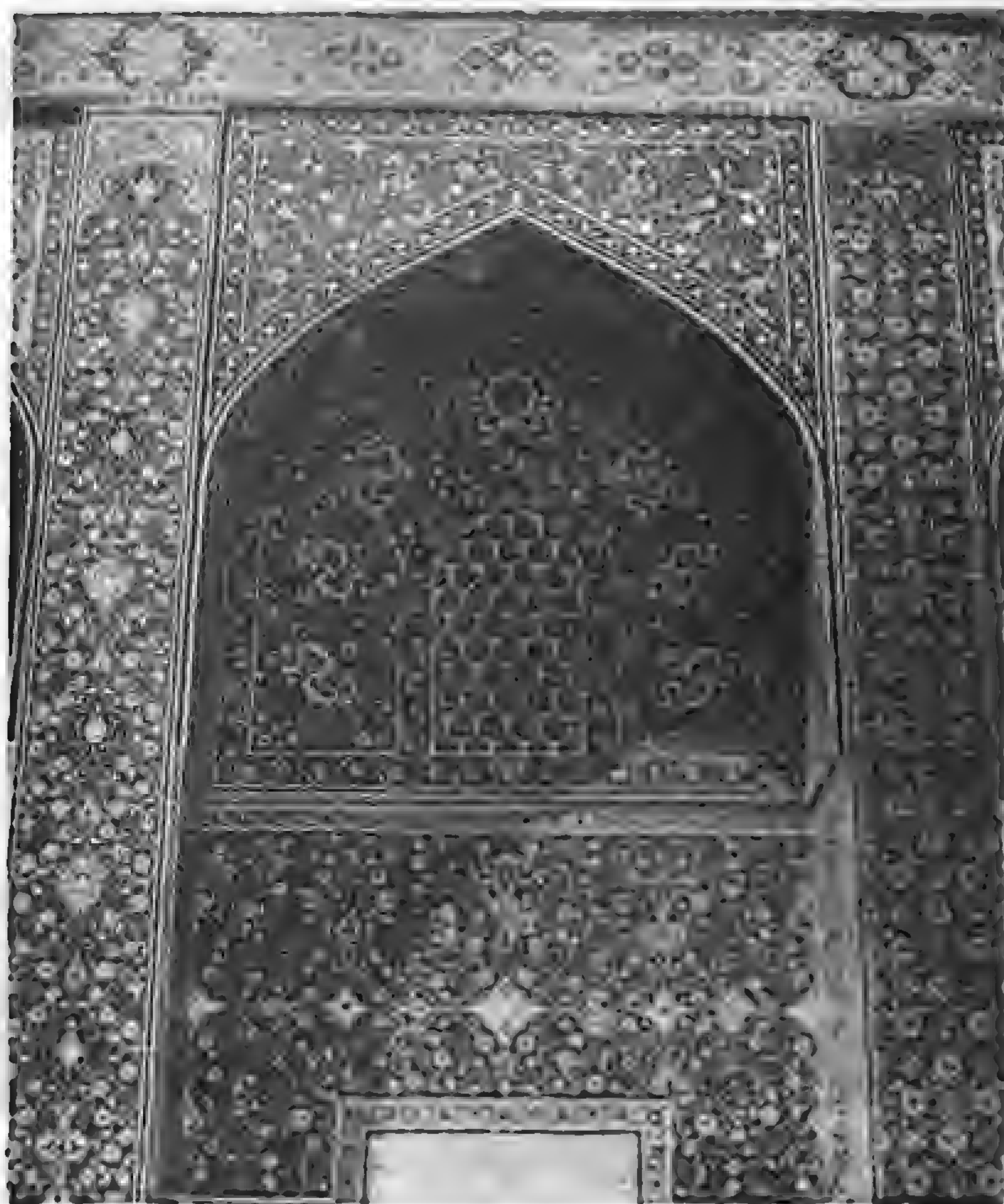
۱۰- پلی در سه کیلومتری شرق ماکو



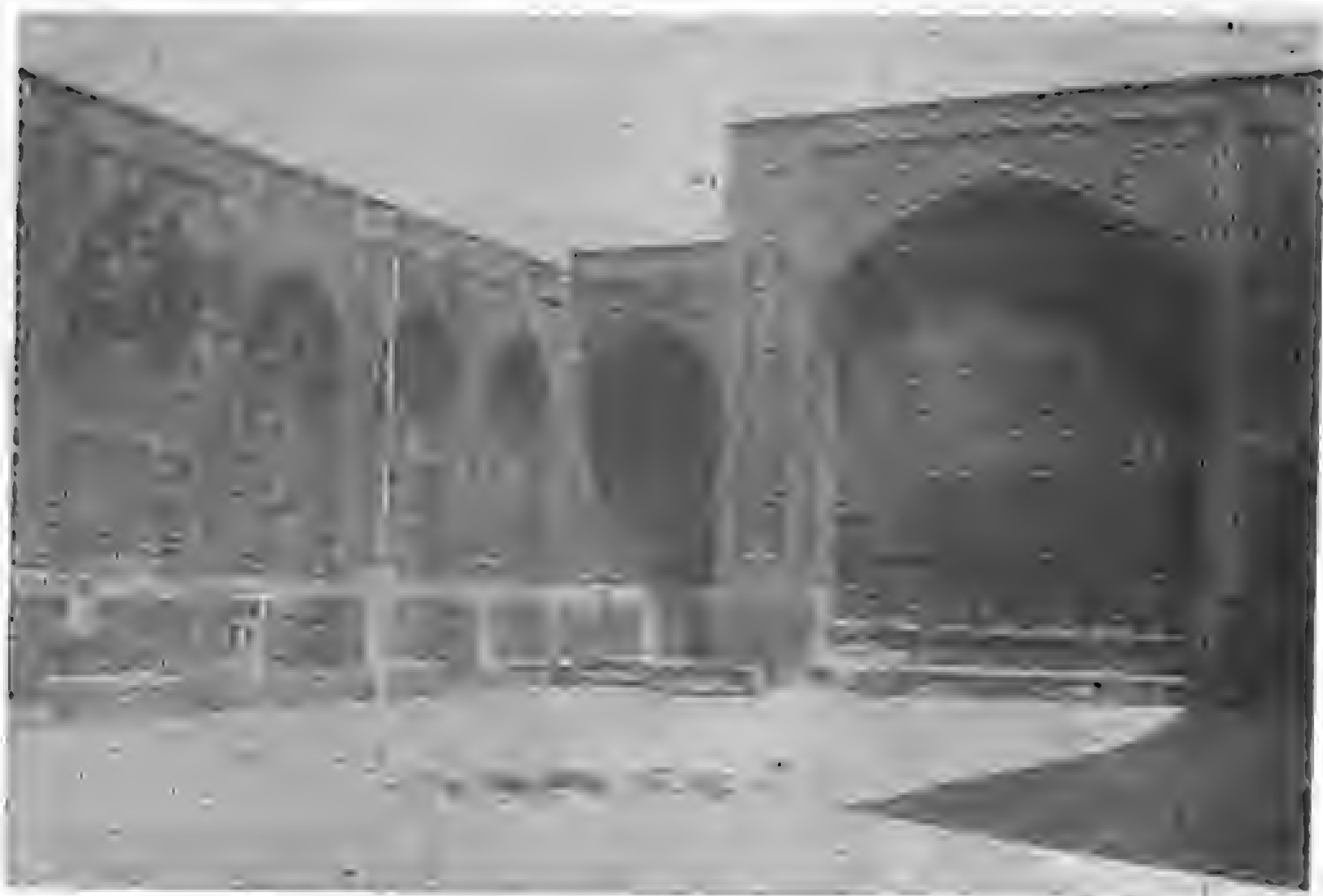
۱۱- ماکو - قصری در قسمت غربی شهر از داخل



۱۲. بقعه شیخ صفی در اردبیل قرن هشتم تا یازدهم هـ.



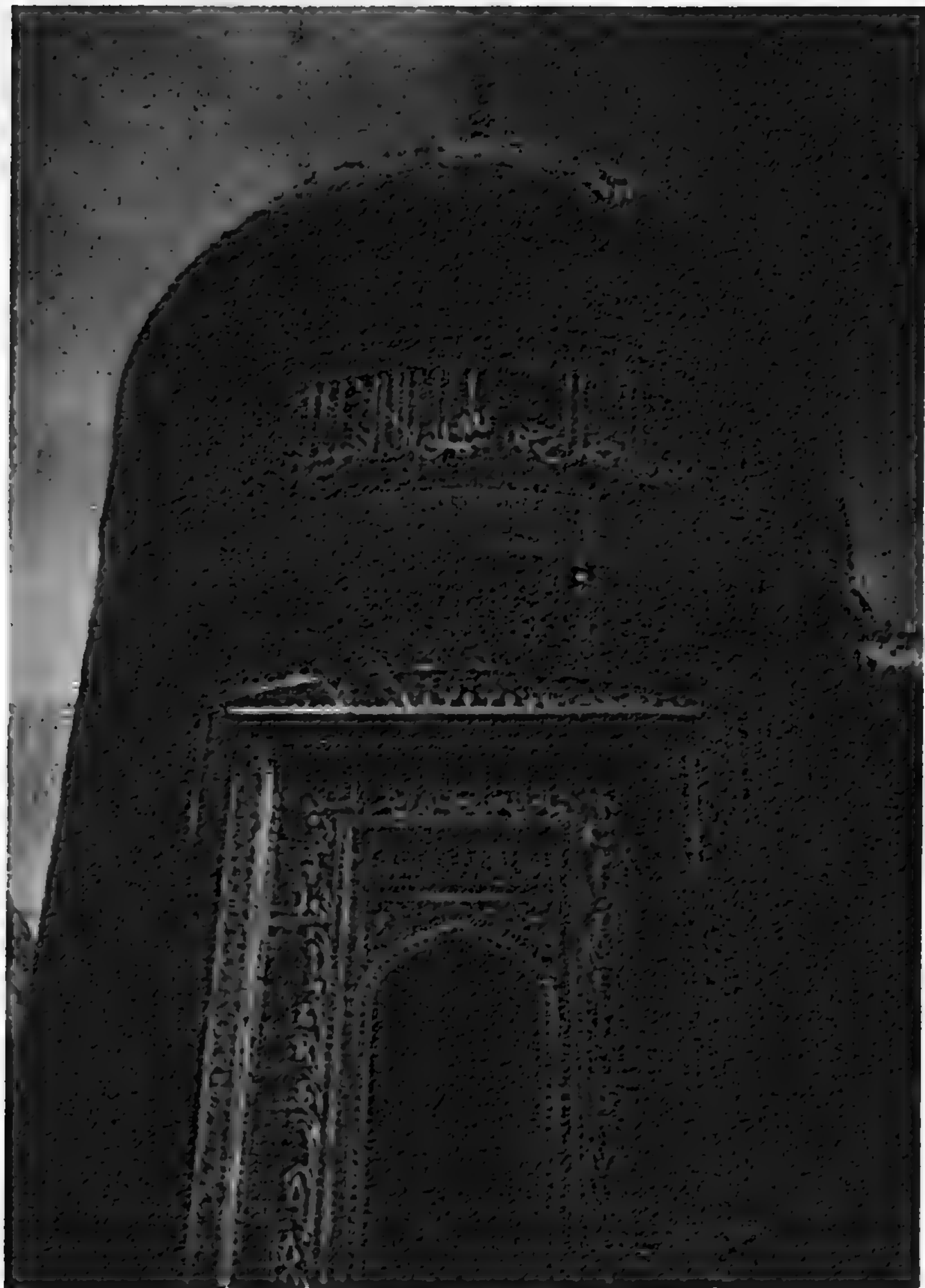
۱۳. مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی یکی از سردرها



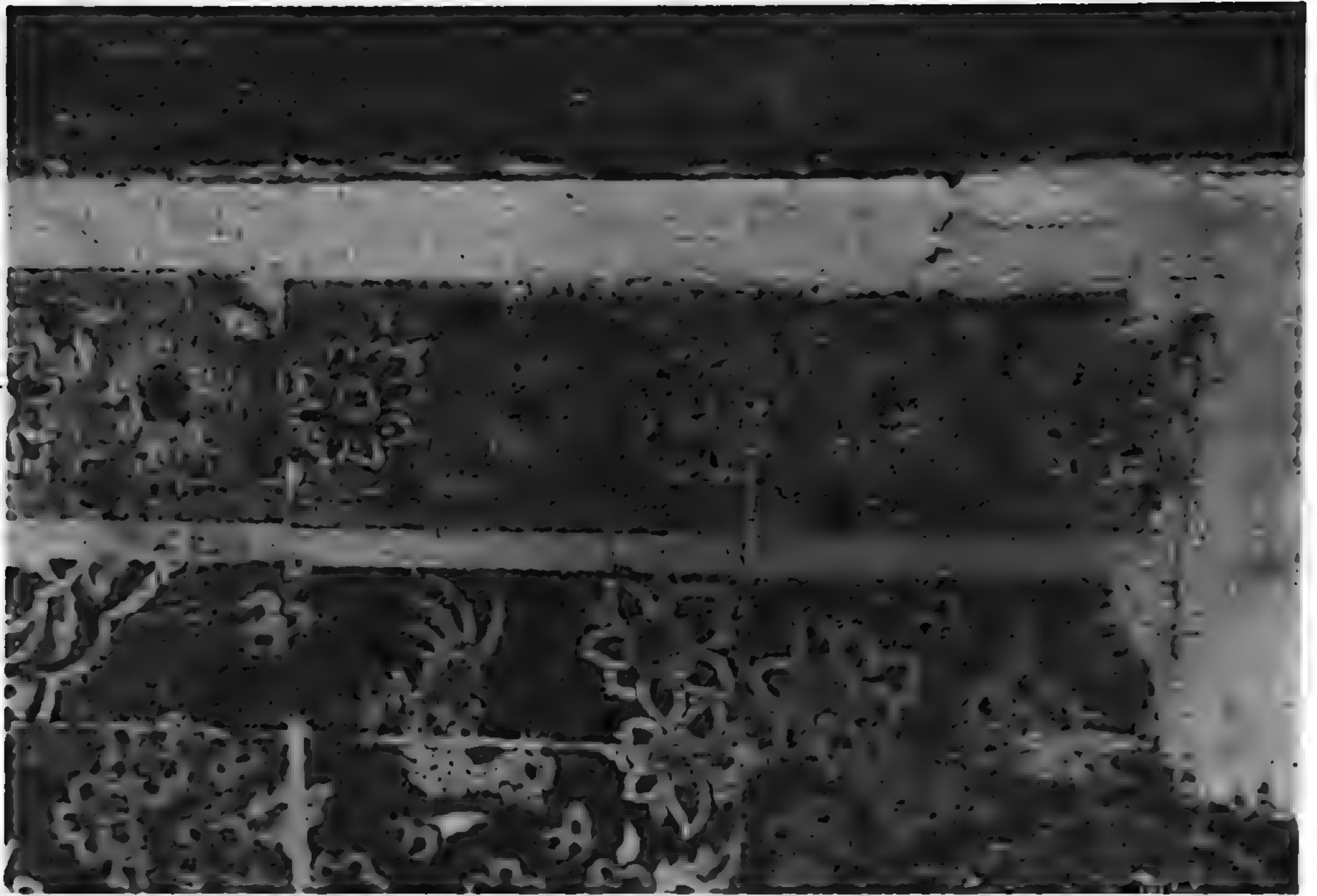
۱۴- گوشه‌ای از بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی - اردبیل



۱۵- گوشه‌ای از بقعه شیخ صفی در اردبیل



۱۶- گنبدالله الله شیخ صفی در اردبیل



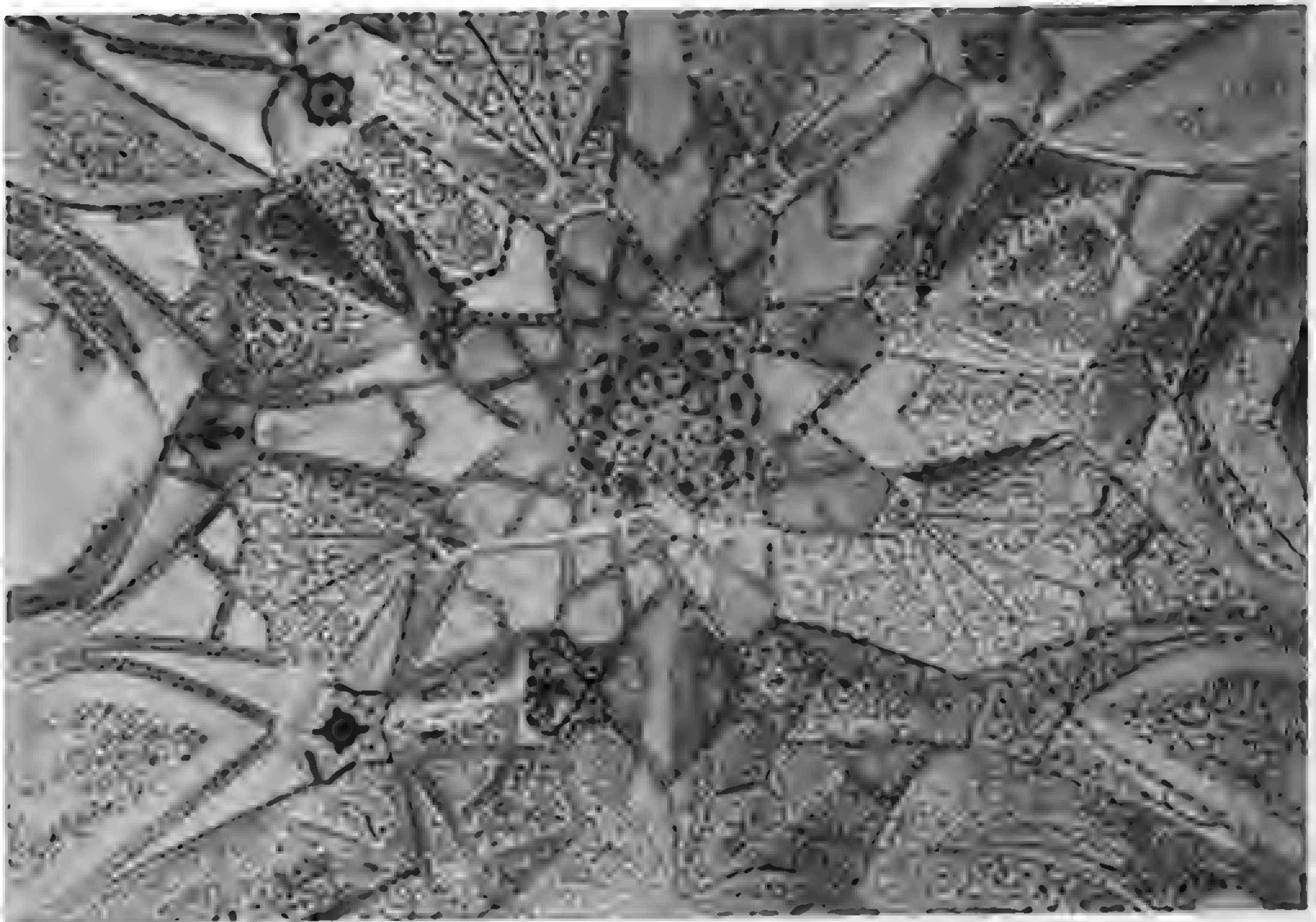
۱۷- اردبیل مقبره شیخ صفی الدین - کاشی های دیواری



۱۸- کلخوران - مقبره شیخ جبرائیل - سه کیلومتری اردبیل



۱۹. بقعه کلخوران در نزدیکی اردبیل - در جتوی



۲۰. بقعه کلخوران در نزدیکی اردبیل - برجستگی های سقف رواق



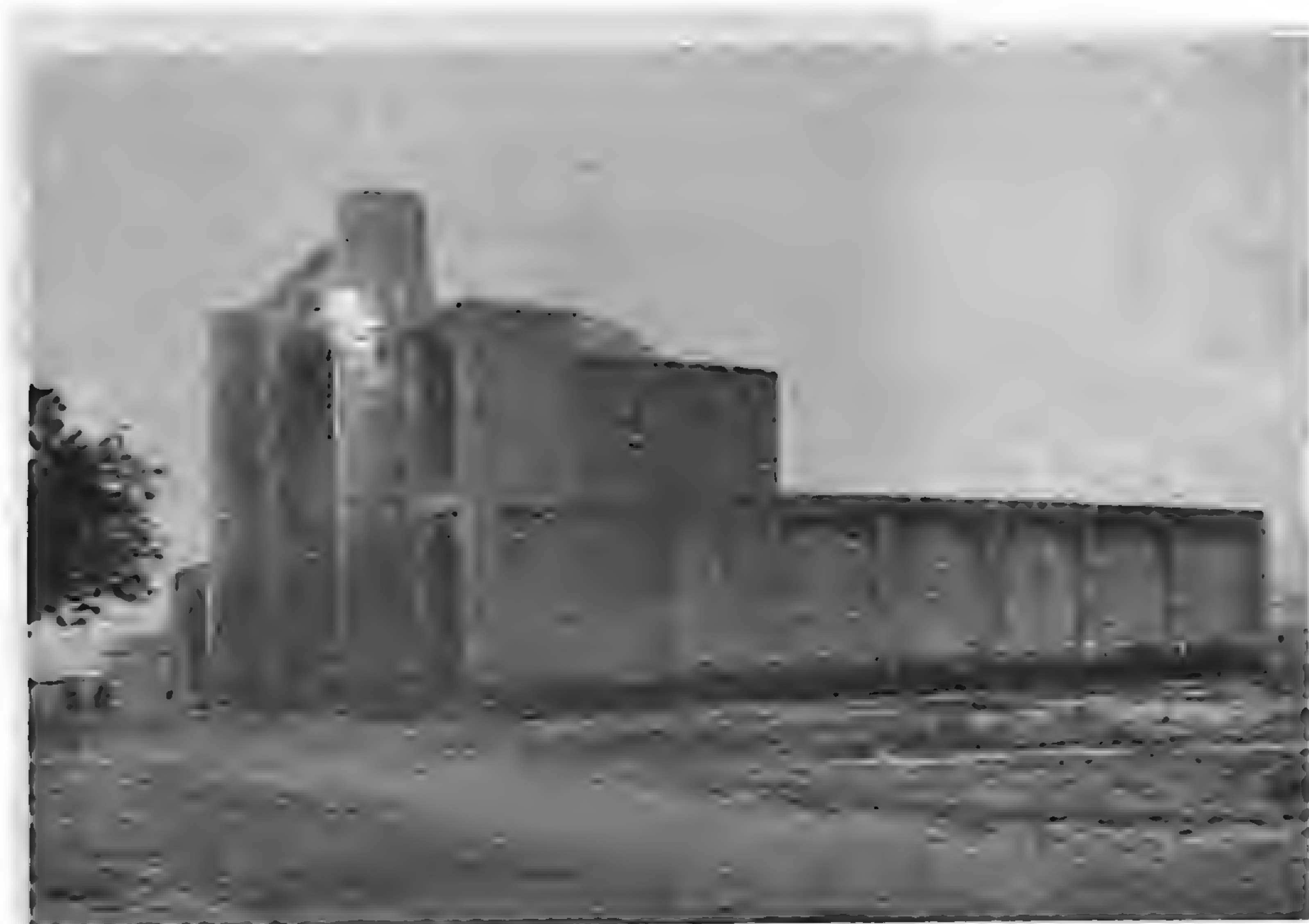
۲۱- ایوان مقبره شیخ شهاب الدین در اهر



۲۲- اهر - مقبره شیخ شهاب الدین - عکس برداری از داخل رواق



۲۳- عمارت شهرداری اورمیه



۲۴. مهر - مقبره شیخ شهاب الدین



۲۵. مراقه - اطاقکهای سنگی که درون صحرای تراشیده‌اند



۲۶- گلد سرج مراغه



۲۷- سرج مدور از طرف مشرق



۲۸- گنبد کبود در مراغه



۲۹- گنبد غفاریه در مراغه



۳۰. امامزاده حسن - مراغه







۳۲. مورتا - معراب مسجد جمعه - قسمتی از ستون در کنار معراب



۳۴. سنگ قبری ارمنی - در نزدیکی قره کلیسا



۳۵- منکین شهر - برج مقبره سلطان حیدر



۲۶. تبریز - موزه ارمنه - یقه لباس متعلق به کلیسای استفانوس



۲۷. تبریز - موزه ارمنه - حیوان آسانه‌ای از مرمر از کلیسای استفانوس



۲۸. رواق کلیسای استقائوس



۲۹. مقرنس‌های مرمری به رنگهای سر و زرد و سفید و سرح کلیسای (اسپائوس مقدس) دره شام جلفا



۴۰. کلیسای دوره شام واقع در بین تحجوان و جلم (اسپانوس مقدس)



۴۱. پل دختر - در نزدیکی میانه که از وسط به غلت یم نکه شده است.



۴۲- بنای سه گنبد در اورمیه



۴۳- دروازه قلعه دختر نزدیک میانه



۴۴. کاروانسرای بین میانه و مرشلی



۴۵. بقایای قلعه دختر در نزدیکی میانه



۴۶- منقور - مقبره‌ای به صورت برج در منقور آباد - ده جزء دهستان کندوان بخش ترک شهرستان میانه



۴۷. گوشه‌ای از مسجد جامع اورمیه



۴۸. گنبد مسجد جامع اورمیه



۴۹. کلیسای طاقابوس (مارکو) قرن نهم میلادی



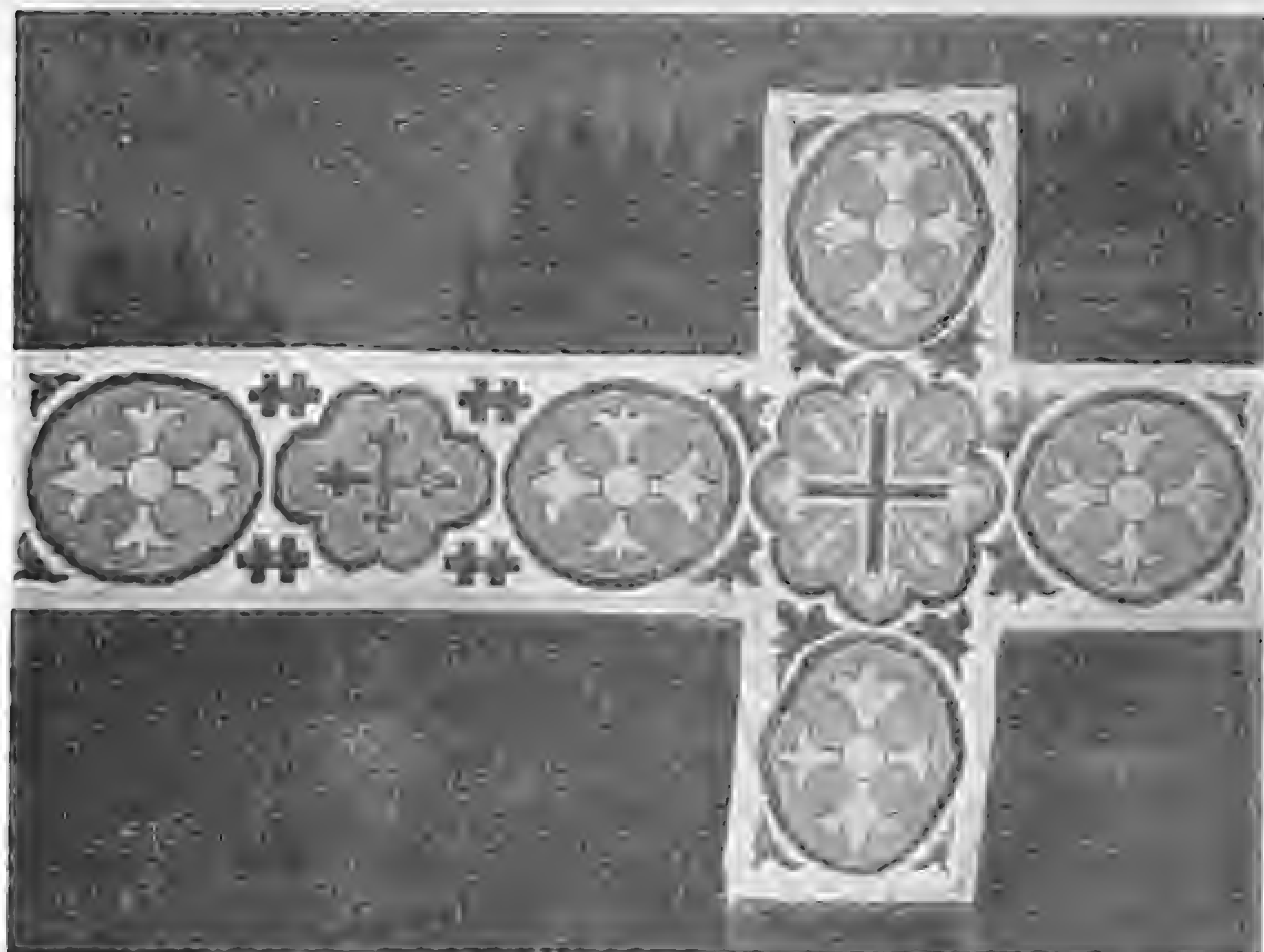
۵۰. قره گلیسا، یکی از کهنه کارونهای زیبا بر روی سنگ



۵۱. کتیبه فارسی بر سردر فره کلبا



۵۲. از حصار بنیا و کنده کاریهای روی
سنگ (فره کلبا)



۵۲. تبریز - عوژه ارادت - صلیب پارچه‌ای که قسمتی از البسه کشتیان ارمنی است



۵۴. رواق کلیسای طاطاؤوس (قره کلیسا)



۵۵- تبریز - موزه آرامنه - صلیب
کشیش کلیسای طاطاووس



۵۶- تبریز - موزه آرامنه - شیبه دو
دست که از کلیسای طاطاووس
آورده شده است

۵۷. تبریز - موزه آرامه - عصای کنین
کلیسای سنت - پارتولموس



۵۸. تبریز - موزه آرامه - در
جنوبی شاه تگامی سنگی که از
کلیسای طاطاوس (قره کلیسا)
آورده شده است.





۹۵ تیریز موزه ارمنه - ناقوس مغربی کلیسای طاپاواروس که در آن جای گلوله دیده می شود



۶۰. در طریق سنگی کلیسای سورب
مرکز خوی و ترییات آن



۶۱. بقعه میرخانن در سلماس



۶۲. حوی - کلیسای محله - رواق کلیسا

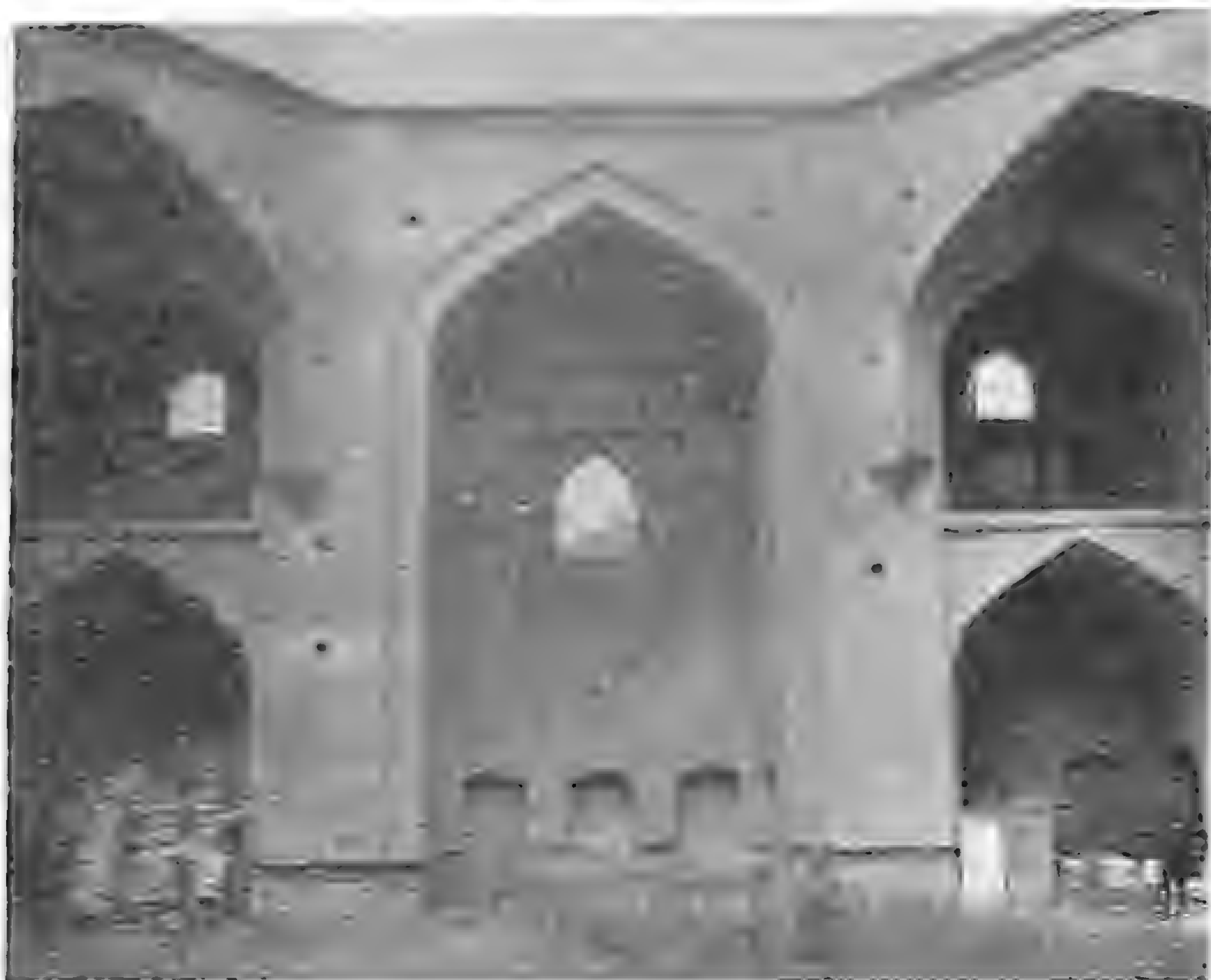


۶۳. مهله زان (ماخلان)، نمای خارجی یک کلیسای ارمنی - دهی از دهستان اوواقلی بخش حومه

شهرستان حوی



۶۴- مهله‌زان - نمای داخلی کلیسای ارمنی، محراب روبه‌رواق



۶۵- مسجد مطلب خان - خوی



۶۶- خوی - قسمت دیگری از مسجد مطلب خان



۱۷- دیربخت - کلیسای ارمنی از دستان چهریق یحیی سلمانی



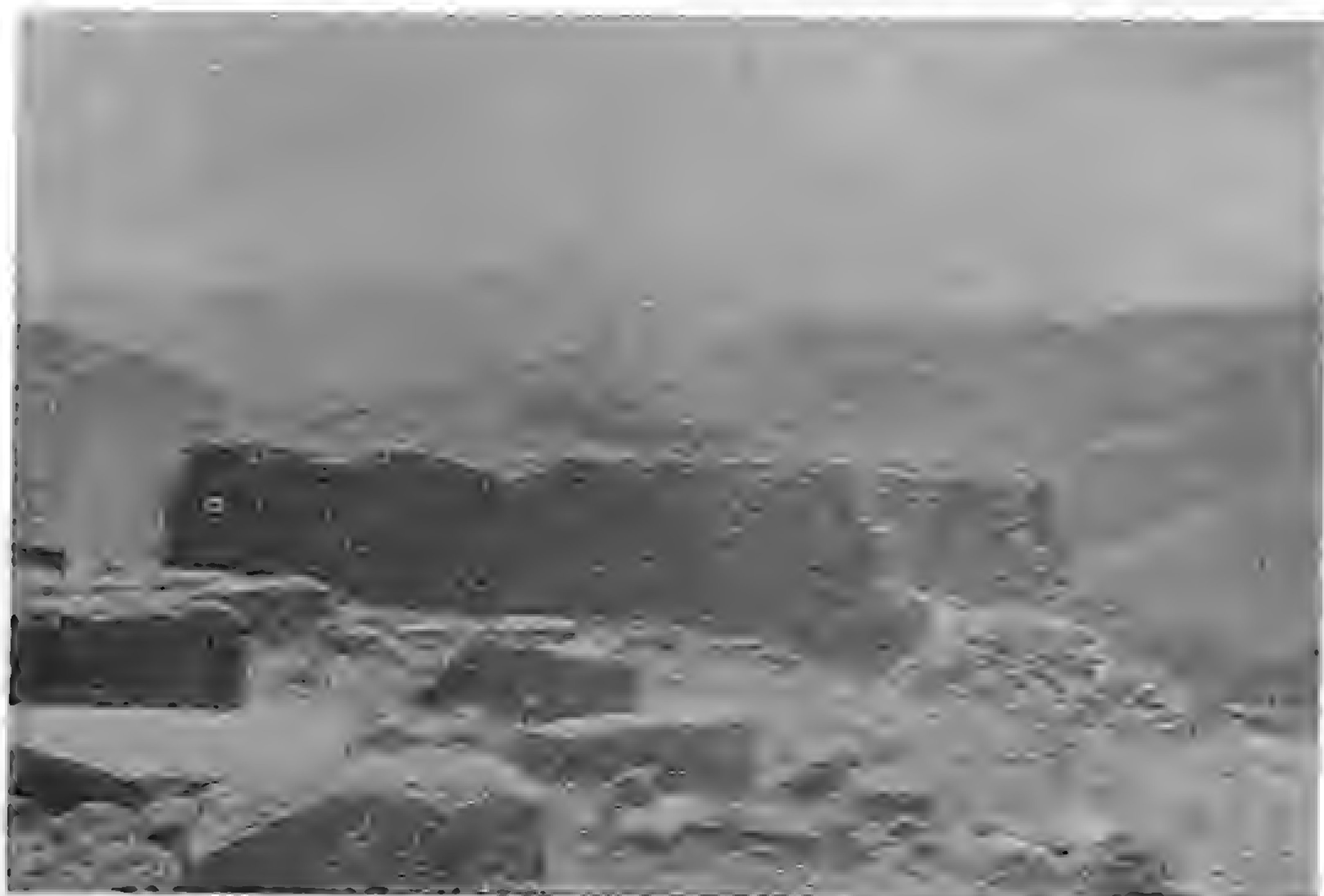
۱۸- اختان - کلیسای ارمنی - اختان از حومه یحیی سلمانی



۶۹- مقنن دروازه یک کلیسای ارمنی از دهستان حومه بخش سلیمانیه در شهرستان خوی



۷۰. موجومبار - کلیسای ارسنی - موجومبار - از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند



۷۱. موجومبار - دیر کوهستانی ارسنی از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند



۷۲- تصویر در ورودی کلیسای
موجود مبارکه از سنگ تراش
ساخته شده است



۷۲- نمای عمومی کلیسای موجود مبارک در قسمت عقب عکس تعدادی از خانه های روستایی نیز دیده می شود



۷۴- مسجد مهر آباد - بناب



۷۵- پلی در قسمت شمالی اردبیل - جاده‌ای که به سوی آستارا می‌رود



۷۶- پلی در نیر - جاده اردبیل - سراب، نیریکی از دهستانهای حومه شهرستان اردبیل است



۷۷- پل دختر در قزلانکوه در هنگام آبادی



۷۸- قزل داغ از دهستان ساری سوباسار از بخش پلدشت ماکو خرابه‌های ساختمانی سه گوشه



۷۹- سنگر از دهستان دره قلعه سی در حومه ماکو صخرای مانند پله



۸۰- حرايه‌های کاروانسرایي در بيست كيلومتری جنوب غربی اهر



۸۱- کاروانسرایي حرايه در ۲۷ كيلومتری جنوب غربی اهر



۸۲- پل وینار در حوالی کاروانسرای به همین نام در کنار جاده اهر و تبریز



۸۳- بقایای کاروانسرای در ده سرو از دهستان برادوست در حومه اورمیه



۸۴- بردوک - از دهستان صومای اورمیه (مقبره ویران شده)



۸۵- علدار (نزدیک خوی) - تصویری از یک امامزاده ویران



۸۹. پردوگ - در یخس صومای اوزمیه (سنگهای فیر)



۸۷. منظره‌ای از کلیسای استپانوس



۸۸. زنگ جدید قره کلیسا که اخیراً آن را دزدیده‌اند

فهرست راهنما

آرازباش، ۷۵	آ
آراکس، ۹۷	آباخان، ۱۱۴
آرتا، ۱۰۱	آشوران، ۱۵، ۲۰۴
آرتاخیاس، ۹۶	آبگار، ۳۶۴
آرتاکسیاس، ۱۷	آیش، ۵۷
آرتاواسدس، ۹۷	آشوران، ۲۴
آرتسرونی، ۳۶۴	آتروپات، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۱۱
آرتوگوشنسب، ۱۱۱	آتروپاتن، ۱۷، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵
آرته‌وازه، ۹۸	آثارالبلاذ، ۲۸، ۲۱۵
آرجرونیان، ۱۴۳	آثروان، ۱۰۰
آرسیانشی، ۷۴	آجرلو، ۱۶۴، ۱۶۵
آرکاکس، ۱۷، ۱۸	آجی جای، ۵۳، ۵۷
آرکانی، ۹۶	آخسری، ۹۰
آرگیشتی، ۷۹، ۸۰، ۸۲	آدادنیراری، ۷۴
آرگیشتی دوم، ۸۱	آدیابن، ۹۵
آرمائیت، ۷۷	آذربایجان، ۱۸۵
آرونش شیل، ۸۴	آذربایجان ملی حکومتی، ۱۶۱
آریایی، ۸۵، ۱۰۱	آذرگشنسب، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۳
آریوبرزن، ۹۶، ۹۸، ۹۹	۱۱۸، ۳۵۴، ۳۵۸
آزا، ۷۷	آذرمیدخت، ۱۲۰
آزادخان افغان، ۱۶۰	آزارات، ۵۰، ۷۸

آل بویه، ۴۶	آسارحادون، ۸۵
آلبائوت، ۲۲۵	آسایشلو، ۲۲۳
آلباوت، ۲۲۰	آستارا، ۴۷
آلباووت، ۲۴	آسوریان ایران، ۱۷۹
آل جلایر، ۱۵۸	آسیای صغیر، ۸۴، ۱۵۹، ۲۱۳، ۳۶۶
آلزانیک، ۱۱۷	آشور، ۷۳، ۸۳، ۹۰، ۹۱
آمل، ۱۱۸	آشوربانی پال، ۹۰
آمن هوتپ چهارم، ۸۴	آشور قدیم، ۱۳
آمن هوتپ سوم، ۸۴	آشور نصیرپال، ۷۴
آن ارماویر، ۹۶	آشوری، ۴۸، ۱۰۱
آنساطولی، ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸	آشوریان، ۷۶
۲۳۱، ۲۳۶	آغامحمدخان قاجار، ۱۶۰
آنتونی جنکینسن، ۳۱	آغمیون، ۸۱
آنتونیوس، ۹۶، ۹۷	آقاجریان، ۳۵
آنتیوخوس سلوکی، ۹۵	آقچری، ۲۱۴
آنتیوخوس کبیر، ۹۶	آقداش، ۲۴
آندراپاتی، ۹۴	آقداغ، ۶۸
آندره گذار، ۳۶۰	آقسنقر، ۱۴۷، ۱۵۳
آندیا، ۶۹	آق قویونلو، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲
آندیا اوایشدیش، ۷۳	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۳
آنوبانی نی، ۷۱	آق کدوک، ۶۸
آنیاشتانیاء، ۷۸	آلاداغ، ۲۱۴
آی تغمش، ۱۵۶	آلادین، ۲۱۰
آیدین، ۲۴	آلارو، ۱۶۴
	آلب ارسلان، ۱۴۶
	آلب ارسلان سلجوقی، ۱۴۵
ائور، ۱۰۱	آلبانس، ۱۶
اباقا، ۵۶	آلبانی، ۱۶
اباقاسر، ۳۴۵	آلبانیاء، ۱۵
اباقاخان، ۲۱۵، ۳۵۸، ۳۶۵	آل باوند، ۱۲۸
ابراهیم، ۱۳۳، ۱۴۰	آلبرت لندن، ۲۷۲

- ابراهیم بن لیث بن الفضل، ۱۳۲
 ابراهیم بن مرزبان، ۱۵۱
 ابراهیم خان، ۳۳۶
 ابراهیم کردی، ۱۳۴
 ابراهیم ینال، ۱۴۳، ۲۲۱
 ابن اثیر، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸
 ابن الاثیر، ۱۴۰
 ابن الفقیه، ۱۴
 ابن الواضح الیعقوبی، ۱۸۴
 ابن بزاز، ۱۹۶، ۲۱۷
 ابن بطوطه، ۲۱۵
 ابن بی‌بی، ۲۱۵
 ابن پیشکین، ۳۶
 ابن حوقل، ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۸۴
 ابن خرداذبه، ۲۶
 ابن شاکر کتبی، ۳۴۱، ۳۴۰
 ابن عبدالرزاق، ۱۳۶
 ابن مسکویه، ۵۸، ۱۳۴
 ابن مقفع، ۱۸۵، ۱۸۸
 ابن ندیم، ۱۳۸
 ابوالحسن علی بن الحسین، ۱۸۶
 ابوالحسن علی بن یحیی الارمنی، ۱۳۲
 ابوالحسن علی لشکری شدادی، ۱۴۴
 ابوالخلیل، ۱۴۵
 ابوالساج دیوداد بن یوسف دیودست، ۱۳۳، ۱۳۴
 ابوالعلائی معری، ۱۸۸
 ابوالفداء، ۵۶، ۱۴
 ابوالفرج اصفهانی، ۱۲۷
 ابوالقاسم عبدالله، ۱۵۲
 ابوالقاسم علی بن جعفر، ۱۳۶
 ابوالقاسم یوسف بن ابوالساج، ۱۳۳
 ابوالقاسم یوسف بن دیوداد، ۱۳۴
 ابوالمسافر، ۱۳۳، ۱۳۴
 ابوالمسافر (ابوعبیدالله)، ۱۳۴
 ابوالمسافر فتح بن محمد، ۱۳۴
 ابوالهیجاء، ۱۴۴
 ابوالهیجاء بن ربیب الدوله، ۱۴۳
 ابوالهیجاء بن رواد، ۱۴۰
 ابوالهیجاء حسین، ۱۵۲
 ابوالهیجاء منوچهر، ۱۵۲
 ابوبکر، ۱۵۵، ۱۹۰
 ابوجعفر المنصور، ۱۳۱
 ابودلف، ۱۱۰، ۱۴۰
 ابودلف امیر گولتن، ۱۴۹
 ابودلف مسعربن، ۱۱۴
 ابوسعید بهادر، ۳۴۶
 ابوسعید بهادر ایلخان مغول، ۳۴۸
 ابوسعید بهادرخان، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۱۵
 ابوسعید محمد بن یوسف المروزی، ۱۳۲
 ابوطاهر قرمطی، ۱۳۳
 ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی، ۱۸۵
 ابوعبدالله نعیمی، ۱۳۷
 ابوعلی بلعمی، ۱۲۵
 ابومنصور وهسودان، ۱۵۲
 ابونصر مملان، ۱۵۲
 ابهر، ۱۶۰
 اپاهونیک، ۹۶
 اتابک ازبک، ۱۴۹
 اتابک اوزبک، ۱۵۶
 اتابک ایلدگز، ۱۴۸، ۱۴۹

- ۱۴۹، اتابک خاموش،
 ۱۴۷، اتابک طفتکین،
 ۱۵۵، اتابک قزل ارسلان،
 ۱۴۸، اتابک محمد،
 ۱۵۵، اتابک نصره‌الدین ابوبکر بن محمد،
 ۱۵۷، اثیرالدین اخسیکتی،
 ۳۷۰، اچمیادزین،
 ۱۴۶، احمد بن ابراهیم بن وهسودان،
 ۱۵۸، احمد تگودار،
 ۱۴۷، احمد یل،
 ۱۵۳، احمدیل پسر ابراهیم،
 ۱۴۹، احمدیلی،
 ۳۴۴، ۱۴۶، احمدیلیان،
 ۲۱۳، اخلاط،
 ۱۶، اخنی،
 ۲۳۶، اخیر رادلف،
 ۱۶۵، ادات‌لو،
 ۹۰، دادنیراری سوم،
 ۲۰۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ارامنه،
 ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۱۸، ۲۷، ۹، اران،
 ۱۸، ارانشاه،
 ۲۱۳، ۹۲، اربل،
 ۸۴، ارپها،
 ۹۸، ارتاکرس،
 ۹۷، ارتاواسدس،
 ۱۱۱، ارتبان،
 ۴۹، ارتودکس،
 ۹۵، ارته‌بازان،
 ۴۰، ارجاق،
 ۱۱۰، ۶۰، ۵۲، ۴۷، ۴۱، ۲۹، اردبیل،
 ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۵، ۲۱۷، ۲۲۰،
 ۴۲، اردشیر،
 ۱۰۴، اردشیر اول هخامنشی،
 ۱۰۴، اردشیر دوم،
 ۹۹، ۱۱۶، اردوان،
 ۹۹، اردوان سوم،
 ۳۷۰، ۳۵، اُردوباد،
 ۱۳، ارزنجان،
 ۲۰۶، ارزین،
 ۱۴، ۴۳، ۵۳، ۷۸، ۹۶، ۱۳۷، ارس،
 ۲۱۴، ۲۱۳،
 ۱۶۴، ۱۳۸، ارسباران،
 ۱۵۵، ۱۴۱، ارسلان،
 ۱۴۸، ارسلان‌آبه،
 ۱۵۴، ارسلانشاه،
 ۷۴، ارشته،
 ۱۱۷، ۱۱۶، ارشک پادشاه،
 ۳۶۵، ۱۵۸، ارغون‌خان،
 ۴۸، ارم،
 ۱۳، ارمن،
 ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۱۶، ۲۷، ارمنستان،
 ۳۶۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۵،
 ۱۴۲، ارمنیان،
 ۴۸، ارمیا،
 ۸۵، ارمیای نبی،
 ۵۶، ۴۷، ارمیه،
 ۴۰، ارنار،
 ۲۱۷، ۱۵۵، اُزبک،
 ۱۱۷، اسپاراپت موشل،
 ۲۲۲، اسپانیا،
 ۲۲۰، اسپرلو،

- اسپرزهلو، ۲۲۲
استاجلو، ۲۴، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۲
استاد ادیب طوسی، ۲۳۶
استالین، ۱۵، ۱۶۱
استرابن، ۱۷، ۵۶، ۱۰۰، ۱۰۱
استراتگ، ۹۶
استی بولاغ، ۲۱۳
اسدی طوسی، ۱۴۵
اسرار فاتحه، ۱۹۵
اسقف بوغوس ارمنی، ۳۶۶
اسقف زاکاریا، ۳۶۶، ۳۶۸
اسقف نیکوقوس، ۳۷۰
اسکندر، ۱۰۴، ۱۹۰
اسکندر مقدونی، ۱۰۲
اسماعیل ثانی، ۲۸۶
اسماعیل صفوی، ۲۰۳
اسمعیل آقاسمیتقو، ۵۲
اسنوند، ۱۱۱
اشرف افغان، ۱۶۰
اشروسنه، ۱۳۳
اشعث بن قیس، ۱۲۷
اشغال قوای روس، ۱۶۱
اشکانی، ۳۵۴
اشکانیان، ۱۸۳
اشگه‌سو، ۲۱۳
اشنو، ۴۹، ۱۴۸
اشنویه، ۴۹، ۶۳، ۸۲، ۱۷۳
اصطخری، ۱۶، ۳۰، ۵۶، ۱۸۵
اصفهان، ۱۸۳، ۱۸۵
اطمانی، ۱۷۱
اعتمادالسلطنه، ۲۳، ۲۸۶
افاغنه، ۱۶۰
افرازه رود، ۲۸
افشار، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷
افشین، ۴۶، ۱۳۰
افضل‌الدین خاقانی شروانی، ۱۵۷
افغان، ۲۲۵، ۳۳۶
اقوام ابخاز، ۱۱۹
اکبی فقولوئی‌لو، ۲۲۳
اکسودات، ۹۲
اگوستوس، ۹۹
البرز، ۵۱
التبیه والاشراف، ۱۱۰، ۱۸۶
الزّان، ۱۵
الزّانی، ۱۶
الرسالة الثانية، ۱۰۷
الفهرست، ۱۸۵
المسالك والممالك، ۱۸
المستربالله، ۱۴۷
المعتربن المتوکل، ۱۳۲
الوان، ۱۶
الوانک، ۱۶
الوان-کا، ۱۵
الیزابت پل، ۱۵، ۲۰
الیشر، ۶۴، ۶۶
الیگومیوسن، ۵۲
امّ البلاد تبریز، ۱۰
امبازوک، ۱۱۸
اموارلی، ۲۲۰
امیر آرجرونی، ۱۴۲
امیر احمد، ۱۴۷

- امیراربل مظفرالدین کوکپیری، ۱۵۶
 امیر ارسلان، ۲۵۳
 امیرارغون خان رادکانی، ۳۷۶
 امیر اصلانخان، ۳۳۶
 امیران شیبانی، ۱۴۹
 امیرپیشگین، ۱۴۷
 امیر تیمور، ۲۰، ۲۱۴، ۳۶۷
 امیر تیمورگورگان، ۲۱۷
 امیر تیمورگورگانی، ۱۵۹
 امیر شمس الدین قره سنقر، ۳۴۶
 امیر طوس ابوالحرث ارسلان، ۱۴۱
 امیر قرواش عقیلی، ۱۴۴
 امیر قطب الدین اسماعیل بن یاقوتی، ۱۴۶
 امیر قوچ حسن، ۳۶۶
 امیر محمود، ۱۴۱
 امیر وهسودان، ۱۴۳، ۱۴۵
 امیر یعقوب، ۳۶۶
 انجمن روابط، ۲۵۸
 اندراب، ۱۹
 اندرقاش، ۵۲
 اندره گذار، ۳۴۵
 انگلبرت کمپفر، ۲۱۸
 انوشیروان، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۰۵
 انوشیروان پادشاه ساسانی، ۲۲
 اوئیش، ۷۷
 اوآئوش، ۷۷
 اوایشدیش، ۷۴
 اوپیوس ستاتیانوس، ۹۷
 اوتی، ۱۷
 اوجان، ۳۲، ۲۱۴
 اودلو، ۱۶۴
 اورارتو، ۵۲، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳
 اورارتوئی، ۸۲
 اورارتوها، ۷۹
 اورامان، ۵۴
 اورتس، ۷۳
 اورتوکوریبانتی، ۸۶
 اورل استین، ۹۱
 اورل اشتین، ۶۳
 اورمی، ۱۴۸
 اورمیه، ۲۹، ۴۱، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۳۶۰
 اورمیه رود، ۵۴
 اوزان، ۲۲۹
 اوزبک، ۱۵۷
 اوزد میرزاده عثمان پاشاه، ۱۵۹
 اوستا، ۱۰۱، ۱۰۲
 اوستای زردشت، ۱۱۲
 اوصانلوی مقدم، ۲۲۰
 اوغلی محمدبک، ۲۱۵
 اوغیاث الدین محمد، ۳۵۶
 اوکتاویانوس، ۹۸
 اوکتای قاآن مغول، ۳۶۵
 اوگیراگوس ویرابچی، ۳۶۶
 اولتاریوس، ۲۸۲، ۲۸۶
 اولجایتو، ۱۵۸
 اولوسونو، ۷۷، ۷۸
 اوممان ماندا، ۸۴

اهـر، ۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۶۵،

۲۱۷، ۳۳۸

اهلی، ۳۰۸

اهواز، ۱۳۳

اهورامزدا، ۱۰۱

ایبری، ۱۶

ایتغمش، ۱۴۸

ایجرود، ۱۱۳، ۳۵۷

ایران، ۱۳۸

ایرانزو، ۷۷

ایران کوده، ۱۹۹

ایروان، ۱۶۰، ۳۷۰

ایزیرتو، ۷۲، ۸۶، ۹۰

ایسهاک ماکویی، ۳۶۸

ایسپیرلو، ۲۲۵

ایشپاکا، ۸۵

ایشپواینی، ۸۳

ایشخانها، ۱۲۰

ایشک آده سی، ۵۸، ۵۹

ایشکوزاها، ۸۵

ایضاً گلستان، ۳۱۵

ایل با پیر آقایی، ۱۷۵

ایل باسک کوله، ۱۷۵

ایل بریاجی، ۱۷۵

ایل بیگیهای، ۱۶۳

ایل پشتدریها، ۱۷۵

ایل پیران، ۱۷۴

ایلخانان کوچک، ۱۵۸

ایلخانان مغول، ۱۵۸

ایلخانی، ۳۷۵

ایلخانی زاده، ۱۷۵

ایلخانیها، ۱۶۳

ایلخچی، ۱۶۵

ایلدگز، ۱۴۸، ۱۵۵

ایلدگز ارسلان شاه، ۱۵۴

ایل دهبکری، ۱۷۴

ایل ذهبی قیچان، ۳۶۶

ایل شکاک، ۱۷۱

ایل عثمان بیگی، ۱۷۵

ایل قره پاپاق، ۱۷۳

ایلکانی، ۱۵۸

ایلکانیان، ۲۱۷

ایل کره سنی، ۱۷۱

ایل کلاسی، ۱۷۵

ایل مامش، ۱۷۴

ایل ملکاری، ۱۷۵

ایل منگور، ۱۷۴

ایمرلی، ۲۴

اینزلو، ۲۲۳

ایناللو، ۱۶۵

اینانج سحنه، ۱۵۵

اینانلو، ۱۶۵، ۲۲۰، ۲۲۱

ایانلوها، ۱۶۵

ایندرا، ۸۴

ایوا، ۲۱۳

ایوان خسرو، ۳۵۹

ایوری، ۱۷۱

ب

بابا فقیه احمد اسپستی، ۱۹۰

بابا قورقوت، ۲۲۹

باب الابواب، ۲۱، ۲۲

بابک، ۱۳۰	بردیا، ۹۲
بابک خرم‌دین، ۱۳۸، ۱۲۸، ۳۵۱	بردیج، ۱۹
بابک خرمی، ۱۳۹	برذعه، ۱۳، ۱۵، ۱۳۳
بابل، ۹۱	برزنج، ۴۶
بابوله، ۱۷۳	برزند، ۴۶
باجروان، ۴۵، ۱۲۶، ۱۲۷	برکیارق، ۱۴۸
باچماکف، ۲۰۶	بروت یا براندوز، ۱۸۰
بادکوبه، ۲۳	بروسه، ۲۳۱
باراندوز چای، ۵۴	بروکی، ۱۷۰
بارتولد، ۱۱۰، ۲۲۸، ۲۸۷	برویی، ۱۷۰
بارتولمه، ۵۶	بزچلو، ۲۲۳
باریاکس، ۹۲	بزقوش، ۵۳
بازیلیک، ۳۷۲	بسداچی زاکاریاکه، ۳۶۵
بازگاه، ۲۱	بسطام، ۸۱
باسمباط باگراتونی، ۱۳۳	بسطام بن عمروالتغلی، ۱۳۲
باسوروپدان، ۹۶	بسوی، ۴۹
باقرخان، ۱۶۰	بظلمیوس، ۱۵، ۱۷، ۵۶
باکو، ۱۹، ۲۰۴	بغازکوی، ۸۴
بالکان، ۲۳۶	بغداد، ۱۴۷، ۳۴۰
بایورت‌لو، ۲۲۵	بغیث، ۱۳۸
بایدو، ۱۵۸	بکیربن عبدالله، ۱۲۶
بایندر، ۲۵	بکیربن عیدالله، ۱۲۵
بحر قزوین، ۱۳	بلاد قفقاز، ۱۳
بدشخ، ۱۱۷	بلاذری، ۱۱۰، ۱۸۴
بدیرلو، ۱۶۷	بلاساکان، ۱۸
بذ، ۳۲	بلاسجان، ۱۲۶
برادوست، ۱۷۳	بلاسی سید، ۱۷۴
برج علاءالدین، ۳۶۱	بلخکانلو، ۱۶۷
برچلو، ۲۲۳	بلک، ۸۳
برچلی، ۲۱۴	بلنجر، ۱۱۹
برده سور، ۵۷	بلوچستان، ۵۹، ۱۸۷

- بنبارداغ، ۵۵
بندر آق گنبد، ۵۹
بندر شرفخانه، ۵۹
بندو، ۱۸
بندهشن، ۱۱۱
بن فرخزاد، ۱۲۶
بنی تغلب، ۱۲۷
بنی رواد، ۱۵۱
بوتان، ۱۷۱
بورتون برون، ۶۵
بوشتو، ۷۹
بوقا، ۱۴۳
بهارلو، ۲۲۲، ۲۴
بهاءالدین ابوطالب، ۱۴۷
بهرام، ۱۱۸، ۱۲۶
بهرام چوبین، ۱۱۹
بیای نی، ۸۱
بیات، ۲۴، ۱۶۳، ۲۲۲، ۲۲۵
بیورتلو، ۲۲۲
بی بی فاطمه، ۲۸۲
بیت اللحم، ۱۰۹
بیت المقدس، ۱۰۹
بیخ، ۱۷
بیرام خواجه ترکمان، ۳۶۶
بیزانس، ۲۱۳، ۱۱۸
بیزانسی، ۱۱۵
بیستون، ۹۱، ۱۰۲
بیک باطو، ۱۶۵
بیگدلو، ۲۲۱
بیگلو دورسون، ۱۶۴
بیگلو عیسی لو، ۱۶۴
بیلقان، ۲۰
بین النهرین، ۱۶
پ
پائی تا کران، ۹۶
پائیتکاران، ۱۱۷
پادر، ۲۴
پارتاتوآ، ۸۶، ۸۵
پارسوا، ۷۵
پارسیان، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۹
پارسیان زرتشتی، ۲۴
پاسکویچ، ۲۸۷
پاکر، ۹۵
پاکوروس، ۹۹
پالتاکاران، ۱۷
پرایونلو، ۱۶۵
پرتو، ۱۷
پردیکاس، ۹۲
پردیکاس، ۹۳
پرنس سی زیانوف، ۳۶۳
پروتستان، ۴۸
پس آتاکاردار، ۱۷۲
پس آقا عبدوی، ۱۷۱
پسر امیر شیخ حسن چوپانی، ۳۶۶
پطرسبورغ، ۳۰، ۲۸۷
پل دختر، ۳۵۳
پلو تارک، ۱۰۴
پلیستوسن، ۵۵، ۵۸
پلینوس، ۱۷
پنت، ۹۵
پولاتلو، ۱۶۵

- پولو آدی، ۸۰
پومپه، ۱۶
پومپه نیوس، ۹۶
پونتیک، ۵۱
پهلوی، ۱۱۷، ۱۸۳
پیترودلاواله، ۲۰۳، ۲۱۰
پیر حاجی حسن، ۱۹۰
پیر حاجی حسن زه تاب، ۱۸۹
پیروز کواذ، ۱۷
پیکلو، ۲۲۳
پیلسوار، ۴۶
- ت
- توفانس، ۱۲۰
توفانس می تی لن، ۱۶
توفیل، ۱۳۰
تابسران، ۲۰۴
تات، ۲۰۴
تاتائو، ۵۱
تاتی، ۲۰۶، ۲۳۵
تاج الدین علیشاه، ۴۲
تاج الدین علیشاه جیلانی، ۳۷، ۳۷۶
تادئو، ۳۶۳
تادئوس، ۳۶۳
تاروئی تارماکیس، ۷۸
تاروبران، ۹۶
تاریخ چنگیزی، ۳۰۷
تاریخ صوفیه، ۱۶۳
تاریخ طبری، ۱۲۵
تاریخ قم، ۱۱۲
تاش، ۶۷
- تاش تپه، ۹۱
تامارا، ۱۵۵
تبریز، ۴۱، ۷۸، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۶،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱، ۲۱۷، ۲۵۹،
۳۵۶
تپه، ۸۴
تجزیة الامصار، ۳۴۰
تخت سلیمان، ۱۱۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
تذکره الشعراء، ۳۰۸
ترکان، ۲۵
ترکان غز، ۱۴۳
ترکاور، ۱۸۰
ترکستان، ۱۴۵
ترکمان چای، ۱۵
ترکمن، ۲۲۴
ترکمنستان، ۲۳۶
ترکیه، ۱۴
ترگور، ۱۷۱، ۱۷۲
تری پارادیس، ۹۳
ترجیة الاعصار، ۳۴۰
تفلیس، ۱۹، ۴۶
تقتمش خان، ۳۶۶
تقویم البلدان، ۵۶
تکلبه، ۱۶۵
تکلفه، ۳۸
تکلو، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴
تکله، ۱۶۵
تل العمارنه، ۸۴
تمرخان شورا، ۲۰۴
تمیستوکلس، ۱۰۴
تورس، ۳۶۵

- توروس، ۵۱
 توشپا، ۸۱
 توشراتا، ۸۴
 توما، ۱۲۰
 تهران، ۱۶۷
 تیرداد، ۳۶۴
 تیگران، ۹۸، ۹۶، ۱۷
 تیگلات پالاسار، ۷۹، ۷۶
 تیمور، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۱۴، ۳۶۶
 تیمورنانه هاتفی، ۳۳۶
 تیموری، ۳۶۵
 تیموریان، ۲۲۰
- ث
- ثابت النهروانی، ۱۳۱
- ج
- جاذب، ۱۴۱
 جاگیرلو، ۲۲۵
 جام جهان‌نما، ۱۹۵
 جامع اورمیه، ۳۶۱
 جامع مهاباد، ۳۶۲
 جاویدان بن سهل، ۱۲۸
 جراح بن عبدالله‌الحکمی، ۱۳۱
 جرماغون، ۱۵۸، ۳۶۵
 جریر بن عبدالله بجلی، ۱۲۷
 جزیره اسپیر، ۵۸
 جزیره ارمنیه، ۲۲
 جستان بن مرزبان، ۱۵۱
 جعفر اغلو، ۲۳۰
 جعفر پیشه‌وری، ۱۶۱
- جعفرلو، ۱۶۵
 جغتایی، ۲۱۷
 جغتو، ۵۱، ۷۶
 جغتو یا زرینه‌رود، ۵۴
 جگیرلی، ۲۴
 جلال‌الدین خوارزمشاه، ۱۵۶، ۱۵۸
 جلالی، ۱۶۷
 جلایریان، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱
 جلفا، ۳۵
 جلودارلو، ۱۶۵
 جمال‌الدین اشهری، ۱۵۷
 جمعه‌لو، ۱۶۸
 جنات‌الجنان، ۱۸۹
 جتزه، ۱۹
 جنگ بین ایران و روس، ۳۶۹، ۳۷۰
 جنگ بین ایران و روم، ۱۱۶
 جنگ جهانی اول، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۹
 جنگ روس و عثمانی، ۵۲
 جنگهای ایران و روس، ۱۶۰
 جنگهای ایران و عثمانی، ۳۶۸
 جنی کانلو، ۱۶۷
 جوانشیر، ۲۴
 جورج مایلز، ۳۴۹
 جهان‌شاه‌لو، ۱۶۸
- چ
- چئوشلو، ۲۲۳
 چارلز برنی، ۶۸
 چالدران، ۵۰، ۵۳، ۳۶۲، ۳۶۴
 چامچیان، ۱۴۲
 چرچیل، ۱۶۱

حسین کرد، ۲۵۳
 حسینگلو، ۱۶۴
 حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
 علیه السلام، ۲۸۹، ۲۹۰
 حضرت حسن علیه السلام، ۲۸۹
 حکیم ناصر خسرو قبادیانی، ۱۸۶
 حکیم نظامی گنجوی، ۱۴۸
 حلب، ۱۳۳

حمدالله مستوفی، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۰،
 ۲۷-۳۸، ۴۱-۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۶،
 ۱۱۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۶، ۳۴۱،
 ۳۵۶، ۳۵۷

حمدویه بن علی بن الفضل السعدی، ۱۳۲
 حمزه، ۲۵۳
 حمزه لو، ۲۲۳
 حمزه میرزا، ۵۲
 حواری مقدس تادیوس، ۳۶۶
 حیدرانلو، ۱۷۰

خ

خارخار، ۷۵
 خاقان هیاطله، ۱۱۸
 خامسلو، ۱۶۴
 خانجی، ۷۴
 خاندان دنبلی، ۱۶۰
 خانیگف، ۳۴۹
 خایلدورک، ۱۱۸
 خداآفرین، ۳۶
 خراسان، ۵۹، ۱۰۱، ۱۱۸، ۲۱۷، ۳۴۰
 خزر، ۱۱۹
 خزویی، ۱۷۰

چرکویی شیرانی، ۱۷۱
 چغال اوغلی، ۳۶۸
 چلییان لو، ۱۶۴
 چلیینانلوها، ۲۵
 چمشگزک لو، ۲۲۳
 چوپانیان، ۱۵۸
 چور، ۱۸
 چیچست، ۴۸، ۵۶، ۱۰۹

ح

حاتم بن هرثمة بن اعین، ۱۳۲
 حاج خواجه لو، ۱۶۵
 حاج میرزا حسینخان سپهسالار، ۵۲
 حاجی خواجه لو، ۱۶۵
 حاجی علیلو، ۱۶۴
 حاجی میرزا ابوالحسن تبریزی، ۲۵۸
 حافظ حسین کربلائی تبریزی، ۱۸۹
 حبیب بن مسلمه فهری، ۴۴
 حبیبی، ۲۳۲

حدودالعالم، ۲۱

حذیفه، ۱۲۶

حذیفه بن الیمان، ۱۳۱، ۱۲۶

حسام الدین شامی، ۳۴۱

حسن بن احمدالحکیم، ۳۴۱

حسن بیگلو، ۱۶۴

حسنعلی خان امیرنظام گروسی، ۵۲

حسن گلو، ۱۶۴

حسنلو، ۶۳، ۲۲۴

حسنو، ۲۰۶

حسوخلف، ۱۶۷

حسین خانلو، ۱۶۵

- خسرو، ۱۱۶، ۱۱۹
 خسرو انوشیروان، ۱۸
 خسرو پرویز، ۱۸، ۵۲، ۱۲۰، ۳۵۵
 خسرو دهلوی، ۲۹۶، ۳۱۰
 خسرو شنوم، ۱۲۰
 خسرو و شیرین، ۳۰۴
 خستره، ۱۰۱
 خستره پوان، ۹۲
 خطائی، ۲۳۲
 خط اکدی، ۸۴
 خلاف المعتز، ۱۳۳
 خلیج، ۲۴، ۱۶۳، ۲۲۲
 خلخال، ۳۴
 خلیفه القائم بامر الله عباسی، ۱۴۴
 خلیفه زاده، ۱۷۱
 خلیفه زاکاریا، ۳۶۷
 خلیفه لو، ۱۶۴
 خلیفه لو مردان، ۱۶۴
 خلیکانلو، ۱۶۷
 خلیل صفوی، ۲۸۵
 خمسه، ۱۴، ۱۶۷
 خمسه نظامی، ۲۹۹
 خنان، ۱۹
 خواجه، ۳۴۰
 خواجه حافظ شیرازی، ۳۰۸
 خواجه حسین بن سیف الدین محمود، ۳۴۸
 خواجه لو، ۱۶۴
 خواجه نصیرالدین طوسی، ۳۳۹
 خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی، ۳۴۱
 خوارزمشاه، ۱۵۶
 خوارزمی، ۲۱۳
 خوزستان، ۱۸۷
 خونج، ۳۲
 خوی، ۴۲، ۵۵، ۸۱، ۱۶۰، ۲۱۳، ۲۱۴
 خوی نرو، ۲۰۶
 خیابو، ۳۷
 خیزدین کاوس، ۱۳۰
 خینیس، ۲۲۴
 د
 داخرقان، ۳۲
 دارمرزین، ۲۶
 داریال، ۱۱۸
 داریوش بزرگ، ۹۱
 داریوش سوم، ۹۲، ۱۰۴
 داسن، ۱۱۷
 داگارا، ۷۵
 دانالو، ۵۸، ۵۹
 دانشگاه پنسیلوانیا، ۶۴
 دانشگاه تبریز، ۷
 دانشگاه سوربن، ۷
 دانشگاه منچستر، ۶۸
 داود، ۱۴۷
 داو دختر، ۹۱
 داودکپرو، ۶۷
 دبکری، ۵۱
 دختر گیورگی سوم، ۱۵۵
 در الفرائد فی معرفة التوحید، ۱۹۵
 در مسالک الممالک، ۳۲
 درویش توکلی بن اسماعیل، ۱۹۶
 دریاچه اورمیه، ۲۸، ۴۲، ۵۶

- دریاچه چیچست، ۳۱، ۴۱
 دریای خزر، ۱۴، ۳۱، ۵۳، ۹۶
 دریک پت، ۱۲۰
 دشت ییل، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 دشت مغان، ۱۶۴، ۱۶۵
 دکتر ماهیار نوابی، ۲۳۵
 دکوز خاتون نوۀ، ۳۴۴
 دگارو، ۱۷
 دگر، ۲۴
 دلامیر، ۵۵
 دلایی، ۱۷۰
 دل آغازدار، ۱۶۴
 دلی کانلو، ۱۶۵
 دلیکانلو، ۱۶۷
 دمورگان، ۹۱
 دمیرچلو مغانلو، ۱۶۵
 دمیرچی، ۲۰۶
 دمیر چیلو، ۱۶۵
 دنسترویل، ۱۴
 دوخانیکف، ۱۷۸، ۲۱۰
 دودکانلو، ۱۷۰
 دورشاه اسماعیل، ۱۶۳
 دولت انگلیس، ۱۶۰
 دولتشاه سمرقندی، ۲۳۰
 دوم الیشر، ۶۵
 دوین، ۲۶، ۱۲۰
 دهخوارقان، ۳۴، ۱۵۸، ۲۱۷
 دیااوکو، ۹۰
 دیتس، ۲۲۸
 دیرخرقان، ۲۶
 دیرنیک، ۱۳۷
- دیزاهل، ۲۵
 دیزج مرگور، ۱۷۳
 دیزمار، ۳۶، ۲۰۶
 دیسم، ۱۳۴، ۱۳۷
 دیسم کرد، ۱۳۴
 دیلم، ۱۳
 دیلمانی، ۱۳۵
 دیلمیان، ۱۴۰
 دینخینه، ۶۳
 دینکرد سفر، ۱۱۲
 دینوری، ۱۲۸
 دیوان خاقانی، ۳۰۸، ۳۱۴
 دیوان شاه خطائی، ۳۱۱
 دیودادبن محمد، ۱۳۴
 دیوک، ۷۷
- ذ
 ذخیرۀ خوارزم شاه، ۳۰۹
 ذوالقدر، ۲۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۱۸،
 ۲۲۲، ۲۲۴
- ر
 رابرت دایسون، ۶۴
 راحة الصدور، ۱۴۸
 رازلیق، ۸۱
 رانی، ۱۶
 راولینسون، ۵۲، ۸۳، ۹۱
 راوندی، ۱۴۸
 ریب الدوله، ۱۴۴
 رسالۀ الثانیه، ۱۰۹
 رستم بن مقصود بن حسن بیگ آق قویونلو، ۳۶۷

روملو، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵	رستم فرخزاد، ۱۲۰، ۱۲۵
رومیان، ۱۴۲	رصدخانه مراغه، ۳۳۹
روندولان، ۱۷۳	رضائیه، ۴۹
ری، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷	رضا. صراف، ۲۵۹
ریتون، ۶۷	رضاقلیخان بیگلربیگی افشار، ۳۶۲
ری فرخان زینندی، ۱۲۵	رکن الدوله، ۱۳۷
	رکن الدین ابوالمظفر ارسلانشاه بن طغرل، ۱۵۴
ز	روئین دژ، ۱۵۶
زاب، ۱۸۰	روّاد، ۱۳۸
زاب سفلی، ۷۴	روّادی، ۱۳۷، ۱۴۰
زاب صغیر، ۵۴	روّادیان، ۱۳۷
زاخاریاس رتور، ۱۷	روّادیان کردی، ۱۳۷
زاداسپرم، ۱۱۱	رواندوزیک، ۸۲
زاره، ۳۴۷	رود آستارا، ۵۳
زاکاتالا، ۲۴	رود آق چای، ۵۳
زاگرس، ۵۱	رود ارس، ۱۶۴
زاموآ، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶	رود اندرآب، ۵۳
زپه اوتن، ۵۶	رود تاتائو، ۵۴
زرآوند، ۲۶	رود جیغاتو، ۱۵۸
زرتشت، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۰۲	رود دهمخوارقان، ۵۳
زرگرلو، ۱۶۴، ۱۶۵	رود قرانقو، ۵۳
زریق، ۱۴۰	رود قره سو، ۱۶۴
ززا، ۱۷۳	رود گوکچای، ۲۰۵
زکریا، ۳۶۷	رود گوگ گنبد، ۵۳
زکریکورتو، ۷۳	رودماکو، ۵۳
زلزله، ۳۶۵، ۳۶۶	روزنامه ایزوستیا، ۱۱۰
زلوتارف، ۲۲۷	روزولت، ۱۶۱
زنجان، ۱۳۳، ۱۸۷	روسا، ۸۲
زن حسن آق قویونلو، ۲۷۹	روسای دوم، ۸۱
زندان سلیمان، ۱۱۵	روضات الجنان، ۱۸۹، ۲۳۱

- سعید بن العاصی، ۱۲۷
 سعید بن ساریه خزاعی، ۱۳۱، ۱۲۷
 سعید بن عمرو بن اسود الحرشی، ۱۳۱
 سفال تریالتی، ۶۵
 سکا بیان، ۸۵
 سکدی (سکدلو)، ۲۱۳
 سلاریان، ۱۴۰
 سلجوقی، ۱۴۱، ۳۳۸، ۳۶۲
 سلجوقیان، ۴۴، ۲۱۳، ۲۱۸
 سلچلو، ۲۲۳
 سلدوز، ۱۷۳، ۱۸۰
 سلسله النسب صفویه، ۱۹۷
 سلسله صفویه، ۳۰
 سلطان ابوسعید بهادر، ۳۴۵، ۳۵۶
 سلطان استاجلو، ۲۸۰
 سلطان اويس جلایری، ۳۶۶
 سلطان بایزید بن خواجه حسین الصفوی، ۲۸۵
 سلطان جلال الدین خوارزمشاه، ۱۴۹، ۲۱۳، ۳۶۵
 سلطان جنید، ۲۸۶
 سلطان حیدر، ۲۱۸، ۳۵۱
 سلطان خواجه علی، ۲۸۱
 سلطان سلیم خان، ۲۳۲
 سلطان سلیم عثمانی، ۱۵۹
 سلطان محمد خدا بنده، ۱۵۹
 سلطان محمود، ۴۷، ۱۴۲، ۱۴۸
 سلطان محمود سلجوقی، ۱۴۷
 سلطان محمود غازان، ۱۵۸
 سلطان محمود غزنوی، ۱۴۱، ۲۱۲
 سلطان مسعود، ۱۴۳
 سلطان مسعود سلجوقی، ۱۵۴
 سلطان مسعود غزنوی، ۱۵۱، ۲۱۲
 سلطان یعقوب، ۲۳۳
 سلطان یعقوب آق قویونلو، ۲۳۲
 سلطانیه، ۱۶۰
 سلماس، ۴۲، ۴۳، ۴۱، ۵۹، ۱۱۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۶۱
 سلیمان خان، ۳۶۶
 سماک، ۱۲۶
 سماک بن الحارث، ۱۳۱
 سماک بن خزشه، ۱۲۶
 سماک بن خزشه انصاری، ۱۲۵
 سمعانی، ۱۸۸
 سمنان، ۱۸۷
 سمیتقو، ۱۷۱
 سنت استفانوس، ۳۵۲
 سنت مارتن، ۵۶
 سنجاباد، ۱۶۶
 سنجیده، ۳۳
 سنگ نبشته پهلوی، ۱۲۳
 سواحل کریمه، ۲۳۶
 سوپ سرکیس خوی، ۳۷۵
 سوریه، ۲۱۳
 سولدوز، ۲۲۰
 سومامی و چرا، ۱۸۰
 سوماگه، ۹۸
 سویور کوکتی خاتون، ۳۴۴
 سهل بن جاویدان، ۱۳۰
 سهل بن سنباط، ۱۳۰
 سهند، ۵۱، ۵۳
 سید ابوالقاسم نباتی، ۲۰۲
 سید حمزه، ۲۸۳

- سید صدرالدین موسی، ۲۸۱
 سید عمادالدین نسیمی حروفی، ۲۳۱
 سیدلوه، ۱۶۵
 سیدلوه، ۲۲۰
 سید محمد عراقی، ۲۸۳
 سید محمد علیخان، ۲۰۶
 سید موسی بن سلطان حیدر، ۲۸۵
 سیفالدوله حمدانی، ۱۳۷
 سیمرم، ۱۳۷
 سیمون بزنونی، ۳۶۹، ۳۷۰
 سیمیرامیس، ۷۶
 سیواس، ۱۴۳
- ش
- شابران، ۱۹
 شاپور، ۴۲، ۱۱۶
 شاپور دوم، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۳
 شاپور دوم ساسانی، ۱۲۱
 شاردن، ۲۱۸
 شاکنو، ۷۴
 شام، ۱۲۷، ۳۴۰، ۳۵۲
 شاملو، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴
 شاورگان، ۲۱۳
 شاورشان، ۳۷۰
 شاه اسماعیل، ۳۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۳
 ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۵۰
 شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی، ۲۳۲
 شاه اسماعیل دوم، ۱۵۹
 شاه اسماعیل صفوی، ۲۳۲، ۲۷۱، ۳۶۷
 شاه بیگم، ۳۵۳
- شاهپور دوم ساسانی، ۱۷، ۱۱۶
 شاه خدابنده، ۲۲۵
 شاهدلوه، ۲۲۰
 شاهرخ، ۱۹۰
 شاهرود، ۲۱۷
 شاه سلیمان صفوی، ۲۰۳، ۳۶۲، ۳۶۸
 شاهسون، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۲۱
 شاه صفی، ۲۳۳
 شاه طاهر بن سلطان محمد، ۲۸۳
 شاه طهماسب، ۱۵۹، ۲۷۶، ۲۸۶
 شاه طهماسب اول، ۱۵۹
 شاه طهماسب اول صفوی، ۲۲۴
 شاه طهماسب صفوی، ۳۱، ۲۷۲، ۳۶۷
 شاه عباس، ۳۰، ۱۶۵
 شاه عباس اول، ۳۵، ۲۲۱، ۲۸۳
 شاه عباس بزرگ، ۲۱۹
 شاه عباس ثانی، ۲۷۳
 شاه عباس دوم، ۵۱، ۲۷۳
 شاه عباس کبیر، ۱۵۹، ۳۶۸
 شاه محمد خدابنده، ۱۹۹، ۲۸۶
 شاهنامه، ۲۵۳
 شاهین دژ، ۵۹
 شبستر، ۴۴
 شدادیان، ۱۳۷
 شرفالدین شفروه اصفهانی، ۱۵۷
 شرفالدین علی یزدی، ۴۴
 شروان، ۱۹، ۲۱
 شروانشاه، ۲۱
 شروین بن سرخاب، ۱۲۸
 شطرانلو، ۱۶۶

- شطره، ۱۷۳
 شعبه، ۱۲۷
 شقاقی، ۲۲۲
 شکاک، ۱۷۱، ۱۷۲
 شکشن، ۱۷
 شکه، ۱۷
 شلمانصر، ۹۰
 شلمانصر اول، ۸۵
 شلم نصر، ۷۵
 شماخی، ۱۵، ۲۴
 شماخیه، ۱۹
 شمس آباد، ۲۱۰
 شمس الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان
 بن ایلدگز، ۱۵۷
 شمس الدین ابو عبدالله البشاری و المقدسی،
 ۱۸۶
 شمس الدین ایلدگز، ۱۵۴، ۱۵۷
 شمس الدین بن مؤید عرضی، ۳۴۱
 شمس الدین حریری، ۳۴۱
 شمس الدین سامی، ۲۰۳
 شمس الدین شروانی، ۳۴۱
 شمس الدین قراسنقرالچرکی المنصوری، ۳۵۶
 شمکور، ۱۹، ۲۱، ۱۵۶
 شملیک داغ، ۵۵
 شولتر، ۸۳
 شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی،
 ۳۴۰
 شهاییه، ۳۳۸
 شهایوان، ۱۱۷
 شهب، ۱۱۶
 شهرپایی تاکران، ۱۲۱
 شیخ جبرائیل، ۲۸۲
 شیخ جنید، ۲۱۸، ۲۸۰
 شیخ حسین پیرزاده بن ابدال زاهدی، ۱۹۷
 شیخ زاهد گیلانی، ۲۸۲، ۲۸۵
 شیخ زین الدین، ۲۸۶
 شیخ شهاب الدین، ۳۳۹
 شیخ شهاب الدین اهری محمود بن احمد اهری،
 ۳۳۸
 شیخ صدرالدین، ۱۹۶، ۲۸۶، ۲۸۰
 شیخ صفی، ۲۸۶، ۲۸۷
 شیخ صفی الدین، ۳۰، ۱۹۷، ۲۷۲، ۲۷۵
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵
 شیخ صفی الدین اردبیلی، ۱۸۹، ۱۹۶
 ۲۱۷، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۳۸
 شیخ عبیدالله شمدینان، ۵۲
 شیخ عزالدین پورحسن اسفراینی، ۲۳۰
 شیخکانلو، ۱۷۰
 شیخ کمال الدین ایکی، ۳۴۱
 شیخلو، ۱۶۵
 شیرگیر، ۱۵۳
 شیروان، ۳۵۰
 شیرین و خسرو، ۳۱۱
 شیز، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴
 ۱۱۹، ۱۲۶
 شیرزا، ۱۱۸
 شیکری، ۱۷۱
 شیلانلو، ۲۵
 ص
 صائب تبریزی، ۲۳۳
 صافی رود، ۵۳

- صدرالدین، ۱۵۸
صدر قاضی، ۱۶۲
صدقه بن علی بن صدقه، ۱۳۹
صدقه بن دیس، ۱۴۶
صدقه بن علی، ۱۳۸
صفاری، ۱۳۴
صفوة الصفاء، ۲۱۷
صفوة الصفای، ۱۹۶
صفوی، ۲۷۲، ۲۸۶
صفویه، ۲۱۹، ۳۳۹
صفویه زبان، ۲۲۶
صفی الدین اردبیلی، ۱۵۹
صوفیه، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵
- ض
ضیاء الملک، ۴۴، ۴۵
- ط
طابلو، ۱۶۷
طارم، ۱۳
طاووس، ۳۶۴
طالش، ۱۴
طالش میکائیلو، ۱۶۵
طالقان، ۱۲۰
طالیش میکائیلو، ۱۶۵
طاهری، ۱۳۴
طبری، ۳۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۹
طبری اردشیر، ۱۱۶
طبع کاظم بیگ، ۲۰۵
طسوج، ۴۱، ۲۱۶
طفتکین، ۱۴۵
- طغرل، ۱۴۷
طغرل اول سلجوقی، ۲۲۱
طغرل دوم، ۱۵۴
طغرل سلجوقی، ۱۴۳
طغرل سوم، ۱۴۸، ۱۵۵
- ظ
ظفرنامه تیموری، ۴۴
ظهرالدین سلار، ۱۵۱
ظهرالدین محمد فاریابی، ۱۵۷
- ع
عالم آرای عباسی، ۲۲۴
عالی حضرت شیخ الاسلام، ۳۳۶
عباس اقبال آشتیانی، ۱۹۹
عباس میرزا، ۳۶۹
عباسی، ۱۷۵
عبدالله اصاحب، ۳۶
عبدالرزاق، ۱۳۷
عبدالعزیز بن محمود بن سعد، ۳۴۳
عبدالقادر بن الحافظ مراغه‌ای، ۱۹۴
عییدالله، ۵۲
عییدالله بن العباس، ۱۳۱
عتبه، ۱۲۶
عتبه بن فرقد سلمی، ۱۲۷
عتیه بن فرقد، ۱۳۱
عثمانیان، ۲۲۵
عجیف بن عنسه، ۱۳۲
عراق، ۲۱۸
عراق عجم، ۱۳
عرب‌لو، ۱۶۴

- عربها، ۱۱۰
عصمت، ۱۳۹
علاءالدوله، ۱۴۲
علاءالدین کرپا ارسلان، ۱۴۸، ۱۵۳
علاءبن احمدالازدی، ۱۳۲
علیار، ۱۷۵
علی اصغر مجتهدی، ۲۵۳
علی بابالو، ۱۶۴
علی بن ابی طالب (ع)، ۱۲۷
علی بن خواجه نصیرالدین طوسی، ۳۴۱
علی بن صدقه، زریق، ۱۳۲
علی بن میشکی، ۱۳۷
علی بن هشام، ۱۳۲
علی تبریزی، ۲۵۳
علیشاه جوشکابی، ۱۹۶
علی محولو، ۱۶۷
عماد، ۱۴۷
عماد فارسی، ۳۰۹
عمر بن خطاب، ۱۱۰
عموئی، ۱۷۰
عوض الخواص بن فیروزشاه، ۲۸۳
عهدشاه طهماسب، ۲۲۵
عهدنامه گلستان، ۳۷۰
عهدنامه های گلستان، ۱۵
عیسی بن محمد بن ابی خالد، ۱۳۲
عیلام، ۷۲، ۷۳
- غ
- غار کرفتو، ۵۲
غازان خان، ۳۳۹
غازان خان مغول، ۴۷
- غزان خان، ۳۲
غزنوی، ۱۴۳
غزنویان، ۱۴۵
غیاث الدین سلیمان شاه بن محمد، ۱۵۴
- ف
- فارس، ۵۹
فاریس، ۹۵
فای نی تیس، ۹۶
فتحعلی شاه، ۳۵، ۱۶۰، ۲۸۷
فتحعلیشاه قاجار، ۱۵، ۱۶۷، ۳۶۹
فتوح البلدان، ۱۸۴
فتیق، ۲۰۴
فخرالدین اخلاطی، ۳۴۰
فخرالدین مراغی، ۳۴۰
فدائیان اسماعیلی، ۱۴۷، ۱۵۵
فراآسپا، ۱۱۴
فرات، ۷۸
فرادهاسپه، ۹۶
فراوه، ۱۴۱
فراهاسپ، ۹۷
فرخ یسار، ۲۸۶
فرسپا، ۹۶
فرهاد چهارم، ۹۷، ۹۶
فرهاد و شیرین، ۳۱۴
فرهنگ ایران زمین، ۱۹۹
فرهنگی ایران و شوروی، ۲۵۸
فره وریش، ۹۰، ۹۲
فریدریش زاره، ۲۸۲
فضل الله استرآبادی، ۲۳۱
فلک الدین، ۱۴۸، ۱۵۳

- فلک‌الدین احمد، ۱۵۳
 فلیشر، ۲۲۸
 فنک، ۱۷۲
 فوات‌الوفیات، ۳۴۱
 فوستوس، ۱۱۷
 فوستوس بیزانطی، ۱۱۷
 فون‌هامر، ۲۳۲
 فهلیان فارس، ۹۱
 فیداکران، ۲۰
 فیروزآباد، ۳۵
 فیروز بن یزدگرد، ۴۰
 فیروز ساسانی، ۱۷، ۲۰، ۳۰
 فیروزشاه، ۲۸۳
 فیلیپ عرب، ۱۱۶
- ق
 قاجار، ۲۴، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷
 قادررود، ۵۴
 قاراداقلو، ۲۲۵
 قاضی، ۱۶۲
 قاضی محمد، ۱۶۲
 قافلانکوه، ۵۵، ۳۵۳
 قباد، ۲۰، ۱۲۸
 قباد ساسانی، ۱۱۸
 قبایل استاجلو، ۱۶۴
 قبه، ۲۰۴
 قیلانتو، ۷۷
 قتلغ اینانج، ۱۵۵، ۱۵۷
 قتیبه خاتون، ۱۵۵
 قراباغ، ۱۴، ۲۰، ۲۱۴
- قراباغی، ۲۵
 قراتکین، ۲۵
 قراچورلوها، ۲۲۰
 قرارداد ترکمانچای، ۱۶۰
 قراسانلو، ۱۶۸
 قراسنقر، ۱۴۷
 قراقویون، ۲۲۰
 قراقویونلو، ۵۰، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳
 قراقویونلوها، ۲۱۴، ۲۲۰
 قراکوه، ۸۲
 قرامان بگلو، ۱۶۵
 قرامان لو، ۲۴، ۲۲۱
 قرامانیان، ۲۱۴
 قران‌السعدین، ۳۱۴
 قرایوسف قراقویونلو، ۱۸۹
 قرخ بولاغ، ۳۷۰
 قردویی، ۱۷۰
 قرغلو، ۲۲۳
 قرمطیان، ۱۳۳
 قرمنلو، ۲۲۲
 قره بجقلو، ۲۲۳، ۲۲۴
 قره پاپاق، ۱۷۳
 قره تپه، ۶۷
 قره چماق‌لو، ۲۲۳، ۲۲۴
 قره‌چورلو، ۱۶۴
 قره‌داغ، ۳۵۱
 قره‌سو، ۵۰، ۱۶۵، ۳۵۱
 قره‌ضیاء‌الدین، ۳۶۳
 قره‌کلیسا، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۰

قیس بن سعد بن عباده دلیم بن حارثه انصاری،
۱۳۱

ک

کابالا، ۱۱۹
کاپادوکیا، ۱۱۸
کاپادوکیه، ۱۰۲، ۱۰۴
کاتولیک، ۱۷۸
کادوسیان، ۶۹
کادیائونی، ۸۰
کارابد، ۳۶۶
کارابروک، ۲۴
کارادکین، ۲۵
کارا - هوبانلو، ۲۲۰
کارایوند، ۲۵
کارل ریتر، ۲۲۰
کازاتلوها، ۱۶۵
کاسپیان، ۶۹، ۹۴
کاسپانه، ۱۷
کاسپها، ۱۰۱
کاستیل، ۳۶۶
کالانیا، ۱۱۸
کالکولیتیک، ۶۳
کالو، ۵۱
کامبخش، ۱۲۱
کامیچان، ۱۷
کامیزن، ۱۷
کامرون، ۸۳
کانلو، ۱۷۰
کاوالاک، ۱۷
کاوانلو، ۲۱۴

قریه گوران، ۱۷۳
قزاق، ۲۵
قزاقلو، ۲۲۵
قزل ارسلان، ۱۵۵، ۱۵۷
قزل اوزن، ۵۳، ۶۹، ۱۴۸، ۳۵۳
قزل اوقو، ۳۶۶
قزلباش، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۲۱
قزوین، ۹۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۳
قزوینی، ۲۱۵
قطران تبریزی، ۱۴۵
قفقاز، ۵۱
قلعه ضحاک، ۳۵۳، ۳۵۵
قلق جانلو، ۱۶۶
قلیکی، ۱۷۰
قلیلو، ۱۶۵
قندکانلو، ۱۶۷
قنسرین، ۱۳۳
قوام السلطنه، ۱۶۱
قوبا، ۱۵
قوتلار، ۱۶۴
قوتور، ۷۸
قوچه بیگلو، ۱۶۵
قوداز شاهین، ۱۶۴
قوزانلو، ۲۱۴
قوزلو، ۲۱۳
قوسی، ۲۳۳
قوم غزرا، ۲۲۹
قونیه، ۱۱۸
قوینیوریلو، ۲۲۳
قویون آده سی، ۵۸
قهرمانی، ۱۷۵

کلیات سعدی، ۳۱۵	کبلکا، ۱۷
کلیبر، ۳۶، ۴۱، ۲۱۶، ۳۵۱	کبله، ۱۷
کلیسای طاطاووس، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۲	کپه اوتن، ۵۶
کلیسای مقدس طاطاووس، ۳۶۴	کپه اوته، ۵۶
کلیشانلو، ۱۶۷	کتابخانه احمدپاشا، ۲۲۸
کلیکانلو، ۱۷۰	کتابخانه سلطنتی آلمان، ۲۲۸
کمال‌الدین خجندی، ۱۹۵	کتیبه پهلوی، ۱۲۱
کتتبری، ۴۸	کتیبه‌های اورارتو، ۳۷۱
کنت کورث، ۱۰۴	کجاییکلو، ۱۶۵، ۱۶۵
کنزکه، ۱۰۹	کجل، ۲۱۰
کنگرلوها، ۲۵، ۲۲۰	کچلانلو، ۱۷۰
کنگلی، ۲۴	کردان هذبانی، ۱۴۳
کنودترون، ۹۴	کردستان، ۱۳، ۱۴، ۱۸۷
کوبا، ۲۴	کردون، ۹۵
کوبان، ۱۱۸	کرزن، ۱۸۰
کوتی، ۷۱، ۷۳	کرکوک، ۸۴
کوتیان، ۷۲	کرمان، ۵۹
کورا، ۷۸	کُر، ۱۶
کورابازلو، ۱۶۵	کروزوس، ۱۲۰
کورت بگلوها، ۲۲۰	کرولار، ۲۱۰
کورچک، ۱۱۷	کریم خان زند، ۱۶۰
کوردمیر، ۲۴	کرینگان، ۲۰۶
کورش، ۹۲	کلاویخو، ۳۶۶، ۳۶۷
کورعباسلو، ۱۶۵	کلثوپاترا، ۹۸
کوریاکوس، ۱۹	کلت، ۱۷
کوریون، ۱۸	کلدانیان، ۱۰۲، ۱۷۸
کوزانلو، ۱۶۵	کلدانی‌ها، ۱۷۸
کوسه بیزلو، ۲۲۳	کلوش، ۱۶۵
کوکتاش، ۱۴۳	کله‌سر، ۱۶۴
کولک، ۱۷	کله‌شین، ۵۵
کومان، ۲۵	کلیات خواجه عماد فقیه، ۳۰۹

- | | |
|--------------------|--------------------------------|
| گریگوری، ۳۶۷ | کومانلو، ۲۴ |
| گزرکا، ۹۵ | کومله، ۱۶۲ |
| گزننفون، ۱۰۴ | کوه زاغان، ۸۱ |
| گشتاسفی، ۲۴ | کوه گیلو، ۲۲۳ |
| گلاک، ۳۶۴ | کوههای قفقاز، ۱۴ |
| گلخید، ۹۶ | کیاکترار، ۸۶ |
| گلدنر، ۱۶ | کیاکسار، ۹۱ |
| گلستان خان ده، ۳۳۶ | کیخسرو کیانی، ۱۱۳، ۳۵۷ |
| گلها، ۶۹ | کیرتیارا، ۷۵ |
| گنبد سرخ، ۳۴۲ | کیروآباد، ۱۵، ۲۰ |
| گنبد سلطانیه، ۳۵۸ | کیکلو، ۱۶۵ |
| گنبد کبود، ۳۴۷ | کیلکیه، ۹۱ |
| گنجه، ۲۰۴ | کیمی ری، ۸۵ |
| گندوزلوها، ۱۶۳ | کی نابا، ۷۵ |
| گنرک، ۹۵، ۱۲۱ | کیوسیه، ۱۲۸ |
| گوئو، ۹۲ | |
| گودرز، ۹۹ | ک |
| گورچین قلعه، ۵۶ | گاتاها، ۱۰۲ |
| گورک مهاباد، ۱۷۵ | گاردماناژور، ۱۷ |
| گوسون، ۲۱۰ | گارگاراچیک، ۱۶ |
| گوکچای، ۲۰۴ | گراینی، ۵۱ |
| گوگارک، ۱۷ | گرجستان، ۱۳ |
| گوگاوا، ۱۷ | گرجی، ۲۱۳ |
| گوگجای، ۲۴ | گرجیان، ۱۴۲ |
| گوگچه، ۷۸، ۲۱۴ | گردکانلو، ۲۱۳ |
| گون پاپا، ۱۶۵ | گردیزی، ۱۴۱ |
| گیخاتو، ۱۵۸ | گرساسب نامه، ۱۴۵ |
| گیرشمن، ۸۶ | گروگان، ۱۱۸، ۱۸۷ |
| گیزیل، ۶۹ | گرمرو، ۲۱۶ |
| گیزیل بوندا، ۷۶ | گریگوار مقدس، ۳۶۴ |
| گیک لو، ۱۶۵ | گریگور جلال بیگیان ماکویی، ۳۶۷ |

گیلان، ۱۳، ۱۴، ۱۸۷

گیلزان، ۷۴، ۷۵

گیلگامش، ۶۵

گیوگ خان پسر اکتای قاآن، ۱۵۸

ل

لاهیج، ۲۰۵

لایارد، ۱۶۳

لئون پادشاه کیلیکیه، ۳۶۵

لسترنج، ۴۴

لنینگراد، ۲۸۷

لولو، ۶۹

لولوبی، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۹، ۱۰۱

لولویان، ۷۱، ۷۴، ۹۴

لهجه تاتی، ۲۰۲

لهمان هوپت، ۱۱۶

لیبالی اونی، ۸۰

لیدی، ۹۱، ۱۲۰

لیرانشاه، ۱۸

لیلان، ۱۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷

لیلی و مجنون، ۳۱۳

لینیت، ۵۲

م

ماد، ۷۶، ۷۹، ۱۱۶

ماد آتروپاتن، ۸۹

ماد سفلی، ۸۹

ماد قدیم، ۱۳

مادها، ۸۳، ۱۰۲

مادیس، ۸۶

مارشمعون، ۱۷۹

مارک آنتونیوس، ۹۷

مارکوارت، ۱۱۱، ۱۸۳

مارکوس وروس، ۹۹

مارکی، ۲۲۲

مارگیانه، ۵۶

مارلنسکی، ۲۲

مازندران، ۱۸۷

ماشتک، ۱۶

ماکرتون، ۱۱۷

ماکو، ۵۰، ۵۵، ۳۶۵، ۳۶۷

ماما عصمت تبریزی، ۱۹۰

مامدی، ۱۷۲

مأمون، ۱۲۸، ۱۳۰

مانته، ۵۶

مانلی، ۵۷

ماننا، ۶۴، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۹۰، ۱۰۱

ماننائیان، ۹۴

مان‌ناها، ۵۶

ماننایی، ۹۱

ماورای قفقاز، ۱۴، ۱۵

ماوراء ارس، ۹

ماوراءالنهر، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۱۲،

۲۱۷

ماهیار نوابی، ۱۹۰، ۱۹۹

مایهرج، ۱۱۷

مای پهرک، ۱۱۷

متامورفیک، ۵۲

متفقین، ۱۴

مثنای ازدی، ۱۳۸

مجله یادگار، ۱۹۹

مجوسان، ۱۰۲

- مجيرالدين بيلقاني، ۱۵۷
 محمدالافشين، ۱۳۳
 محمدبن ابى الساج، ۱۳۳
 محمدبن اسحق النديم، ۱۸۵
 محمدبن حاتم بن هرثمه، ۱۳۲
 محمدبن حميد الطوسي، ۱۳۲
 محمدبن حميد طوسي، ۱۳۸، ۱۴۰
 محمدبن رائق، ۱۳۴
 محمدبن رواد، ۱۳۸
 محمدبن صول، ۱۳۱
 محمدبن عزالدين بن عادل بن يوسف تبريزي،
 ۱۹۵
 محمدبن محمود سلجوقي، ۱۴۸
 محمدبن مروان، ۱۳۱
 محمد بيگ موصلو، ۳۵۳
 محمدتقى مصطفى، ۳۵۴
 محمد جواد مشكور، ۷
 محمد حسن خان، ۳۳۷
 محمدخان قزويني، ۲۰۶
 محمد خانلو، ۱۶۴
 محمدعلى شاه، ۱۶۰
 محمود آباد، ۴۶
 محمودالارقي، ۱۹۶
 محمودبن الحسين كاشغري، ۲۰۳
 محمودلو، ۲۲۳
 مدرسة الملكية اميراييل، ۳۴۶
 مديكوس، ۹۹
 مرآت البلدان، ۲۸۶
 مرادلو، ۱۶۵
 مراغه، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۱۶،
 ۲۱۷
 مرجانيثا، ۵۰
 مرحوم سعيد نفيسي، ۱۹۹
 مردانشاه، ۱۲۰
 مرداويج، ۱۳۵
 مردى رود، ۵۴
 مرزبان اول، ۱۳۳
 مرزبان بن اسماعيل، ۱۵۱
 مرزبان بن محمد، ۱۵۱
 مرگاور، ۱۸۰
 مرگور، ۱۷۲، ۱۷۳
 مرنده، ۴۳، ۱۳۸
 مروان بن محمد، ۱۳۱
 مروج الذهب، ۱۱۰
 مروود، ۱۴۱
 مزدجان، ۱۱۳
 مسالك الممالك، ۱۸۵
 مسالك و ممالك، ۱۲۸، ۳۴۱
 مستر فابر، ۸۲
 مستر گيب، ۲۳۱
 مستعلى بگلو، ۱۶۴
 مسجد جامع، ۱۴۳
 مسروپ، ۳۶۶
 مسعود، ۱۴۷
 مسعودى، ۱۱۰
 مسلمة بن عبدالملك، ۱۳۱
 مسى، ۷۵
 مسيح شيرواني، ۲۳۳
 مسيحي، ۲۳۳
 مسين شيخ اويس، ۲۸۱
 مسيوگدار، ۷۷
 مشدا، ۱۰۱

- مشکین، ۲۱۷
مشکین شهر، ۳۷، ۳۸، ۱۲۱، ۱۶۵
مصر، ۱۲۷، ۲۱۳
مصرکاتلو، ۱۶۷
مطلع السعدین، ۳۱۰
مظفرالدین اوزبک بن محمد جهان پهلوان، ۱۵۷
مظفرالدین عثمان بن قزل ارسلان، ۱۵۴، ۱۵۵
مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز، ۱۵۷
معاهده ترکمانچای، ۳۷۰
معتصم خلیفه عباسی، ۴۶، ۱۳۰
معجم الادباء، ۱۸۸
معجم البلدان، ۳۲، ۵۶، ۱۱۰
معز، ۱۳۹
معزالدوله دیلمی، ۱۳۷
مغان، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۴
مغروز، ۲۵
مغولان، ۱۴۹، ۳۵۸، ۳۵۹
مغول، ۱۷۸، ۲۱۴، ۳۶۵
مغیره بن شعبه، ۱۲۶
مفاتیح العلوم، ۱۸۵
مفلح الیوسفی، ۱۳۴
مقدس، ۲۷، ۴۵
مقدونیها، ۹۳
مگردیچ، ۳۶۸
ملا پناه واقف، ۲۳۳
ملا میراحمد قاضی، ۳۳۶
ملائطام اشترآبادی، ۳۰۸
ملایار احمد، ۳۳۶
ملک شاه سلجوقی، ۲۱۳
ملیکشویلی، ۸۰
ممکاتلو، ۱۷۱
مملان بن وهسودان، ۱۵۱
مملان (محمد)، ۱۵۲
منجم باشی، ۲۱۳
مندوله، ۱۷۰
منصور دانا، ۱۴۳
منصور عباسی، ۱۳۸، ۱۳۹
منکجور، ۱۳۲
منکوقاآن، ۳۶۵
منوا، ۸۳
منهج الصادقین، ۲۹۶
موتاریس آشور، ۷۶
مورشهیدان، ۵۵
موریس دوکوتریو، ۳۶۳
موریکیوس، ۱۱۹
موزه ویکتوریا، ۲۷۲
موزه استانبول، ۳۴۶
موساسینا، ۷۵
موسی خان، ۳۳۷
موسی خورن، ۱۶
موسیو کلایس، ۱۱۴
موشل، ۱۷
موصل، ۱۳۹، ۳۴۰
موصللو، ۲۱۴
موغان، ۱۳، ۴۵
موقری گوریک، ۱۷۱
مولانا محیی الدین، ۱۹۶
مؤیدالدین عرضی، ۳۴۰
مهاباد، ۲۹، ۵۱، ۵۹، ۱۶۲
مهرش نصره الدین ابوجعفر محمد، ۱۵۵
مهرداد، ۹۶

- مهندس منوچهر امیر مکری، ۳۷۱
 میاندوآب، ۸۲
 میانه، ۳۵۶
 میتانو، ۸۴
 میترا، ۸۴
 میتراش شیل، ۸۴
 میخائیل، ۱۳۰
 میرانشاه، ۱۵۹
 میرزا، ۳۳۶
 میرزا بهاءالدین کلانتر، ۳۳۶
 میرزا پسر شاه طهماسب صفوی، ۲۰
 میرزا حسین علومی، ۲۵۳
 میرزا شاهرخ، ۱۸۹
 میرزا عبدالرزاق جهانشاهی، ۳۳۵
 میرزا عمر، ۱۵۹
 میرزا قاسم گونابادی، ۳۳۶
 میرعماد، ۳۳۵
 میر میران، ۱۵۵
 میشل پالئولاکوس، ۳۴۵
 میشوداغ، ۴۴
 میمند، ۱۲۶
 مینگه، ۸۵
 مین‌گه‌چا اور، ۱۵
 مینورسکی، ۳۸، ۲۰۳
 مؤسسه باستانشناسی آلمان در تهران، ۳۷۲
- نازه، ۷۴
 ناساتیتا، ۸۴
 ناسن‌لو، ۱۶۵
 ناصرالدین شاه، ۵۲، ۱۸۰
 ناصر خسرو قبادیانی، ۱۴۰
 ناصر خلیفه عباسی، ۱۵۵
 ناشاتین‌نه، ۸۴
 نبوپولاس سار، ۹۱
 نجفقلی خان، ۱۶۰
 نجم‌الدین دبیران قزوینی، ۳۴۰
 نخجوان، ۱۴، ۲۴، ۴۴، ۱۳۷، ۱۴۵،
 ۲۰۵، ۲۱۷، ۳۷۰
 نرسه هرمزد، ۱۲۱
 نریز، ۱۲۶
 نزهة الساسانیه، ۱۹۵
 نزهة القلوب، ۴۰، ۲۲۴، ۳۴۱، ۳۴۲
 نستوری، ۴۸، ۱۲۱، ۱۷۸، ۱۷۹
 نستوریان، ۱۸۰
 نشاط، ۲۳۳
 نشتیان، ۸۲
 نصره‌الدین ابوبکر بن محمد، ۱۵۷
 نصره‌الدین ارسلان آبه خاصبک، ۱۴۸
 نصره‌الدین خاصبک ارسلان آبه، ۱۵۳
 نصره‌الدین محمد، ۱۵۳
 نصره‌الدین محمد جهان پهلوان، ۱۵۴
 نصیراپال، ۷۵
 نظامی، ۲۵۳
 نظامی بهرام، ۱۴۵
 نظامی گنجوی، ۱۵، ۱۴۵
 نعمتی، ۱۷۱
 نعیم، ۳۶
- ن
 نادر افشار، ۲۲۵
 نادرشاه، ۱۶، ۳۳۵، ۳۳۶
 نارام. سین، ۷۱
 نازلورود، ۵۴

- نعم بن مقرر، ۱۲۵
نلدکه، ۲۲۸
نوحا، ۲۴
نوخى، ۱۵
نور آداد، ۷۴، ۷۵
نورالدین، ۳۶۶
نور سیراکان، ۱۱۷
نوزو، ۸۴
نهاوند، ۶۶، ۱۲۰، ۱۸۵
نیستان، ۲۰۶
نینوا، ۸۶، ۹۱
نیهورکان، ۱۱۷
- و
واجروذ، ۱۲۵
واچه، ۱۷
وارازتیروچ جاویدان، ۱۲۰
واران، ۱۵۴، ۱۵۵
وارساکها، ۲۱۴
وارونا، ۸۴
واسپورکان، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۱۹
واشوگانی، ۸۴
واقدی، ۱۲۷
واقف، ۲۳۳
وان، ۶۹، ۷۸، ۱۷۹
وجناء بن رواد، ۱۳۹
وحدیثه، ۳۳۸
ودادی، ۲۳۳
ودانه کرت، ۱۱۷
ورامین، ۱۶۷
وراوی، ۳۶
- ورتا، ۱۰۱
ورثان، ۴۷
وردان، ۱۱۷
ورزقان، ۳۶، ۸۰، ۱۴۰
وزراوند، ۱۱۷
وسپورکان، ۹۶، ۹۸
وستام، ۱۸
وشمگیر، ۱۳۵
وکلاسور، ۲۰۶
وگدیو، ۳۳
ولادیمیر مینورسکی، ۱۰۹
ولفرم کلایس، ۳۷۲
ولید، ۱۲۷
ولیدبن عقبه بن ابی معیط، ۱۳۱
ومرگر، ۲۰۶
وندوی، ۱۱۹
وندی، ۱۱۹
ونن، ۹۹
وهسودان، ۱۴۴
وهسودان بن محمد، ۱۵۱
وهسودان بن مملان، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱
وهسودان روادى، ۱۵۳
ویاخوارزم، ۱۰۱
ویدارنا، ۹۲
ویستهم، ۱۱۹
ویلبر، ۳۳۸، ۳۵۱
- ه
هارون الرشید، ۲۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹
هازانو، ۷۴
هامی، ۷۱

- هانری سوم، ۳۶۶
 هجوم عرب، ۱۱۴
 هخامنشی، ۳۵۴
 هراکلیوس، ۱۲۰
 هراکلیوس امپراطور روم، ۵۲
 هرتسفلد، ۵۲، ۹۱، ۳۷۶
 هرزنی، ۲۳۵
 هرمز، ۱۱۱
 هرمزبن انوشیروان، ۱۱۹
 هرمزبن خسرو شیر، ۱۱۰
 هرمزکار، ۱۱۰
 هرمند، ۲۲۲
 هروآباد، ۳۵
 هرودت، ۸۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲
 هریس، ۸۱
 هزار و یکشب، ۲۵۳
 هشام بن عبدالملک، ۳۰
 هشاوا، ۲۱۰
 هشترو، ۵۳
 هلاگو، ۱۵۸
 هلاگوخان مغول، ۳۴۴، ۳۳۹
 هلشتاین، ۲۸۶
 هلنيسم، ۱۰۰، ۱۰۲
 همام تبریزی، ۱۹۱
 همدان، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۶۷
 ۱۸۳، ۱۸۵
 همشهره، ۴۶، ۴۷
 همونلو، ۱۶۵
 هناره پاجیک، ۱۷۱
 هنری فیلد، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۱۰
 هوتوم شیندلر، ۹۱، ۳۴۲
 هوخ شتره، ۸۶، ۹۰، ۹۱
 هورستی، ۵۱
 هوریان، ۶۹
 هوریه، ۶۵
 هولاکو، ۵۶
 هیاطله، ۱۱۸
 هیتی، ۶۶
 هیتیه، ۶۴، ۸۴
 هیر، ۱۱۷
 هیتس، ۲۲۱
ی
 یاجوج و ماجوج، ۲۲
 یاقوت، ۲۰، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۵
 ۴۶، ۴۸، ۱۱۰
 یاقوت حموی، ۱۳، ۱۸۷
 یالقوز آغاج، ۲۱۳
 یحیی بن خالدبرمکی، ۱۳۱
 یحیی بن رواد، ۱۴۰
 یدی اویماق، ۱۶۵
 یزدگرد، ۱۲۰
 یزیدبن حاتم، ۱۳۸
 یزیدبن مزید، ۱۳۲
 یزید بن مزیدبن زائده شیبانی، ۱۳۲
 یزیدخان ثانی، ۲۳۲
 یسوعیه، ۱۸۰
 یعقوب آق قویونلو، ۲۳۱
 یعقوب لیث، ۱۳۳
 یعقوبی، ۱۳۸
 یک کدلو، ۱۶۵
 یکلهو، ۱۶۴

۴۸۸ نظری به تاریخ آذربایجان

یوسف بن محمد، ۱۳۲	یلقان، ۸۴
یوسف و زلیخا، ۳۰۴، ۳۱۴	ینگچه، ۸۱
یوسف و زلیخایی، ۲۳۲	یوا، ۲۴
یولیانس امپراطور روم، ۱۱۶	یوتچو، ۱۶۵
یویانوس ۱۱۶	یوتچی رضا بیگلرلو، ۱۶۴
یهود، ۲۰۴	یورغان تپه، ۸۴
یوا، ۲۱۳	یوسفانلوها، ۲۵

۱۵۰۰ تومان

